

حقوق بگیران انگلیس  
در ایران ؟

اسماعیل رائین

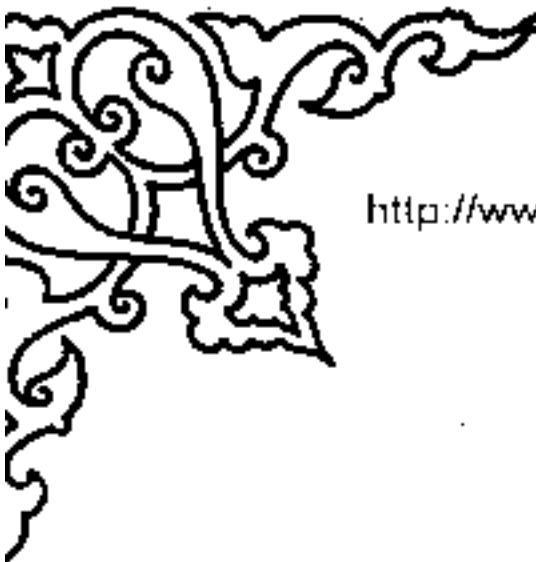


می خوران را شه اگر خواهد بردارزند  
گذر عارف و عامی همه بردارافند

وریه دژخیم کند حکم که شان گوش برد  
همه گوش است که در کوچه و بازار افتد  
تآانی

<http://www.chebayadkard.com>

حقوق بگیران انگلیس در ایران



<http://www.chebayadkard.com>

# حقوق بگیران انگلیس در ایران

اسماعیل رائین



<http://www.chebayadkard.com>



حقوق بگیران انگلیس در ایران  
نوشته: سید اسماعیل راین

چاپ: چاپخانه علمی  
نوبت چاپ: نهم - ۱۳۷۳  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
کلیه حقوق محفوظ

فهرست

۱۶	۱ - پیش گفتار
۴۳ - ۱۷	<a href="http://www.chebayadkard.com">http://www.chebayadkard.com</a>
۶۸ - ۴۴	۲ - میرزا ابوالحسن خان ایلچی
۷۹ - ۶۹	۳ - میرزا ابوالقاسم قائم مقام
۹۶ - ۸۰	۴ - میرزا محمدعلی خان شیرازی وزیر امور خارجه
۱۱۲ - ۹۷	۵ - حاج محمدحسین صدر اصفهانی
۱۲۹ - ۱۱۳	۶ - موقوفه «اود» هندوستان
۱۴۷ - ۱۳۰	۷ - عباس میرزا ملک آرا
۱۶۱ - ۱۴۸	۸ - اللهیار خان آصف الدوله
۱۸۵ - ۱۶۲	۹ - پیران فرما تفرما
۱۹۹ - ۱۸۶	۱۰ - قتل گریبایدوف سفیر روس و نقش انگلیس و علماء در این حادثه
۲۱۷ - ۲۰۰	۱۱ - میرزا مسعود گره رودی انصاری
۲۲۷ - ۲۱۸	۱۲ - عبدالله خان امین الدوله
۲۴۷ - ۲۲۸	۱۳ - سرهنگ بارقلمی مسینو
۲۸۰ - ۲۴۸	۱۴ - سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی امیر کبیر و جاسوسان سفارتخانه ها
۳۰۸ - ۲۸۱	۱۵ - میرزا آقاخان نوری (اعتماد الدوله)
۳۳۱ - ۳۰۹	۱۶ - میرزا هاشم خان نوری استبدادی
۳۵۰ - ۳۳۲	۱۷ - وکیل الدوله های انگلیس در فارس - کرمانشاهان و بنادر جنوب
۳۶۶ - ۳۵۱	۱۸ - آقاخان محلاتی
۳۷۹ - ۳۶۷	۱۹ - فرهاد میرزا معتد الدوله
۴۰۵ - ۳۸۰	۲۰ - سید کاظم یزدی عالم جلیل القدر شیمان
۴۲۱ - ۴۰۶	۲۱ - تحت الحمایه ها و مدعیان تابعیت انگلستان
۴۴۸ - ۴۲۱	۲۲ - خانواده شوشتری
۴۶۱ - ۴۴۹	۲۳ - نقی زاده و انگلیسها
۴۷۷ - ۴۶۲	۲۴ - انتقاد بر انتقاد حقوق بگیران
	۲۵ - فهرست نام کسان

<http://www.chebayadkard.com>

؛

قرن گذشته، دوران ناتوانی مملکت ما بود و مقدرات ایران در معرض زدوبندها و سازشهای دو دولت قوی روس و انگلیس قرار داشت. در تمام این مدت، دو کشور همسایه جز پیش بردن مظاهر و نیات استعمارگرانه خود هیچ هدفی نداشتند و در این راه پای بند هیچ قانون مدنی و اخلاقی و بین‌المللی نبودند.

وقابستی پی گیر میان آنان حکمفرما بود و در عین حال در محور و نابود کردن حقوق حاکمیت ایران بر یکدیگر سبقت می جستند و جالبتر اینکه هر گاه منافع و مصالح بزرگتری ایجاب میکرد؛ میان آنها سازشی علیه مین ما بعمل میآمد و باز، روس و انگلیس متفقاً کلاه ایران را بر میداشتند.

در کشاکش این ماجراهای سیاسی کارنامه بسیاری از زمامداران وقت ایران سیاه است. از چند نفر که بگذریم، اکثر کسانی که در آن روزگار بر مقدرات ایران حکومت داشتند صاحب شخصیت و کردانی و پاکدامنی سیاسی نبودند. از گروه اول عباس میرزا، میرزا بزرگ قائم مقام، میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر را باید نام ببریم که معروف روح و وطنپرستی و فداکاری و دفاع از حقوق ملی و حاکمیت ایران بودند و همواره علیه استعمارگران بیارز برخواستند و در برابر تعدیات پی در پی و زورگوئیهای روس و انگلیس ایستادگی نمودند. اینان آزاد مردانی بودند که رشوه، یا مقرری و حقوقی از کسی نمی گرفتند، و بهمین مناسبت حتی دشمنانشان آنانرا ستایش میکنند. چنانکه دکتر پلاک معروف در باره امیرکبیر می نویسد «... میرزا تقیخان مظهر وطنپرستی بود. یعنی همان اصلی که در ایران مجهول است. آنچه میدادند و او نمی گرفت خرج معلوم کردن وی شد...» همچنین انگلیسی دیگری در باره امیرکبیر مینویسد:

«... نسل تازه ایران را نمیتوان بکفی بست و فرسوده شمرد، چه این نسل میتواند مردی چون میرزا تقیخان را بوجود آورد. او در میان رجال مشرق‌زمین که تاریخ جدید نام آنها را ثبت کرد، مقام بی‌همتایی را داراست. امپرنظام همان کسی است که «دیوژن» در روز روشن با چراغ در پی او میگشت. او سزاوار است که بنام انسان واقعی یعنی اشرف مخلوقات خداوندی بشمار آید...»

اما در گروه دوم با افرادی میرسیم که دارای حسن نیتی بودند، و فساد و تباهی شان چندانی زیاد نبود، اما کاری نیز تریش نبردند. علت این امر آن بود که اولاً خود صاحب شخصیت و کفایت زیاد نبودند و ثانیاً گروه رجال فاسد و بی‌علاقه به سرنوشت مملکت بر آنها چیره گشتند. و اعضاء همین گروه دوم بودند که دفتر سیاه زندگی چند تنشان را تا آنجا که مداراک موجود اجازه میداد آفتابی کردیم و خواستیم هموطنان آن گروه را بشناسند.

اما گروه سوم - کسانی بودند که مستقیماً آلت فعل سیاست بیگانگان در ایران بشمار میرفتند. اینان یا مستقیماً از اجانب پول میگرفتند و مستمراً دریافت میداشتند و یا اینکه به پشتیبانی خارجی به مقامات عالیه مملکتی میرسیدند. و در ازای آن حقوق ملت ایران را در طبق اخلاص مینهادند و تسلیم سفارتخانه‌ها و مقامات خارجی میکردند. در میان ایندسته، میرزا ابوالحسن خان شیرازی و همشیره زاده اش میرزا محمدعلی شیرازی، میرزا آقاخان نوری و برادرش میرزا فضل الله وزیر نظام، اللہیار خان آصف الدوله، میرزا محمود گرمرویی، محمد حسینخان صدراصفهانی و پسرش عبدالله خان امین الدوله و دیگر جیره‌خواران و حقوق‌بگیران انگلیس را باید نام برد که در این کتاب بوضوح تمام از روی مداراک و اسناد متقن معرفی شده‌اند.

اینان در برابر بیگانگان زیبونی و پستی را بحد کمال رسانیدند و چیزی که در ذهنشان نمیگذشت منافع مملکت و حقوق ملت ایران بود. و گاهی کار آنان بجائی میرسید که مثلاً هنگامیکه میرزا ابوالحسن خان اینچی حقوق‌بگیر دولت انگلیس و حکومت هندوستان از دنیا رفت، مقامات خارجی در صدد تعیین جانشین برای او آمدند و از اینکه شخصی بجای وی انتخاب شود که حقوق‌بگیر آنها نباشد بوحشت افتادند. کنتل شیل وزیر مختار انگلیس در تهران در روز ۸ اوت ۱۸۴۶ به لرد «ابردین» وزیر خارجه وقت انگلیس نوشت: «متأسفم که مرگ میرزا ابوالحسن خان را با اطلاع شما برسانیم. هنوز تریبی برای انتخاب جانشین او داده نشده. ممکن است میرزا نبی خان امین الدوله باین مقام برسد. وزیر



اشاعه تشیع و کمک بطلاب شیعه و بسط تحقیقات مربوط به مذهب جعفری بود که چون درآمد آن بدست عمال امپراتوری انگلیس در هندوستان افتاد، آنان درآمد موقوفه را در راه فاسد کردن طلاب و روحانیون و بسط نفوذ خود در بین النهرین بکار بردند. و در چنان هنگامه‌ای در صف روحانیون کمتر کسی بود که شهادت و تقوای اخلاقی وی مانع گرفتن وجوه موقوفه گردد. بدین جهت نام بزرگوارانی چون شیخ مرتضی انصاری را یکبار دیگر باید ذکر کرد و او را از مظاهر پاکدامنی و تقوای روحانیت شیعه درین عصر دانست.

بعثتی که فعلاً جای ذکر آن در اینجا نیست، کارنامه سیاه کسانی که در دوران بیست و پنجساله دوم سلطنت ناصرالدینشاه، مصدر خدمات دولتی و خیانت‌های بزرگی بمملکت شدند، بوقت دیگری واگذار میشود.

در میان رجال و مزدوران ایندوره حتی نمایندگان روشنفکران و ترقی طلبانی چون میرزا حسین خان سپهسالار نیز وجود داشتند. و نمونه کار آنها، قرارداد امتیاز ننگین «رویترا» بود، که حتی موجب اعتراض نمایندگان پارلمان انگلیس گردید و بقول لرد کرزن «یک چنین امتیاز عظیم و بی سابقه‌ای بمنزله بخشش نامه‌ای بود که از طرف کشور ایران به یک انگلیسی داده میشد. و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا توانسته بود این بازی را به آخر برساند نه تنها شاه ایران مات شده بود، بلکه تزار روسیه هم بجای خود میخکوب میشد!» علاوه براین وقتی مفاد قرارداد در مجلس عوام انگلیس مورد بحث قرار گرفت کلمات «فوق العاده و خطرناک» درباره آن بکار رفت و «رابرت لاول» وزیر دارائی انگلیس نتوانست از این «بخشش نامه» دفاع کند و در جواب اعتراضات نمایندگان گفت «ما در آن هیچ نفعی نداریم» حتی «لرد گرانویل» وزیر خارجه وقت انگلستان در مجلس اعیان کشور خود در جواب همین سؤال که آیا این امتیاز به نفع ایران و سیاست انگلیس است، اظهار داشت: «چنین امتیازنامه‌ای موجود است، ولی من نمیتوانم بیش از این درباره آن توضیحی بدهم».

این رسوایی بزرگ و غیر قابل بخشش که با پرداخت چند هزار لیره رشوه و پیشکشی از طرف «بارون رویترا» به شاه قاجار و میرزا حسین سپهسالار صورت گرفت، نه تنها مردم ایران را بهت زده کرد، بلکه به قول «سرهنری راولینسون»: در وقتیکه این امتیاز بطبع رسید و در دنیا منتشر گشت و دیده شد که دارای چه مزایای بیشمار است و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحی سرقاسریک مملکت چگونه بدست انگلیسها

اشاعه تشیع و کمک بطلاب شیعه و بسط تحقیقات مربوط به مذهب جعفری بود که چون درآمد آن بدست عمال امپراتوری انگلیس در هندوستان افتاد، آنان درآمد موقوفه را در راه فاسد کردن طلاب و روحانیون و بسط نفوذ خود در بین بهترین بکار بردند. و در چنان هنگامه‌ای در صف روحانیون کمتر کسی بود که شهادت و تقوای اخلاقی وی مانع گرفتن وجوه موقوفه گردد. بدین جهت نام بزرگوارانی چون شیخ مرتضی انصاری را یکبار دیگر باید ذکر کرد و او را از مظاهر پاکدامنی و تقوای روحانیت شیعه درین عصر دانست.

بعثتی که فعلاً جای ذکر آن در اینجا نیست، کارنامه سیاه کسانی که در دوران بیست و پنجساله دوم سلطنت ناصرالدینشاه، مصدر خدمات دولتی و خیانت‌های بزرگی بمملکت شدند، بوقت دیگری واگذار میشود.

در میان رجال و مزدوران ایندوره حتی نمایندگان روشنفکران و ترقی طلبانی چون میرزا حسین خان سپهسالار نیز وجود داشتند. و نمونه کار آنها، قرارداد امتیاز ننگین «رویترا» بود، که حتی موجب اعتراض نمایندگان پارلمان انگلیس گردید و بقول لرد کرزن «یک چنین امتیاز عظیم و بی سابقه‌ای بمنزله بخشش نامه‌ای بود که از طرف کشور ایران به یک انگلیسی داده میشد. و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا توانسته بود این بازی را به آخر برساند نه تنها شاه ایران مات شده بود، بلکه تزار روسیه هم بجای خود میخکوب میشد!» علاوه براین وقتی مفاد قرارداد در مجلس عوام انگلیس مورد بحث قرار گرفت کلمات «فوق‌العاده و خطرناک» درباره آن بکار رفت و «رابرت لاول» وزیر دارائی انگلیس نتوانست از این «بخشش نامه» دفاع کند و در جواب اعتراضات نمایندگان گفت «ما در آن هیچ نفعی نداریم» حتی «لرد گرانویل» وزیر خارجه وقت انگلستان در مجلس اعیان کشور خود در جواب همین سؤال که آیا این امتیاز به نفع ایران و سیاست انگلیس است، اظهار داشت: «چنین امتیازنامه‌ای موجود است، ولی من نمیتوانم بیش از این درباره آن توضیحی بدهم».

این رسوایی بزرگ و غیر قابل بخشش که با پرداخت چند هزار لیره رشوه و پیشکشی از طرف «بارون رویترا» به شاه قاجار و میرزا حسین سپهسالار صورت گرفت، نه تنها مردم ایران را بهت زده کرد، بلکه به قول «سرهنری راولینسون»: در وقتیکه این امتیاز بطبع رسید و در دنیا منتشر گشت و دیده شد که دارای چه مزایای بیشمار است و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحی سرقاسریک مملکت چگونه بدست انگلیسها

افتاده است، هیچکس قادر نبود این موضوع را پیش بینی کند که روزی یک چنین امتیاز مهمی بدست یکی از اتباع دولت انگلیس بیفتد. علاوه بر تمام خطوط راه آهن ایران و تراموای که انحصار آن تا هفتاد سال به بارون رو پتر واگذار شده بود، کلیه معادن ایران نیز با مستثنای معادن طلا و نقره و سنگهای قیمتی، در اختیار صاحب امتیاز قرار می گرفت. علاوه گمرکات و آبیاری اراضی واحداث قنات و کانال ها برو پتر واگذار گردیده بود. یک چنین خیانت بزرگی که از طرف نماینده روشنفکران و آزادیخواهان ایران صورت گرفت، در بین توده مردم هیجان و اضطراب شدیدی بوجود آورد، تا جائیکه ناصرالدینشاه مجبور شد، میرزا حسین خان را معزول کند. زیرا چنین خیانتی نه تنها در هیچ کشوری سابقه نداشت، بلکه اگر در سرزمین دیگری غیر از ایران اجراء شده بود، نسل خاندان خائن از بین برده میشد. در حالیکه در کشور ما بازماندگان چنین رجال خیانت پیشه ای تا مدت ها مصدر کار بودند و هر چه میخواستند میکردند، که گویی خیانت و بیگانه پرستی که در رگ و پوست آنان رسوخ یافته بود به عنوان میراث بیعضی از افراد نسل بعدی شان، نیز که دوران عمر آنان مصادف با عصر قاجار و حتی بعد از آن نیز سرایت کرده است مثلاً محمد حسین اصفهانی که از علافی و ذغال فروشی بصدارت خاقان مغفور فتحعلیشاه رسید مقام صدارت را از این بابت تحصیل کرده که سردسته عمال انگلیسی در بار فتحعلیشاه بشمار می رفت و کارش تخطئه کردن سیاست میرزا بزرگ و قائم مقام بود و پسرش عبدالله خان امین الدوله به راه رسم پدر بزرگوار خویش قدم برداشت تا آنجا که در زمان قائم مقام به بین التهرین فرار کرد و خانواده ای در آنجا تشکیل داد و توهه همین عبدالله خان صدر بود که در جریان اشغال بین التهرین بانگلیسها خدمت شایانی نمود و بعدها مقامات عالی پیدا کرد.

نکته ای که در خاتمه این مقال لازم بیاد آوریمت، آنست که طبعاً هرگاه «حقوق بگیران خارجی» بخصوص «حقوق بگیران انگلیس» و خائنانی که نامشان در اوراق میاه با بیگانیهها و اسناد دولتی ضبط شده است میدانستند که روزی مدارک خدمتشان به دست دستگاه های استعماری در بایگانی های راکد دولتها جمع شده و با قرار گرفتن در دست مراجعین انتشار خواهد یافت، شاید راه و رسم دیگری پیش می گرفتند و نمی گذاشتند تاریخ نام آنانرا تا این اندازه بیدی و زشتی ببرد. اما تاریخ رحم ندارد و کار مورخ و محقق در درجه اول بیان واقعیات و حقایق است، چه شیرین و چه تلخ! بگفته یکی از دانشمندان «تاریخ را همواره یک صفحه در میان باید نوشت تا آیندگان بتوانند با تحقیقات خویش صفحات سفید

آنها پرکشند» و اکنون ما چنین کاری را کرده ایم و نا آنجا که مقدر بوده است، برخی از صفحات سبب زندگی سیاسی و اجتماعی بعضی از رجال عصر فاجعه را نگاشته ایم. منتهی برای بعضی باشرف و افتخار و برای بعضی دیگر با ننگ و آلودگی، و این بیرحمی را که بزرگترین نمودار شهامت اخلاقی و شجاعت ملی و عشق به مهن است و وظیفه ای راستین در قبال مردم کشور میدانیم، هنگام انتشار اولیه این اسناد و مدارک، واضح و طبیعی بود که بعضی از نوادگان و نیرنگان اشخاصی که از آنان نامبرده شده بود، از انتشار اسناد مربوط به یک یا چند تن از پیشینیان خود آشفته گردیدند و تویسته را هدف تیر ملامت و اتهام یا، حتی هتاک قرار دادند. ولی از این بابت هراسی بخود راه ندادیم، آنچه گفتیم و نوشته شد پیشنی بر اسناد وزارت خارجه ایران و انگلیس و همچنین کسی بود که بزبانهای مختلف نوشته شده و افسانه پردازی در آنها وجود ندارد، و این با خوانندگان بصیر و صاحب نظر و وطن دوست است که اهمیت آنها را بسنجند و نزد خویش نتیجه بگیرند و لاقابل این نکته سحرز گردد که در انتشار آنها جز روشن شدن فصولی از تاریخ که فاصله آنها خیلی دور است هدف دیگری نبوده است.

اگر بعضی از گذشتگان ما طریق شرافتمندانه ای طی نکرده اند و نوادگان و نبرگانشان در برابر دفتر سیاه نیاکان خود قرار گرفته و شرمنده گشته اند گناهشان به گردن هیچکس نیست. نسل جدید و آینده باید بداند که چه کسانی مسؤل سیه روزی اسلاف آنان در قرون گذشته بوده اند. شاید دیگران نیز تهر به آموزند و باین حقیقت آگاه گردند که واقعیت و حقایق را نمی توان از صفحه تاریخ نابود کرد و شاید بازمین خود باعث گردد که کسان دیگر در پندار و کردار و فلسفه زندگی خود تجدید نظر کنند و تأمل بیشتری نمایند، تا در آینده رسوا و سیاهکارشان نتوانند.

<http://www.chebayaadkard.com>

### نکاتی در مورد این کتاب

کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران برای بار دیگر آماده چاپ شده لیکن برای روشن شدن بعضی وقایع تاریخی و به غلط ترفتن اذهان عمومی، می بایست توضیحاتی بر آن افزوده گردد تا نسل آینده از کم و کیف آنها باخبر شود و قضاوت‌های بدون سند تاریخی را از دیگر قضاوت‌ها متمایز سازد. چه مؤلف در این کتاب در بعضی موارد که سندی تاریخی و مشفق بدست نیاورده دیدگاه خود را حقیقت پنداشته و یا در مواردی گفتار و پندار دیگران را واقعیت دانسته و با پیروی از چنین مقالی نتیجه گیری‌های نادرستی کرده است و در این رابطه حق و باطل را بهم آمیخته که باید خوانندگان و پژوهشگران خود توجه کنند و خوب و بد را از هم مجزا سازند.

فی المثل با وجود اینکه مؤلف در پیش گفتار خود در این کتاب روحانیون پاکدامن و متقی را از روحانی نمایان حقوق بگیر متمایز ساخته و صراحتاً نام بعضی از آنان را مانند شیخ مرتضی انصاری و سید کاظم یزدی بعنوان مظهر پرهیزکاری و وطن دوستی معرفی کرده و متذکر شده که «سرتعلیم فرود نیاوردند» متأسفانه در متن کتاب این موضوع را رعایت نکرده و همه روحانیون را در یک صف قرار داده است، در صورتیکه محضر اغلب آنان مثل آیه الله خراسانی مدت‌ها محل تجمع کسانی بود که در راه آزادی و آزادیخواهی مبارزه می کردند و از صرف مال و جان نیز دریغ ننمودند.

نکته دیگری که قابل ذکر می باشد در همان پیش گفتار مؤلف در این کتاب به چشم می خورد راجع به موقوفات هندوستان است و مؤلف در صفحه ۱۱۰ این کتاب صراحتاً این موقوفات را برای ترویج و اشاعه مذهب تشیع و کمک به طلاب لازم دانسته ولی در متن کتاب بدون ارائه سندی متذکر شده که انگلیس‌ها با در دست گرفتن این موقوفات، قسمتی

از آنها را در اختیار بعضی روحانیان هندی گذارده بودند و جالب اینکه باز متذکر شده که هنوز اسنادی بدست نیاورده و پندار خود و یا گفتار دیگران را ملاک عمل قرار داده در صورتیکه چه بسا با پیدا شدن اسنادی تمام وهم و خیالات مؤلف خطا جلوه کند. در ضمن این پندار پیش می آید که چرا موضوع موقوفات، درست بعد از واقعه سال ۱۳۴۲ در این کتاب بچاپ رسیده و توهماتی خلاف جهت حق و حقیقت در اذهان عمومی ایجاد نموده است. و در همین رابطه است که قدرت نفوذ انگلیس ها مطرح شده و تمام سرخ ها با آن ربط داده شده است.

همچنین مؤلف، در موضوع شرح احوال آقاخان محلاتی او را یک روحانی شیاد خوانده در صورتی که اصولاً آقاخان روحانی بحساب نمی آید. همانطور که متذکر شدیم مؤلف گاهی دیدگاه خود و یا شایعات را مورد استناد قرار داده مثلاً در جایی در باره سید جمال که برای روشن شدن وضع و روش فراماسونرها یکی دو دفعه در جلسات آنان شرکت کرده تا شاید آنها را ارشاد کند و از این راه باز دارد، نظرش بخطا رفته و سید جمال را فراماسون معرفی کرده در صورتی که همه می دانند مرحوم سید جمال غیر از ترقی مسلمانان و وحدت آنان و خارج کردن مسلمین جهان از زیر بار ظلم و ستم استعمارگران هدف و منظور دیگری نداشته و در همین راه هم زندگی خود را وقف کرده است. <http://www.chebayadkard.com>

در پایان مقال آنچه را که باید گفت این است که مؤلف چگونه این مقلد استاد را بدست آورده و کدام دولت استعمارگر برای مقابله با دولت مقابل خویش این اسناد را در اختیار مؤلف قرار داده است.

چرا که می دانیم در آن زمان حضور ایرقدیرت ها در ایران باعث خط مشی سیاست های مختلفی می شد که در اغلب موارد با یکدیگر نیز اصطکاک پیدا می کردند امینواریم زمانی برسد تا با پیدا شدن اسناد جدید، حقیقت مغلطه کاری استعمارگران روشن شود و شیطنت های آنان برملا گردد تا نسل های آتی این مرزوبوم آنان را بهتر بشناسند و بتوانند نوشته های دور از حقیقت غرض ورزان را از وقایع اصلی تاریخ تمیز دهند.

در همین رابطه است که کتاب حاضر را بدون کم و کاست بچاپ رسانده ایم.

<http://www.chebayadkard.com>



فتوح‌شاه

<http://www.chebayadkard.com>



## میرزا ابوالحسن خان ایلچی

<http://www.chebayadkard.com>

نخستین وزیر ایرانی که از دولت انگلستان و حکومت هندوستان حقوق و مقرری مرتب گرفت ، میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی معروف به ( خان ایلچی ) بود . میرزا ابوالحسن خان که دومین وزیر امور خارجه ایران است ، مدت سی و پنج سال ماهی یکهزارروپیه از دولت انگلستان و حکومت هندوستان حقوق دریافت میداشت . اعمال دوران سیاه وزارت و سفارت این مرد آ نقدر تنگین و پشیمانانه است که جا دارد نام او را در ردیف خائنان درجه اول مملکت و مروجین فساد و رشوه خواری و جاسوسی بتمع اجانب ذکر کنیم . در دوران وزارت خارجه او ، معاهدات تنگین ترکمانچای و گلستان با ایران تحصیل شد و آنچه که خواست انگلستان ، برای تضعیف میهن ما در برابر هندوستان بود انجام گردید .

در سالهایی که میرزا ابوالحسن خان ایلچی با گرفتن ماهی یکهزارروپیه مقرری ، وزیر امور خارجه ایران بود ، دولت انگلستان برای حفظ هندوستان احتیاج داشت که ایران را ضعیف ، تجزیه شده و حقیر به بیند تا این کشور قادر به حمله به هندوستان نباشد و میرزا ابوالحسن خان با گرفتن ماهی یکهزارروپیه این احتیاج انگلستان را بر آورد و سرانجام مأموریت او به تجزیه ایران منجر گردید .

میرزا ابوالحسن خان در سال ۱۲۲۴ هـ - ۱۸۱۰ م یعنی در روزهاییکه عسکر خان

ارومی افشار اولین فراماسون ایرانی ، مورد غضب وی اعتنائی فتحعلیشاه قرار گرفته و بایران احضار شده بود. در لندن بصورت لژ فراماسونری انگلستان درآمد و آنچه را که این دومین فراماسون ایرانی در مدت ۳۵ سال انجام داد ، همه بزبان ایران و بسود سیاست بریتانیا بود .

برای آشنائی بیشتر با این پيشاهنگك ترويج قساد و رشوه خواری و نوکری اجانب ، ادواق زندگی و شجره نامه او را بررسی می کنیم :

میرزا ابوالحسن خان پسر دوم میرزا محمدعلی - یکی از منشیان حکومت نادر شاه افشار است . محمد علی در سال ۱۱۹۰ هـ . ۱۷۷۶ م در شیراز متولد شده و در دستگاه پدرش پرورش یافته بود . در شبی که نادرشاه کشته شد ، میرزا محمد علی در زندان بسر میبرد و قرار بود روز بعد بجرم خیانت بنادرشاه ، او را زنده در آتش بسوزانند . پس از اینکه نادر بقتل رسید ، میرزا محمد علی هم از مرگ و حشتناك در شعله های آتش رهایی یافت ، و در عهد کریمخان زند نیز در خدمت او میز بست تا اینکه در اواخر سلطنت این پادشاه بدرود حیات گفت .

خواهر حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی در عقد میرزا محمدعلی بود و میرزا ابوالحسن خان نخستین حقوق بگیر مورد بحث ما پسر همین زن و خواهرزاده کلانتر شیرازی است . بعدها حاجی ابراهیم دختر خود را هم بزوجهیت خواهرزاده خویش - یعنی میرزا ابوالحسن خان - در آورد . زن حاجی ابراهیم دو خواهر داشت که یکی به عقد محمدتقی میرزا حام السلطنه (۱۲۰۶ - ۱۲۶۵) پسر فتحعلیشاه درآمد و دیگری همسر حاجی محمد حسین خان امین الدوله صدر اصفهانی شد که در ۱۲۳۴ هـ . ۱۸۱۸ م بصدارت فتحعلی شاه رسید و تا ۱۲۳۹ هـ . ۱۸۲۳ م که سال فوت اوست ، در همین مقام باقی بود .

در سال ۱۲۱۵ هـ . ۱۸۰۰ م که فتحعلیشاه ، حاجی ابراهیم را از صدارت معزول و زندانی ساخت ، همه بستگان او را اسیر و مقتول ، یا کور و متواری شدند . میرزا ابوالحسن خان نیز که حاکم شوستر بود اسیر و بظهران اعزام شد . فتحعلیشاه قصد داشت او را بقتل برساند ، ولی با وساطت درباریان میرزا ابوالحسن خان از مرگ نجات یافت

و بصورت تبعید مجبور باقامت در شیراز شد. اما میرزا با کمک انگلیسها از راه بصره به هند رفت و در بمبئی اقامت گزید. در سال ۱۲۲۳ هـ - ۱۸۰۸ م پس از اینکه صدر اسفهای وساطت او را کرد از بمبئی به تهران آمد و سال بعد بعنوان ایلچی مخصوص از تهران با تفاق «جیمز موریه» منشی سفارت انگلیس<sup>۱</sup> روانه لندن شد و از راه گرجستان، ارمنستان، آناتولی و قسطنطنیه با کشتی مخصوص نیروی دریائی انگلستان بنام Frigate به جزیره مالت و از آنجا از راه تنگه جبل الطارق با انگلستان رفت<sup>۲</sup>.

هنوز چند ماه از اقامت میرزا ابوالحسن خان در لندن نمیگذشت که مجله فراماسونری «ماسونیک»<sup>۳</sup> - ضمن چاپ عکس او شرح بسیار مفصلی درباره رفتار و حرکت «خان ایلچی» نگاشت و با لقب «عالیجناب» از او نام برد. ما اکنون متن این مقاله جالب را در دست داریم، مجله فراماسونری می نویسد: از وقتیکه - عالیجناب - با انگلستان رسید نهایت کوشش از طرف وزرای دولت پادشاهی انگلستان بعمل آمد، تا به فرستاده پادشاه ایران بد نکذرد. دولت انگلیس سرگورادزلی را که از همان تاریخ بعنوان سفیر پادشاهی انگلستان در تهران انتخاب شده بود با تعلیمات لازم بعنوان مهماندار<sup>۴</sup> تعیین کرد. میرزا ابوالحسن بکرات از نوع پذیرائی و احتراماتی که برایش معمول داشته بودند، قنقدانی و اظهار رضایت نموده و از مهربانی مأموران پذیرائیش برای عموم حکایتها کرده است. عالیجناب با اینکه مسلمانی مکلف بود، ولی هرگز امتیاز مخصوص دین خود - که استفاده از تعدد زوجات باشد - بهره ننگرفته و فقط یک زن انتخاب کرده است و از

۱ - نویسنده کتابهای معروف «حاجی بابای اسفهای» و «حاجی بابا در لندن» که باطنزی نقد و اعانت بارنسبت با ایرانیان نگاشته شده و گفته میشود رفتار میرزا الهام بخش او در نگارش این کتابها بوده است.

۲ - European Magazine

۳ - مجله فراماسونری لندن - جون ۱۸۱۰

۴ - مجله فراماسونری درباره کلمه مهماندار مینویسد: «Mehmandar» لفظی است که از اردو گرفته شده و به کسی میگویند که افسری عالیرتبه است و وظیفه اش پذیرائی و نگاهداری شاهزادگان و وزعمای متشخص کشورهای بیگانه میباشد.

آن زن نیز تا آنجا که ما میدانیم بیش از یک فرزند ندارد. آنچه ما به اعجاب همگان شده، اینست که نامبرده ظرف چند هفته و با بهتر بگوئیم یکی دو ماه بردانی زبان انگلیسی را یاد گرفته و با آن تکلم میکند. ایشان به زبانهای ترکی استانبولی و هندی نیز بخوبی تکلم میکند. سفیر ایران قتلند، هیکلی تنومند و فخرمانانه دارد، چشم هایش نافذ و گویا و دندانهایش سفید و زیباست و در صورتش ریش آبیوه سیاه رنگی دیده میشود...»<sup>۱</sup>.

مجله وزارت امور خارجه ایران بر خلاف مجله هاسونیک، میرزا را بعزت حرکات عجیب و غریبش سرزنش کرده و نوشته است: «از میرزا ابوالحسن خان در طی این مسافرت بعزت آشنا نبودن با آداب فرنگی بعضی حرکات و اطواری که پیش فرنگیان مضحك جلوه میکرد ناشی شده است که در آن تاریخ جالب نظر بوده و جیمز موریه که اغلب ایرانیان از بد نفسی و دست و زبان او در عذاب بودند، این حرکات سفیر ایران را بهانه قرارداد و کتاب مشهور خود یعنی «داستان حاجی بابا اصفهانی» و «حاجی بابا در لندن» را نوشته است. این دو کتاب سراپا غرض آلود و برای ایرانیان موهن است از نکات جالب دوران اقامت میرزا در لندن ماجرای عشق او به دختر لرد «کاستلری» وزیر خارجه انگلیس است. کتاب «حیرت نامه» که در کتابخانه وزارت خارجه ضبط است درباره عشق خان ایلچی مینویسد: از عشق این دوشیزه انگلیسی میرزا مرتباً گریه میکرده و غزل حافظ میخوانده است و ضمناً در همین گیر و دار حوادث عشقی می-خواستند است معضلات سیاسی مملکتی را نیز بوسیله این حرکات حل و فصل کند...»<sup>۲</sup>.

عضویت در لژ  
سرگور او زلی بارت<sup>۳</sup> مهماندار میرزا ابوالحسن که خود از روسای فراماسونری بود، خیلی زود «ایلچی کبیر ایران» را شناخت و او را برای ورود به حلقه برادران فراماسون مناسب و لازم تشخیص داد. زیرا ایلچی ایران هنگامیکه طفل خرد سالی بود، هم از خیانت

۱ - مجله فراماسونری لندن - جون ۱۸۱۰.

۲ - مجله وزارت خارجه - ص ۲۰ شماره ۲ سال اول ۱۳۲۸

۳ - Sirgore Ouseli Bart



میرزا ابوالحسن مسرورف بدایونی

پدرش به پادشاه مطلع شده و همه دقایق اضطراب آوری را که در انتظار مرگ فجیع و سوزناپذین پدرش بود با ناراحتی تحمل کرده و کینه شاه ایران را بدل گرفته بود. او هنگامیکه نخستین مقام دولتی را بدست آورد و در شوشتر بسر میبرد، باردیگر عفریت مرگ را بر فراز سر خود احساس کرده بود. این حوادث او را برای هرگونه خیانتی نسبت بایران و شاه ایران آماده کرده و بهمین جهت بسادگی در دامان « فراماسون » و سازمان جاسوسی « انگلستان جای گرفت ».

میرزا ابوالحسن خان مثل میرزا عسکرخان خیلی زود همه مراحل فراماسونری را طی کرده و در مدت بسیار کوتاهی مقام برادر بسیار ارجمند - Past Grand Master - را نیز بدست آورد. نشریات فراماسونری که همه جا با احترام و با ذکر لقب (عالیجناب) از او نام میبردند، در باره عضویتش در لژ فراماسونری انگلند که بزرگترین لژ این کشور است چنین مینویسند:

بنابر معتقدات و مراسم تاریخی فراماسونری روز ۱۵ ژوئن ۱۸۱۰<sup>۱</sup> عالیجناب میرزا ابوالحسن خان عضویت لژ فراماسونری در آمد. روزیکه او فراماسون شد ۳۵ نفر از اعضاء اصلی لژ ۵ مهمان عالیقدر از لژهای معروف انگلستان که لرد « مویرا »<sup>۲</sup> و دوک سومکس<sup>۳</sup> نیز جزو آنها بودند با شکوه و جلال زیادی مراسم را انجام دادند.<sup>۴</sup>

**تقسیم تحف و هدایا**  
همینکه میرزا ابوالحسن خان حلقه برادری ماسونیک را بگردن نهاد و حاضر شد سر سپرده و مطیع اوامر انگلستان در ایران شود، مقدمات سفر با طمطراق و پرزرق و برق او را بایران فراهم کردند. دولت انگلیس برای اینکه از این « غلام مطیع » خود حداکثر

۱ - در همه تواریخ روز عضویت میرزا ۱۵ ژوئن نوشته شده ولی آقای مشیری از لندن در مجله خواندنیها این روز را ۱۴ ژوئن ۱۸۱۰ ثبت کرده است.

۲ - Lord moiria

۳ - The duke of Sussex

۴ - نشریات فراماسونری که در آن جریان عضویت میرزا ابوالحسن خان را منعکس کرده اند عبارتند از: مجله فراماسونری - آینه ماسونیک - مجله اروپائی - تاریخ فراماسونری در جهان - دائرة المعارف فراماسونری.

استفاده را ببرد، موافقت کرد که همراه میرزا ابوالحسن خان مقدار زیادی هدایا و تحفه و پول نقد برای تقسیم بین درباریان ارسال گردد. سرگوراوزلی بارت نیز با همکاری و همفکری میرزا، امتیازات زیادی از دولت انگلستان گرفت و بدینترتیب با هدایا و تحفه فراوان از انگلستان بطرف ایران حرکت کردند.

یک قرن پس از این ماجرای ننگین که سر آغاز پرداخت رشوه برجال ایرانی و ترویج فساد در دربار قاجاریه بوسیله انگلیسها بود، ویلسن شرق شناس انگلیسی از میان اوراق و اسناد لرد ملویل<sup>۱</sup> نامه‌های سرگور اوزلی را که حاکی از پرداخت رشوه هدیه و تحفه بدرباریان و شخص میرزا ابوالحسن خان است بدست آورده و بصورت کتابچهای منتشر کرد.

این اسناد که بین اداره هند شرقی، وزارت خارجه انگلستان، نایب السلطنه هند و سرگوراوزلی رد و بدل شده است، نشان میدهد که انگلیسها با کمک میرزا ابوالحسن خان و با دادن رشوه و تحفه حتی به غلامان و نوکرهای درباری و شخص میرزا، چگونه مقدمات نوکری و سرسپردگی همه درباریان فتحعلیشاه را فراهم ساختند. با نقل این اسناد شرم آور قسمت کوچکی از عملیات انگلیسها و عمال کثیف آنها فاش میشود، باشد که موجب عبرت ما و آیندگان گردد و بدانند که اگر امروز خدای ناخواسته نسبت به مملکت خیانتی صورت بگیرد و در پشت پرده‌های اختفا و استتار پنهان می‌ماند، فردا که سفير مرد، اسناد رسوائی خائنین برعلا خواهد شد.

اینک نامه‌ها:

نمبره ۶- اداره هند شرقی - ۳۰ مه ۱۸۱۰

آقای محترم

متخیریم که رو نوشت دو نامه خصوصی را که از طرف سرگوراوزلی بعنوان منصدی این اداره رسیده است، برای اطلاع جنابعالی تقدیم داریم. یکی از نامه‌ها با ملاحظه دستور جنابعالی مبنی بر تصویب و پرداخت مخارج متفرقه که بعنوان انعام بنوکرها می‌رزا و

---

۱- اسناد لرد ملویل در کتابی بنام «نامه‌های سیاسی سفير بریتانیا در ایران» منتشر شده است.

دیگر در باربان ایران داده می‌شد یا ایشان نوشته شده و نامه دیگر بطوری که ملاحظه میشود نظر موافقت آمیز سر کوراوزلی است. یاد نظر گرفتن وضع فعلی که هر روز بتوان مختلف اشخاص محترمی بایران اعزام شده و احتیاجات مالی افزوده میگردد، وظیفه خود می‌دانیم که با اطلاع برسانیم برای اجرای دستورات باوضع مشکلی مواجه شده‌ایم. چه وجوه اختصاصی کمپانی شرقی فقط وقتی قابل پرداخت است که از طرف هیئت رئیسه امور هندوستان تصویب بشود، زیرا این هیئت تنها مقام صلاحیتدار است که میتواند پرداخت مخارج سیاسی را دستور بدهد.

باید معلوم کرد که آیا لازم است در نظایر و امثال این موضوع هم موافقت هیئت مدیره را جلب نمود؟ عقیده شخصی اینجانبان این است که وقتی شخصی از طرف اعلیحضرت بعنوان سفارت در دربار تهران تعیین میشود باید بهای پیشکشهایی که همراه سفیر فرستاده میشود که در موقع معرفی خرد بند بار ایران تقدیم نماید از بودجه عمومی پرداخته شود.



سر محمود اوزلی



درباره فوکرهای میرزا نیز میتوان همین رویه را اجراء نمود . البته تصمیم باجرای این عقیده شخصی نداشته ، منتظر اعلام نظر از طرف جنابعالی هستیم .

شعناً معلوم فرمائید آیا بهتر نیست که هزینه افسران و مأمورین مخصوص که از این کشور بایران اعزام میشوند ، از بودجه کشور پرداخت شود ، زیرا میزان علاقه کمپانی شرقی نیز بهمان نسبت و اندازه علائق و منافع عمومی است . واضح است که این مؤسسه هر قدر عضو اداری و مأمور مخصوص که از هندوستان برای خدمت ایران لازم باشد تقبل کنند ...<sup>۱</sup>

مفتخریم آقا که خدمتگذار صمیمی شما هستیم . ویلیام استیل - زاکوب بوندانکت  
جناب جلالتمآب ربرت دنداس بالقابه .

بضمیحه این نامه ، نامه زیر نیز فرستاده شد:

نمره ۷ - رونوشت شماره ۱۵ کوچه پارک ۴۶ مه ۱۸۹۰

<http://www.chebayadkard.com>

آقای محترم

دریافت نامه ملاطفت آمیز مورخه بیست و چهارم باعث مسرت گردید ، خوشوقتم باطلاع جنابعالی برسانم ، میرزا و اینجانب بخوبی میدانیم که جلب توجه محبت آمیز جنابعالی متضمن تأخیر است ، ولی دلائل بسیار مهمی و اداری میکنند که توجه مخصوص را در اینموقع استدعا نمایم . کارهای مختصری هست که مرتب کردن آنها (که تصور میکنم در يك هفته انجام شود) مانع حرکت فوری خواهد بود ، مگر اینکه برای موافقت هیئت مدیره با درخواستهای شاه ایران ناچار به تأخیر بیشتر باشیم ...<sup>۲</sup>

باکمال احترام طی یادداشتی صورت اشیاء مورد احتیاج را که تهیه و خرید آنها تحت نظر میرزا انجام خواهد شد پیوست مینمائیم که بعد از دریافت جواب موافقت -

۱- سپس نویسنده نامه درباره ساختمان و بنای سفارت در تهران نظراتی ابراز میدارد

که تکرار آنها در این بحث زائد بنظر میرسد .

۲- نویسنده نامه درباره استخدام افسران نظامی اطلاعاتی به ویلیام استیل داده است -

آمیز فوری اقدام بشود همچنین صورتی از نام نوکرهای ایرانی نیز که همگی در يك ردیف بوده و مبلغ مساوی دریافت میدارند ، تقدیم می‌دارد.

اطمینان میدهم که در نهایت احترام صمیمی شما هستم - گواراوزلی  
به آقای ویلیام استیل بالقابه .

۶۰ پوند	کلرد و چنگال مبلغ تخمینی
۲۰۰	انواع کاغذ - مداد و غیره
۱۰۰	جای لباس زنانه - لوازم التحریر و میز کار
۱۵۰	مطبوعات کتابها و نقشه‌ها جعبه‌آسیاب نقشه‌کشی
۷۰	قوطی رنگ و قوطی عینک و غیره
۵۸۰	جمع در حدود

مخارج نوکرهای میرزا ابولحسن :

۵۰ پوند	کربلائی حسن
»	محمد علی بيك
»	غلامحسین
»	هاشم
»	محمد رحیم
»	حسین
»	حاجی عبدالله
»	صادق
۴۰۰ پوند	جمع

نمره ۸ - شماره ۱۶ کوچه پارك

خصوصی دوشنبه ۲۸ مه ۱۸۹۰

آقای محترم

امیدوارم اقدامات و تذکراتی را که گاهگاهی در نتیجه صحبت با میرزا پیشنهاد

میشود با حسن قبول تلقی خواهید فرمود . اطلاع حاصل کردیم که شاه ایران آئینه‌های بزرگ را بسیار دوست دارد . اکنون که سفیر اوبه کمپانی معرفی شده‌است ، بجا خواهد بود که دو زوج از بزرگترین آئینه‌هایی که تا کنون در شرق دیده شده ، برای او فرستاده شود .

پس از رسیدن آئینه‌ها بیوشهر ، شاه برای آوردن آنها دستور خواهد داد و این موضوع سبب صرفه‌جویی مبلغ زیادی از هزینه خواهد شد . تصور میکنم دو وزیری که تنها مشاور شاه هستند و در صندوق تهیه و ارسال نامه بعنوان آنها میباشید ، انتظار دارند نامه‌ها با تحف و هدایا همراه باشد . در خصوص جنس این هدایا صورتی تقدیم داشته‌ام . برخی از اشیائی که در صورت نامبرده شده با چند تکه زری و موسلین و غیره که تهیه آنها در بعضی باسانی ممکن است ، کافی خواهد بود . مخصوصاً ماهوت ، رنگهای شکرگزی ، آبی ، سبز پر رنگ هدیه مناسبی است که مورد پسند خواهد بود . ولی نمی‌توان از پارچه‌ها زیاد تقسیم کرد . و پس از اینکه میرزا را بانبار پارچه هدایت کردم ، معلوم شد پارچه‌های ماهوت درجه یک از همان قسم که ما می‌پوشیم ، بهترین و شایسته‌ترین هدایا بوده و بهتر است که بجای یک تکه ، بقواره‌های ۲۱ باردی تقسیم شود . اطمینان میدهم این مخارج که تحت نظر اینجانب میشود بیهوده و بی نتیجه نخواهد بود .

قبلاً بارها به سلف شما و خود شما متذکر بودم که باید بمیرزا ابوالحسن خان مبلغی بهمان میزان که به محمد نبی خان و سایرین پرداخت میشده داده شود ، زیرا این شخص در اینجا برای نزدیک شدن بشخص اول مملکت خطرات زیاد و اقدامات مشکوک نتیجه‌ای را متحمل شده . در حالیکه مأمورین قبل از او فقط مأموریتشان نزد مأمورین شما در هندوستان بوده است . از این جهت معتقدم مبلغ مشابهی ( هزار روپیه در ماه ) باو باید داده شود و این مبلغ کافی خواهد بود که او را برای همیشه علاقمند و وابسته بپلاطون کمپانی محترم بنماید و این وجه قلیلی است که کاملاً بجا خرج شده است . در عین حال توصیه میکنم که این وجه باید از طریق دیگری داده شود که همواره در اختیار سفیر باشد ، تا هروقت که رفتار میرزا مخالف انتظار بود و آنچه‌آنکه شایسته‌است سودمند و قابل استفاده

نبود مستمري قطع شود. <http://www.chobayadkard.com>

اطلايح دارم كه كمپاني پرداخت نظير اين مخارج را تعويب نمي كند ، ولي چنانكه نامه‌اي بفرماندار كل يافرماندار بمبئي بنويسد ، جواب كافي و موافق دريافت خواهيد فرمود. چه آنان همواره دستور شما و معاونان را با كمال افتخار اجابت مينمايند و اين مقرري برقرار خواهد گرديد و ميرزا انتظار دارد كه اين مقرري از روزي كه مأموريت يافته و يا لااقل از روز ورود باتنگلستان در وجه او پرداخت شود . از اين مزاحمت خود معذرت مي خواهم اما منافع كمپاني محترم هند شرقي را هميشه وظيفه خود ميدانم .

سرگور اوذلي

### فراماسون شدن درباريان

در اين دوران طراحان سياسي انگليس براي پي ريزي كامل و استوار سياست خود در ايران ، وجود سازمان فراماسونري و فراماسون شدن ايرانيها و اعزام فراماسونهاي انگليسي بايران را لازم مي دانستند .

از اين پس اغلب سفر اي انگليس كه بايران مي آمدند حلقه برادري فراماسونري را بگردن داشتند . آنها در ايران حلقه هاي برادري متعددي بگردن رجال و بزرگان و درباريان ايران مي افكندند و آنان را بدام مي كشيدند . در مدت ۹ ماهي كه ميرزا ابوالحسن خان ايلجي در لندن بود ، سرگور اوذلي ، استاد اعظم فراماسونري مهپاندارش بود و بعد هم خود او بجاي «سرهارد فور دجوتز» بعنوان سفير در ايران تعيين شد . در اين ۹ ماه ميرزا ابوالحسن خان عوض شده بود . او به حلقه برادران فراماسونري پيوسته ، و كسي نيز كه از لندن تا تهران همراهيش مي كرد ( استاد اعظم ماسوني ) بود .

اوذلي - ايلجي ، در ايران مأمور تشكيل لژ فراماسوني بودند ، ولي آنها تاجه اندازه موفق با انجام اين مأموريت شدند ، حتي خود سازمانهاي فراماسوني انگلستان و نويسندگان تواريخ فراماسونري نيز در اين مورد شك دارند . مهمترين تاريخ فراماسونري جهاني را «گاولد» انگليسي نوشته كه از ۱۸۷۵ تا كنون چندين بار در مجلدات مختلف بچاپ رسيده است . بعد از اين نوشته انگليسي ، هريك از نويسندگان ماسوني جهاني ،

که تاریخ فراماسونری، دائرةالمعارف فراماسونی، راهنمای فراماسونی و غیره را نوشته‌اند، بیشتر آنها مطالب خود را از نوشته‌های «رابرت فردریک گاولد» اقتباس کرده‌اند. درباره فراماسونری در ایران نیز این نظریه صادق است، زیرا در اکثر کتب ماسونی که بعد از گاولد نوشته شده، وقتی به کلمه «ایران» رسیده‌اند عین شرحی را که گاولد نوشته‌است نقل کرده‌اند.

«رابرت گاولد» درباره مأموریت ماسونی اوژلی در ایران و فراماسون شدن میرزا ابوالحسن خان چنین می‌نویسد: «بموجب اسناد مورخین فراماسونری در روز ۱۵ ژوئن ۱۸۱۰ عالیجناب ابوالحسن خان باقتخار دریافت مقام Past grand master لژ بزرگ انگلستان نائل گردیده است. این شخص از طرف دربار ایران بعنوان وزیر مختار بدربار انگلیس اعزام گردیده بود. او برادری عالیقدر در هندوستان و عربستان می‌باشد، زیرا او در مکه نیز مراتب عبودیت را انجام داده بود. در طول مسافرتش از تهران وی از ارمنستان و آتاتولی عبور کرده بود. در قسطنطنیه وی سوار ناو جنگی انگلیس شده و در ماه دسامبر ۱۸۰۹ به انگلستان وارد شده است.

سرگور اوژلی بارت بعنوان مهماندار برای پذیرائی از او انتخاب شده بود. وی افسر عالی رتبه‌ای بود که وظیفه‌اش پذیرائی شاهزادگان و سایر شخصیت‌های برجسته و بارز خارجی می‌بود.

در سال بعد (۱۸۱۰) وی موفق بندریافت مقام سفارت کبری در ایران گردید و نیز باقتخار دریافت مقام ریاست فراماسونری منطقه‌ای برای ایران (Provincial grand master) نائل گردید. ولی بهر حال لژ اعظم انگلستان و یا مقام دیگری تا آنجائی که شواهد و دلایل نشان می‌دهد اقدام به تأسیس لژ در ایران ننموده است.

میرزا ابوالحسن خان در سال ۱۸۱۰ بوسیله لرد موریا بعنوان عضویت فراماسونری درآمد. میزان خدمات این شخص به فراماسونری را باید مکتوم داشت، ولی ضمناً باید خاطر نشان ساخت که طبق مندرجات اخیر مجله فراماسونری و بنا به اظهار شخصیت نظامی که آنوقت در برلن مشغول تحصیل بوده تمام اعضای دربار سلطنتی در تهران برادران

جمعیت ما میباشند . بیک مسلمان نیز پس از آزمایش و امتحانات لازم اجازه داده شد در لژ برلن عضویت در آید ...<sup>۱</sup>

توجه به‌م‌طور فوق این نکته را آشکار می‌کند که دو استاد اعظم ماسونی انگلستان (اوزلی - ایلچی) که مأموریت تشکیل لژ در ایران را بعهده داشته‌اند ، چندان توجیبی باین مأموریت نشان نداده‌اند . زیرا این نویسندگان تاریخ فراماسونی جهانی که دسترس باسناد ماسونیک انگلستان داشته ، هیچگونه شواهدی در زمینه تأسیس لژ در تهران بدست نیاورده است . اما در عین حال این دو «ماسون» در فراماسون کردن درباریان ایران و انداختن حلقه برادری ماسونی بگردن «اعضای دربار سلطنتی در تهران» کوتاهی نکرده‌اند ، تا جایی که نویسندگان ماسونی مدعی هستند که «تمام اعضای دربار» فراماسون هستند . این یادآوری مورخان فراماسونری ، نشانه اینست که (اوزلی - ایلچی) برای بدام انداختن درباریان و دستگاه حاکمه ایران و برای فراماسون کردن آنها از هیچگونه تلاش و کوششی خودداری ننموده‌اند و بدینوسیله و در زیر نام فراماسونری ، حلقه اسارت دستگاه حاکمه ایران را مستحکم کرده و از آنها برای پیش بردن مقاصد خود بهره - برداری کرده‌اند .

تعیین مقرری و حقوق  
وقتی میرزا ابوالحسن از هر حیت آماده خدمتگذاری  
بانگلستان شد ، او را روانه ایران کردند . در دوران سفارت  
ماهانه

«چوتز» قرار شده بود ، دولت انگلستان سالیانه ۱۲۰ هزار تومان بعنوان کمک جنگی ایران و روسیه «وام بلاعوض» بایران بدهد . ولی (اوزلی ایلچی) یک حواله سالی ۲۰۰ هزار تومان برای کمک به شاه ایران و سازمان جنگی ایران به‌م‌راه داشتند . دولت انگلیس به فرمانفرمای هندوستان توصیه کرده بود ، تا برای خود ایلچی نیز مبلغی مقرری تعیین کنند<sup>۲</sup> و بطوریکه خواهد آمد ، این مقرری برای او تعیین گردید . دولت انگلیس برای اینکه ایلچی را بشاه نزدیک کند و در رأس

۱- ص ۲۳۸ جلد ششم چاپ ۱۸۸۲ تاریخ فراماسونری جهان .

۲- ناسخ التواریخ وقایع سال ۱۲۲۶

قدرت قرار دهد ، به سرگوراوزلی دستور داد تا از هیچگونه همراهی بمیرزا ابوالحسن خود داری نکند . این دستور العمل سبب شد که اوزلی هنگام شرفیابی آنقدر از برادر ماسونش ، ایلچی تعریف کند که امر را برفضعلیشاه مشتبه سازد ، تا آنجا که شاه قاجار در حضور او به ایلچی چنین گفت : « ... آفرین ، آفرین ابوالحسن ! تورو می‌خواهم مراد مملکت بیگان سفید کردی ، منم روی تو را سفید خواهم کرد . تو از نجیب ترین خانواده های مملکت من هستی . بحول الهی من تو را بمقام های بلند اجداد تو خواهم رسانید ... »<sup>۱</sup> در این موقع ابوالحسن خان بخاک افتاد بطوریکه پیشانی او بخاک میرسید .

آمدن اوزلی بایران که فرمان تاسیس لژ ماسونیک در این کشور را به همراه داشت<sup>۲</sup> موفقیت شایانی نصیب دولت انگلیس کرد ، تا آنجا که بر سر نوشت این کشور مسلط شدند ، بدین ترتیب که دو فراماسون گراند لژ انگلند (اوزلی - ایلچی) عهد نامه ای در ۱۲ ماده با یکدیگر امضاء کردند و طبق این معاهده شوم ، ایران متعهد شد بر ضد افاغنه یاغی که علیه قشون انگلیس طغیان و سرکشی کرده بودند وارد کارزار شود ، تا جاده حکومت مستعمراتی انگلستان در هندوستان تسطیح شود و امید آزادیخواهان هندی از ایران قطع گردد .

سرگوراوزلی پس از امضاء این قرار داد ، چون یقین حاصل کرد که میرزا ابوالحسن خان در خدمت بانگلستان صادق و وفادار است ، برای اینکه او را همیشه در اختیار دولت متبوع خود قرار دهد ، باردیگر مسئله پرداخت مقرری ماهانه را در باره او ، عنوان کرد و نامه هائی به وزارت هندوستان . وزارت خارجه انگلیس و کمیته محرمانه ، امور سیاسی هند که گویا در آن زمان نام سازمان جاسوسی انگلستان در مستعمرات را داشته در باره برقراری مقرری به میرزا ابوالحسن خان نوشته است . نخستین نامه ای که در این باره نوشته شده بتاريخ روز هفتم ژوئیه ۱۸۱۰ از طرف کمیته محرمانه اداره امور سیاسی حکومت بمبئی و خطاب بفرمانفرمای هندوستان میباشد :

۱ - ناسخ التواریخ وقایع سال ۱۲۲۶

۲ - ص ۳۳۸ تاریخ فراماسونری گاواد جلد ششم چاپ ۱۸۸۷

« بقرار اطلاع واسطه محمد نبی خان سفیر فوق العاده ایران در کلکته که از طرف کمپانی هند شرقی بکهنار رویه مقرر میگردید ، حق نعمت را نشناخته و نفوذ خود را بتفیع فرانسویها در ایران بکار انداخته است . اگر این مطلب حقیقتاً صحت داشته باشد ، البته مقرر خواهید نمود که مقرر می شود مزبور در حق وی قطع شود .

بر اثر خصمی که از جناب میرزا ابوالحسن خان در خصوص توسعه اتحادیه بین ایران و انگلیس ، نسبت به کمپانی بظهور رسیده ، به سرگودراوزلی اختیار داده شده است که وجه مذکور را در حق وی مقرر بدارد و این نظر ما را بمیرزا ابوالحسن خان ابلاغ نماید .

ضمناً این مطلب را بدانید بکهنار رویه مقرر می تا وقتی پرداخته میشود که سفیر انگلستان در تهران از رویه میرزا ابوالحسن خان رضایت داشته باشد .

نظر باینکه مخارج میرزا ابوالحسن خان در مدت اقامتش در لندن از خزانه دولت انگلستان تأدیه شده و مدتی هم که در بمبئی بود کمپانی هند مخارج او را تقبل نموده است ، لازم میشود بکهنار رویه مزبور از وقتی در حق او منظور گردد که بمبئی را ترک نماید »<sup>۱</sup> .

پس از رسیدن این نامه به کمپانی هند شرقی ، رئیس شرکت مذکور شرح ذیل را در همان تاریخ بخود میرزا ابوالحسن خان مینویسد :

« ... ما مراتب رضامندی خود را از روشی که آنجناب اتخاذ نموده اید باستحضار فرمائید که کل هندوستان رسانیده از ایشان خواستیم بعنوان نشانه ای از علائق دوستی ما نسبت بجناب عالی ، ماهیانه بکهنار رویه در حق آنجناب منظور دارند . این مقرر می تا وقتی که جناب عالی از کمک سفیر انگلیس در تهران نسبت بحفظ روابط دوستانه ایران و انگلستان منایقه نموده اید مرتباً پرداخت خواهد شد »<sup>۲</sup> .

مطالب این دو نامه آنقدر گویا روشن است که جاسوسی و خیانت میرزا ابوالحسن دومین

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۱۱۸ - ۶۰ . O . P

۲- ایضاً



فراماسون ایرانی را بکشورما وخدمات او را بدولت انگلستان مدلل و مسلم میسازد .  
 نامه‌هاییکه بعداً نقل خواهد شد ، نشان میدهدکه جناب ایلچی کبیر مدت سی و پنجسال  
 (به سفرای انگلیس درتهران همه نوع کمک و همراهی میکرده) و هرگز از اوامر آنها  
 سرپیچی نکرده است . در نتیجه هیچکدام از سفرای انگلیس در تهران متروی او را  
 قطع نکردند، زیرا اوغلام حلقه بگوش سفارت انگلیس درتهران بود ، نه خدمتگزار  
 دربارشاه ایران. ا پرداخت این مقرری ، به سرگورادزلی فرصت داد تا هر صلی را که  
 بنفع انگلستان بداند ، با دست این وزیر خارجه و سیاستمدار متبحر انجام دهد. این  
 دوامسون انگلیسی و ایرانی بعدها سبب انعقاد دو پیمان تنگین (ترکمانچای - گلستان)  
 نیز شدند و بدین ترتیب روی همه برادران فراماسون خود را سفید کردند. اوزلی باوارد



میرزا ابوالحسن خان هنگام سفارت در لندن

کردن درباریان بحلقه فراماسونی ، تقریباً همه اطرافیان شاه ایران را ماسون کرد<sup>۱</sup>. این عملیات و اقدامات، نفوذ اوزلی را در دربار ایران آنقدر توسعه داد که فتحعلیشاه آشکارا همه مسائل مورد نظر و امور سیاسی را با او در میان مینهاد و مصیبت فوق العاده‌ای بین او و پادشاه و درباریان بوجود آمده بود<sup>۲</sup>.

اوزلی فراماسون برای جدا کردن قفقاز از ایران و تضعیف و متلاشی کردن ایران بزرگ و بظاظر اینکه برای همیشه یارای حمله به هند و کمک به آزاده‌نواهان و شورشیان هندی را از ایران سلب کرده باشد ، شاه و درباریان را مجبور کرد تا با قبول قرارداد صلح باروسیه و انتزاع ۱۷ شهر قفقاز از ایران ( که میرزا ابوالحسن خان آنرا امضاء کرد) هم روسیه را راضی کنند و هم بزرگترین و آبادترین استانهای شمالی کشور را از ایران جدا سازند . در این نیرنگ فراماسونهای انگلیسی و ایرانی همه درباریان و حتی شاه که تحت تأثیر (پول و پلینیک) قرار گرفته بود ، با انتزاع و جدائی ۱۷ شهر قفقاز موافق بودند و تنها عباس میرزا نایب السلطنه در برابر این اقدام مقاومت کرد که کسی اعتنائی با فکار و عقاید او ن نمود .

در آخرین شبجویی نیز که قشون روس در روز ۳۱ اکتبر ۱۸۲۱ م (۲۳ محرم ۱۲۳۷ هـ) به « اصلاندوز » زدند و نیروی عباس میرزا را عقب راندند (اوزلی و ایلچی) دست داشتند. اعتماد السلطنه در ضمن وقایع سال ۱۲۲۷ مینویسد ( اوزلی با اتفاق ایلچی به تبریز رفتند تا ترتیب بعضی قراردادهای داده شود)<sup>۳</sup>.

بالاخره فعالیت این دو فراماسون سبب شد که معاهده سوم گلستان در ۱۲۲۸ هـ (۱۸۱۳ م) بین ایران و روس امضاء شود و میرزا ابوالحسن خان بدستور برادر فراماسونش قسمتی از خاک وطن ما را از ایران جدا کرد . لرد کرزن فراماسون که با کمک فراماسونهای ایرانی و فرانسوی و انگلیسی قسمتی از انقلاب مشروطیت ایران را

۱- م ۳۳۸ تاریخ شش جلدی گاولد انگلیسی چاپ ۱۸۸۷ در دربار برادران ماسون خیلی زیاد هستند .

۲- منتظم ناصری وقایع سال ۱۲۲۷

۳- م ۱۱۱ جلد اول تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس محمود محمود

در روزهای واپسین پیروزی هدایت میکرد، درباره حوادث این ایام مینویسد «در این موقع سه نفر از مأمورین سیاسی انگلیس دخالت تامی، در سیاست انگلیس نسبت بایران داشتند. یکی سرگوراولی، دیگری جیمز هوریه و سومی جیمز فریزر میباشند»<sup>۱</sup> این فراماسون های انگلیسی آنقدر نسبت بایران و ایرانی دشمنی داشتند که افکار عامه مردم انگلیس و نظرامنای آن دولت را نسبت بایران مشوب و بی اعتبار کردند و همین امر سبب شد تا بروسها آزادی عمل زیادی برای تجاوز بایران داده شود.

نتیجه عملیات این دو استاد اعظم ماسونی گراند لژانگلتند (اوزلی - ایلچی) آن شد که سیاست انگلستان در ۱۵ سال اول قرن نوزدهم و تا سال آخر سلطنت فتحعلیشاه به يك نوع سیاست بی اعتنائی تبدیل شده و روسها را در پیشروی و تجاوز بایران تشویق کند.

انگلیسها ایران را بکلی رها نمودند و با تحمیل قراردادهای تنگین گلستان و ترکمانچای این کشور را بلب پر نگاه زوال و فنا سوق دادند. از روزیکه فراماسونهای انگلیسی و ایرانی، کشورها را بدابره سیاست اروپائی کشانیدند دولت و ملت ایران تا مدت‌های مدید روی خوشی و راحتی ندید و همیشه و مدام برای ایران گرفتاریهای ایجاد میشد.

دانشمند محترم محمود محمود، ایران آن زمان را بعز رعدهای که ملخ پر آفتی بدان هجوم کرده باشد تشبیه کرده مینویسد: «... گوئی ملخ پر آفتی در مزرعه هستی ایران تخم فتنه و فساد ریخته که هر آن در حال رشد و نمو است و سرانجام آن نیز برای ایران بسیار وخیم و خطرناک باشد. با اینکه بعدها در ایران سرپرستان مطلع و جدی و دلسوز پیدا شدند، ولی نه کوشش و نه فداکاری آنها هیچیک در برانداختن ریشه این تخم فتنه و فساد موثر نگشت...»<sup>۲</sup>

میرزا ابوالحسن خان پس از مراجعت بایران، علاوه بر مأموریت هائی که طی

۱- ص ۲ جلد اول جهانگردی در ایران ترجمه جواهر کلام

۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۲

آن عقد قرار دادهای گلستان و ترکمانچای را بایران تحمیل کرد ، یکبار نیز در ۱۲۲۸ . هـ - (۱۸۱۳ م) بعنوان سفیر فوق العاده به پترزبورگ رفت و نسخ عهدنامه گلستان را مبادله کرد . میرزا ابوالحسن خان سال بعد برای دومین بار مأمور لندن شد و پس از سه سال در ۱۲۳۵ . هـ - (۱۸۱۹ م) بطهران مراجعت نمود .

در ۱۲۳۹ . هـ (۱۸۲۳ م) فتحعلیشاه او را بعنوان وزیر خارجه انتخاب کرد . وی تا سال ۱۲۵۰ . هـ (۱۸۳۴ م) که فتحعلیشاه درگذشت ، در این سمت باقی بود . پس از فوت شاه چون از علیشاه ظل السلطان برای رسیدن بمقام سلطنت طرفداری میکرد ، همینکه محمد شاه بتخت سلطنت نشست و میرزا ابوالقاسم قائم مقام بصدارت رسید ، میرزا در اثر وحشتی که از صدراعظم داشت بحضرت عبدالعظیم پناه برد و تا قائم مقام زنده بود جرأت نکرد از بت بیرون آید .

پس از قائم مقام حاجی میرزا آغاسی صدراعظم شد . او بمیرزا تأمین داد و او را (ایشک آقاسی باشی) کرد . در سال ۱۲۵۴ . هـ (۱۸۳۸ م) حاجی میرزا ابوالحسن خان باردیگر وزیر امور خارجه شد و تا ۱۲۶۲ . هـ (۱۸۴۵ م) که مرگ طومارزندگی ننگبارش را در هم نوردید در این سمت باقی بود .

در مدت سی و پنجگالی که میرزا ابوالحسن خان بکه تازمیدان سیاست و عامل اجرای نظرات انگلیس در ایران و حقوق بگیر آنها بود ، تجریکات همه جانبه انگلیسها علیه ایران ادامه داشت . در اغتشاشات و فتنه های مختلفی که بمرور در ایران علیه نفوذ و اقتدار و مرکزیت ایران و علیه مذهب سکنه این کشور و برای از بین بردن مرکز نقل مملکت روی میداد ، عموماً دست انگلیسها و عمال مخفی و برادران فراماسون و غلامان حلقه بگوش آنها زینده میشود . در فتنه اسماعیلیه یزد ، فتنه تراکمه ، فتنه امراء خراسان ، فتنه افغانستان ، فتنه ازبکها ، انگلیسها دست داشتند . وقتی خطر ناپلئون از سر انگلیس رفع شد و ایران ضعیف گشت و سرحدات هندوستان از تجاوز محفوظ ماند ، بنابه پیشنهاد سرگوراوزلی قرار شد ایران و عمال جیره خوارشان را در این کشور رها کنند و مردم را در حال بربریت باقی بگذارند . میرزا ابوالحسن خان که دو سال قبل از

مرگش متوجه سیاست - بدید انگلیس شده بود ، برای اینکه مقرری ماهی یکم هزار روپیه اش که از سال ۱۲۲۵ . ه ( ۱۸۱۰ م ) برقرار شده بود ، قطع نشود ، از اولیاء دولت انگلیس خواست تا مقرری مذکور را پس از مرگش به پسرش بپردازند . ولی لرد - پالمستون وزیر خارجه وقت انگلیس که دیگر بوجود او احتیاجی نداشت ، لزومی برای قبول این تقاضا نمی دید . مکاتباتی که در این باره صورت گرفته بسیار جالب و خواندنی است که فقط دو فقره از آنها را نقل میکنم :

اداره سیاسی حکومت بمبئی در تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۸۴۸ نامه ذیل را به بیات مدیر کمپانی هند شرقی در لندن فرستاده است :

« .. بدینوسیله باستحضار میرساند - میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجه ایران در ۴ اوت ۱۸۴۶ درگذشت . از سال ۱۸۱۰ برای خاطر خدمات سیاسی او ، ماهی یک - هزار روپیه از طرف کمپانی بوی داده میشد . در ۱۸۴۳ وزیر خارجه ایران تقاضا نمود پس از مرگ او نصف مقرری مزبور را همچنان به پسرش بدهند . تقاضای وی برای مطالعه بیات مدیر کمپانی ارجاع شده است .

جوابی که بتاريخ ۱۳ مه رسیده حاکی از این است که موضوع تقاضای وزیر ایران در وزارت خارجه انگلستان که مسائل مربوط بایران حالا منحصرأ با آنجاست ، تحت مطالعه میباشد .

نظر باینکه میرزا ابوالحسن خان در چهارم اوت فوت کرده و مقرری او تا آخر همان ماه پرداخت شده و از طرفی هنوز تصمیم قطعی وزارت خارجه نرسیده دستور داده شد حقوقی درباره بازماندگان متوفی پرداخت نشود ،<sup>۱</sup> .

پس از وصول این نامه به لندن مدتها بین وزارت خارجه و حکومت هندوستان مکاتبه شد و درباره پرداخت ۴۲۰ هزار روپیه ای که در مدت ۳۵ سال بوزیر خارجه ایران حقوق و مقرری پرداخت شده بود و همچنین تقابلی که از پرداخت این پول بفتح هندوستان و

علیه ایران صورت گرفته بود ، مطالعات و تجزیه و تحلیل هائی صورت گرفت و سرانجام مقرر شد که بتقاضای پرداخت مقرری به پسر وزیر خارجه ایران ترتیب اثری داده نشود . زیرا پرداخت رشوه مذکور برای این بود که وزیر خارجه ایران همه اطلاعات مورد لزوم را درباره دربار و دولت و وزارت خارجه ایران در اختیار دولت انگلیس می گذاشت و همه دستورات و اوامر صادره از لندن و دهلی را اطاعت می کرد . ولی پس از مرگ میرزا چون می بایستی مقرری به وزیر خارجه جدید پرداخت شود و از طرفی فرزند میرزا شغل حساسی در دستگاه حاکمه ایران نداشت ، لذا این جواب در تاریخ ۲۷ مارس ۱۸۴۸ از وزارت خارجه انگلیس بحکومت هندوستان و اداره سیاسی هند نوشته شد :

دنامه مورخ ۱۸ مارس، چنیمه نامه حکومت بمبئی در باب منظور داشتن نصف مقرری میرزا ابوالحسن خان درباره فرزندش با اطلاع لرد پالمستون رسید ، بدین وسیله برای استحضار وزیر هندوستان اشعار می شود . لرد معظم دلیلی نمی بیند که قسمتی از مقرری مزبور به پسر میرزا ابوالحسن خان داده شود . بعلاوه لرد پالمستون تصور می نماید اگر قرار شود این نوع مواجب ها ارثی بشود مورد ابراد زیاد واقع خواهد شد<sup>۱</sup> و بدین ترتیب زندگی خفت آور و سراسر تنگ و رسوائی اولین حقوق بگیر انگلیس در ایران و دومین فراماسون ایران که خیانت ها و جاسوسی های متعدد او علیه کشورش و بنفع انگلستان لطامات جبران ناپذیری بر مملکت ما و مردم نجیب و زحمتکش آن وارد آورد بیابان میرسد، ولی دختر خیانتها و جاسوسها در همین جا بسته نمی شود و در فصلهای آینده با نمونه های دیگر از این سرسپردگان حقوق بگیر آشنا خواهیم شد .

اکنون که اسناد خیانت و همکاریهای این سرسپرده بزرگ بریتانیا **اظهار نظر از باب** را بیان کردیم، بد نیست قسمتی از نظرات جیمز فرزر<sup>۲</sup> را که یکی از اربابان متعصب میرزا است و همه جا از این خادم یا تنفر یاد

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۱۴۲-۶۰ .

۲- James Fraser .

می‌کند ، نقل کنیم<sup>۱</sup> .

... میرزا ابوالحسن خان از اعیان خاندانی منحط و پوسیده است که گاهی ساکن شیراز و زمانی مقیم اصفهان بوده‌اند . در جوانی وضع معیشت و نحوه شغل او بسیار پست بود ، یعنی بهقراری که معروف است خانواده‌اش او را در عنفوان شباب که بچه خوشگلی بوده است کاملاً بحال خود رها کرده بوده‌اند و مشتریان حسن‌وی در آن ایام بیشتر بزرگان شهر بوده‌اند که ابوالحسن حتی گاهی در لباس و آرایش دخترها برای آنها می‌رقصیده است .

این مرد پس از مدتی حرفه رقاصی را رها کرده وارد کسب و تجارت شد و در این پیشه موفقیتی بهم رساند و به تدریج مقام و اهمیتش به درجه‌های رسید که موقعی که شاه دنبال کسی می‌گشت که او را برای سفارت و ایلچی‌گری به انگلستان بفرستد و این مأموریت از آنجا که مقصد نهائی آن ، دربار یک پادشاه کافر خارجی بود در نظر امرا و رجال محترم ایران چنان ناخوش آیند و حتی خوفناک جلوه می‌کرد که هیچکدام از آنها حاضر بقبول آن نمی‌شدند . پیشنهاد این مأموریت را به ابوالحسن خان کردند و او با در نظر گرفتن سود کلانی که از این رهگذر انتظار داشت فوراً آن را پذیرفت . معلوماتی که این شخص پس از این سفر درباره ملل خارجی و زبان و رسوم و آداب آنها کسب کرد اضافه بر اکرام رجال نامی کشور از پذیرفتن اینگونه مأموریتها باعث شد که در آئینه هروقت شاه ایران به فرستادن سفیری به فرنگستان نیازمند گردد دوباره به سراغ ابوالحسن خان برود و به همین دلیل از وجود وی تا کنون بارها برای انجام مأموریت‌های خارجی استفاده شده است .

در میان رجال عالی‌رتبه درباری کسی بی‌شان‌تر و نامحترم‌تر از میرزا ابوالحسن-خان وجود ندارد ، و باید گفت که اصفاً کسی هم سزاوارتر از او برای این بی‌شانی

۱- انتشار نوشته فریزر دامرهون محقق ارزنده دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی میباشیم که در شماره ۳ سال ۱۰ مجله راهنمای کتاب مقاله (چارلز و . میلر) را از مجله هنری آپولو بفارسی ترجمه کرده‌اند. در این مقاله پنج تصویر از میرزا ابوالحسن نیز برای نخستین بار در مطبوعات ایران چاپ و منتشر نموده‌اند .

نمی‌توان پیدا کرد .

این مرد در تمام کارها و معاملاتی که با مردم انجام می‌دهد به قدری پست و نادرست است که هیچیک از هموطنانش تا آنجا که بتواند به وی نزدیک نمی‌شود و از معامله و معاشرت با او اجتناب می‌ورزد .

تقلیب چنان ضرب‌المثل است که کسی کلمه‌ای از حرفهایش را باور نمی‌کند . اخلاق رذل و عادات فسق‌آمیز ایام جوانی را حتی امروز هم که به نیمه راه حیات رسیده است کماکان یعنی تا آن درجه حفظ کرده که چون نام این شخص برده می‌شود تمام رجال محترم درباری با تحقیر و اشمئزاز از او یاد می‌کنند. و تنها همین خصال و صفات وی نیست که این قدر سست و لنگه‌دار است ، بلکه آداب و حرکاتش نیز دست کمی از صفاتش ندارد درست است که ظاهری حق بجانب دارد و آن خنده‌هایی که هرگز از لبانش دور نمی‌شود، او را در نظر شخصی که از باطنش بی‌خبر است مردی خوش‌مشرب نشان می‌دهد . ولی تمام این افسوسها که در معاشرت به کار می‌برد فقط در مورد کسانی است که تصمیم‌داور آنها را اغفال و نسبت بخود معتقد کند . اما طرز تعلق و خوش آیندگویی او خشن است که هیچ‌راه و رسم آنرا هم رعایت نمی‌کند .

بی‌اطلاعی این مرد از خبرهایی که مربوط به کشور خود اوست، بخصوص از تشریفات و الزامات شغلی که به عهدش محول شده ، حقیقتاً عجیب و حیرت‌انگیز است و به همین دلیل نمی‌شود فهمید که چگونه چطور شد که این شخص با این عادات و خصوصیات که داشت تا این اندازه در اروپا مخصوصاً در انگلستان، شهرت یافت و این عمه مردم را مقنون و شیفته خود ساخت ، زیرا در کشور خودش به عقیده تمام آنهایی که او را دیدم آنقدر يك صفت خوب و قابل ستایش در وجودش پیدا نمی‌شود . مکالمات او همیشه ممکن است طوری خشن و اشمئزاز آور باشد که برای جنس لطیف اروپایی گفتگو کردن با تماس گرفتن با او خطرناک گردد . لاقلاً این نکته مسلم است که این مرد محبت‌ها و نزاکت‌هایی را که در انگلستان نسبت به وی ابراز شده بود به بدترین وجهی که قابل تصور است جبران کرد ...



در نوشته فریزر نسبت به میرزا ابوالحسن عناد و تنفر فراوانی مشاهده می‌شود که با آنچه دیگر نویسندگان و دیپلماتهای انگلیسی درباره‌اش می‌نویسند متضاد می‌باشد. مثلاً وقتی درباره مقرری گرفتن میرزا بحث میکنند می‌نویسند «... گرچه ابوالحسن خان در گذشته برای مدت زیادی مقرری کلانی از خزانه انگلستان دریافت می‌کرد، و تصور می‌کنم هنوز هم دریافت می‌دارد، و صندوق اثاثیه‌اش موقع بازگشت به ایران از تحفه‌ها و اشیای گرانبهاکه انگلیسی‌ها به او داده بودند پر بود، مع الوصف، اکنون که بایش به ایران رسیده است سر هر فرصتی که پیش بیاید با منافع کشور ما مخالفت می‌ورزد و نام انگلیسی‌ها را با تحقیر و تمسخر پیش هموطنانش می‌برد...»

این اظهار نظر جیمز فریزر با آنچه در اسناد وزارت خارجه انگلستان و نامدهای متبادل فوق‌الذکر نوشته شده مغایرت دارد. سرگور اوزلی خدمات میرزا ابوالحسن را به توسعه و اتحاد انگلستان ستایش می‌کند<sup>۱</sup>. به علاوه در نامه دیگری که اوزلی به ویلیام استیل<sup>۲</sup> می‌نویسد، پرداخت مقرری را مشروط بر این میداند که اگر رفتار میرزا مخالف انتظار<sup>۳</sup> باشد، بلافاصله سفیر حق خواهد داشت مقرری پرداختی را قطع کند. اگر میرزا ابوالحسن بنا بر ادعای فریزر با منافع انگلستان مخالفت می‌نمود، یقیناً سفیر انگلیس حقوق ماهانه او را قطع می‌کرد. در حالی که فریزر مینویسد «مقرری هنوز هم پرداخت میشود» بنا بر این ادعای او با اسناد موجود در بایگانی انگلستان وفق نمی‌دهد و صحیح بنظر نمیرسد.

آنچه که سبب شده فریزر علیه خدمتگذار صدیق و وفادار انگلستان عشق‌بازی خان ایلچی نظراتی ابراز دارد، اطلاع از عشق‌بازی‌ها و هوسرانیهای سفیر اعزامی قنصلی‌شاه یا توان‌عالی‌مقام و صاحب نام و عنوان پایتخت بریتانیاست. میرزا ابوالحسن خان خود در سفر نامه‌اش «حیرت‌السفراء» شرحی درباره عشق و علاقه‌اش به دختر ارد «کاستلری» می‌نویسد. بدنیال اعترافی که میرزا می‌کند، جیمز فریزر در این باره او را بیاد انتقاد گرفته درباره‌اش چنین می‌نویسد: «او موقعی که به انگلستان آمد مقداری

سال‌های زربفت و طاقه‌های ترمه با خود همراه آورده بود که حالا در ایران پیوسته تفاخر می‌کند و می‌گوید که با هدیه کردن آنها به زنان متشنص و درجه اول انگلستان از وسایل آنها بهره‌مند گردیده است. از این هم پافرا تر می‌گذارد و شریفه‌های انگلیسی را که بنا به ادعای خودش با آنها سر و سر عاشقانه داشته است، دوش‌ها و کنس‌ها و جز آنان - همه را آشکارا با اسم و رسم و عنوان نام می‌برد.

اضافه بر این همه، شماره کثیری از زنهای غیر اشرافی انگلستان را که با آنها آشنا بوده است، نام می‌برد و نامه‌هایی را که این خانم‌ها برایش نوشته‌اند، در ضیافت‌های عمومی پیش هموطنانش می‌خواند تا بدینوسیله صحت اظهارات خود را با دلیل و مدرک مسلح سازد، و اگر شنوندگان او گفته‌هایش را باور نمی‌کنند بیشتر از لحاظ معروفیتی است که این مرد به دروغ گوئی و غلو در تظاهرات بی‌اساس دارد و گرنه طومار عصمت هموطنان لطیف ما در انگلستان بدبختانه آنچنان منزّه نیست که این گونه اتهامات را خود بخود نقض کند.

فیز این مرد عکس مینیاتور يك بانوی انگلیسی را - که متأسفم بگویم از بانوان بسیار محترم و والاتبار انگلستان است - در محافل انس و عشرت خود بهره‌محرّم و نامحرّمی نشان می‌دهد که سهل است نام او را هم فاش می‌سازد. این مینیاتور را حتی به فتحعلیشاه هم نشان داده و مدعی شده است که صاحبه والاتبار آن از مترس‌های وی در انگلستان بوده است. امیدوارم که کارهای آمیخته به حق‌شناسی این مرد و تلافی ناجوانمردانه‌ای که او از لطف و محبت خانم‌های کشور ما می‌کند - گرچه اینان مسلماً از روی سادگی و غریب‌نوازی این همه لطف و محبت يك نفر خارجی نشان داده‌اند - برای همه آنها درس عبرتی باشد که در آتیه زیاد با بیگانگان گرم نگیرند و این نکته را همیشه بخاطر داشته باشند که اینگونه الطاف و محبت‌ها موقعی که تباريك نفر خارجی که از صفات و سیر حقیقی او بی‌خبرند بشود ممکن است بعنوان حرب‌های برای لکه‌دار کردن نام نيك آنها به کار رود. در نظر این گونه بانوان والاتبار شاید کوچکترین اهمیتی نداشته باشد که در کشوری دور دست مثل ایران که سکنه آن شمدن نیستند مردم چگونه درباره آنها فکر میکنند

اما این گروه بی اعتنا باید در نظر داشته باشند که اینگونه حرفهای وهن آمیز موقعی که در حضور هموطنان معدودشان که وزش باد تقدیر آنها را بهمین کشورها افکنده است مطرح می شود تا چه اندازه اسباب خجالت و ناراحتی آنها می گردد ، زیرا بگوش خود می شنوند که پشت سر باتوان والاتباع انگلیسی ، که مردم عادی این همه شیفته مصاحبت آنها هستند ، اینگونه حرفها زده می شود .

## میرزا ابوالقاسم قائم مقام

### صدراعظمی که از انگلیسها رشوه نگرفت تا سرانجام او را کشتند

می گویند : تاریخ زمین باروری است که در آن هیچ تخمی اعم از مرغوب یا نامرغوب بهمدنر نمیرود ... آینه هبرتی است که خوبیها و بدیها را یکسان منعکس می کند و در معرض قضاوت و دیدگاه نسلهای بعد قرار می - دهد . همانطور که صفحات تنگین زندگی مردی چون نخستین قهرمان کتاب ما را در بردارد ، حاوی اوراق زرین دیگری نیز هست که در آنها از سیمای درخشان مردمی سخن می گوید که در راه راستی و حقیقت گام برداشتند و در این راه حتی از پندل جان خویش دریغ نوزیدند ، سیماهای قهرمانی که آدمی با مشاهده آنها در صفحات تاریخ میهن خویش بی اختیار احساس غرور و افتخار می کند ... و این بخش از کتاب ما بسرگذشت یکی از همین چهره های درخشان اختصاص یافته است .



وزرای مختار انگلیس در تهران در مدت سی و پنج سالی که میرزا ابوالحسن خان ایلچی وزیر خارجه بود ، با دادن ماهی یکهزار روپیه مقرر می باو ، آنچه را که میخواستند

انجام دادند . ولی همینکه توبت صدارت بمیرزا ابوالقاسم قائم مقام رسید ، ناگهان در مقابل مردی قرار گرفتند که نتوانستند با «پول» و «زور» او را بخرند و مطیع و متقاد خود سازند .

از روزگاری که مرحوم قائم مقام در تبریز پیشکار عباس میرزا ولیعهد بود ، انگلیسها سعی داشتند او را با پرداخت پول و هدایای گوناگون مطیع خود کنند ، ولی قائم مقام هیچگاه حاضر بقبول رشوه و هدیه انگلیسها نشد .

نخستین گزارشی که از سرسختی میرزا ابوالقاسم قائم مقام به وزارت امور خارجه بریتانیا رسیده از طرف «جیمز موریه» دشمن ایران و ایرانی نویسنده کتابهای معروف حاجی بااست که در بخش پیشین بدو اشاره شد و اجمالاً معرفی اش کردیم .

جیمز موریه در گزارشی که درباره عباس میرزا ولیعهد و پیشکار او قائم مقام به وزیر خارجه انگلیس مینویسد با نفرت و عصبانیت از او یاد میکند و بعلمت آنکه هدایای امپراطوری بریتانیا را نپذیرفته است ، او را مردی خود خواه و دشمن انگلیس معرفی مینماید .

جیمز موریه در گزارش خود مینویسد :

« از جمله هدایایی که برای درباریان و صاحبان مقام در تبریز برده بودم ، چند هدیه ارزنده نیز برای قائم مقام پیشکار عباس میرزا ولیعهد ایران بردم . هدایا را در حالیکه نوکرانم حمل میکردند ، بخانه میرزا بردم . او پس از دیدن هدایا و تعریف و تمجید فراوانی که از آنها کرد گفت :

« من از شما خواهش میکنم صمیمانه ترین تشکراتم را بمناسبت ارسال این همه هدایای گرانبها و پرازش قبول کنید و از دولت متبوع خودتان بخواهر اینکه مرا مورد لطف قرار داده اند تشکر نمائید لیکن میخواهم از شما خواهش کنم که این هدایای گرانبها را به خود عباس میرزا تقدیم کنید تا نتیجتاً نسبت بشما نظر مساعدتری داشته باشد . »

جیمز موریه اضافه میکند : « هر چه بیشتر اصرار کردم ، انکار او شدیدتر شد تا

جائیکه با عصبانیت خواند او را ترک کردم .

علاوه بر جیمز هوریه ، « سرجان کمبل » وزیر مختار انگلیس در ایران نیز در گزارشی که برای وزیر خارجه انگلیس فرستاده است در باره عدم قبول رشوه و پول از طرف قائم مقام مینویسد : « ... یکنفر در ایران هست که با پول نمیشود او را خرید و آن قائم مقام است . »<sup>۱</sup>

سرجان کمبل در جای دیگری از خاطراتش که برای حکومت هند فرستاده در نسخه‌ای از آنرا نیز بوزارت خارجه انگلیس ارسال داشته است ، درباره قائم مقام چنین مینویسد :

« ... به سفیر روس گفتم: از مدتها پیش به استعداد و فراست قائم مقام احترام زیاد داشتم . و اتصاب او را به صدارت آقا قدر ضروری میدانستم و بدان معتقد بودم که موضوع را در صحبت با شاه عنوان کردم و دیدم عقیده و نیت اعلیحضرت محمد شاه نیز با من یکی است ... » ولی همین وزیر مختار وقتی قائم مقام بصدارت رسید و دانست که نمیتواند مثل اسلافش او را هم با پول و هدیه و مقام و نشان بخرد در صدد عزل او بر آمد . در آن ایام محمد شاه ضعیف النفس بر تخت سلطنت ایران تکیه زده بود و سفارت انگلیس در تهران در دستگامه دربار و دولت ، سازمان جاسوسی وسیعی داشت . بطوری که حتی از ساعات خواب و استراحت و تمامی اعمال و رفتار درباریان آگاه بود . و متأسفانه اکثریت ملازمان و ندیمان محمد شاه جیره خوار وزیر مختار انگلیس بودند .

سرجان کمبل برای اینکه محمد شاه متلون المزاج و زود باد را علیه قائم مقام بشوراند یکی از عوامل و حقوق بگیران سفارت دستور داد تا پاشاه علیه قائم مقام صحبت کند و او را عامل روس و یرهم زدن اساس سلطنت او معرفی کند . سرجان کمبل در ضمن واقعه روز ۱۲ مه ۱۸۳۵ درباره اقدام خود چنین مینویسد :

« امروز یکی از درباریان شاه فرصت یافت که نظر مرا در باره سازشی که می - گویند میان قائم مقام و روسها وجود دارد ، در خلوت به گوش اعلیحضرت برساند . و نیز

۱ - اسناد وزارت خارجه انگلیس جلد ۳۵ - ۶۰ گزارش مورخ ۶ دسامبر ۱۸۳۴ -

شاه را از نظرات من مطلع سازد که قصد قائم مقام این است که با استفاده از نفوذ روسیه تمام قدرت مصادرت را در دست خود و خویشاوندان متمرکز سازد. اما شاه از شنیدن آن بسیار متغیر شد و گفت به هیچکس اجازه نخواهد داد در انتخاب وزیرایش دخالت کند و هر آینه دید قائم مقام چنین نیرنگی در بردارد به همان آسانی که این گلها را در باغ



میرزا ابوالقاسم قائم مقام که بدستور سفیر انگلیس کشته شد

می‌چیند ،<sup>۱</sup> اورا نیز معدوم خواهد ساخت . »

درحالی‌که عباس میرزا نایب‌السلطنه و میرزا ابوالقاسم قراهنی (قائم‌مقام) بنا بر تجربه و دوران‌اندیشی که داشتند با تعیین مأموران سیاسی انگلیس از جانب حکومت هندوستان در ایران مخالفت میکردند اینگونه مأموران را نمایندگان وزارت مستعمرات و دارای افکار مستعمراتی میدانستند و شاید به همین سبب بود که قائم‌مقام تا روزی که از سدارت معزول شد اصرار داشت که نماینده اعزامی انگلیس با ایران از لندن اعزام گردد و با سرجان کمبل کاپیتان ارتش انگلیس که از حکومت هند اعزام شده بود مخالفت می‌ورزید بطوری که چندین بار بین او و کمبل مشاجره در گرفت و حتی یکبار نیز قائم‌مقام اورا تهدید کرد که از رفتارش بدولت انگلیس شکایت خواهد کرد .

سرجان کمبل وقتی دید که نمیتواند این صدراعظم شرافتمند را مطیع خود و حقوق بگیر انگلستان سازد در روز ۱۶ ماه مه ۱۸۳۵ با او ملاقات کرد و در گزارشی که متعاقب این ملاقات بدولت انگلیس و حکومت هندوستان داد نوشت « با و گفتم : از بس که خواهش و التماس کردم و به فرجام کار تهدیدت نمودم ، خسته شدم . دیگر چیزی نمی‌توانم بگویم اما قلب من برای نیکبختی شاه و مملکت می‌سوزد » جان کمبل در دنباله این عقیده خود مینویسد : « احساسات عموم به اندازه‌ای علیه قائم‌مقام برانگیخته شده که هر کس و در هر کجا که باشد ، میگوید « من آرزوی کشتن اورا دارم ... » .

آنکاه سرجان کمبل بطور ضمنی بوزارت خارجه انگلیس و حکومت هندوستان اطلاع داد که قصد نابود کردن قائم‌مقام را دارد . برای آنکه بیت شوم خود را عملی کند بودجه‌ای برای برانگیختن مردم علیه قائم‌مقام تعیین کرد ، و از وزارت خارجه انگلیس در این باره کسب تکلیف نموده و بودجه پیشنهادی را خواست و در ضمن نوشت : « برای برانگیختن مردم و خرج کردن پول بین علماء و ملاها مبلغی در حدود ۵۰۰ لیره لازم دارم امام جمعه بمن قول داده است که این پول را در موقع مناسب و بطور صحیح خرج کند . از بودجه حکومت هندوستان مبلغی خرج کردم . اجازه میخواهم آنچه را

۱- در این هنگام شاه چند گل را از بوت‌های کف و باخه‌های پرتاب کرد .



که لازم دارم از این محل برداشت کنم و بمصرف امور مری برسانم . »  
 بالاخره دولت انگلیس بودجه و پول مورد نیاز را در اختیار وزیر مختار خود  
 گذارد و او پس از اینکه پولهای رسیده را بموقع و صحیح خرج کرد طی گزارش مورخ  
 ۷ ژوئن ۱۸۳۵ خود بدولت انگلیس چنین نوشت :

« ... احساسات مردم علیه قائم مقام روز بروز شدیدتر می شود در ظرف ده روز  
 اخیر چند نفر از ملایان بالای منبر علیه او به درشتی سخن گفته اند و هر کجا نام او و عمالش  
 برده میشود ، توأم با دشنام است . در اینکه افکار آتی قائم مقام چیست ؟ هیچکس  
 نمی تواند حدس بزند اما او در بیست و چهار ساعت اخیر بر عهده گاردشاهی افزوده و این  
 کاروسترسی مردم را به شاه و رسانیدن شکایت های آنان را به مقام سلطنت مشکلتر ساخته  
 است ... »

وزیر مختار انگلیس از اینکه نتوانسته بود جاسوسان و عوامل حقوق بگیر  
 سفارت را نزد محمد شاه بفرستد و شاه را علیه صدراعظم برانگیزد ، نگران و مضطرب  
 است و از اینکه شاه تصمیم فوری نمیکیرد وحشت دارد .

در گزارش مورخ ۷ ژوئن ۱۸۳۵ خود اضافه می کند :

« ... این خود باعث شگفتی است که هر کوششی برای آگاهانیدن شاه از وضع  
 امور و هشیار کردن او به کار رفته ، تاکنون به جایی نرسیده است و شاید شاه واقعا ملتفت  
 نیست که باید کاری بکند و با اراده و تصمیم راسختری اوضاع فعلی را درمان بخشد .  
 شاه در جواب تعرض و سخنان ناصحان محرم اش ( یعنی جاسوسان وزیر مختار )  
 پیوسته می گوید : « همه چیز را می دانم و به آنچه می گذرد واقف هستم ، کمی صبر کنید ،  
 حرف شاه این معنی را میدهد که او مصمم شده ، ولی در انتظار موقع مناسب است .  
 اما این نکته بر هر ناظر عادی روشن است که هر دقیقه ای بگذرد چاره جوئی  
 دشوارتر می گردد ... »

سراپتام آنچه که کمیل آرزو میکرد ، بحقیقت پیوست . جاسوسان انگلستان  
 شهرت دادند که قائم مقام در روز ۱۹ ژوئن قصد داشته است محمد شاه را بکشود دیگری

را به تخت سلطنت بنشانند. در نتیجه این شهرت، شاه قائم مقام را معزول کرد و سرجان کمبل در گزارش روز ۲۱ ژوئن ۱۸۳۵ راجع باین حادثه نوشت :

« باعداد امروز سوار اسپ شده ، به شهر رفتم . در راه کسی را دیدم که فرستاده بودند مرا از دستگیری قائم مقام و پسران و اعوان او که با امر اعلیحضرت صورت گرفته بود ، آگاه گرداند . یکسره بکاخ سلطنتی رفتم ، ولی بملاقات شاه کامیاب نشدم چه با مستوفیان و منشیان دربار خلوت کرده بود . سواره از وسط شهر گذشتم ، خیابانها را بیشتر از آنچه تا حال دیده بودم ، جمعیت فرا گرفته بود . هر کس دوستی را میدید به عنوان ابراز صبر و تهنیت - به عادت ایرانیان - او را در آغوش میگرفت . شنیدم که مساجد نیز بر از جمعیت است و مردم به دعا گوئی اعلیحضرت مشغولند که آنها را از چنین طاعونی نجات بخشید . چون بسفارتخانه رسیدم چندین نفر انتظار بازگشت مرا دارند تا مبارکباد و تهنیت گویند . از آن جمله بودند بعضی از خویشاوندان شاه ، رئیس دیوان - خانه (میرزا ابوالحسن خان ایلچی که او را در بخش پیش شناختم ) و چند تن از ریش سفیدان شهر . احساسات آنان چنان بود که همگی نمئی داشتند از اعلیحضرت استعفا کنم هر آینه این شهرت راست باشد ولی قائم مقام هنوز معدوم نشده باشد او را بکشند و جسدش را در میدان عمومی آویزان کنند ، چه او بقدری آدم بزه کلری است که اگر زنده بماند همه کس را خواهد فریفت و از نوزمام قدرت را بدست خواهد گرفت »

این گزارش عبرت انگیز و رسوا کننده را قیاس کنید ، با مطالبی که همین دولت و دستگاه در باره نخستین حقوق بگیر خودشان و قهرمان اول کتاب ما منتشر ساختند. دیدیم که چگونه با عنوان رسمی « عالیجناب » از این نوکر سر سپرده و بی شخصیت تجلیل میکردند و اینک در باره مردی که تنها گناهی میهن پرستی و خود داری از نوکری و خدمت باجناب است ، نحوه تمنا و تمناشان چگونه است ؟

جالبترین گزارش سرجان کمبل به تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۸۳۵ ارسال شد که در آن نوشته بود « امروز عصر شخصی از جناب امام جمعه بدیدم آمد تا دستگیری قائم مقام را بمن تبریک گوید ، و همچنین مراتب شادمانی و خرسندی امام جمعه و تمام طبقات مردم را

ایران دارد، این اشخاص همگی معتقدند که بر اثر کوشش های من بود که خوشبختانه توانستند از این آفت بدتر از طاعون رهائی یابند. چندین نفر دیگر نیز آمدند و همین سخنان را تکرار کردند. ضمناً امام جمعه و شاهزاده امام وردی میرزا ابراز علاقه نمودند که من بدیدن ایشان بروم»

در آن زمان میر محمد مهدی امام جمعه تهران بوده است. سر جان کمبل با پرداخت عیالغی پول بنوکران و حیره بگیران خویش در دربار و دولت و همچنین با تقسیم پول بین ملایان و آریاب عمایم سرانجام موفق شده بود بزرگترین دشمن خود را که گناه او حفظ منافع ایران در برابر خارجیان بود بقتل برساند. گناه بزرگ قائم مقام از روزی شروع شد که هدیه از سالی پادشاه انگلستان را از جیمز موریه و سپس حقوق و مقرری ماهانه ای را که از کمپانی هند شرقی و حکومت هندوستان برای خود او و وزیران خارجه ایران در نظر گرفته بودند نپذیرفت!

و نتیجه این ایستادگی در مقابل انگلیسها و حفظ منافع ایران را، در روز آخر سفر ۱۲۵۱- یعنی شش روز بعد از دستگیریش - دید، جلادان محمد شاه او را خفه کردند تا سفیر وقت انگلیس موفق شود خود را بیادشاه قاجار نزدیک کند و قرارداد بازرگانی را که مثل قرارداد ترکمانچای ننگین بود با ایران تحصیل نماید.

کمبل وزیر مختار انگلیس بدنبال اقداماتی که بوسیله میرزا علینقی فراهانی انجام گرفت و بعد قرار داد انجامید در گزارش هایش از این «مأمور سری» بنام مستعار «خان» یاد میکند، درباره انعقاد قرار داد بازرگانی - بلافاصله بعد از عزل و قتل قائم مقام چنین مینویسد: «... روز ۲۵ ژوئن ۱۸۳۵ به امر شاه، رئیس تشریفات دربار و منشی خاص قائم مقام به ملاقات من آمدند... خان گفت: حالا که قائم مقام از کار برکنار شده امید میرود موضوع مورد اختلاف حل بشود، و نیز درباره عهد نامه سیاسی با من مذاکره شود. ترجمه متن ماده اول را که می خواستم در عهد نامه گنجانیده شود غرض کردم و تقاضا نمودم آن را به نظر اعلیحضرت برسانند... پیشنهاد نمودم اعلیحضرت سه چهار نفر را معین کنند تا درباره مواد قرارداد مشورت نمایند... خان گفت در تمام

ایران کسی نیست که این مطلب را بفهمد و نمی‌خواهم شخص دیگری در این کوشش کت جوید ، زیرا من از کسانی هستم که خود را وابسته به دولت انگلستان می‌دانم ، و به این مسئله از نظر دیگری نگاه میکنم ، حال آنکه دیگران مثل من فکر نمی‌کنند . من به دولت شما ارادت خاص دارم ... »

پس از عزل قائم مقام وزیر مختار انگلیس بکه تازمیدان سیاست ایران شد و فعالیت زیادی را آغاز کرد . او در خاطرات روز ۲ ژوئن ۱۸۳۵ خود مینویسد :

« ... بعد از ظهر امروز باز به دربار رفتم . پس از سه ساعت صحبت با مأمورین درباری که تازه گماشته شده بودند ، به حضور شاه رسیدم . نخست از اوضاع فارس صحبت کردم ، سپس موضوعی را که تازه اتفاق افتاده بود به میان کشیدم . اعلیحضرت گفت : اتخاذ چنین تصمیمی ضرورت حتمی داشت . و نیز گفت آنچه من در ملاقات خصوصی سابق خود راجع به اوضاع امور و هیجان عمومی به عرض رسانده بودم ، و تا آن وقت از آن بی‌اطلاع بود ، اکنون بروی مکشوف گردیده است و خود با تحقیقات شخصی دانسته است که آنچه گفته بودم از روی خلوص نیت و برای خاطر خود شاه و سعادت مملکت بوده است . همچنین شاه خواهش کرد مثل گذشته در عالم « دلسوزی » هیچ چیزی را دریغ ندارم و اظهار امیدواری کرد که به توفیق الهی بعد از این جریان امور به نحو مطلوب و رضایت بخشی بگذرد . بعلاوه شاه خواست که در اوضاع و احوال کنونی نزدیک « درخانه »<sup>۱</sup> باشم . و در باره امور معوقه بین دو دولت چیزی به لندن ننویسم ، زیرا میل دارد بیشتر خود را به انگلستان نزدیک کند . و نیز از مساعدتهای دولت انگلیس در برقراری نظم مملکت تشکر نمود . شاه همچنین گفت امید می‌رود بعد از این دلیلی بر شکوه و شکایت از به تعویق انداختن تقاضاهای من و یا بی‌اعتنائی نسبت باین تقاضاها پیش نیاید .

کمبل که پس از این گفتگو زمینه را برای بکسر کردن تکلیف قائم مقام مناسب

۱- در اصل گزارش کلمه «درخانه» بحروف لاتین نوشته شده که بعضی دربار و دستگام

حکومت به کار میرفته است .

میداند ، از فرصت استفاده می کند . و در دنباله یادداشت های فوق می نویسد :

« به اعلیحضرت گفتم: اکنون دیگر وجد و سروری که مردم در آغاز جلوس شاهنشاه به تخت سلطنت داشتند محسوس نیست . يك نكته است که مردم خیلی به آن علاقه مند و آن این است که می خواهند بدانند فرجام کار قائم مقام چیست ؟ آیا او بکلی از کار و قدرت برکنار شده یا نه؟ زیرا فراموش نمی کنند که در زمان مرحوم عباس میرزا چندین بار قائم مقام معزول شد ، اما هر بار با خنده توانست زمام کار را از تو به دست گیرد . و از آنجا که چنین خاطره ای هنوز باقی است ، می ترسم کسانی که اینک از جانب اعلیحضرت به خدمت گماشته شده اند از بیم آنکه مبدا روزی قائم مقام باز به قدرت و حکومت برسد ، در انجام امور مجاهدت نکنند . و البته اضافه کردم : اما تردید نیست که اکنون تمام طبقات از این که از دام قائم مقام خلاص شده اند دلشادند ، و به اراده و عزم ثابت اعلیحضرت آفرین می خوانند و وظیفه خود می دانم به عرض برسانم که تمام امید مردم به شخص شاهنشاه است ، و من بعنوان خیرخواه ایران صمیمانه آرزو مندم که دیگر اعلیحضرت نگذارند زمام حکومت از دستشان خارج شود . و نظرم این است که در تعیین «پیشکار» و صدراعظم شتاب نفرمایند. بلکه امور را به دست مستوفیان و منشیانی که هر کدام متصدی شعبه ای از امور باشند ، بسپارند . یا این تدبیر هر کدام از آنان بر دیگری هم چسبی و رقابت خواهد کرد و اموری که بر اثر سستی قائم مقام تا به حال در بوته اجمال مانده است انجام خواهد پذیرفت . »

« اعلیحضرت گفت : عقیده من نیز همین است و همین شیوه را پیش خواهم گرفت ... قائم مقام دیگر هرگز به قدرت نخواهد رسید ، برای همیشه از غرور او خلاص شدیم و دیگر نمی تواند یکسی آزار برساند . برایش کنج دنجی بالای تپه یا در دشت فکر خواهم کرد . بعلاوه اعلیحضرت گفت : شما دستور دهید فوراً چادر تان را همین جا بزنند ، ببینید کارها بر چه روال خواهد گذشت . انشاء الله راضی خواهید بود ... »

۱- نویسنده کلمات: «دلسوزی»، «درخانه»، «پیشکار»، «انشاء الله» و «مردی و نامردی»

را در گزارش خود بفارسی و با حروف لاتین نوشته است .

«به اعلیحضرت گفتم: هر چند بنا بر آنچه خود دیدم و تحقیقی که کرده‌ام، بیم آشوبی نمی‌رود، اما از نظر تدابیر احتیاطی به کلنل «پاسمور» نوشتم به‌هنگام نویختن دستور بدعهد چندتوپ و توپچی به‌حوالی کاخ سلطنتی بفرستد و نیز يك گارد نظامی قوی تحت حکم سر جوخه انگلیسی به‌غورخانه گسیل دارد...»

نکته بسیار جالبی که در یادداشتهای کمیل بچشم می‌خورد اینست که: او در ضبط خاطر اشرار روز ۲۰ فوریه ۱۸۳۵ ضمن ستایش از قائم‌مقام مینویسد «... به‌حکومت هندوستان نوشتم هر چند سستی قائم‌مقام مانع پیشرفت سریع کارها می‌شود، معهداً در اداره امور بسیار داناست. و به عقیده من تا آنجا که کاری را به‌کردن گرفته از عهده انجامش برمی‌آید...»

اما همین وزیر مختار انگلیس وقتی متوجه می‌شود که وی آلات دست تحریکات و نظرات او نمیشود، ذهن محمد شاه ضعیف‌النفس را نسبت به صدر اعظم مقتدرش مشوب می‌کند و در همین زمینه در یادداشت روز ۲۷ مه ۱۸۳۵ خویش می‌نویسد: «... امروز عصر سوار شدم و بیرون شهر رفتم. شاه را ملاقات کردم و باهم بشهر بازگشتیم. صحبت‌های خصوصی مفصلی داشتیم. اعلیحضرت به اندازه من نگران اوضاع نبود، و گفت می‌ترسد من (وزیر مختار) فریب شکایتهای ناراضیان و فتنه‌جویان را خورده باشم. انکاری در این باب نکردم، زیرا همه مردم به يك اندازه ناخرسندند. شکایت عمومی همه طبقات این است که قائم‌مقام هیچ‌کاری برای آینده مملکت نکرده. و از وقتی که به پایتخت آمده گوشش به حرف هیچکس بندکار نبوده و به عرض‌حال‌های مردم که از تمام نقاط کشور به نهران آمده‌اند رسیدگی نشده است. با دسترسی کمی که به حوزه دربار شاه دارم، می‌ترسم که حقایق امور به‌استحضار شاه نرسد، و واقعاً بیم آن را دارم که هر گاه قائم‌مقام تغییر روش ندهد، هياهو و آشوبی برپا گردد...»

### يك مبارزه دیگر

مبارزه سرسختانه و شرافتمندانه دیگری که قائم‌مقام مثل پدرش میرزا بزرگ

آنها دنبال می‌کرد و می‌توان بدین جهت او را نماینده سیاست‌مداری ایران در مقابل تجاوزات دو همسایه بزرگ دانست، این بود که وی همیشه سعی داشت که اقداماتش بهانه‌ای بدست هیچیک از دو همسایه استعمارطلب ندهد. او با جنگ ایران و روس بشدت مخالف بود. «کانینگ» وزیر خارجه انگلیس در نامه‌ای که به «مکنونالد» وزیر مختار متقیم تهران می‌نویسد، دستور می‌دهد که از هر گونه وساطت بین ایران و روس خودداری کند و در عوض روسها را تشویق به تجاوز به ایران نماید و ضمناً کمک‌هایی برای سقوط و شکست قشون ایران بعمل آورد. به همین جهت بود که انگلیسها، دست روس‌ها را در ایران برای اقداماتشان یاز گذاردند.

در آن هنگام در لندن «پرنسس لیون» همسر زیبای سفیر روس، سیاست دولت متبوع شوهرش را اداره می‌کرد و با «لرد گری» نخست‌وزیر معاشرتی کرد. هنگامی که ایران از روسیه شکست خورد، «لرد گری» نامه‌ای به معشوقه‌اش نوشت و پیروزی روسیه را تبریک گفت. قائم‌مقام که متوجه نیرنگ انگلیسها شده بود، بشدت با سیاست آنها و اعمالشان عیارزه می‌کرد و بدین سبب هم بود که سرانجام به خراسان تبعید شد.

پس از شکست قشون ایران در جنگهای دوم ایران و روس، فتحعلیشاه که به اشتباهات خود پی برده بود او را بنهران احضار کرد و به ترکمانچای فرستاد تا از تحمیل بیشتر آن قرارداد تنگین جلوگیری کند. و شنیدنی است که از همین تاریخ به بعد وزیر مختار انگلیس برای انعقاد معاهداتی نظیر ترکمانچای با دولت ایران مشغول فعالیت شد و تلاش کرد تا امتیازاتی را که روسها بدست آورده بودند، آخر سر برای دولت متبوع خود دست و پا کند.

انگلیسها از زمان فتحعلیشاه قصد انعقاد این معاهده را با ایران داشتند و همیشه قائم‌مقام مخالف آن بود و میگفت: «روس‌ها در ترکمانچای بزور آن قرارداد را با ما بستند، شما بجهت طالب چنین قرارداد تنگینی با ایران هستید» ولی سرانجام بعد از قتل قائم‌مقام، حاجی میرزا آغاسی بلافاصله این (معاهده تجارتنی تنگین) را که صد درصد بضرر ایران بود با انگلیسها منعقد کرد.

گزارشها و نامه‌های سر جان کمبل وزیر مختار انگلیس در ایران در اسناد وزارت خارجه انگلیس و در بایگانی عمومی انگلستان در ردیف ۶۰ مجلدات ۳۵ تا ۳۸ ضبط است. این مکاتبات و گزارشها از اپریل ۱۸۳۴ آغاز میشود و در نوامبر ۱۸۳۵ (۱۲۴۹-۱۲۵۱) خاتمه مییابد. علاوه بر این از کمبل دوسری یادداشت و خاطرات باقی مانده است که قسمتی از آنها را برای حکومت انگلیس درهند فرستاده که اکنون در (آرشیو راکد دولت‌هند) نگهداری می‌گردد. دو قسمت دیگر این یادداشتها جزو اسناد وزارت خارجه انگلیس و در بایگانی عمومی جلدهای ۳۹ الی ۶۰ و جلدهای ۲۱۵-۶۰ میباشد که دانشمند محترم آقای دکتر فریدون آدمیت از همه نسخ و یادداشت‌های آن عکسبرداری کرده و قسمتهائی از آنرا در اختیار نگارنده گذارده است.

آنچه از مجموع خاطرات، یادداشتها و مکاتبات و گزارشهای وزیر مختار وقت انگلیس استنباط میشود و مایه تأثر و تأسف است، اینست که انحطاط مطلق و تنزل اخلاقی طبقات عالیه مملکت در دوران سلطنت محمدشاه بطور وحشت‌آوری وجود داشته‌است. از امام جمعه شهر گرفته تا شاهزاده دریاری و مستوفی و داروغه و یا بنا باقرار کمبل حتی ریش سفیدان شهر همه حقوق بگیر او بودند و برای عتبه بوسی و عرض تبریک دستگیری و قتل قائم‌مقام به سفارت انگلیس میرفتند، اینان که همه جیره خوار و حقوق بگیر انگلیس در ایران بودند به یگانه پرستی افتخار می‌کردند و این شیوه ناپسند و شوم کتیف در آنوقت بطور عجیبی در طبقه بالای مملکت رواج داشت.

سقوط قائم‌مقام، دستگیری و قتل او که همه به دستور وزیر مختار انگلیس و به تحریک او صورت گرفت، سبب شد که از آن یبعد مردم ایران و بخصوص طبقه حاکمه مرعوب نفوذ انگلیسها بشوند. انگلیسها از روزی که بایران آمدند همیشه آرزو و کوشش داشتند رعب و وحشت آنان در دل ایرانیان جای بگیرد، تا جائی که تا اواخر سلطنت قاجاریه همیشه بلضرب‌المثل را بین خود شایع کرده بودند که می‌گفتند اگر بر کوه دماوند برف نیاید، ایرانیها می‌گویند کار انگلیسهاست. این افکار نه تنها مردم نادان را فریب می‌داد بلکه در ارکان دولتی و دربار قاجاریه نیز اعتقاد فراوانی به نفوذ



انگلیس و دهشت و وحشت از آنها بوجود آورده بود. حتی بعد از جنگهای جهانی اول و دوم هم که انگلیس از یک تازی میدان سیاست و کیاست و جهان‌داری محفوظ کرد و بمحاجق افتاد، هنوز این اوهام بجای مانده‌است.

در پایان این فصل از کتاب، لازم می‌دانم عین نظریه‌ای را که دانشمند محترم آقای دکتر فریدون آدمیت درباره قائم‌مقام و تحریکات انگلیس‌ها علیه وی ابراز داشته‌اند برای استفاده محققان بنظر خوانندگان ارجمند برسانم:

### سرنوشت قائم مقام

میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی و پدرش میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ (قائم‌مقام اول) هر دو از وزرای بزرگ و کلردان دوره قاجارند. درباره زندگی سیاسی هیچ کدام تحقیق علمی ارزنده‌ای انتشار نیافته‌است. حتی باید گفت مقام ارجمند و افکار بلند میرزا بزرگ بندرستی شناخته نگردیده، و آنچه درباره قائم‌مقام ثانی نوشته شده بیشتر مربوط به مقام ادبی اوست که آن هم نارساست و نمی‌توان آن را نقد ادبی صحیحی نامید. خوشبختانه در آثار مؤلفان فرنگی که بایران آمده‌اند و با هر دو قائم‌مقام سروکار داشتند، و از آن مهتر در گزارش‌ها و خاطرات عاموران سیاسی اروپائی اطلاعات زیاد و گرانبھائی بجای مانده که از بهترین مآخذ تحقیق زندگانی آن پدر بزرگ و فرزند برومند اوست. (اصل بعضی از نامدهای میرزا ابوالقاسم نیز در آرشیوهای خارجی مضبوط است). البته هر کس اسلوب علمی تتبع تاریخ را به‌درستی در مدرسه آموخته راه استفاده از این اسناد و تطبیق آنها را بادیگر مدارک معتبر، و تحلیل حقایق و نتیجه‌گیری از آنها را می‌داند. چه منابع تاریخ حکم مصالح بنائی را دارد و مورخ معمار آن است. اگر تواناست و قواعد را می‌داند بنای موزون و استوار میسازد، و گرنه اثرش بی‌مقدار خواهد بود.

فعلا در این مقاله برای خوانندگان گرامی از سرانجام کار میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و کیفیاتی که به‌کشتن او منتهی شد بحث می‌کنیم. شرح ماجرا را «سرجان کعبیل» وزیر

مختار وقت انگلیس به نظر خود در خاطرات و روزانه‌اش نوشته که ترجمه آنرا می‌آوریم، و با توجه به دیگرها آخذ و اسناد رسمی، حرفهای درست و نادرست او را غربال می‌کنیم. کمبل از آوریل ۱۸۳۴ تا نوامبر ۱۸۳۵ (از ۱۲۴۹ تا ۱۲۵۱ قمری) از طرف حکومت انگلیسی هند در ایران وزیر مختار بود. پیش از آن جزو صاحب‌منصبان انگلیسی در قشون ایران خدمت می‌کرد، و درجه سروانی داشت. زبان فارسی را می‌دانست، و ایران را فی‌الجمله می‌شناخت. شیوه فکری و وجهه نظرش کاملاً مستعمراتی بود. این نکته نیز بسیار بامعنی است که عباس میرزا و قائم‌مقام از روی بی‌فشی و بنا بر تجربه همیشه با تعیین مأموران سیاسی از جانب حکومت هند در ایران مخالف بودند. از این بابت صریحاً شکایت داشتند، و اصرار می‌ورزیدند که نمایندگان انگلیس از لندن اعزام گردند. بین قائم‌مقام و کمبل بارها مشاجره در گرفت، و حتی یک‌بار وزیر مختار انگلیس را تهدید کرد که از رفتارش بدولت انگلیستان شکایت خواهد نوشت...

کمبل یک نسخه از خاطراتش را به حکومت انگلیس در هند فرستاده. قسمتی از آن نیز که مربوط به حوادث سرانجام قائم‌مقام است در آرشیو وزارت خارجه انگلیس بدست آمد<sup>۱</sup>. ترجمه مطالب اصلی آن به نظر می‌رسد، در این ترجمه نهایت دقت شده که سایه روشن‌های کلمات و عبارات بی‌کم‌وکاست منعکس گردد...

وزیر مختار انگلیس در خاطراتش موضوع‌های گوناگونی را عنوان کرده: مسائل منوعه بین ایران و انگلیس، توهم سازش قائم‌مقام با روسها، قصد قائم‌مقام در برانداختن محمد شاه، تمرکز قدرت دولت در دست صدراعظم، خصومت طبقات مختلف مردم با قائم‌مقام، و از همه جالب‌تر تلقینات و مذاکرات اوست با محمد شاه. در این نوشته‌ها مطالب درست و نادرست به هم آمیخته و آشکارا آکنده از دشمنی و کینه‌توزی است. ولی کوشش میشود تحلیل سنجیده و درستی از هر موضوعی به دست دهیم.

الف - جهت عمومی سیاست خارجی قائم‌مقام را در مناسبات با روسیه و انگلیس

۱ - در اسناد وزارت خارجه انگلیس دو قسمت از خاطرات کمبل بدست آمده که مکمل

یکدیگر است. یک قسمت در جلد ۳۹، ۶۰ و قسمت دیگر در جلد ۲۱۵ - ۶۰ مضبوط است.

باید در مجموع مسائل سیاسی آن زمان مطالعه کرد. بطور بسیار خلاصه باید گفت از نظر روسیه مسئله اصلی اجرای عهدنامه ترکمانچای در تأمین آزادی تجارت و تأسیس قنصلگریهای روس در شهرهای ایران بود. انگلستان نیز در بستن قرارداد و تحصیل آزادی بازرگانی و همچنین احداث قنصلگریهای خود سخت دست و پایی کرد. در این باره بین روس و انگلیس نیز توافق حاصل شده بود. اما قائم مقام با هر دو به شدت مخالفت می‌ورزید. آنچه او سعی می‌کرد به دست آورد تأمین سیاسی و دفاعی ایران در برابر تجاوز احتمالی خارجی بود. از این رو در تجدید مواد دفاعی عهدنامه ۱۸۱۳ که انگلستان باطل کرده بود (یعنی در واقع با پول خریداری کرده بود) اصرار داشت، و هر موافقت دیگری را با انگلستان منوط بدان می‌دانست. ولی انگلستان دیگر به بستن چنین قرازی دادی که هدف اصلی آن علیه روسیه بود تن در نمی‌داد. مذاکرات قائم مقام که نقل خواهد شد نشان می‌دهد که مخالفت بسیار جدی او در تأسیس قنصلگریهای روس و انگلیس از این جهت بود که آنرا وسیله گسترش نفوذ آن دو کشور در ایران می‌دانست. و از روی بینش فهمیده بود که آزادی تجارت برای مملکتی چون ایران زیان آور است چه «ذخائر طلائی ایران را از کشور خارج می‌ساخت»<sup>۱</sup>. کمبل می‌نویسد: «هیچ استدلالی نبود که برای قانع کردن محمدشاه و وزیرش در اثبات منافع قرارداد بازرگانی به کار نرفته باشد»<sup>۲</sup>. اما تمام براهین در قائم مقام بی‌اثر مانده، جواب ما را هم نمی‌دهد. کمبل به دنبال خاطراتش می‌گوید «نظر شاه جوان با قائم مقام یکی نیست، و استنباط این است که هر گاه شاه در رأی و تصمیم خود آزاد بود پیشنهاد ما را می‌پذیرفت»<sup>۳</sup>.

«فریزر» نیز که از طرف پالمستون به ایران آمده بود با حضور وزیر مختار انگلیس با قائم مقام مذاکرات داشت. کمبل می‌نویسد: ما «احتمالاً» تصور می‌کردیم که در «جنگ استدلال» بر قائم مقام فائق آئیم.<sup>۴</sup> سخنان قائم مقام حقیقتاً شنیدنی است. گفت: تا بحال

۱- History of Persia, RG. Watson, صفحه ۲۹۰

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس. جلد ۶۰۳۸، نامه مورخ ۱۲ مارس ۱۸۳۵.

۳- همان اسناد.

۴- اسناد وزارت خارجه انگلیس، جلد ۶۰۳۸، خلاصه مذاکرات با قائم مقام در ۲۵

اجرای مواد عهد نامه ترکمانچای را در تأسیس قنصلخانه روس رد کرده‌ام و تا آخر نیز به هر طریق باشد با «مردی یا نامردی» رد خواهم کرد. به همین جهت چنین حقی را به هیچ دولت دیگری نمی‌دهم چه برای ایران «زبان بخش» است. و انگلستان نباید در موضوعی که این قدر برای ما ضرر دارد پافشاری کند و الا چه فرقی است با تعدی روسها که «بغزور سر نوزه» عهدنامه ترکمانچای را بر ما تحمیل کردند. تأسیس قنصلخانه روسیه در گیلان موجب «اتهام ایران به عنوان يك ملت» خواهد گردید. و هر کجا پای قنصل روس و انگلیس بازگردد ساطه ایران را از بین می‌برد. نتیجه اینکه «تجارت وسیله نابودی تدریجی این مملکت فقیر ناتوان میشود و عاقبتش این است که بین دوشیر قوی پنجه که چنگال خود را در کالبد آن فرو برده‌اند تقسیم خواهد شد... ایران به عنوان ملت واحدی در زیر دندان يك شیرجان به سلامت نمی‌برد چه رسد به اینکه دوشیر در میان باشند. ایران تاب آنها را نخواهد آورد، و تردید نیست که تحت استیلای قدرت آن دو از پا درمی‌آید و جان خواهد داد.»<sup>۱</sup>

فریزر گفت: شرط عهدنامه ترکمانچای در اعطاء حق تأسیس قنصلگری به روسیه «زهر» است. اما اگر چنین حقی به انگلستان داده شود حکم «پادزهر» را خواهد داشت. قائم مقام جواب دندان شکنی داد: آنقدر زهر در بدن بیمار ما اثر کرده که هر آینه مراقبت نشود مرگ آن حتمی خواهد بود، و هر گاه پادزهر تندی به آن برسد نه فقط از دردش نمی‌کاهد بلکه مرگ او را تسریع می‌کند. اگر واقعاً انگلستان خیرخواه ماست مواد عهدنامه سیاسی (۱۸۱۴) را مبنی بر حمایت ایران در صورت تعرض يك دولت خارجی تجدید کند. آنوقت خواهید دید نه فقط فصل مربوط به ترکمانچای را به هر تدبیری باشد باطل می‌کنیم بلکه حاضریم سرنوشت ایران را بدست انگلستان بسپاریم و اداره قشون مملکت و حتی گارد سلطنتی را به عهده صاحب منصبان انگلیسی واگذاریم. «ما بول از انگلستان نمی‌خواهیم بلکه خواهان اعتماد یافتن به پشتیبانی حقیقی آن»<sup>۲</sup>

۱- خلاصه مذاکرات با قائم مقام در ۲۵ فوریه ۱۸۳۵.

۲- ایضاً.

هستیم. « وزیر مختار انگلیس می نویسد: وجه نظر قائم مقام این است که انگلستان به مدد ایران بیاید تا بتواند مواد عهدنامه ترکمانچای را در احداث فنسولگری روس باطل کند. در این صورت به عقیده او ایران بهترین سدی بین روسیه و مستملکات انگلیس در شرق خواهد بود.»<sup>۱</sup>

قائم مقام شخصیتی بسیار قوی داشت و در بحث و استدلال سیاسی و نکته سنجی و حاضر جوابی فوق العاده توانا بود. دفاع از از منافع و حقوق ملت ایران، سیمای مرد وطن پرستی را نشان می دهد که در برابر زد و بندهای سیاسی همسایگان سخت ایستادگی و مبارزه می کرد. نتیجه منطقی تاریخی که از گفتار و کردار او می گیریم اینکه انهام وزیر مختار انگلیس مبنی بر سازش قائم مقام با روسیه و روس مآبی او بکلی باطل است. جهت افکار و اندیشه های او ملی و علیه بیگانگان بود.

ب - موضوع دوم اینکه وزیر مختار انگلیس قائم مقام را متهم می کند به اینکه نسبت به محمد شاه صدیق و وفادار نبود، و قصد بر انداختن و حتی کشتن او را در سر داشت. در نامه رسمی دیگری نیز می نویسد: «بدگمانی من نسبت به قائم مقام از سه سال پیش یعنی از زمان ولایت عهدی محمد میرزا وجود داشت. پس از مرگ شاه تهیه وسایل حرکت محمد میرزا را از تبریز به تهران به تعویق می انداخت، با وزیر مختار روس ملاقاتهای بی دریغی داشت، نسبت به انگلستان بی اعتنا بود، و به دلخواه روسها می خواست در مملکت آشفتگی و آشوب برپا کند...» تا اینکه سرانجام دست تیر و منند عدالت جزای کردار و سفسطه های او را داد.<sup>۲</sup>

در این تردید نیست که رفتار قائم مقام با محمد شاه چه در زمان ولیعهدی او و چه در زمان سلطنتش تند و بی مهابا بود ولی بنا بر مدارک تاریخ این بهتان محض است که نیت معزول یا معدوم کردن او یا ایجاد هرج و مرج در کشور را داشته است. «گرانت» مأمور سیاسی انگلیس در تبریز می نویسد: رقیب بزرگ محمد میرزا همان ظل السلطان است

۱ - جلد ۳۸، ۶۰، نامه مودخ ۱۲ مارس ۱۸۳۵

۲ - جلد ۳۷، ۶۰، گزارش سری، ضمیمه، شماره ۳.

ولی قائم مقام که «گردان ترین وزیرانی است که ایران دارد نسبت به محمد میرزا صدیق است» و تمام جهد و کوشش خود را به کار می برد که اورنگ پادشاهی را بر سر او نهد.<sup>۱</sup> حوادث بعدی نیز این نظر را تأیید نمود. نویسنده احوال قائم مقام در کتاب صدرالتواریخ که خود مورخ درباری بود و آنرا تحت نظر اعتماد السلطنه مورخ درباری دیگر نوشت می گوید: او در «سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه نهایت جد و جهد را داشتند و تهیه سفر را فراهم آوردند و تجهیز لشکر کردند و علما را دیدند تا اینکه به اہتمامات واقیہ دست اعمام شاهنشاه غازی ... از سلطنت کوتاه شد.» و نیز «انصاف را نمی توان از دست داد که اولسناً جسارت کرده ولی هیچوقت خیانت بدولت نداشت و ابتدا تا اتمها شاهنشاه غازی را در سلطنت سزاوار دید، دیگران را اعتنا نمی کرد.»<sup>۲</sup> در جای دیگر می گوید: «مقصود این است که قائم مقام خیلی زحمات کشید و تدبیرات نموده و خود را با اکثر مردم دشمن ساخت تا این راه را هموار نمود، وجسوران و داعیہجویان را به جای خود نشانید ...»

این خود نیز نکته ای است بامعنی که وقتی محمد شاه شنید که وزیر مختار انگلیس برای دفع خطر احتمالی به فرمانده قشون انگلیسی دستور داده توپ و تفنگ به قصر سلطنتی بفرستد و قورخانها حفاظت کند به خنده افتاد و ضرورتی در آن «ندابیر احتیاطی» نمی دید. نتیجه اینکه حرف سر جان کمبل درباره سازش قائم مقام با روس ها علیه مخدوم خود محمدشاه نیز نامعتبر است.

ج - مطلب سوم اینکه نمایندگان سیاسی روس و انگلیس هر دو از تمرکز یافتن قدرت حکومت در دست صدراعظم نا خرسند بودند، و به قول خود از راه «دلسوزی» و «خیر خواهی» بطور مستقیم و غیر مستقیم در ذهن شاه تلقین می کردند که اولاً زمام امور را خود در دست بگیرد و در هر امری از رأی قائم مقام پیروی ننماید، و ثانیاً کارها را بعهده وزیران دیگر و مستوفیان و منشیان سپارد. البته از نظر کلی تمرکز قدرت در دست

۱- ایضاً، جلد ۶۰/۳۵، نامه و گرائت، مورخ ۶ ژوئن ۱۸۲۳.

۲- صدرالتواریخ، نسخه خطی در تصرف نگارنده.

فرد آثار سوئی بار می آورد و به فساد می انجامد ، اما باید دید محمد شاه و درباریان و مستوفیانش از چه قماش مردمی بودند . محمد شاه خود نه تندرست بود و نه عقل رزین داشت . قائم مقام باغز مدبر و روح عظمت طلبش اساساً به شهر یاری که به غیب گویی و کرامات حاجی میرزا آقاسی آخوند ابروانی معتمد باشد اعتقادی نداشت . علت اصلی دلخوری قائم مقام از شاه نیز همیشه همین بود . کاروانی قائم مقام سبب شده بود اقتدار حکومت عملاً از شاه به صدر اعظم تفویض گردد . مثل اینکه او خود نیز معتقد به لزوم تفکیک حکومت و سلطنت بود . در این باره مؤلف صدرالتواریخ می نویسد ، قائم مقام در ایام صدارت هم تند می رفت و چون خود را مؤسس این سلطنت می دانست پاره ای احکام را بدخواه خود می گذرانید ... احترام تاج و تخت و ضرب سکه را خاص سلطنت کرده ، ولی نصب و عزل و قطع و فصل کارها را و اجرای امور دولت ... را می خواست منحصر به تصویب خود نماید و در مجلس وزارت صورت بدهد .

نمایندگان روس و انگلیس از آن جهت خواهان حکومت محمد شاه بودند که وی ضعیف بود و به آسانی تسلیم خواسته های ایشان می گردید . منطق « خیر خواهی » آنان در واقع در هم شکستن نفوذ و ایستادگی قائم مقام در برابر آنان بود والا هیچوقت دلشان برای ایران نسوخته بود چنانکه از هر فرومایه ای پشتیبانی کرده اند تا او را بصدارت برسانند .

اما درباره درباریان محمد شاه که داعیه وزارت داشتند جواب آن را وزیر مختار انگلیس خود می دهد . در « تذکره سری و محرمانه » ای که کمبل برای جانشین خود نوشته شرح جیره خواران خارجی دولت ایران آمده است . حقیقتاً عایه شرمساری است . می نویسد : از تجربه های سابق دستگیرتان شده که ایرانیان پولکی و پست و خود - فروشنده بعد شرح می دهد که میرزا محمد علی شیرازی همشیره زاده میرزا ابوالحسن خان مفرری سالیانه می گرفت و آنرا از اعتبار سفارت دریافت می داشت ، میرزا مسعود اصراری سالیانه دو هزار « دوکات » از روس ها حقوق داشت و در سفر هرات با سفارت

روسیه در مکاتبه بود.<sup>۱</sup> به چیزی که قائم مقام تا زنده بود پی نبرد اینکه میرزا علینقی فرآهانی منشی خاص او نیز از عمال انگلیس در دربار بود. وزیر مختار می نویسد او «بهترین جاسوسان ما در دربار است... اطلاعات و سواد اسناد رسمی را در اختیار ما می گذارد و کارهای دیگری هم انجام می دهد...»<sup>۲</sup> از سفارت حقوق سالیانه دریافت می داشت و گاهی وزیر مختار از جیب خود نیز پولی به وی می داد. میرزا ابوالحسنخان شیرازی نیز ماهی یک هزار رویه از کمپانی هند شرقی مقرری می گرفت.<sup>۳</sup> میرزا آقا خان خوری نیز چنانکه می دانیم از سرسپردگان انگلیسها بود. قائم مقام به همه آنان (به استثناء منشی خود) سوه ظن داشت و در مورد میرزا علینقی نیز اشتباه می کرد. در اداره مملکت نه رأی آنان را می خواست و نه به طریق اولی حاضر بود شغل مهمی به آنان بسپارد. این خود عامل دیگری بود که قدرت دولت در دستگاه صدارت تمرکز یابد. البته این نقص مهم سیستم عمومی حکومت بود. اما اشتیاق نمایندگان روس و انگلیس به تقسیم کار از این جهت بود که در این مورد نیز کوشش داشتند از تسلط قائم مقام بکاهند و امور را بوسیله دوستان و دوستانان و عمال جیره خوار خود به دلخواه خویش پیش ببرند.

د - اما درباره دشمنی طبقات مختلف مردم با قائم مقام هر کس خاطرات وزیر مختار انگلیس و توصیف او را در جلوه دادن هیجان عمومی علیه او بخواند و ایران آن زمان را نشناسد چنین خواهد پنداشت که ایران جامعه ای بوده که از لحاظ رشد سیاسی به حد کمال رسیده، و افکار عمومی بصورت یک پدیده اجتماعی کشور مترقی جدیدی وجود داشته است. اینها اینطور نیست. نه افکار عمومی متشکلی وجود داشت و نه حتی مقدمات پیدائی آن فراهم گردیده بود. اساساً جمهور مردم دخالتی در تعیین مقدرات سیاسی خود نداشتند. تنها چیزی که بود اینکه هر گاه نان و گوشت کمیاب می گردید

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس، جلد ۲۷ / ۶۰، «تذکار به سری و محرمانه» راجع

به تشکیلات جاسوسی انگلیس در ایران، ضمیمه گزارش شماره ۸۵.

۲- ایضاً

۳- ایضاً، جلد ۱۱۸ / ۶۰، نامه ۳۱ ژانویه ۱۸۴۸.



قاطبه مردم ازدحام می کردند - و اگر احساسات دینی آنان جریحه دار می شد به هیجان می آمدند ، (چنانکه در داستان فتوای جهاد علیه روس ها ، یا قصه قتل گریبا یوف رخ داد). غیر از این قاطبه مردم سهمی در گردش چرخ اداره مملکت نداشتند و مفهوم مسؤولیت دولت را در برابر ملت نمی دانستند . قبل از قائم مقام ، میرزا شفیح و صدر اصفهانی قریب سی سال صدارت کردند ، و بعد از او میرزا آقاسی سیزده سال زمامدار بود و مستوفی - الممالک هم قریب نیم قرن وزارت و صدارت نمود . هیچ کدام از آن بزرگواران قدمی در راه ترقی مملکت نداشتند و هیچ صدائاتی هم از مردم برخاست . عکس آن نیز صادق بود . امیر کبیر در مدت سه سال زمامداری خود کارهای بزرگ کرد و چون معزول شد هیچ کس در آن دوران ظلمت استبداد قلمی برای نجات وی نداشت .

سیاست قائم مقام اصولاً نسبت به مردم قاهرانه و ستمگرانه نبود . اوفقاً مدعیان سلطنت را برای خاطر مخدوم خود برانداخت و حتی نسبت به آنان که تسلیم میگردیدند راه مدارا پیش گرفت . حرف وزیر مختار انگلیس که می نویسد شکایت عموم طبقات مردم بلند شد که قائم مقام در مدت نه ماه صدارت خودکاری برای آینده مملکت از پیش برده نامعتبر است و خلط مبحث می کند و عناد قلبی او را نسبت به قائم مقام می رساند . برعکس اگر کسی از میان شاه و وزیر در فکر آینده ایران بود همان قائم مقام بود که در برابر نمدهای روس و انگلیس ایستادگی می کرد .

۵ - اما قائم مقام دشمن فراوان داشت و دشمن تراشی هم می کرد ، ولی آن در میان طبقه حاکمه وقت بود . در هر نوع سیستم حکومتی قدرت زیاد ایجاد خصومت می کند خاصه در حکومتهای فردی ، و به خصوص در مواردی که صاحب قدرت به خصائصی از دیگران ممتاز باشد . طبقه شاهزادگان تقریباً یکسره با قائم مقام سر دشمنی داشتند . سه تن از اعموهای محمد شاه را که از مدعیان سلطنت بودند کور کرده بود که اصولاً آن کار زشتی بود . دیگران را نیز تحت انقیاد گرفت ، شدت خصومت شاهزادگان حتی در نوشته های علیقلی میرزا عموی دانشمند شاه متمکس است . در اکسیر التواریخ می نویسد قائم مقام عدولت قاجاریه را قبح و مذمت می نمود ، و پیوسته کوس سرکشی نواخت ، و

برای تهیه اسباب سلطنت برای خویش جمعی کثیر از اهل فراهان که :

به فعل چون حشرات زمانه نامضبوط به طبع چون حرکات سپهر ناموزون (بودند) امیر و وزیر کرد . و اوضاع ایران را حسب الخواش جمع کرد ...<sup>۱</sup> مؤلف صدرالتواریخ در جواب آن می نویسد علیقلی میرزا «در ذکر مقام قائم مقام خیلی توهین می کنند، عبارات زشت و دشنام سختی در حق اومی نگارند که ما از نقل آن افعال داریم. از مورخ غرابت دارد که نسبت به مردم لهن و دشنام بنویسد خاصه مورخی که شاهزاده باشد و رتبه وزارت علوم یافته باشد باید با کمال بی غرضی مطلب بنگارد ... غرض شخصی ربطی به تاریخ نویسی ندارد».

قائم مقام به روحانیان نیز بی اعتنائی می کرد . و ملایان را از خود رنجانده بود. «به واسطه فضل و کمالی که داشت علما چندان در نظر او جلوه نداشتند و غالباً در مجلس به آنها تندی می نمود»<sup>۲</sup>. خاصه از امام جمعه بسیار بدش می آمد، و او تشنه خون قائم مقام بود . مستوفیان نیز دلبری از قائم مقام داشتند . او خود در نشر فارسی و انواع نگارش های رسمی و غیر رسمی فرید زمان بود ، و دیگر منشیان در نظرش بی مقدار بودند . بعلاوه جلو بذل و بخشش های شاهانه را نیز مطلقاً گرفته بود . این امر در ایران همیشه سبب دشمنی های سخت گردیده است. برای خرج جیب محمد شاه نیز مقرری معین کرده بود ، و بیش از آن چیزی از خزانه به وی نمی داد . دشمنی میرزا آقاسی نیز سابقه قدیم داشت و قائم مقام او را هجومی کرد. شاید نوشته صدرالتواریخ به نقل بیرزد : «عمده معایب کلر او که او را به بلیت رسانید کثرت فضل و دانائی و شدت سواد بود . چون در کمالات و تدبیرات افراط کرده بود ، و سزاوار هر گونه برتری هم داشت . لهذا خودبینی را به جائی رسانید که خود را خداوند مردم می شناخت ... از التفات سلطان اطمینان کلی داشت ، و مغرور بود که با این همه خدمات و نفی دشمنان ، ملک هرگز مرا به این تفصیرات و جسارتها سیاست نمی رسانند» .

<http://www.chebayadkard.com>

۱ - اکبرالتواریخ . از نسخه خطی که سابقاً در تصرف مرحوم میرزا ابراهیم خان حکیم الملك بود ، استنساخ گردیده است .  
۲ - صدرالتواریخ .

نتیجه اینکه کانون فساد و دسیسه علیه قائم مقام خود دربار قاجار بود. جمع آن علل و تحریکهای مستمر درباریان به اضافه تلقین های منظم وزیر مختار انگلیس موجب نابود شدن قائم مقام گردید.

۹ - اکنون می پردازیم بتحلیل مطلب آخر. اعترافات وزیر مختار انگلیس خود روشنگر نفرت و احساسات تند دشمنانه او نسبت به قائم مقام است. وی را آفت و «طاعون» می خواند و کشتن او را به این تعبیر می کند که دوست نیرومند عدالت جزای کردار و نفسطه های او را داد. نیز اعترافش را دیدیم که نخست به وسیله اعمال خود دربار چه مطالبی را به محمد شاه تلقین کرد. چون موضوع را یا خود شاه به میان گذاشت، محمد شاه گفته بود که وزیر مختار تحت تأثیر تحریکهای «فتنه جویان» قرار گرفته است. شاه هنوز به عزل قائم مقام تن در نمی داد. این نکته بسیار جالب است. همین که قائم مقام دستگیر شد وزیر مختار در مذاکرات خود با محمد شاه خیلی ماهرانه و مکارانه می کوشید جلوروی کلر آمدن مجدد قائم مقام را بگیرد، و دلوپسی خود را ابدأ مکتوم نمی دارد. می گوید قائم مقام در گذشته چندین بار معزول گردید، اما با «خدعه» باز بکارگماشته شد. شامرا از این بابت سخت بر حذر می دارد. البته در کشتن قائم مقام به صراحت چیزی نمی گوید ولی تلقین مسمومانه می کند که تصور بر کشتن قائم مقام موجب تعطیل و اختلال امور می شود چه هیچکس جرأت نخواهد کرد مسئولیتی به عهده بگیرد. و آرزوی خود را در نابود کردن قائم مقام از زبان دیگران به صراحت بیان می کند، و نیز خود پندی محمد شاه را تحریک می کند که همه به عزم اعلی حضرت آفرین می خوانند و بشخص شهریار چشم امید دارند. ظاهراً در آن وقت هنوز شاه تصمیم به کشتن قائم مقام نداشت. قائم مقام هنوز زنده بود که وزیر مختار موضوع حل اختلافات موقوفه به ایران را مطرح می کند و پیشنهادهای خود را عرضه می دارد. او دیگر امیدی بیازگشت قائم مقام نداشت. (قائم مقام در ۲۵ صفر ۱۲۵۱ مطابق ۲۰ ژوئن ۱۸۳۵ دستگیر شد و روز آخر سفر خفاهش کردند).

اگر این حرف وزیر مختار انگلیس درست باشد که کسانی بودند که می گفتند وی

اندیشه قتل قائم مقام را در سر می‌پروراند ، نشان می‌دهد که در آن زمان هم مردمی مرعوب نفوذ انگلیسها بودند . اتفاقاً انگلیسها نیز همیشه می‌خواستند دهشت معنوی آنان در دلها جای گیرد . نه تنها مردم نادان بلکه ارکان دولت نیز اغلب اعتقاد بی‌حدی به نفوذ انگلیس داشتند . اعتقادات و اوهام به آسانی از مغزهای علیل ناتوان زدوده نمی‌گردد .

این خود خاصیت حکومت مطلقه است که نگذارد شخصیت افراد شکفته و بارور گردد و اندیشه بزرگ پرورده شود ، و در آن حکومتها کمتر دیده شد که سرانجام مردان کاردان به تباهی نکشد و جان سلامت برند ، بزرگترین مسئولیتهای تاریخی شاهان قاجار همین است که در تیره شام استبداد آنان هر مرد استوار وطن‌خواهی که برخاست سر نوشت او بدست دژخیمان بیدادگری سپرده شد .



میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز چنین سر نوشتی داشت . واد مردی ایران دوست و ترقی خواه که بهیچ قیمت زیر بار نوکری اجانب نرفت ، دفتر زندگیش بدست دژخیمان بیدادگر بسته شد .

ما نیز در اینجا بیادداشت‌های دانشمند فرزانه دکتر فریدون آدمیت و شرح زندگی قائم مقام پایان می‌دهیم و بسراغ یکی دیگر از رجال آن عصر - یاکس حقوق بگیر دیگر و کسی که درست در نقطه مقابل قائم مقام قرار دارد، می‌رویم.

## میرزا محمد علی خان شیرازی وزیر امور خارجه و

### ایلچی کبیر

<http://www.chebayatkard.com>

رسواترین وزیر محمد شاه که در گرفتن رشوه و حقوق و مستمري از خارجیان پیشقدم دیگران بود ، میرزا محمد علی خان شیرازی ، همشیره زاده میرزا ابوالحسن خان ایلچی است . او که در پایتخت زیر نظر ابوالحسن خان تربیت یافته بود ، در گرفتن مستمري و حقوق و رشوه از خارجیان از دایي گرامی اش میرزا ابوالحسن نیز پیشی گرفت .

در تمام مدتی که میرزا ابوالحسن خان از سفارت انگلیس ماهانه یکهزار روپیه حقوق دریافت می داشت ، او نیز مبلغی از بودجه حکومت هند مستمري می گرفت . پس از وفات میرزا ابوالحسن خان چون وزیر خارجه وقت انگلیس حاضر پرداخت مقرری ماهانه وی در حق فرزندش شد ، میرزا محمد علی که جانشین دایي خود شده بود بوزیر مختار انگلیس پیشنهاد کرد که ماهانه مبلغی دریافت دارد و در قبال آن ، خدعانی را تقبل کند .

بموجب اسناد وزارت خارجه انگلیس ، در تمام دوران سفارت و جرج . م . مکدونالد ، سفیر وقت انگلستان در ایران ، برای میرزا محمد علی سالی ۵۰ تومان مقرری معین و پرداخت شده است علاوه بر دریافت این مقرری وی هرگاه خبر مهمی کسب

می‌کرد و آن را بوزیر مختار انگلستان می‌داد مبلغی نیز بعنوان (خبر مهم) از بودجه  
محرمانه سفارت باو تعلق می‌گرفت . <http://www.chebayadkard.com>

سرجان کمبل سفیر کبیر انگلیس در ایران در تذکره سری و محرمانه‌ای که  
ضمیمه گزارش نمره هشت خود بوزارت خارجه دولت متبوع خویش فرستاده است به  
مطلب مهمی اشاره می‌کند. این گزارش که بشماره ۶۰۳۷ در بایگانی عمومی انگلستان  
ضبط است چنین حاکی است :

«... مکدونالد بمیرزا محمد علی که همشیره زاده میرزا ابوالحسن خان  
است سالی پنجاه تومان می‌داد و میرزا محمد علی کاملاً تحت نفوذ دالی خودش  
(میرزا ابوالحسن خان) می‌باشد .

بعد از مکدونالد ، من رویه او را تعقیب کردم ، اما میرزا محمد علی به ندرت  
ترد من می‌آمد و در نتیجه بعلمت اینکه مدت‌ها بود میدانستم وی در عداد طرفداران روسها  
در آمده و در مراحل بحرانی اخیر پشتیبانی کامل خود را از منافع آنان علنی کرده است  
منهم اسراری نکردم .»

میرزا محمد علی که در شیراز در خانواده میرزا ابراهیم خان کلاثر اعتمادالدوله  
پرورش یافته بود ، خط نستعلیق را بپایه استادان خوش نویس می‌نوشت و از علوم قدیمه و  
الهیات نیز بی‌بهره نبود . او بدعوت میرزا ابوالحسن خان بتهران آمد و در وزارت امور  
خارجه نایب «عم‌اکرمش!» گردید .

پس از اینکه میرزا ابوالحسن وفات یافت ، سفارت انگلیس در تهران برای  
انتخاب او بوزارت امور خارجه ایران تلاش فراوانی کرد . گرچه شاه وقت قاجار او را  
لایق مقام (وزارت دول خارجه) نمی‌دید ، ولی وقتی روسها نیز با انتصاب او باین سمت  
موافقت کردند وی را بدین سمت منصوب کرد .

در تمام دورانی که میرزا محمد علی خان مصدر امور دولتی بود ، همه اسرار وزارت  
خارجه را در اختیار مکدونالد وزیر مختار انگلیس می‌گذاشت .

مکدونالد طی گزارشی که در مدت مأموریت خود در ایران بوزیر امور خارجه

انگلستان داده ، درباره همکاری نزدیک و مشاوره دائمی که فیما بین او و میرزا محمد علی خان وجود داشته است چنین می نویسد :

«... بدون تردید میرزا محمد علیخان آنچه را در قوه دارد برای من انجام می دهد . هر تصمیمی که میخوامد بگیرد، قبلا با من مشورت می کند و چنانچه من بامقاصد و کارهای او مخالفت کنم او از انجام دادن آنها صرف نظر می نماید . حتی بازهائش آمده که تقاضاها و فعالیت های وزیر مختار روس را بمن اطلاع داده است . در مواقعی که ملاقات ما میسر نیست او میرزا یونس خان را که جوان زیرک و با هوشی است و گویا از خویشان وی میباشد بفرستد و مراد در جریان امور میگذارد. آنچه که من بنام مقرری و مستمری باو می پردازم در مقابل کاری که انجام می دهد ناچیز است . بهمین جهت سعی دارم از هدایا و بول های حکومت هند نیز هر چند گاه باو چیزی برسانم! در حال حاضر میرزا محمد علی تلاش می کند که شاید مقرری حکومت هند را به دایتش میرزا ابوالحسن خان ، در حق او برقرار کنیم .

ولی من باو گفته ام که خواهش و تمنایش در این مورد بجائی نمی رسد ، زیرا فعلا من مخارج سفارت را در تهران مستقیماً از بودجه دولت انگلیس تأمین مینمایم .<sup>۱</sup> میرزا محمد علی خان وقتی از بزرگاری ماهی یک هزار روپیه مقرری دانی خود ، بخویش مایوس میشود ، سعی می کند برای فرزند خود میرزا عبدالوهاب که بعدها لقب (نایب الوزاره) گرفت مقرری مناسبی از جانب حکومت هند تعیین کند و بدین منظور مدتی با سر جان کمبل در این باره مذاکره کرد .

سر جان کمبل که سروان ارتش انگلیس در حکومت هند بود و پیش از رسیدن به مقام وزارت مختاری جزو صاحب منصبان انگلیسی در قشون ایران خدمت می کرد ، زبان فارسی را خوب می دانست و از آوریل ۱۸۳۳ تا نوامبر ۱۸۳۵ (از ۱۲۴۹ تا ۱۲۵۱ قمری) از طرف حکومت انگلیسی هند در ایران وزیر مختار بود و میرزا محمد علی که از مقام و منصب وی در حکومت هند و نفوذ کلام او در آنجا اطلاع داشت کوشید بکمک

وی مقرری مقصود را برای فرزند خود برقرار کند، ولی این مساعی با دشواری بزرگی برخورد. سرجان کمبل در گزارشی که درین باره به حکومت هندوستان فرستاده است می‌نویسد: «... میرزا محمد علیخان که سابقاً خدمات فراوانی بسفارت تهران کرده و کمک‌های شایانی به مکتوتالد سلف من نموده است اکنون سعی دارد تا برای فرزندش میرزا عبدالوهاب مقرری تعیین کند، ولی من باتقاضای وی موافق نیستم. زیرا ازوقتی که وی از پرداخت مقرری دایش به خود مأیوس شده است، بطور خیلی پنهانی با روس‌ها تماس گرفته و وزیر مختار روس در تهران را در جریان کارهای این سفارت می‌گذارد.

من بعلت آنکه او اکنون دسترسی به‌اخبار مهم ندارد و در اخذ تصمیمات صاحب اختیاری نیست باتقاضای او مخالفت می‌کنم. لیکن باوجود این چنانچه عالیجناب نظر داشته باشند، در اجرای آن کوشا و مطیع خواهم بود...»<sup>۱</sup> میرزا محمد علیخان وقتی از پرداخت مقرری در باره فرزندش میرزا عبدالوهاب خان و همچنین پرداخت مقرری بیشتر در باره خودش مأیوس شد بسفارت روس رو آورد و از آنها مستعری و مقرری طلبید و در این کار موفق هم شد و جالب آنکه باوجودیکه کمبل وزیر مختار انگلیس از اعمال او باخبر بود، معیناً برای اینکه وی را بکلی مأیوس نکند بدون آنکه با میرزا محمد علی تماس داشته باشد کماکن سالی پنجاه تومان را به او می‌پرداخت.

جالب‌ترین ماجرای زندگی میرزا محمد علی در دوران مأموریت وی بفرانسه پیش آمد. در سال ۱۲۶۲ دولت ایران تصمیم گرفت با دولت فرانسه نزدیک شود. در آن زمان انگلیسها ایران را رها کرده بودند و فرانسه نیز در صدد بدست آوردن متحدینی در شرق بود و بهمین جهت کوشش داشت با کشور ایران که بعنوان دروازه هندوستان مورد نظر سیاستمداران فرانسه قرار گرفته بود رابطه دوستانه و نزدیکی برقرار کند، با توجه باین تمایل، در ایران مدت‌ها بر سر انتخاب شخصی که بدین

۱- اسناد باپگانی عمومی انگلستان گزارش ۲۰ جولای ۱۸۳۳ سرجان کمبل بوزارت



مأموریت برود شور و مذاکره شد. سفارت انگلیس که متوجه همه افعال و اعمال دربار قاجار و دولت وقت ایران بود کوشید تا میرزا محمد علیخان بدین سمت گمارده شود و سرانجام نیز درین تلاش موفق شد. انگلیسها که بیست سال باو مقرر کرده بودند، برای اینکه نگذارند ایران با فرانسه رابطه‌ای برقرار کند وی را بوساکن مختلف پشاه قاجار تحویل کردند.

در نتیجه میرزا محمد علی خان در ربیع الثانی ۱۲۶۲ از اوچیق گذشته در راه فرانکلیسا و ملاسلیمان با میرزا تقیخان وزیر نظام ملاقات کرد. و طی این ملاقات موفق شد اطلاعات جالبی از نظریات میرزا تقیخان درباره سرحدات ایران و عثمانی کسب کند. هنگامی که او از ارض روم وارد اسلامبول می شد بنا به توصیه سفیر انگلیس در عثمانی بارشید پاشا صدراعظم و رضا بیگ (باش کاتب) نیز ملاقات کرد و مذاکراتی بعمل آورد. رشید پاشا باو پیشنهاد کرد که با گرفتن مبلغی بخدمت دولت عثمانی در آید و میرزا محمد علی بفوریت قبول کرد. لیکن در آخرین روزی که می خواست به پاریس برود وزیرای مختار روس و انگلیس در عثمانی از او خواستند که دو ماه در اسلامبول بماند. غرض آنها از این تقاضا آن بود که قصد داشتند با تعویق انداختن مسافرت وی حکم تعلیق و مراجعت او را در تهران بدست آورند. آنها بدول متبوع خود گزارش داده بودند که تا سرحد امکان خواهند کوشید که از انعقاد قرارداد تجاری و سیاسی ایران و فرانسه جلوگیری کنند.

<http://www.chebayadkard.com>

در نتیجه این تقاضا میرزا محمد علی به بهانه کسالت چند روزی در اسلامبول توقف کرد. ولی بمحض آنکه این خبر بگوش میرزا تقی خان وزیر نظام رسید وی نامه‌ای بمیرزا نوشت و او را در حرکت به فرانسه و انجام دادن مأموریت محوله تشویق کرد و ضمناً خطراتی را که از توقف بیجای وی در عثمانی ناشی می شد باو گوشزد کرد. میرزا محمد علی که در عین حال از صدراعظم عثمانی و سفرای روس و انگلیس پول گرفته بود،

۱- میرزا تقیخان امیر کبیر در آن زمان با عنوان ولقب وزیر نظام در آذربایجان عهد دار تربیت و تعلیم ناصرالدین میرزا ولیعهد ایران بود.

بعد از چند جلسه ملاقات و گفتگو آمادگی خود را برای حرکت به فرانسه اعلام کرد و برای آنکه بهانه‌های جهت سفر خود بتراشد بسفرای روس و انگلیس در عثمانی گفت که اگر از رفتن به فرانسه سرپیچی کند در مراجعت به تهران کشته خواهد شد و یقیناً شاه‌شخص



میرزا محمد علیخان شیرازی

دیگری را بجای وی تعیین و بفرانسه اعزام خواهد کرد .

میرزا محمد علی افزود: <http://www.chebayadkard.com>

و بنا بر این بهتر است که بدین مأموریت بروم تا آنچه را که شما می خواهید انجام دهم و ضمناً از کتبه افکار و نیات فرانسویان نیز مطلع شوم و در مراجعت شما را در جریان این مقاصد بگذارم. سفرای دو دولت ناچار موافقت کردند و در نتیجه میرزا محمد علی بعد از سی و هفت روز توقف در عثمانی از راه بندر (تولون) بفرانسه عزیمت کرد. وی در مراجعت از فرانسه بار دیگر در اسلامبول توقف کرد و همه اسرار مأموریت خویش در فرانسه را به نمایندگان اربابان دوگانه خویش در عثمانی گزارش داد.

در این موقع محمدشاه قاجار بوسیله ییک مخصوصی که میرزا جواد نامداشت و غلام پیشخدمت شاه بود، عهد نامه ارض روم را که بتوشیح خود وی رسیده بود برای میرزا محمد علی در اسلامبول فرستاد؛ تا آنرا با دولت عثمانی مبادله کند. این عهدنامه را میرزا تقیخان وزیر نظام تنظیم کرده بود. وقتی عهد نامه مذکور بدست میرزا محمد علی خان رسید، کارداران دولت عثمانی با وساطت وزرای مختار دو دولت روس و انگلیس در صدد برآمدند تغییراتی در مواد آن بدهند. میرزا محمد علی از ترس حاجی میرزا آغاسی ابتدا حاضر نشد دست به چنین عملی بزند، لیکن وزرای مختار دو دولت بنا بر قول و اطمینان دادند که نگذارند مورد غضب حاجی واقع شود و بعلاوه رشید پاشا صدراعظم عثمانی نیز با دو بیست هزار فروش که معادل چهار هزار تومان می شد رشوه داد و سرانجام میرزا با گرفتن این مبلغ راضی شد که تغییراتی در مواد عهدنامه بدهد. در تغییراتی که بدین ترتیب در عهدنامه بوجود آمد شهر محمره بدولت عثمانی واگذار می شد و قسمتی از اراضی مرزی ایران نیز که از نقطه مرزی (بطائنه) شروع و تا نهر خین ختم می گردید، بدولت عثمانی واگذار می گشت.

با همین تغییرات کوچک، این نوکر سرسپرده و رشوه خوار قسمتی از خاک میهن خود را به قیمت چهار هزار تومان به یگانگان فروخت و زحمات و تلاشهای شبانه

روزی رادمردی ایران دوست و ترفیخواه چون امیرکبیر را نقش بر آب ساخت. برای اینکه خواننده گرامی بداند که تنظیم معاهده ارزنة الروم با چه دقت و مطالعه‌ای توسط میرزا تقیخان وزیر نظام (امیرکبیر) انجام شده بود، قسمتی از نظرات دکتر فریدون آدمیت را در این باره نقل می‌کنیم:

«... چنانکه گذشت سرحدات دولتی ایران و عثمانی را مواد دوم و سوم معاهده مشخص و معین می‌کند. بدین معنی که محمره و لنگرگاه و جزیره الخضراء و اراضی طرف چپ شطالعرب و همچنین اراضی شرقی جبالیه زهاب بحکم صریح جمعاً ملك ایران می‌باشد و ایران نیز از حقوق خود نسبت به سلیمانیه بکلی چشم می‌پوشد و دولتی تا تعیین خط سرحدی بموجب همان قرارداد باید وضع موجود، (استاتوکو) را حفظ و رعایت نمایند.

در طی مذاکراتی که در خصوص فصول و مواد این قرارداد جریان داشته‌است، مدت‌ها برای برداشتن و تغییر کلمه «موقوف» گفت و شنود بمیان آمد، تا عاقبت بجای آن کلمه «ترك» را گذاشتند تا هیچگونه ابهامی باقی نگذارد که موجب سوء تعبیر شود. و خود امیر در نامه‌ای که در جمادی الاول ۱۲۶۶ به مشیرالدوله می‌نویسد موضوع را چنین تشریح می‌کند:

«مدت پنج سال در ارزنة الروم نشستند و بتوسط مأمورین دودولت بزرگی واسطه فقرات نسه را که فی الحقیقه ایضاحاتی برای عهدنامه مقرر بود در کمال توضیح و تصریح قرار دادند و از لفظی که جزئی ابهامی داشت بکلی اجتناب کردند چنانچه در باب لفظ «موقوف» عالیجاه قولون و بلیس استحضار دارد که دو سه ماه طرفین برای همین يك لحظه گفتگو داشتند که شاید معنی دیگر بیخشد تا لفظ موقوف را برداشتنند و بجای آن لفظ ترك گذاشتند»

با وجود دقت و مراقبت شدیدی که عاقد قرارداد حتی روی الفاظ کرده بود، با اینحال میرزا محمدعلی شیرازی با گرفتن دو بیست هزار فروش آنچه را که دولتی

انگلیس، روس و عثمانی خواستند، بدون داشتن اجازه نامه و کسب تکلیف از تهران بدان افزود.

برای اینکه از خیانت این (وزیر دول خارجی) و (مصلحت گذار ایران!) و (سفر فوق العاده ایران در فرانسه) مطلع شویم، عین مواد تغییر داده شده را که میرزا جعفر خان مشیرالدوله در رساله خطی (تحقیقات سرحدیه) نوشته و در کتابخانه وزارت خارجه ایران ضبط است نقل می‌کنم:

مواد استیضاح دولت عثمانیه و ابضاحات سفرای واسطه موافق قلمداد میرزا محمد علیخان :

سؤال اول : دولت عثمانی بموجب شرط فقره قرارنامه تصور می‌کند که ترک کردن شهر و بندر و لنکرگه و همچنین جزیره الخضریه بایران این ترتیب نمی‌تواند احاطه کند نه اراضی دولت عثمانی را که بیرون از محمره است، نه سایر بنادر دولت عثمانی را که واقع است در آنجاها.

جواب سفرای متوسطین و مأمورین دولین واسطه می‌گویند که لنکرگه محمره در محلی است که واقع شده است در مجازی شهر داخل در مرداب حصار لهذا المراتب ممکن نیست نتیجه معین دیگر بدهد. مأمورین واسطه علاوه بر آن قبول می‌کنند رأی رجال دولت عثمانی را که واگذار کردن بایران محلی را که در آن سؤال کرده بودند شهر و بندر دولت و لنکرگه محمره و جزیره الخضریه است و بایعالی ترک نکرده است در این محل نه بندر دیگر که در آنجاها واقع شده باشد.

سؤال دوم : دولت عثمانی سؤال می‌کند از شرح باقی آن فصل که در باب عشاری تبعه دولت ایران که آنها میتوانند سکنی داشته باشند نصف آنها در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی. در این حالت میتواند ایران آن خاک عثمانی را تصرف شود.

جواب سفرای متوسطین : مأمورین دولت ایران بهیچ بهانه نمی‌تواند بدست بیاورد مملکتی را که در سمت یسین شط العرب است، نه زمینی را که در سمت یسار

است یا اراضی دست چپ که تعلق به عثمانی دارد سکمی کرده باشند.

سؤال سوم: دولت عثمانی در باب فقره اول و چهارم سؤال میکند اگر دولت ایران مطالبات خسارات دولتی را بتواند در میان مطالبات شخصی مطالبه دولتی بکند درحالیکه ترک کرده است و نیز دولت عثمانی تصور میکند که این ادعا نباید داخل بکند پسها مگر حق عادیه بیلاقیه و بعضی خسارات که فیما بین تبعه دولتین ایرانی و عثمانی رسیده مثلاً بواسطه سارقین طرفین یا خود چیزی مثل این.

جواب سفرای متوسطین: معنی محقق اول و چهارم عهدنامه که دولت ایران می تواند در این باب ادعا کند و هر طریقه که باشد ترک میشود باید ترک بناء علیه هیچکس نمیتواند در این باب حرفی بزند طلب اشخاص طرفین می تواند آن اشخاص را راضی ندارد. تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد همچنانکه قبول شده است مأمورین بخصوصه که تعیین خواهد شد. خلاصه چیزی که ملاحظه شده است در باب طلب اشخاص میتوان آن مأمور طی نماید.

سؤال چهارم: دولت عثمانی سؤال می کند اگر دولت ایران گفتگویی که در باب حلقه شده است قبول کرده است که علاوه شده فقره دوم و همچنین فقره که از فصل هفتم که در سواد و کالای طرفین نوشته شده بود.

جواب سفرای متوسطین: مأمورین اعتقاد دارند. میتوانند جواب بدهند که دولت ایران قبول کرده اند، همراه خوشوقتی، که علاوه کنند در فقره هشتم در باب مقابله داشتن امتیازات که در باب حجاج و تجار نوشته شده است و قوتسولها در باب سؤال ملقه، مأمورین خیلی مایل هستند که بمأمورین دولتین واسطه تأکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی را نمایند بخصوص این مطلب و امید دارند بهره یاب شوند.

میرزا محمد علیخان با گرفتن رشوه از عثمانی و همچنین سفرای دو دولت انگلیس و روس برای اینکه خیانت خویش را به مملکت تکمیل کنند شرح زیر را مبنی بر موافقت با ایضاحات مزبور به نمایندگان روس و انگلیس نکاشت:

«من اظهار می کنم بیچنان شما که نظر بمأمورینی که از طرف دولت خود دارم

برای مبادله اعضای عهدنامه ارزنة الروم قبول می‌کنم کاملاً محاورنی که شده است بدربار دولت عثمانی از جانب ایلچیان دولت متوسط در باب سه فقره اول موافق کتابچه که از آن جناب به دستدار رسید و بعد از آن در باب فقره چهارم از همان کتابچه پیدا نمی‌کنم هیچ اختلافی در داخل کردن در فقره هفتم از عهدنامه در خصوص اجرای احترامات طرفین از طرف دو دولت نسبت به تبعه خودشان یعنی بحجاج و شهیندرها و در باب بنای ساختن استحکامات اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه فرمودم اند تا اوقاتی که دولت عثمانی در طرف راست شطالمغرب که محاذی خاک دولت ایران است بنای ساختن استحکامات نکذارد . دولت ایران همچنین در سمت چپ که متعلق باوست نخواهد گذارد .

وقتی ابضاحات میرزا محمد علیخان بیایتخت رسید شاه آنرا پاره کرد و به دولت عثمانی و سفرای واسطه نوشت که عصلحت گزار ما شکر خورده است که چنین کاری کرده است ! او حق هیچگونه تصرفی در عهدنامه ارزنة الروم را نداشته و فقط مأمور مبادله بوده است و شدت خشم و غضب علیه وی بقدری بود که بطوری که در بعضی رسالات نوشته شده هنگام مراجعت میرزا محمد علیخان بتهران حتی بصورت او آب دهان انداخته شد. این خیانت ورشوه خواری میرزا محمد علیخان تا سالها بعد اسباب زحمت و ناراحتی بود بطوریکه اغلب انگلیسها و عثمانیها بدان استناد می‌کردند . لیکن امضاء کردن مواد الحاقی مزبور برای مدتی این حقوق‌بگیر انگلیس را در ایران خانه نشین کرد ، ولی او تا روزی که زنده بود ماهانه مقرری خویش را از سفارت ولینعمت خود در تهران دریافت میداشت .

## حاجی محمد حسین صدر اصفهانی

<http://www.chebayadkard.com>

مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی ملقب به نظام الدوله ، یکی از مردان تاریخ قاجاریه است که آثار فراوانی از او در اصفهان باقی مانده است . حاجی محمد حسین خان که بمناسبت لقب صدر اعظمی به «صدر» و یا «صدر اصفهانی» معروف شده است بطوری که حاجی زین العابدین شروانی در سال ۱۲۳۷ که دو سال قبل از فوت او بوده در ریاض السیاحه می نویسد : او پسر حاجی محمد علی و نواده رحیم علاف بوده است . مردم و مورخین اصفهانی در باره آغاز زندگی او می گویند که وی در اصفهان به شاگردی علاقیاشی شهر اشتغال داشته و کاملاً مورد توجه و محبت استاد خود بوده است . ولی بطوری که مرحوم محمد صدر هاشمی می نویسد «... با همه مهر و محبتی که علاف باشی درباره او روا می داشته عاقبت این شاگرد جوان با استاد خود راه ستیزی در پیش گرفته و به منستی عده ای از اشرار محلی به استاد خویش خیانت ورزیده و نقدینه و جواهرات و پولهای علاف را وی ربوده است .»<sup>۱</sup>

زین العابدین شروانی نیز مطالبی از این قبیل درباره مرحوم صدر دارد ، در یکی از تذکرمهای شعرا نیز حکایتی درج شده که بموجب آن فتحعلیشاه به فتحعلیخان صبا ملك الشعراء در بار خویش دستور می دهد تا قصیده ای علیه صدر بسراید ، بطوریکه او نتواند از مضامینی که علیه او سروده میشود چیزی درك کند . در اجرای این دستور فتحعلی خان يك مثنوی زشت و زیبا در هجوه صدر اصفهانی میسراید که يك بیت آن اشاره بشاگرد علاف بودن اوست و میگوید :



از کلاه‌کشی به کپکشان شد بر تخت ز تخته دکان شد

و مرحوم صدر اصفهانی بدون این که متوجه هجوم خویش در آن شده باشد از بابت این مثنوی مبلغ قابل ملاحظه‌ای صلّه به او میدهد.

این شاگرد عارف از همان دوران جوانی و عهد شباب آثار هوش و ذکاوت از حرکات و اعمالش نمایان بوده و پیوسته خیال ترقی و تعالی در دماغ می‌پروراند و معلوم بود که آینده درخشانی دارد. صاحب کتاب مآثر سلطانیّه در حوادث سال ۱۲۳۹ در باره او مینویسد: «... بسبب جوهر ذاتی و کاردانی و کوشش‌های در امور ملک و مال از بدایت حال تا زمان ارتحال ترقیات عظیمه کرد...»

مرحوم صدر در لشکرکشی آقا محمد خان علیق اسبهای قشون او را تأمین کرد و همین امر هم سبب فزونی حال و منال وی گردید، بطوریکه در سال اول تاجگذاری آقا محمدخان (۱۲۱۰) بحکومت اصفهان منصوب گشت. در فرمانی که معتمدالدوله نشاط اصفهانی راجع به واگذاری (منصب استیفای مملکت) در زمان فتحعلیشاه به صدر نوشته چنین خوانده میشود که وی در دوران حکومت خویش در اصفهان با کفایت و لیاقت و کاردانی خاصی امور شهر را اداره می‌کرده و بهمین جهت به موجب فرمان فوق‌الذکر بمنصب بیگلریگی اصفهان رسیده است. بعلت همین ابراز لیاقت و کفایت بود که از سال ۱۲۱۱ قمری حکومت قم و کاشان نیز علاوه بر حکومت اصفهان با او واگذار گردیده است.

سرجان ملکم در نامه‌ای که به رئیس سازمان نظارت بر امور کمپانی هند شرقی نوشته پس از ستایش از حاج میرزا خلیل خان «جاسوس» مورد اعتماد خود در تأیید صحت اخباری که او داده است در باره مرحوم صدر اصفهانی چنین می‌نویسد:

«جناب جلال‌تماب هائری دقتاً نس بالقابّه.

رئیس سازمان نظارت کمپانی هند شرقی بمبئی

از شهر اصفهان - ۱۲ اکتبر ۱۸۰۰

آقای محترم مقتنرم که برای مزید اطلاع آن جناب عرض کنم که در شهر اصفهان

با استقبال و گرمی بی نظیر حاجی محمد حسینخان بیگلربیگی رو برو شدیم از تحف و هدایائی که همراه داشتم آنچه که درخورشان و مقام حاکم اصفهان بود تقدیم داشتم. حاجی محمد حسینخان که خود ثروت کلانی دارد، اصرار داشت که بجای ماهوتهای سبز و یک آئینه کوچک که باو دادم، چند جواهر قیمتی و نفیس باو بدهم. او میگفت گرچه ماهوت شما حقیقتاً نفیس است ولی اگر جسوهری بمن بدهید نفاستش بیشتر و بهتر خواهد بود.

با وجودی که او اصرار داشت که چند قطعه جواهر از من بگیرد، معیذاً فقط باو یک گل سینه زهره نشان دادم. حاجی محمد حسینخان از من خواسته است تا از آن جناب خواهش کنم مقرری قابل ملاحظه‌ای از جانب شرکت معترم هند شرقی باو داده شود.

من بلافاصله با پیشنهاد او موافقت کردم، منتهی از او خواستم تا متعهد شود که در قبال برقراری مقرری دربار او، متقابلاً تعهد نماید تا اخبار و اطلاعات مورد نیاز را بوسیله یک‌های مخصوصی و از راه شیراز و بوشهر برای آنجناب به بمبئی بفرستد و به علاوه همه گونه تسهیلات برای امور تجارتنی و عبور قوافلی که مال التجاره انگلیسی را بتهران میبرند و همچنین رفت و آمد ماعوران انگلیسی قائل شود!

حاجی محمد حسینخان که مدت پنج سال است حکومت اصفهان را دارد و مردی بسیار لایق و کاردان است و یقیناً در آئینه ترقی بیشتری خواهد کرد، از هر حیث شایسته دریافت مقرری از کمپانی محترم میباشد من فعلاً سالی یک هزار پانصد روپیه مقرری در حق او برقرار کرده‌ام و متعهد شده‌ام که چنانچه خدمات مهمی بکمپانی بنماید، مقرری سالانه او را اضافه کنم. من با راهنمایی او، با کشیش کاتولیکی که مقیم اصفهان است ارتباط پیدا کردم و امیدوارم خیلی زود بتوانم گزارشی را که این کشیش کاتولیک برایم تهیه میکند، تقدیم دارم.

بدنبال این گزارش سرجان ملک، ترجمه اخباری را که مبلغ کاتولیک در من ساکن اصفهان به زبان لائین نوشته بود برای رئیس کمپانی هند شرقی فرستاد و آن گزارش

<http://www.chebayadkard.com>

جنین است :

۲۳ اکتبر ۱۸۰۰ آقای محترم!

در اواخر اکتبر ۱۷۹۵ میلادی دو نفر فرانسوی که خود را گیاه شناس معرفی می کردند با مترجمشان وارد اصفهان شدند. آنها از راه حلب و بغداد بهمدان رفته و بعد از صعود به بالای کوه الوند و گرد آوردن انواع نباتات عازم تهران شدند و بالاخره با اصفهان آمدند در اینجا من با آنها ملاقات کردم و منظورشان را از مسافرت به تهران پرسیدم ولی آنها که از بیرون مذهب جدید فرانسوی و دشمن کاتولیک بودند تمیل نداشتند که من بر اسرارشان واقف شوم و فقط نام خود را بمن گفتند یکی از ایشان بناپارت و دیگری در بقوس نام داشت و تصادفاً مترجم آنها که کاتولیک بود بمن گفت که آنها از آغامحمد خان درخواست کرده بودند که قشونی را از راه خشکی به سلطنتیه بفرستد و فرانسویان نیز از سمت دیگری با امپراطوری عثمانی حمله کنند و همچنین تقاضا کرده بودند آغامحمد خان ۱۲ هزار سرباز بکمک تیپو سلطان بفرستد لیکن پادشاه قاجار با هیچیک از درخواستهای آنان موافقت نکرد و آنها ناچار بدون گرفتن نتیجه بازگشتند ، بعلاوه اطلاع یافتیم که همین دو نفر اجازه خواسته بودند در بندر عباس یا جای دیگر برای تمرکز تأسیسات خود بناهایی بسازند اما آغامحمد خان باین پیشنهاد هم روی خوش نشان نداده بود و باین جهت دو نفر فرانسوی مزبور مدت پانزده روز در اصفهان مانده و سپس بغداد بازگشتند. ترجمه از لاتین برابر اصل است .

ر . استراچی معاون

در سال ۱۲۲۱ هجری که فتحعلیشاه قاجار امور مملکت را بهمهده چهار وزیر گذاشت . مرحوم صدر نیز یکی از این چهار تن بود و اسامی سه تن بقیه بدین قرار است :

۱- میرزا محمد شفیع صدر اعظم .

۲- میرزا رضاقلی نوانی منقب بسلطانی که وزارت رسائل بهمهده او بود .

۳- میرزا هدایت‌الله تفرشی وزیر لشکر-

سرجان ملکم در کتاب (شرح حال ایرانیان) خود درباره انتصاب محمد حسین خان صدر اصفهانی به وزارت جنین می‌نویسد :

... در این سفر دوم (۱۲۳۷ هـ) چنین اطلاع یافتیم که مشاغل حاجی ابراهیم پس از مرگ او نصیب چندتن از وزراء شده است. رفیق قدیم من حاجی محمد حسین خان که در سفر اول سمت بیگلربیگی اصفهان را داشت و بما محبت بسیار کرده بود ، در این تاریخ لقب امین‌الدوله یافته و مستوفی‌الممالک شده بود .

حاجی محمد حسین خان نسب عالی نداشت بلکه فرزند یکی از دکانداران اصفهانی بود و مردم ایران که از نقل امور عجیبه لذت می‌برند در باره داری او غلومی کنند از جمله مدعی اند که اصل این ثروت که مایه آبروی او پیش شاه است و حاجی محمد حسین خان باب طمع او را با تقدیم پیشکش‌های گران قیمت مد میکند از ذخایر سلطنتی زنده است ، که جعفر خان در سال انقراض این سلسله بقدری پریشان احوال بود که نه تنها آنها را با همه مایملک خود بجای گذاشت ، بلکه تاج و علائم پادشاهی را نیز همراه نتوانست ببرد و در نتیجه همه این اموال بغارت مردم رفت . این حکایت ممکن است امسالی داشته باشد لیکن از آنچه من خود دیدم و تحقیق کردم ، مسلم شد که بیشتر داری این وزیر پرهیزکار از منابع حلال یعنی کسب و حسن اداره امور شخصی عاید او شده است . و بهترین شاهد این مدعی آنکه هر ولایتی که تحت حکومت او قرار یافته رو به ترقی و آبادی گذاشته است و اصفهان در ایام حکومت او دو برابر بیش از پیش دارای جمعیت شده و کارخانجات ابریشم و قلاب دوزی آن در ظرف آن بیست سال چهار مقابل بیشتر گردیده است ...<sup>۱</sup>

<http://www.chebayadkard.com>

ولی باید دانست که مرحوم صدر بعثت آنکه در عین داشتن حکومت اصفهان در ردیف وزرا در آمده و نتوانسته بود به قلمرو حکومت خویش برود او ناچار پسر خود عبدالله خان را که بعداً لقب (امین‌الدوله) گرفت برای اداره امور اصفهان بآن ایالت

اعزام داشت و خود کماکان در نهران باقی ماند .

محمد حسین خان صدر تا سال ۱۲۳۴ قمری به سمت مستوفی الممالک دربار فتحعلی شاه قاجار انجام وظیفه میکرد و چون در این سال میرزا محمد شفیع صدراعظم فوت شد ، شاه قاجار او را به مقام صدارت عظمی گماشت و لقب ( امین الدوله ) را که متعلق پاپ بود به پسرش عبدالله خان داد و خود وی را به لقب ( نظام الدوله ) متختر ساخت . از این تاریخ است که بلقب صدراعظم و یا بطور اختصار ( صدر ) ملقب گردید و لقب « وزیر اعظم » ماده تاریخ سال صدارت اوست .

صاحب کتاب روضة الصفاى ناصری مینویسد : « ... بعد از رحلت وزیر بی نظیر میرزا محمد شفیع مرحوم بصدارت عظمی مخصوص گردیده در بنل و کرم از حاتم و معین زاینده درگذشت ، در جواد و سماحت و بر واحسان ثانی قآن بود ، چاکرانش صاحب دولت و ثروت گشتند و هر يك بحکومت و خدمتی ممتاز آمدند ، در تربیت انام و اطفال و طلاب و تقویت علما و فضلا و سادات و عموم ارباب استحقاق دقیقه از دقایق بذل و جهد نامرعی نداشتی ، در بندو حال امین الدوله پس از آن نظام الدوله و از آن پس بصدراعظم ملقب شد و فرزندش بشرف مصاهرت مفاخرت یافت و فی الواقع رنق و فتق عراق و فارس و یزد و قم و کاشان خاصه او بود و در تمام ممالک محروسه خاقان مبسوط الیه و مختار مطلق گشت . شاهزادگان عظام بی استیذان او در امری دخالت نتوانستندی با وجود این مقام بلند شبها در لباس غیر معروف بگرد محلات گشتی و بعلماء و فقرا و اراامل و طلاب مرسومی معین و وظیفه و ملبوس مزینه بذل نمودی . در شرم حضور و حفظ الغیب کمال مروت و نهایت قنوت داشت و از بخشش یا نقد تومان و یکپهزار تومان شرم داشت . کار کرمش بجائی رسید که مردم نادان او را صاحب اکسیر میشمردند و خود اکسیر او زراعت و فلاحت بود که در آن علم و عمل کمال فطانت و خذاقت تام داشت . صاحب منصبان دربار شاهنشاهی از او مستمری داشته اند و هنگام سفر و حضر بقدر امکان از نقد و جنس اخذ مینموده اند از یکپهزار تومان تا ده تومان بنل کردی و بیست نام نبردی »

نکته بسیار جالب دیگر که در زندگی سیاسی حاج محمد حسینخان صدر اصفهانی

وجود دارد اینست که او میهماندار سرگور اوزلی بارت است که در سال ۱۲۲۶ با توافق میرزا ابوالحسن خان ایلچی از انگلستان عازم ایران شده بود. قبل از اینکه از نظرات و گزارشهای اوزلی درباره وی ذکری بشود بد نیست حادثه‌ای را که برای اوزلی در این سفر تاریخی رویداد بیاد بیاوریم. در سفر مزبور اوزلی و میرزا ابوالحسن خان بابت کشتی تجارتمی از انگلستان عازم ایران بودند. بطوریکه نویسنده منتظم ناصری می‌نویسد: اتفاقاً کشتی حامل دو سفیر انگلیس و ایران در دریا بر اثر طوفانی شدید بطرف امریکا رفت از در یکی از سواحل برزیل متوقف شد در آن هنگام برزیل مستعمره پرتغال بود و پادشاه پرتغال از ترس ناپلئون بدانجا فرار کرده بود. وی وقتی از احوال دو سفیر مطلع گردید بآنها احترام فوق‌العاده‌ای گذاشت و بکروز اوزلی و ایلچی را برای صید ماهی بزودخانه‌ای برد اتفاقاً در آن روز مار عظیمی که سیزده ذرع طول داشت صید شد. پادشاه پرتغال دستور داد پوست آنرا کنده لاشه آنرا پراز گاه کنند و آنگاه آنرا بوسیله سرگور اوزلی برای فتحعلیشاه پارسه‌نادر فرستاد.

سرگور اوزلی پس از ورود بوشهر با همه تحف و هدایائی که همراه داشته و حتی با پرداخت مقرری بهمراهان ایلچی بطرف شیراز، اصفهان و تهران عزیمت می‌کند. در بوشهر حاج محمد حسینخان حاکم اصفهان از او استقبال مینماید و با تفاق به اصفهان می‌روند. سرگور اوزلی گزارشی درباره استقبال و حرکتش از بوشهر و همچنین پرداخت پول و هدیه به حاج محمد حسینخان برای رئیس کمپانی هند شرقی نوشته که بسیار جالبست. وی درین گزارش مینویسد:

و بجناب جلالتماب ربرت دندانس بالقابه.

بوشهر هیجدهم مارس ۱۸۱۱.

آقای محترم روز اول مارس در مقابل لشکرگاه داخلی شهر بوشهر لشکرانداختیم کاپیتان کشتی وسائل تخلیه‌کالا و همراهان را فراهم کرد ولی میرزا معتقد بود که بایستی ساعت فرود آمدن بساحل مناسب و میمون باشد و لذا او منجمین را واداشت که ساعت

رسیدگی کنند و سرانجام معلوم شد که روز پنجم مارس از هر حیث میمون و مبارک و روز خوبی است و ساعت ورود با حرکت سیارات موافق میباشد .

در آن ساعت میمون ، چهار روز از نوروز ایرانیان که هم در اول سال ، وهم در اول بهار وهم تصادف با جشن نوروزی و یاستاتی همه مردم ایران میباشد گذشته بود . هنگام ورود گوئی همه مردم شهر در کنار ساحل انتظار ورود ما را میکشیدند . حاکم شهر ، داروغه و افراد فسون که لباس های رنگارنگ و پاره بتن داشتند باستقبال ما آمدند گرچه میرزا زکی خان مستوفی دیوان اعلا که بعنوان مهماندار بزرگ و سالار مهماندارها تعیین گردیده هنوز بیوشهر نیامده اما در عین حال ، حاجی محمد حسینخان حاکم و بیگلریکی اصفهان که قبلاً ویلیام استیل و ژاکب بوتز انکت او را بما معرفی کرده بودند با غنمای سوار و نوکر و جماعتدار باستقبال ما آمده بود . حاجی محمد حسینخان قبلاً با سر جان ملکم ارتباط داشت و از کمپانی هند شرقی نیز مقرری دریافت میداشت . او در مدت چند روزی که در هوای گرم بوشهر یا انتظار خوانسالار و مستوفی دیوان اعلا با انتظار بودیم هر روز دیدن ما میآمد و آنچه را که از اوضاع کشور از او میپرسیدیم همراهمانها جواب میگفت . جیمز موریه همه گزارش ها و اظهارات او را در باره اوضاع ایران یادداشت کرده که جداگانه برای آن عالیجناب خواهد فرستاد با نظر میرزا (منظور میرزا ابوالحسن خان ایلیچی است) مقداری هدیه باو دادم . بنوکرهای همراهش هم هر يك ده پوند دادم و خود او هم مقرری سال ۱۸۱۱ خود را که کمپانی محترم هند شرقی حواله کرده بود دریافت داشت . حاجی مرد بسیار زیرک و با هوشی است که همه چیز میدانند و ما را راهنمایی میکنند . . .

نامه هائی که در فوق نقل شده قسمتی از بایگانی راکد هند و قسمت دیگر جزو اوراق و نامه های عالیجناب هائری دندانس است که بعداً ملقب به (ویسکونت ملویل) (۱)

(۱) جلد ۲۵۶ گزارشات و نامه های کمپانی هند شرقی - اندوین آفیس

(۲) اوراق لرد ملویل در شماره های مجله آسیای مرکزی در سال ۱۹۳۰ چاپ شد و

سپس جداگانه چاپ شده است .

شد و سالها رئیس سازمان نظارت بر امور کمپانی هند شرقی بود .

بی مناسبت نیست اظهار نظری را که مرحوم اعتمادالسلطنه در کتاب ( اسرار انحطاط ایران - یا خواب نامه ) درباره حاجی محمد حسینخان صدر کرده است عیناً نقل کنیم :

... حاجی محمد حسینخان گفت من علافزاده بودم و در اول کار خود نیز همین کار مینمودم اولیای من بمن خط و سواد ی نیاموختند و چراغ معسرفتی در پیش پایم نیفر وختند لیکن هوش ذاتی دزکای فطری مرا در کسب و کار و کلیه امور زراعت و فلاحت صاحب بصیرت و مهارت ساخت و طالع من مذکور معروف درگاه آقا محمد شاه وقت جعلی شاه شدم با آنکه عامی و بی سواد بودم توجه لطف شهر یاری مرا بصدارت رسانید چون از بی خطی و بی ربطی در آن مقام منیع که یافتم خجالت و خفت داشتم اول کار من تربیت فرزندانم بود همه را بادیبان کامل و آزمودگان عاقل دادم و از تعلیم هر يك از اولادان سرموئی فرو گزار نکردم اگر چه آسمان فضل آنها برایشان و بسال گشت چه مردم این سرزمین دانایند نیستند اما من تکلیف خود را ادا نمودم و راهی که ره روان را پیمودنی است پیمودم از این گذشته ملك و مال و اقربای از من حلال نه از راه تطاول و روش جمال تحصیل کردم هر چه دارائی من بیشتر شد خوراندم و نهال مروت و مردمی فزون تر نشاندم و داد و دهش را دادم و پا بر بیخ خلق بخل و امساک فشردم چون در باب احسان و رعایت بندگان خدا جدی موفور داشتم سعی ام در پیشگاه محسن حقیقی مشکور شد برکت در عالم پدید آمد از بنل بسیار کم نگر دیدم طریقتم خدا پرستی و خدمت شاه بود و طبیعتم از این شریعت تخلف نمینمود از آنچه امروز پولتیک میگویند خبری نداشتم و پا در انکار نمیگذاشتم عمده به آباد کردن املاک و اراضی و تخم کاری و زمین داری میپرداختم و هر طبقه از علماء باعمال دیوان بانفاق و انعام تجلیل و اکرام می نواختم فقرا و غریبای بلدان بل کافه درهاندگان بوجود من مستظهر بودند و آنچه از من طلب مینمودند تمام بایشان میرسید عمری را بشرافت و افتخار گذراندم چون مرکب هستی از آنجهان بیرون



جهاندم خلق ایران جمله ماتم گرفتند .<sup>۱</sup> <http://www.chebayadkard.com>

حاجی محمد حسینخان صفات عالی و پسندیدم‌ای داشت که رجال قاجاریه کمتر بدان‌ها توجه میکردند. سر جان‌ملکم در این باره مینویسد: «حاجی محمد حسینخان بسیار ساده و بی‌تکلف زندگی میکند و هیچوقت ادعا نداشته و ندارد که در تکلم تصنع کند یا به عبارت پردازیهائی که معمول بیشتر ایرانیان است دست بزند، معاشرت او چندان لطفی ندارد و چنین مینماید که پیوسته در کسب و کار غرقه است. یکی از دوستان من میگفت که روزی با او غذا میخوردم دیدم مرد بی بضاعتی يك جفت کفش سرپائی برای فروش پیش او آورد، حاجی محمد حسین خان او را پیش خود نشاند و گفت بنشین و غذای خود را بخور، بعد در باب قیمت کفش با هم صحبت بکنیم...» بعد از سلاطین صفویه که عشق و علاقه زیادی بساختمان‌مساجد و کاروانسراها داشته‌اند، کمتر کسی یافته‌میشود که با اندازه حاجی محمد حسینخان صدرمسجد و مدرسه و کاروانسرا بنا و یا تعمیر کرده باشد و هنوز هم پس از گذشت یکصد و هفتاد سال نام او بر روی ابنیه جالب و زیبای اصفهانی وجود دارد



مرحوم صدر علاوه بر آثار و ابنیه‌ای که در دوره حکومتش در

**آثار و ابنیه** اصفهان باقی گذاشته، در ساختن بنای قلعه سلیمانیه در حوالی

رود کرج در سال ۱۲۲۷ که بدستور فتحعلیشاه و بنام سلیمان

میرزا بنا شد نیز نقش اساسی داشته است.

همانطوریکه گفتیم اگر از چندتن از سلاطین صفویه که عشق مفرطی بساختمان

مساجد و کاروانسراها داشته‌اند صرف نظر کنیم، شاید کمتر کسی در تاریخ ایران با اندازه

حاج محمد حسینخان صدر مسجد و مدرسه بنا یا تعمیر نموده باشد.

از جمله ابنیه باشکوه آن مرحوم سه مدرسه قدیمی است که در اصفهان برای

(۱) اسرار انحطاط ایران، صفحه ۱۶ و ۱۷ چاپ زوار شهید

طلاب علوم دینی بنا نموده است . این سه مدرسه یکی در بازار بزرگ و دیگری در محله پافله و سومی در خیابان جواهرست و هر سه نیز تا با امروز بنام «مدرسه صدر» معروفند. اینک شرح بعضی از این سه مرحوم صدر :

#### ۱- مدرسه صدر بازار بزرگ

این مدرسه از بدو ساختمان تاکنون همیشه مرکز تدریس علمای بزرگ و دانشمندان عالی مقام بوده است . بنای مدرسه در زمان مرحوم صدر شروع شد ولی مرگ مهلت اتمام آنرا نداد و بر حسب وصیت آن مرحوم قرار بود از محل درآمد اوقاف تکمیل شود . ولی با حیف و میل اولاد و احفادش بنای مدرسه تکمیل نشد . در حجرات متعدد این مدرسه همیشه طلاب علوم دینی سکونت میکردند .

در مدرسه مذکور غیر از علوم دینی ، بخصوص فقه شیعه که آخوند ملا محمد حسین فشارکی و سید ابوالقاسم دهکردی تدریس میکردند ، حکمت کلام و منطق را آخوندکاشی ، آقا شیخ محمد خراسانی ، جهانگیرخان و آقا شیخ علی یزدی تدریس می نمودند . این مدرسه موقوفات فراوانی دارد .

#### ۲- مدرسه صدر خواجو

این مدرسه در خیابان خواجو یعنی خیابان چهار باغ جدید و نزدیک به پل خواجو بنا شده است . این مدرسه بعلمت اینکه در آن زمان در خارج از شهر اصفهان بنا شده بود ، مورد استقبال طلاب قرار نگرفت ، وهم اکنون نیز مغروبه است . چند سال قبل شهرداری اصفهان دیوانگان را در آن جای داده بود .

#### ۳- مدرسه و مسجد پای قلعه

پای قلعه یکی از محلات بسیار قدیمی و معروف اصفهان است که بمناسبت نزدیکی با قلعه (طبرک) که اکنون بکلی مغروبه است ، بنام « پای قلعه » نامیده میشود . در این محل مرحوم صدر مدرسه ای که ده حجره دارد ساخته است و این مدرسه در ۱۲۱۷ ساخته شده و کاشی های آن خشتی الوان زمان قاجاریه است .

#### ۴- دیوانخانه صدر

در نزدیکی محل استانداری فعلی اصفهان و در مشرق چهل ستون، بنائی معروف به (عمارت صدری) بوده که فعلاً بعضی از اطاق‌های آن ضمیمه استانداری است و درهایش بطرف چهل ستون باز می‌شود. این ساختمان را دیوانخانه صدر می‌گفتند که ظل‌السلطان دستور تخریب آنرا داد. در این محل تابوئی بوده که در آن از صدر باجیه و شال کشیده بودند و تنها صورت یاقی مانده از اوست که کلیشه آن در این قسمت نقل شده است.

#### ۵- مدرسه ملا عبدالله و مسجد جامع

در اول بازار بزرگ اصفهان مدرسه ایست که از بناهای شاه عباس کبیر است که ملا عبدالله ششتری آنرا ساخته است و بنام او (مدرسه ملا عبدالله) می‌نامند. مرحوم صدر



حاج محمد حسینخان صدر اصفهانی

این مدرسه را تعمیر اساسی کرد و در سردر آن «نام فتحعلیشاه و سال تعمیر ۱۲۱۸» نوشته شده . همچنین مسجد جامع اصفهان را نیز تعمیر کرده است .

### ۶- چهار باغ خواجو یا چهار باغ نو

در اصفهان دو خیابان قدیمی و معروف ساخته شده . اولی را شاه عباس کبیر ساخته و بنام «چهار باغ» و دومی را صدر اصفهانی و بنام «چهار باغ خواجو» یا «چهار باغ نو» . «چهار باغ خواجو» تقلید از چهار باغ قدیم ساخته شده . و تا قبل از حکومت صدر در اصفهان راه باریکی محله «حسن آباد» را به پل خواجو متصل میکرد . ولی مرحوم صدر اصفهانی با استفاده از مصالح ساختمانی قدیمی که از دوران نادر و هجوم افغانه در این مسیر باقیمانده بود این خیابان را احداث کرد .

بطوریکه در اصفهان شایع است ، روزی صدر روی سکوی مدرسه چهار باغ نشسته بود و الاغی را که مصالح از خرابه ها می بردند ، تماشا میکرد . یکی از الاغدارها يك دستش را روی گلوله گچی که در خرابه ها پیدا کرده بود گذاشته و مانع از افتادن آن از بار الاغ بود . خرگچی وقتی چشمش به حاجی صدر افتاد دو دستش را بسینه گذاشته سلام غرائی به حاجی کرد . در همین وقت گلوله گچ در مقابل صدر بزمین می افتد و میشکند . ناگهان از میان گلوله مقداری طلا و جواهرات مختلف بیرون میریزد که حاجی صدر بلافاصله آنها را تصاحب میکند و معلوم میشود که در فتنه افغان یکی از سرمایه داران اصفهانی آنها را در میان گلوله گچی دفن کرده بود .

مرحوم صدر پس از ۲۹ سال حکومت و صدارت و مستوفی گری در ماه صفر سال ۱۲۳۹ ه . ق در دوران سلطنت فتحعلیشاه در تهران فوت کرد . بر حسب وصیت آن مرحوم جنازه او را با اعزاز و اکرام فراوان از تهران بقم بردند و پس از طواف در مرقد مطهر حضرت معصومه علیه السلام بر تخت روانی گذاشته به همراهی چندین مرد سیاهپوش و قاریان قرآن به نجف اشرف حمل کردند و در آنجا نزدیک دروازه نجف دفن نمودند . مرحوم صدر در نجف قلعه ای ساخته که دارای برجهای متعدد است و زوار حضرت امیر علیه السلام سالها از بنای این قلعه استفاده میکردند .

از مرحوم صدر هشت فرزند ذکور باقی مانده که ارشد ایشان عبدالله خان معروف به (امین الدوله) است که بعد از پدر حکومت اصفهان با و تفویض شد.

### سایر فرزندان آن مرحوم

- ۱- عبدالحسین خان که در حکمت طبیعی و خط شکسته و نستعلیق، بی نظیر بود.
- ۲- محمد ابراهیم ناظر الدوله، داماد فتحعلیشاه، وی مردی کریم، ادیب و خوش خلق بود.
- ۳- حیدرعلیخان مردی گوشه گیر و منزوی بود.
- چهار فرزند دیگر آن مرحوم مشهور نبودند.

## نامه آقای رکن الملک صدری

پس از انتشار توضیحات مختصری که درباره حاج محمد حسین خان صدراعظم اصفهانی داده شده بود، آقای رکن الملک صدری که بزرگ خاندان و یکی از بازماندگان مرحوم حاج محمد حسین خان بود شرح زیر را برای درج در مجله تهران مسور فرستادند که عیناً نقل شد و اکنون نیز مجدداً نقل میگردد تا آیندگان در باره آن قضاوت کنند .:

در یکی از صفحات شماره ۱۲۱۹ آن مجله مورخ جمعه ۲۳ دی ماه ۴۵ (در قسمت گوشه‌هایی از سیاست خارجی ایران در زمان قاجاریه) پاره‌ای از اسناد سری وزارت خارجه انگلستان درباره حقوق بکیران انگلیس در ایران بقلم آقای اسمعیل راثین درج شده که شهاده‌ای عالی‌دستگاه جاسوسی انگلستان در آن تاریخ بیعضی از رجال آن عصر تهمت و افترای خیلی ناروا نسبت داده که بهیچوجه واقعیت نداشته است و از جمله شرحی راجع به مرحوم حاج محمد حسین خان صدراعظم اصفهانی بوده که با نهایت تحقیر در آن ذکر شده است که ( میرزا محمد حسین صدر اصفهانی خودش غلاف و پدرش ذغال فروش و

خواندن و نوشتن را مطلقاً نمی‌دانست و از کمپانی هند شرقی پول میگرفت و .  
 اینجانب عبدالحسین صدیقی (رکن الملک) که یکی از نواده های آن مرحوم هستم  
 و اخلاص کامل از تاریخ زندگانی شادروان جد اعلاهی خود از آغاز تا ایام رحلت دارم با  
 دلایل و شواهد قطعی که در زیر نگاشته میشود غرضانی عمال دستگاه جاسوسی انگلیس  
 را ثابت خواهم نمود .

اگرچه برای مردان خود ساخته و بزرگ جهان علاف بودن عیب و عار نیست  
 لیکن بطوریکه نوشته خواهد شد نه خود آن مرحوم علاف بود و نه پدرش ذغال فروش  
 و بلکه پدر آن مرحوم حاج محمد علیخان در او ان سلطنت کریمخان زند در فارس رئیس  
 اقبالغله دولتی در اصفهان بود و شاید در ضمن دکاکین فروش غله هم داشته است بعلاوه  
 مرحوم حاج محمد حسین خان سالها از طرف آقا محمدخان و فتحعلیشاه قاجار بیکریکی  
 اصفهان را داشته و از سیاست دور بوده است و در یکی از آن اوقات که در خارج محله  
 احمد آباد مشغول ساختن عمارتی برای سکونت خود بوده از قراریکه از بزرگان  
 خاقواده شنیدم و فینه شامل جواهرات و سکه طلا پیدا کرده و قسمت عمدتاً مزروعی  
 اطراف اصفهان را که در فتنه افغانه از بین رفته بوده است خریداری و آباد نموده و  
 مرحوم حاج محمد حسین خان در ظرف مدت قلیلی دارای ثروت قابل ملاحظه شده  
 است .

در شهر اصفهان در باغ چهل ستون عمارت هفت دست مانند عمارت هفت  
 دست صفویه ساخته و تقدیم دولت کرده بود و همینطور در خیابان چهار باغ در  
 قسمت شرق شهر که منتهی به پل خواجو می‌شود مدرسه ساخته است و در همان  
 سنوات با تحمل هزینه زیادی دور شهر نجف اشرف قلعه از کج و آجر پخته ساخته است  
 و سخن مطهر حضرت ابوالفضل (ع) نیز از ساخته های آن مرحوم است و در سایر مشاهد  
 هم آثاری از آن شادروان باقی است و با این حال در آن تاریخ که بعد از وفات میرزا  
 شفیع صدراعظم مرحوم حاج محمد حسینخان بصدارت ایران منصوب شد دارای مکنت  
 فراوان و ضیاع و عقاربوده و احتیاجی به جیره خواری از کمپانی هند شرقی نداشته است

ومن اینک علت اصلی عداوت مأمورین سیاسی دولت انگلیس را در آن تاریخ با آن مرحوم مینویسم تا اشخاصی که اطلاع کافی ندارند آگاه شوند :

هیچ شبهه‌ای نیست و اکثر اهالی کشور ایران می‌دانند که یکی از عوامل بسیار مؤثر جنگ فیما بین دولّین ایران و روسیه در زمان سلطنت فتحعلیشاه دولت انگلستان بوده که بوسیله مأمورین سیاسی و نظامی خود در تلاش بوده است که تاثره جنگ شعله‌ور شود تا هر دو دولت از حیث قوای نظامی ضعیف گردند و هجوم روسیه از طریق ایران به خلیج فارس که از وصایای بزرگبر بوده و همچنین احتمال قشون کشی از ایران به طرف هندوستان از بین برود و مرحوم حاج محمد حسین خان صدراعظم در تمام مدت صدارت خود که قریب ده سال می‌شد و پس از آن مرحوم عبدالله خان امین‌الدوله فرزند اکبرش که وزیر اعظم شد با همه تلاش مأمورین انگلیس فتحعلی شاه را مانع از جنگ با روسیه شده و از فتاوی علمای عصر هم برای صدور حکم جهاد جلوگیری نمود تا این که با اسباب چینی عمال انگلیس امین‌الدوله از وزارت معزول و اللہیار خان آصف‌الدوله (پدر سالار معروف) که معروف بظرفداری با روسها بود بوزارت عظمی برگزیده شد و جنگ دولّین شروع گردید . به این دلایل معلوم می‌گردد که علت اصلی عداوت مأمورین انگلیسی در آن تاریخ با مرحوم صدراعظم اصفهانی چه بوده است .

و همین که نوشته اند آن مرحوم بکلی فاقد نوشتن و خواندن بوده صحیح نیست و اینک یک نامه بخط آن مرحوم خطاب به امین‌الدوله فرزند اکبر خود در نزد اینجانب موجود است که دلیل قاطع پنداشتن خط و سواد آن شادروان است ولی البته سواد کافی مانند سایر صدور وقت ایران را نداشته و این همه آثار تاریخی که از آن مرحوم باقی مانده نام او را در کشور ایران به نیکی باقی خواهد گذاشت .

لازم است در خاتمه تذکر دهیم که علاوه بر این که در تاریخ عضدی و ناسخ‌التواریخ جلد قاجاریه و روضه الصفای ناصری شرح مفصّلی از زندگانی مرحوم صدراعظم اصفهانی نوشته شده است مرحوم محمد حسینیخان اعتماد السلطنه هم در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه تاریخ زندگانی صدور عهد سلاطین قاجاریه را در کتاب خطی نوشته است و اینجانب

دراوان سلطنت اعلیٰ حضرت فقید رضا شاه کبیر نسخه‌ای از آنرا از کتابخانه سلطنتی بدست آورده و احوالات مرحوم صدراعظم اصفهانی را که خیلی مفصل و مشروح نوشته است نسخ نموده‌ام که موجود است و در نظر دارم با اطلاعات دیگری در کتابی تدوین و چاپ و انتشار دهم .



« For these minor Ecclesiastical appointments' afforded opportunities for Influencing the leading Persian Ulama which I strove to utilize for the purpose of maintaining my own contact with the chiefs of that Powerful class . »

A Diplomatist in The East

By Sir. A. H. Harding, P. 324. 1928

« اختیار تقسیم وجوه موقوفه

« اود » هند در دست من مانند اهرمی

بود که با آن میتوانستم همه چیز را

در بین انبهرین و ایران بلند کنم و

هر مشکلی را حل و تصفیه نمایم »

از کتاب يك ديپلمات در شرق

صفحه ۳۳۳ بقلم: سرانگورهار دینتک

وزیر مختار انگلیس

حقوق بگیری و سرسپردگی تنها منحصر بر رجال و شخصیت‌های سیاسی و مملکتی که چند تن از آنان را شناختیم نبود . انگلیسها برای نفوذ و تسلط هر چه بیشتر بر کشور ما ، میکوشیدند گذشته از راه سیاست ، از راههای دیگری نیز وارد جوامع و محافل مختلف مملکتی ما بشوند.

یکی از آن راهها سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم ایران و تزديك شدن به بعضی از علمایان و رؤساء مذهبی و گرویدن چند تن از افراد این طبقه به انگلیسهاست . در این بخش از کتاب ما با گروهی دیگر از حقوق بگیران انگلیس در ایران آشنا میشویم ، که متأسفانه هنوز پس از گذشت نیم قرن بردن نام آنان و همه افعال و اعمالی که انجام میدادند شایسته نیست . ولی از نظر آشنا شدن به حیل‌های سیاسی و روشهای

گوناگون تسلط بريك مملکت و ملت و همچنین بخاطر گروهی از روحانیون راستین و پاکباز که مردانه در برابر اجانب ایستادند و بسیار بجاست نام بزرگ آنها در این کتاب برده شود ، این بخش را باین مبحث جالب اختصاص دادیم .

این فصل از کتاب حاوی چنان مطالب تکان دهنده‌ای است که اگر اسناد و مدارك معتبر تاریخی و گزارشهای رسمی خود « حقوق دهندگان » نبود ، عقل سلیم قادر پذیرفتن این حقایق عجیب نمی‌بود . آیا راستی میتوان معتقدات مذهبی و روحانی ملتی را تا بدین حد بیازی گرفت و از این احساسات مقدس برای تسلط نفوذ استعماری بهره برداری کرد ؟!

پرونده های پایگانی را که هند که گرانباترین اسناد سیاسی جهان در آن نگهداری میشود ، این رسوائی را آشکار میکنند . از بند تسلط انگلستان بر شبه قاره هند ، ممالک مجاور این مستعمره زرخیز ، جولانگاه استعمارگران انگلیسی بود . مأمورین بریتانیا در مستعمره هندوستان برای حفظ این گوهر گرانبها که بر تارک امپراتوری میدرخشید ، همواره سعی داشتند کشورهای مجاور هند را در حال ضعف و ناتوانی و حتی توحش نگهدارند تا هیچگاه این کشورها خیال تصرف و یا نفوذ در هندو یا بیداری مردم زجر دیده آن نیابند . سرگور اوولی بارت که میرزا ابوالحسن خان ایلچی را از لندن تا تهران همراهی کرد و برای نخستین بار دادن مقرری و حقوق را به برادر فراماسونش (خان ایلچی) تجویز کرد ، عقیده خود را درباره ایرانیان در نامه‌ای که ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ از پترزبورگ بوزارت خارجه انگلستان میتوسد ، چنین بیان میکند :

« عقیده صریح و صادقانه من اینست که چون مقصود نهایی ما فقط صیانت هندوستان میباشد ، در این صورت بهترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعف و توحش و بربریت نگهداریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم » .

این نامه و دهها گزارش رسمی و عقاید و نظریاتی که از جانب سیاستمداران انگلیسی درباره ایران و ایرانیان بیان شده ، با آنچه که دیپلماتها و مأموران انگلیسی در ایران

اتجام دادند ، نموداری از اعمال شرم آور استعمارگران در سرزمین ما میباشد. عتسفانه بایستی اقرار کرد که عملیات شرم آور و نکبت بار انگلیسها در ایران بدست عندهای مزدور و خائن که بیشتر در طبقات عالیه مملکتی و حتی در لباس مقدس روحانیت بودند انجام میگردد . گرچه نشان دادن و بر ملا کردن همه افعال و اعمال حقوق بگیران انگلیس در ایران ، مایه شرمساری است ، با اینحال شمه‌ای از تاریخچه تقسیم موقوفه « اود » هندوستان را نقل میکنیم . باشد تا این مختصر نازیاده‌ای برای آیندگان باشد .



دیپلماسی انگلستان در ایران پس از مأموریت ها و سفارت های « سرجان ملکم » و « سر هارد فورد جونز » جان تازه‌ای گرفت . این دو دیپلمات انگلیسی که هم از جانب وزارت مستعمرات انگلستان و هم از جانب حکومت هندوستان و گاهی نیز از طرف وزارت امور خارجه بریتانیا در ایران مأموریت هائی داشتند ، با دادن تحف و هدایای فراوان و تقسیم پول و برقراری مقرری های گوناگون در طرف مدت کوتاهی در پایتخت ایران نفوذ فوق العاده‌ای پیدا کردند و هنگامیکه مأمورینشان در کشور ما پایان یافت ، هر یک گزارش جامع و مفصلی با ذکر خاطرات خویش برای حکومت هندوستان و وزارت خارجه انگلستان فرستادند .

در این گزارش ها و خاطرات هر دو دیپلمات انگلیسی اظهار نظر کردند : که غیر از درباریان و مأموران دولت قاجاری دسته متنفذ دیگری هم در ایران هستند که همیشه باید آنها را حفظ کرد . اینان علماء و روحانیون مذهبی عالم تشیع هستند که کمتر گرفتاران حراف و نادروستی میباشند .

موقوفات سرشار و فراوانی که مرکز تشیع ایران در اصفهان در اختیار دارد ، علماء و روحانیون و مدرسین و طلبه علوم دینی را از مال دنیا و گرفتن رشوه و مقرری بی نیاز کرده است و همه روحانیون و مدرسین و طلاب در سر تا سر ایران از در آمد این موقوفات و سهم امام و فقور مختلف بهره کافی دارند . وجود این همه موقوفات و انواع در آمد این

روحانیون سبب شده است که افراد طبقه متنفذ مزبور از خارجیان و درآمدهای نامشروع آنها و افتادن در آغوش فساد در امان باشند و هیچ قدرتی نتواند با آنها مقابله نماید. « سر هارد فورد جونز ، در یکی از گزارشهای خود مینویسد : « اگر ما بجوایم در این طبقه از دستگاه حاکمه ایران نفوذ کنیم ، باید مرکز دینی اصفهان را متلاشی سازیم و سپس با اعزام عدهای درویش ، سید و ملا از هندوستان بمراکز دینی و اماکن مقدس و متبرکه ، بتدریج دستگاه عالیله مذهبی این افراد را بر طبق دلخواه خود اداره نمائیم. »

نظرات سر جان ملکم و سر هارد فورد جونز در انگلستان خیلی زود مورد توجه واقع گردید .

در سال ۱۸۵۰ میلادی (۱۲۶۶ هجری) شعبه اوقاف هندوستان ، در کنسولگری انگلیس در بغداد که زیر نظر سفارت انگلیس در تهران کار میکرد دأثر شده . در این شعبه نو بنیاد چندین کلوشناس امور دینی اسلامی عضو وزارت مستعمرات انگلستان که زبانهای عربی و فارسی را خوب می دانستند در آن مشغول کار شدند .

یکسال بعد از این ناگهان شهرت یافت که راجه (اود) فرمانروای هندوستان قسمتی از موقوفات خود و سایرین را در اختیار کنسولگری انگلیس در بغداد و سفارت آندولت در تهران گذاشته است که از درآمد آنها مخارج لازم تأمین گردد. انگلیسها در همان وقت شهرت دادند که (غازی الدین حیدر هندی پادشاه صوبه اود) و فرمانروای لکنهو نیز ، قسمتی از مابملک و دارائی خود را وقف مراکز دینی شیعیان کرده است ، که بالمناصفه در نجف و کربلا تقسیم شود .

دانشمند فقید محمود محمود در تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس می نویسد : « انگلیسها از آغاز قرن نوزدهم یعنی پس از سفر اول سر جان ملکم بایران (۱۲۱۵ - ۱۸۰۰ م) چنین احساس کردند که غیر از هیئت حاکمه وقت در ایران ، نیروی دیگری هم در این کشور وجود دارد که اهمیت آن از لحاظ توسعه و بسط نفوذ اجانب کمتر از هیئت حاکمه نیست و این نیرو جامعه مذهبی نام دارد . بنا بر این آنها کوشیدند با علماء و روحانیون مذهب تشیع که فوق العاده در عامه مردم ایران نفوذ داشتند تماس حاصل

کنند و روشی را در پیش بگیرند که از نفوذ آنان نیز به نفع خود استفاده نمایند و من غیر مستقیم اعضای برجسته این جامعه را در اختیار داشته باشند. این بود که چندین فقره اعتبار بعنوان موقوفات ترتیب دادند تا توجه علما و روحانیون ضعیف را جلب نمایند و ظهور این امر بقدری مشروع بود که اقدام آنها مورد استقبال و قبول علماء قرار گرفت.<sup>۱</sup>

اولین موقوفه‌ای که در اختیار شعبه اوقاف هند در بغداد برای تقسیم در ایران و بین النهرین قرار داده شد، قریب یکصد لک روپیه بود که بیول ایران در روزی که وقف گردید در حدود سیصد میلیون قران میشد.

نایب السلطنه هندوستان این موقوفه را که ظاهراً متعلق به (صوبه اود) فرمانروای لکنهو بود، ولی در حقیقت واقف آن که یکزن رفاصه شیرازی الاصل بشمار میرفت، بنام سپرده ثابت در بانک دولتی انگلستان در لندن باعانت گذارد، تا سود و ربح آن همه ساله به تهران منتقل شود و در اختیار شعبه اوقاف هند در کنسولگری بغداد قرار گیرد.

دانشمند فقید، شادروان خان ملک ساسانی در این باره مینویسد:

«... بطوریکه از طرف خود انگلیسها شهرت داده می‌شد، رفاصه زیبای عشوه‌گری که از هفتاد و دو ملت در طول زمان دلربائی کرده و تمول بسیار بچنگ آورده بود، چون در هندوستان بعنوان یک فرد شیعه و بلاعقب از دنیا رفت، دولت انگلستان را وصی قرار داد تا عایدات و دارائی هنگفت او را همه ساله در میان علماء و طلاب شیعه تقسیم نماید...»<sup>۲</sup>

از روزیکه تقسیم سود موقوفه (اود) در بین النهرین و ایران آغاز گردید، عده‌ای از علماء و روحانیون که از کثرت افکار و سیاست (وصی) اطلاع داشتند، مقرری ماهانه پرداختی کنسولگری بغداد و سفارت تهران را قبول نکردند.

۱- صفحه ۱۷۴۳ جلد ششم

۲- دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، صفحه ۱۰۲ تا ۱۰۴

نخستین کسی که در عراق از قبول وجوه موقوفه « اود » هند امتناع کرد ، مرحوم شیخ مرتضی انصاری مرجع تقلید در نجف اشرف بود . بموجب اسناد بایگائی راکد هند آن مرحوم فقط دو ماه از مقرری پرداختی هند استفاده نمود . ولی همین که فهمید این وجه بوسیله کنسولگری تقسیم میشود از قبول آن عذرخواست . مرحوم محمود محمود می نویسد : « میگویند که ایشان بدون اینکه اطلاعی از قضیه داشته باشد پول هند را قبول کرد . ولیکن مدتش زیاد بطول نیاچامید و پس از اینکه از موضوع مستحضر شد و فهمید که قضیه چندان ساده نبوده و ممکن است زیر کاسه نیم کاسه‌ئی باشد از قبول آن بکلی امتناع ورزید و آن را رد کرد ... »<sup>۱</sup>

در تأیید استاد راکد هند و کتاب محمود محمود ، دانشمند فقید خان ملک ساسانی در کتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران که سه سال قبل از کتاب محمود محمود چاپ شده در این باره می افزاید « مرحوم حاجی محمد کپه (بروزن قبه) وکیل و پیشکار مرحوم شیخ الطایفه و حاجی شیخ مرتضی انصاری که خود نیز از نیکان و اختیار بود ، برای بدرم حکایت کرده بود که روزی قونسول انگلیس در بغداد به منزل شیخ انصاری در کاظمین در آمد و سلام ملکه و یکتوریا رسانیده و خواهش کرد که از وجوه اوقاف هند مبلغی قبول بفرمایند . عادت شیخ بر این بود که هر وقت می خواست تقاضائی را بپذیرد بدرون آستین دست راست خویش نگاه میکرد و جواب می داد .

همینکه شیخ بدرون آستینش نگاه کرد ما متوجه شدیم که او این هدیه را نخواهد پذیرفت پس از لحظه‌ای سر بر آورد و فرمود ( تکلیفم نیست )<sup>۲</sup> .

علاوه بر مرحوم انصاری ، عده‌ای از علماء دیگر نیز از قبول موقوفه « اود » هند امتناع می کردند . چنانچه از مرحوم آقا حسین نجم آبادی که یکی از روحانیون عالی مقام ایران در غنایات عالیات مجاور بود نقل می کنند که شب در خواب دید که فاحشه‌ای از آسمان بر سرش ادرار کرده ، فردا صبح از طرف کنسولگری انگلیس در بغداد از وجوه

۱- تاریخ روابط ایران و انگلیس جلد ششم صفحه ۱۷۴۲

۲- دست پنهان سیاست انگلیس ص ۱۰۲

اوقاف هند مبلغی برای او آوردند. عالم روحانی به محض دیدن پول، خندید، ضمن گفتن خواب شب گذشته از قبول وجوه موقوفه امتناع ورزید<sup>۱</sup>.

در عین حال از سال ۱۸۵۰م (۱۲۶۶ هـ) تاکنون به موجب اسناد رسمی حکومت هندوستان و وزارت خارجه انگلیس در حدود شصت نفر از علماء و روحانیون از وجوه موقوفه سفارت فحیمه در تهران و کنسولگری بغداد استفاده کرده و حتی عده‌ای از آنان رسیدگی نیز داده‌اند. متأسفانه فعلاً انتشار اسامی همه این حقوق بگیران فوق‌الذکر شایسته نیست. بخصوص که پس از تقسیم هندوستان بدو کشور هند و پاکستان تقسیم این وجوه بعهده دولت هند، گذارده شد. با این حال برای اینکه خوانندگان گرامی از سرنوشت وجوه موقوفه هند در قرون نوزدهم و بیستم آگاه شوند، تاریخچه مختصر تقسیم وجوه را بدون ذکر نام همه حقوق بگیران نقل می‌کنم:

سفارت انگلیس در تهران وقتی از عدم قبول وجوه موقوفه از طرف مرحوم شیخ مرتضی انصاری مأیوس شد، دستور داد حق‌السهم آن مرحوم که پنج هزار روپیه در سال میشد بین سید بحر العلوم که مجتهد درجه دوم بود و میرزا علی نقی طباطبائی تقسیم شود. این دو مجتهد تا روزی که زنده بودند وجوه دریافتی را بین علماء و طلاب تقسیم می‌کردند و پس از درگذشت این دو نفر تا سالهای اخیر وجوه مذکور همچنان بین خانواده آنها تقسیم میشد<sup>۲</sup>.

تقسیم وجوه موقوفه هند در دوران يك صد ساله قرن گذشته بچهار مرحله تقسیم می‌گردد:

۱- بموجب گزارش‌ها و نامه‌های وزارت خارجه انگلیس وجوه موقوفه هند تا سال ۱۹۰۰ م ۱۳۱۸ هـ. هر سه ماه یکبار سی هزار روپیه در بین النهرین و ایران بوسیله

۱- دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، صفحه ۱۰۳

۲- دانشمند محترم محمود محمود می‌نویسد: «این دو خانواده از خدمتگذاران صمیمی

دولت انگلیس بوده و از سهمیه پول هند مجتمع و برخوردار میشوند...» (ص ۱۷۴۳ جلد ششم)

(محمد حسن خان کابلی) که سالها کنسول انگلیس در کربلا بود تقسیم میشد .

اما در سال ۱۳۱۸ هجری که کلنل نیومارچ ، انگلیسی به سمت ژنرال کنسول انگلیس در بغداد تعیین گردید، طرز تقسیم و پرداخت مقرری‌ها نیز تغییر کرد. کلنل نیومارچ با تفسیر وصیت نامه رقاصه شیرازی اعلام داشت : از این به بعد باید تقسیم وجوه موقوفه بموجب مقتضیات زمان و نظروسی انجام گردد ، نه طبق وصیت نامه موجود !! او در گزارشی که بوزیر مختار انگلیس در تهران داد نوشت :

« ... کلمه مجتهدان در متن وقف نامه ، تشبیه عربی نیست ، بلکه جمع فارسی است ، یعنی مجتهدها و بجای اینکه پول واقف بیک مجتهد در کربلا یا نجف پرداخت شود ، باید پول را بین ده نفر مجتهد مقیم کربلا و ده مجتهد مقیم نجف بعنوان مقسم وجوه تقسیم نمود بطوری که بهر یک از آنها ماهانه پانصد روپیه برسد . »

سفارت انگلیس در تهران نظر کلنل نیومارچ را درباره ترتیب جدید پرداخت وجوه موقوفه قبول کرد و دستور اجراء آنرا صادر نمود . ولی هنگامی که دستور پرداخت صادر گردید چون میرزا علی قلی طباطبائی و برادرش ابوالقاسم طباطبائی مقسمین مقیم کربلا فوت کرده بودند، بشهر یک حضرات انگلیسها ، بین دو پسر عموی یعنی میرزا جعفر و سید محمد باقر حجت که معمولاً مبیایستی وجوهات موروثی پدران خود را بین خود تقسیم کنند، اختلافی روی داد و این دو خانواده مدتها بر سر گرفتن پول هندی با یکدیگر نزاع میکردند. سرانجام در اثر وساطت کنسول انگلیس در بغداد ، پسر عموها باهم از در صلح درآمدند و همه افراد دو خانواده مجدداً در زمره دعاگویان قرار گرفتند منتهمی در پرداخت وجوه ترتیبات تازه‌ای که نظر کلنل نیومارچ را تأمین می کرد ، بوجود آمد !

سررتور هاردینگ وزیر مختار اسبق انگلیس در ایران ، برای اینکه از نزدیک از تقسیم وجوه موقوفه هند و نتایج آن در جنوب و غرب ایران و همچنین بین‌النهرین مطلع گردد و برنامه‌ای برای آتیه سیاست انگلیس تهیه نماید ، سفری نیز باین مناطق کرد. او در کتابی که نوشته است در باره موقوفات مذکور و برقراری مقرری چنین می نویسد:



د .. يك اهرم قوی که باعث شد بین من و روحانیون ایران روابط حسنه ایجاد کند ، وجود اوقاف «اورد» بود . این وجوه که حالیه باید میزان آن خیلی زیاد شده باشد ، توسط پادشاه «اورد» وقف شده که به مرور صرف تحصیل محصلین شیعه بشود. البته محصلینی که در مدارس کربلا و نجف تحصیل کنند و بعدجا به تحصیل علوم دینی شیعه بپردازند.

این وجوه سالها بود که توسط نماینده رسمی دولت انگلیس مقیم بغداد مصرف میشد و مبالغ آن در زمان من خیلی زیاد شده بود ، لیکن همیشه دوستان مذهبی من تقاضا داشتند جوآنهای مستعد خانواده‌های خودشان که روابط و بستگی با علمای برجسته مذهبی شیعه داشتند ، از این وجوه استفاده نمایند و عالم بشوند و بعدها مجتهد یا عالم در علوم دینی از کار درآیند .

من این موضوع را خیلی مهم دانستم و وجوه موقوفه را در اختیار کنل نیومارچ گذاشتم، تا با توجه کامل و طرز مخصوصی آنرا اداره کند و وقت و توجه منصفانه‌ای که از طرف کنل نیومارچ و خود من بدرخواست های قبول این محصلین ابراز میشد فرصت‌های مناسبی پیش آورد که با علمای بزرگ روحانی مربوط دوم و در آنها نفوذ پیدا کنم و من سعی داشتم که جهت تماس یافتن با رؤسای این طبقه منتقد از آنها استفاده نمایم .<sup>۱</sup>

کنل نیومارچ و هاردینگک تا سال ( ۱۹۰۶ م ۱۳۲۳ هـ ) با تقسیم این وجوه و برقراری حقوق در ایران و بین‌النهرین هر عملی را که خواستند انجام دادند . همانطور که به گفته هاردینگک در مقدمه این مقاله نقل شد وجوه مذکور در دست او مانند اهرمی بود که سفیر انگلیس در ایران و بین‌النهرین هر عملی را میتواند با آن انجام دهد ، و هر بار سنگینی را قادر بود بحرکت درآورد .

سر آرتور هاردینگک از سال ۱۹۰۱ تا ۲۶ ژانویه ۱۹۰۶ در ایران مقام وزیر مختاری داشت و ظرف شش سال مأموریت خود در ایران و توسعه مبارزات پنهانی روس و انگلیس بر سر تقسیم ایران بمناطق نفوذ ، حوادث گوناگونی را بوجود آورد که از

آنجمله می توان کوشش در راه استفاده اقتصادی و سیاسی از ایران ، انعقاد قرارداد نفت جنوب ، دامن زدن بلواها و انقلابات در سرنا سرایران ، تشویق به تشکیل انجمن های مخفی و داخل کردن عناصر گوناگون در مبارزه برای برقراری رژیم مشروطیت و حکومت قانون در کشور ما و از همه مهمتر ازین بردن نفوذ روسیه در دربار مظفرالدین شاه و جانشین کردن طرفداران ، عمال و خبردهنده ها و جاسوسان انگلیس در سازمان های درباری و دولتی ایران را نام برد :

تا شش سال بعد از عزیمت هار دینبک از ایران ، تقسیم وجوه موقوفه هند طبق تصمیم و نظر کلنل نیومارچ ادامه داشت ، ولی از سال ۱۳۳۰ هـ (۱۹۱۲ م) که آخوند ملا محمد کاظم خراسانی فوت کرد ، مجدداً در طرز تقسیم موقوفه هند تحولی روی داد<sup>۱</sup> . بموجب اسناد وزارت خارجه انگلیس و حکومت هندوستان از این به بعد وجوه مذکور در اختیار کمیته ای مرکب از دیپلمات های انگلیسی و چند تن از روحانیون قرار گرفت . ایندفعه با زهم کلمه (مجتهدان) در وصیت نامه تفسیر شد و کنسول انگلیس در بغداد اظهار عقیده کرد که نظر واقف اینست که موقوف علیهم باید (علماء مجاورین مقیم کربلا و نجف) باشند . روحانیون عضو کمیته در بین النهرین که از موقوفات «اود» استفاده می کردند ، بلافاصله تفسیر و تغییر جدید را پذیرفتند و

۱ - دانشمند فقیه محمود محمود علماء حقوق بگیر را باین شرح معرفی می کند :  
« ده نفر مجتهدی که در نجف ماهی پانصد روپیه از بابت پول هند از انگلیسها می گرفتند اسامی آنان بقراد زیر است :

آخوند ملا کاظم خراسانی - شیخ عبدالله مازندرانی - شیخ ابوالحسن شیخ راضی از خانواده حاج شیخ جعفر شوشتری - شریعت اصفهانی - شیخ محمد مهدی کشمیری - شیخ مهدی ابن شیخ اسداله - شیخ حسن پسر شیخ محمد حسن صاحب جواهر - سید محمد بحر العلوم پسر سید علی بحر العلوم . سید ابوتراب خوانساری . سید ابوالقاسم شکوری و اسامی ده نفر مجتهدی که در کربلا ماهی پانصد روپیه مقسم از انگلیسها از بابت پول هند می گرفتند :

شیخ حسین پسر شیخ زین العابدین مازندرانی - مولوی سید کلب باقر هندی - سید مرتضی هندی معروف به واحد العین - سید سبط حسین - سید محمد کاشی - سید محمد باقر طباطبائی پسر حجت - سید جعفر پسر سید علی نقی طباطبائی - شیخ هادی اصفهانی سید محمد باقر بهبهانی - شیخ علی بفر وئی یزدی .

چند سالی این موقوفه منحصر بآنها بود و مستمري همه حقوق بگيران ايراني قطع گرديد .

در اين دوره ، تقسيم وجوه مذکور فقط از نظر سياسي عملي مي گشت و هر يك از حقوق بگيران موظف بودند كه دستورات مقسمين را بدون درنگ اجراء كنند و هيچ مخالفتي عليه سياست انگليس ايراز نجايند .

ولي كنسول انگليس در بغداد يارديگر درصدد تفسير وقف نامه برآمد و نظر داد كه منظور واقف از كلمه مجتهدان : ( علماء ) و ( مجاورين ) مي باشند نه ( علمای مجاورين ) .

در اين هنگام تقوا آلمان و قرآنسه در منطقه خاورميانه و گسترش دامنه عمليات اين دو کشور په بين النهرين و خليج فارس ناگهان خطر بزرگي براي هندوستان بوجود آورد . وزير مختار انگليس در ايران براي آنكه از وجوه موقوفه هند براي كسب اطلاعات و ايجاد حوادث گوناگون و مبارزه عليه آلمان در درجه اول و سپس روس و فرانسه استفاده كند ، دستور داد تا يارديگر در وقف نامه « داود » و ساير موقوفات تجديد نظر شود . اين يار كنسول انگليس در بغداد تفسير چالب و شيريني بر وقف نامه كرد و گفت : منظور از جمله « استفاده فقرا و اهل علم » در وقف نامه « گدايان » و محبين و طلاب نيست ، بلكه نيت واقف معطوف به اهل فقر و در اويش بوده و مقصود از اهل علم نيز عموم باسوادهای مسلمان مي باشند . و بنا بر اين بايد وجوه موقوفه بين ( در اويش و فقراء ) و همه ( اهل علم مسلمان ) تقسيم گردد . با وجودي كه اين تفسير مبالغي از درآمد علماء را در ايران و بين النهرين از بين مي برد ، مع هذا كميته تقسيم وجوهات با تفسير مذکور موافقت كرد .

اما هنوز ششماه از اجراء تفسير جديد نگذشته بود كه ناگهان جواسيس و عمال اطلاعاتي انگلستان مقيم ايران و بين النهرين و ساير ممالك خاورميانه در لباس ( فقر و درويشي ) و ( اهل علم ) در کشورهای اسلامي براه افتادند و از جمله ۱۲ درويش معروف هندی از راه بلوچستان و خراسان بطرف ايران و بين النهرين سرازير شدند . از اينعهده هفت نفرشان در ايران اقامت كردند و هر يك بنام و مسلکي شروع به فعاليت نمودند و

ما بقی از ایران رفتند ، از میراث آن درویش حتی امروز نیز پیروان چندی باقی مانده اند ، که عده ای از نخست وزیران ، وزراء و نخبه مملکتی مریدان آنان هستند . آخرین مرحله تقسیم وجوه موقوفه هندوستان ( ۱۹۲۸ م ) ( ۱۳۴۶ هـ ) شروع شد و تا سال ( ۱۹۴۷ م ) ( ۱۳۶۶ هـ ) که دو کشور هند و پاکستان بوجود آمد طول کشید در نوزده سال باقیمانده وجوه موقوفه ، در بغداد و تهران زیر نظر دوسفر انگلیس در عراق و ایران تقسیم میگردد این دو سفر چنین نظر داده بودند که تقسیم موقوفه زیر نظر دو کمیته بیست نفری مرکب از علماء و روحانیون ایران و عراق انجام گردد . بیست نفر از اعضا این کمیته با انتخاب شخص کنسول انگلیس مقیم بغداد و تهران بودند و بیست نفر بقیه را علماء دو کشور انتخاب و به سفارت خانه های مذکور معرفی می کردند .

سفرها دو کشور چنین نظر داده بودند که رأی کمیته چهل نفری جانشین رأی ( مجتهد اعلم ) که واقف خواسته بود وجوه موقوفه تحت نظر او اداره شود ، می باشد . کمیته چهل نفری مقرری ماهانه را تا ۲۵۰ روپیه تنزل داد و بدین ترتیب عده دیگری از روحانی نمایان عصر از آن بی نصیب نمادند .

آنچه در نوشته های سر آرتور هاردینگک در باره تقسیم وجوه موقوفه هند و ملاقاتهای متعدد با روحانیون بین النهرین مشهود است ، ملاقات او و چرچیل دیر شرقی سفارت انگلیس در تهران با چند روحانی متنفاذ است . او مینویسد : « بالاخره مستر چرچیل موفق شد بایک مجتهد بسیار متنفاذ و روحانی بزرگ ملاقات کند . این مرد روحانی از اهل آذربایجان بود . بنام آیت الله شریانی . این شخص مقدس عالی مرتبه بامهربانی و تواضع مستر چرچیل را پذیرفت و باصراحت بیان عدم رضایتی را که علمای مذهبی از نفوذ روز افزون روسها دارند و اینکه عمال عالی مقام دولت ایران تحت نفوذ روسها واقع می شوند ، اظهار کرد . این ملاقات در مستر چرچیل تأثیری فوق العاده داشت . آقای شریانی دارای معلومات عالی است ، مرد فاضل و روحانی بزرگی است . عالم روحانی دیگری که در نجف معروف بود آقای بحر العلوم است . این دو نفر نه تنها در علوم مذهبی سرآمد بودند ، بلکه در امور دنیوی هم بصیرت داشتند . یکی دیگر

از علمای معروف آیت‌اله ممقانی بود. او نیز از اهل آذربایجان است. گرچه در علم روحانی مقام عالی دارد، ولی مرد دنیایست. این روحانی بعد از مراجعت من بشهران بایک عده زوار که در میان آنها عده زیادی درویش و فقیر وینوا بودند، بایران آمد و با خود (وبا) بایران آورد. هنگام ورود بمرز اعتنائی بقرنطینه نکرد و بدون رعایت بدان از سرحد عبور کرد و کسی جرئت نداشت متعرض او بشود..<sup>۱</sup>

تقسیم موقوفه هند تا پایان جنگ دوم جهانی ادامه داشت که جزئیات آن در بایگانی هند در دهلی ضبط است. بعد از پایان جنگ جهانی دوم از سال ۱۹۴۷ به بعد که دو کشور هند و پاکستان بوجود آمد، تا چند سالی وجوه موقوفه کماکان تحت نظر سفرای انگلیس در دو کشور ایران و عراق تقسیم می‌شد، ولی سرانجام پس از گفتگوها و مبارزات فراوان که بین دولین هند، پاکستان و انگلیس صورت گرفت، انگلیسها موافقت کردند که وجوه موقوفه تحت نظر هندی‌ها بین مسلمانان تقسیم شود، نه پاکستانیهای مسلمان.

آنچه از مجموعه اسناد و مدارک وزارت خارجه انگلیس و همچنین توشه های دیپلماتهای انگلیسی و مورخین ایرانی استنباط میشود اینست که عده‌ای از روحانیون حقیقی وزاهد و با تقوای عراقی و ایرانی در ۱۱۷ سال گذشته، حاضر نشده‌اند بک شاهی از وجوه موقوفه «اود هند» که در دست دیپلماتهای انگلیسی مثل اهرم بر قدرتی بود، استفاده کنند. عده‌ای از روحانیون نیز که ندانسته از این وجوه استفاده میکردند، وقتی از زیات شوم و نفرت انگیز مقسمین و وصایای واقف، مطلع گردیدند، بدون درنگ از قبول این وجوه خودداری کردند. حتی در سالهای گذشته عده کثیری از علماء در کشور از قبول وجوه پرداختی کنسولگریهای انگلیس در عراق و ایران امتناع نمودند. در سالهای اخیر وجوه موقوفه هند، آف قدر بدنام و مقضح شده است که هر گاه روحانی یا عالمی بخواهد کسی را ببندی نام ببرد او را موقوفه خوار (اود هند) مینامد، متأسفانه انتشار نام شخصیت های بزرگ علمی و روحانی و مراجع تقلیدی که همواره مورد احترام

همه شیعیان جهان در گذشته و حال بودند و هیچگاه يك دینار از موقوفه هند استفاده نکردند سبب خواهد شد تا کسانی که طی سالهای متعددی عمر خود و حتی از دوران طلبگی از این وجوه برخوردار بوده اند شناخته شوند. گرچه فعلا اسنادی از نحوه تقسیم موقوفات هند و استفاده سیاسی از این وجوه در دست نیست ، ولی در سالهای خیلی نزدیک گذشته سیاستمداران انگلیس در شرق و بخصوص ایران، در موقع لزوم مقدار قابل توجهی از وجوه موقوفه را با شکل مختلف در اختیار علماء و روحانیانی که ریشه‌های خانوادگی آنها در هند بوجود آمده بود ، گذاردند و حوادث شوم و نکبت بار خلق الساعه‌ای بوجود آوردند که همه خوانندگان از آن مسبقند .

موقوفات دیگری نیز در خاورمیانه میباشد که از آن برای پرداخت مقرری به بعضی افراد در لباس روحانی و سیاستمداران استفاده می‌شود که از همه معروفتر موقوفه (زندیه) و موقوفاتی است که در اختیار (رئیس الخلیج) میباشد. رئیس الخلیج نام عربی ( نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس ) است که تا قبل از تقسیم هندوستان ژنرال کنسول انگلیس مقیم بوشهر این سمت را داشت . ولی اکنون رئیس الخلیج در بحرین اقامت دارد و بر اعمال همه مأموران سیاسی انگلیس در سواحل عربی خلیج فارس نظارت میکند .

در خانمه این مقال بی مناسبت نیست که قسمتی از نامه یکی از سیاستمداران انگلیسی بنام پرفسور «ادوارد براون» به آخوند ملاکظم خراسانی را که بطور محرمانه بعرض پیشوای شیعیان رسیده ، نقل کنیم . این نامه مقام و منزلت پیشوای بزرگ روحانی شیعیان و اهمیت نفوذ ایشان در سیاست و اجتماع ایران را بخوبی روشن میکند :

«محرمانه ، در نجف اشرف بتوسط آقای میرزا عبدالرسول یزدی - خدمت ذی شرافت حضرت حجة الاسلام آقای ملا محمد کاظم خراسانی شرف افتتاح و اقتران یابد . ۲۷ جمادی الاول سنه ۱۳۲۹ از دارالفتون کمبریج در ممالک محروسه انگلستان عرض شد . حجة الاسلام تعلیقه کریمه که چند ماه قبل از این در جواب عریضه که جهت

اظهار یعنی ملاحظات در حق سیاست دولتین انگلیس و روس نسبت با بران سرافرازی این کمیته خیر خواه ایران مرقوم فرموده بودند و وصول آنرا با قاعبدالرسول یزدی نوشتم ولی چون نمی خواستم بی جهت مزاحم اوقات خجسته آن بزرگوار گردم لهذا تن زده سکوت ورزیدم تا این ایام که زیارت رقیه دیگر از آن جناب کسب شرف و افتخار نمودم و چون در آن فرموده بودند گاه گاهی عریضه بنویسم لهذا امتثالاً لامرکم العالی بشطیر این کلمات جسارت نمودم ، اولاً بر خود واجب می دانم که آن حضرت را تهنیت کنم از حسن تدبیری که بی شک و شبهه باعث نجات فارس و طرف جنوبی ایران از مداخله اجانب شد . چرا که بعد از آن تهدید نامه خاطر پریش سه ماه نه بلکه هفت ماه مرور کرد و با عتراف همه حال اغتشاش که بر فارس خصوصاً و بر سایر ولایتهای جنوبی عموماً غالب بود خیلی زائل شد و نعمت امنیت و آرام حاصل شد و سخن مداخله قطع گردید ، دیگر اقداماتی که آن حضرت و سایر علماء کبار فرموده بودند سبب شد که جمیع مسلمانان و خصوصاً مسلمانان هند در مقام شکایت و داد خواهی بر آمدند حتی در خود لندن و معلوم همه شد که بقول شیخ سعدی :

چو عضوی ببرد آورد روزگار      دگر اعضاها را نماید فرار

و چون حکومت اینجا خیلی طالب محبت و میل مسلمانان هندوستان است این هم سبب شد که به خیال اول خودشان برگشتند ، ولی با وجود این ترقی بهیچ وجه غفلت نباید ورزید که از قراریکه مسافرین و مخیرین خبر میدهند مناسبات فیما بین قبایل جنوب خصوصاً فیما بین بختیارها و قاشقائیا [کذا] خوب نیست و خصومتی و رقابتی که اینها با هم دارند دارای خطر عظیم است از برای مصالح دولت علیه ایران و بقول تقریر رسمی که درین اواخر از طرف حکومت انگلیس چاپ و منتشر گردید و محض اطلاع ساکنین آن صحن اقدس نسخه از آن بعنوان آقا عبدالرسول یزدی فرستاده خواهد شد قبیله که پیش از همه غارتگر و فتنه انگیز است قبیله کوه گیلویه است خصوصاً شعبه از آن که به احمد بویر<sup>۱</sup> عسمی است و پرواضح است که هر گاه قوافل تجار غارت شود خصوصاً

اگر آدم هم کشته شود تجارتداد و فریاد میزنند و شکایت پیش حکومت می‌برند و طالب مداخله می‌گردند. ولی اگر چنین بهانه نباشد نمی‌توانند بهانه از برای مداخله پیدا بکنند و بنظر بنده خود حکومت اینجا مشغول اصلاحات داخلی است نمی‌خواهد متعرض چنین کار پرخطری شود مگر آنکه الحاح تجار او را مجبور بکند اگر چه همیشه اشخاص مقتدری هستند که محض اغراض شخصی و حُب و جاه و مال و قوت و شهرت مثل جنگیز-خان و تیمور و سایر سلاطین قهرمان طالب استیلا و تعرض می‌باشند و متصل بی بهانه می‌گردند چنانچه سبب اصلی در استیلائی مقلولها و تاتارها بر ایران در قرن هفتم که آن همه شرارت و خیمه بر آن مترتب گردید کشته شدن بعضی تجار مقلول بدست خوارزمشاه بود، پس خیلی لازم است جمال قبائل ایران چنین بهانه بدست اجانب ندهند و بفهمند که در صورتیکه قطع الطریق و دزدی همیشه مذموم و قبیح است در چنین موقع تازکی که ایران افتاده است نوعی از خیانت بوطن باشد. حالاکه معلوم و مبرهن شد که کلام حضرات آیات الله چه نفوذی دارد حتی در قلوب این قبائل مشهور خود سر امید چنان است که بهیچ وجهی از وجوه ازین کلام خیر انجام ساکت نباشند و متصل بنصیحت این ایلات اشتغال فرمایند تا کم کم بفهمند که قوتشان و ناموسشان در اتحاد و انقیادست نه در مردم آزاری و افساد.

در این روزها چند تا کاغذ چه از ایرانیها چه از انگلیسها رسیده است و يك مسافری امروز از تبریز آمد يك مرده که آورد این بود که عدد قشون روس در تبریز تقلیل شده است حتی گفت که اگر چه حسابی درست ممکن نیست بخیال خودش بیشتر از سیصد یا چهارصد سرباز روس در آنجا مانده است و دیگر گفت که عمارتهائی که در قزوین از برای خودشان ساخته بودند آنها را خراب کرده چوبها و سنگها را فروخته‌اند ...<sup>۱</sup>

۱- این نامه بطوریکه بعداً توضیح داده خواهد شد، جزو اسناد دکتر قاسم غنی است



## عباس میرزا ملک آرا

ضمن بررسی اسناد دولتی ایران در دوران صدارت میرزا آقاخان نوری و همچنین بررسی نامه‌هایی که ناصرالدین‌شاه درباره «میرزا هاشم خان نوری اسفندیاری» نوشته است، بنام عده‌ای از شاهزادگان قاجاری و امنای دولتی ایران برخورد میکنیم که به‌علل گوناگون خود را بدنام انگلیسها اتداخته‌اند. درین این عده چند تن «حقوق بگیر انگلیسها» بودمانند که اسناد مزدوری آنها در «بایگانی عمومی انگلستان» و «اسناد وزارت خارجه» این دولت وجود دارد. درحالی‌که عده‌ای دیگر برای فرار از دست جلادان و درخیمان دربار ناصرالدین‌شاه و کورنشدن و باکشته نشدن بسفارت انگلیس رفته و خود را درپناه سفرای آن دولت قرار داده‌اند.

پناهندگی ایرانیان بسفارت انگلیس درتهران وحمایت سفراء و دولت انگلیس ازآنها ازجمله مسائل مهم و حساسی است که در دوران قاجاریه بارها مشکلات فراوان و پیچیده‌ای برای شاه و دولت های وقت ایران بوجود آورد.

در بسیاری از موارد پناهنده شدن شاهزادگان قاجاری به دولت انگلستان و یا بست نشستن در سفارت انگلیس، مثل سلاحی مخرب برای پیش بردن مقاصد شوم استعماری و منافع انگلستان بکارمیرفته است. همچنین از پناهنده شدن و تحصن بعضی از شاهزادگان و دولتیان وقت بسفارت انگلیس نیز بمنظور ارباب دولت ایران استفاده

شده و نتایج نکبت باری نیز بیار آمده است .

آنطور که در اسناد موجود دیده میشود، حوادث زیر در پیش بردن مقاصد انگلیسها در دوران بکر ربع قرن اول سلطنت ناصرالدینشاه حائز اهمیت بوده است :

- ۱- پناهنده شدن عباس میرزا ملك آرا برادر ناصرالدینشاه .
- ۲- پناهنده شدن حاج فرهاد میرزا محمداالدوله عموی ناصرالدینشاه .
- ۳- تحصن خان بابا خان خوانساری .
- ۴- تحصن میرعلی تقی خان .
- ۵- تحصن حسین خان نظام الدوله .
- ۶- تحصن عباسقلیخان لاریجانی .
- ۷- تحصن کوچکخان .

و حوادث مختلفی از قبیل : شکایت « آندره خیاط » علیه دولت ایران ، نزاع صادق فرانس مری وزیر مختار انگلیس با سربازان دولتی ، نزاع فرانسهای عهد علیا با فرانسهای سفارت انگلیس ، عزل میرزا فضل الله نواب منشی سفارت انگلیس با اتهام ارتباط با دولت ایران و چند حادثه دیگر .

در چند حادثه فوق ، مسئولان سفارت انگلیس موفق شده اند با پرداخت حقوق و مقرری به شاهزادگان قاجاری و امتنای دولتی که با آنها متوسل شده بودند ، بحمايت علنی از آنان برخیزند و برای ارباب مقامات ایرانی از وجودشان استفاده کنند .



یکی از شاهزادگان قاجار که بعلت داشتن ارتباط با سفارت انگلیس ، مدت ها موجبات ناراحتی و عصبانیت ناصرالدینشاه را فراهم کرد « عباس میرزا ملك آرا » دومین فرزند محمد شاه و برادر کوچک ناصرالدین شاه بود . مادر او خدیجه خانم ، خواهر یحیی خان چهریقی از اکراد چهریق بود که بموجب نوشته های تاریخی تسب وی تا خلفای بنی عباس میرسد . علت ازدواج محمد شاه با خدیجه خانم این بود که پدرش از مریدان شیوخ طریقه نقشبندیه و مادرش از

ارادتمندان شیخ طه پدر شیخ عیبدالله بشمار میرفت و چون محمد شاه صوفی منش بود، بعزت ارادتی که به شیخ طه داشت و همه ساله برای او تحف و هدایائی میفرستاد، با خدیجه خانم آشنا گردید و با او ازدواج کرد. ولی این ازدواج موجب عصبانیت «مهدعلیا» شد و از آنجا که محمد شاه از «مهدعلیا» ناراضی بود، بیشتر بخدیجه خانم و فرزندش «عباس میرزا» مهر میورزید و نام پدر گرامی خود «عباس میرزا» و «لقب نایب السلطنه» را باین فرزند وا گذاشت. در موقع فوت محمد شاه، عباس میرزا سه سال و نه ماه داشت و الله او رضا قلیخان هدایت بود. حاجی میرزا آقاسی که در دوران سلطنت محمد شاه بصدارت عظمی برگزیده شده بود و با استبداد ولی بی کفایتی مملکت را اداره میکرد، پس از مرگ شاه از ترس دشمنان خویش، کوشید تا عباس میرزا را نزد خود نگهدارد که تا ورود ناصرالدین شاه تحت حمایت او، در امان باشد، ولی رضا قلی خان هدایت حاضر بانجام این درخواست حاج میرزا آقاسی نشد و در نتیجه مهدعلیا کینه و عداوت بیشتری از عباس میرزا و مادرش دزدل گرفت و پس از ورود ناصرالدین شاه مصمم شد او را کور کند. اما فرهاد میرزا معتمدالدوله خود را بحرم رسانید و عاجرا را بمادر خویش بازگفت و بلافاصله عباس میرزا را تحت حمایت «کلنل فرانت» کلردار سفارت انگلیس قرار داد.

خود عباس میرزا ملك آرا در این باره مینویسد: «... والده اعلیحضرت، برادران خود اسداله خان و سلیمان خان را مأمور فرمودند که با چند نظام منتظر باشند من که از حرم بیرون آمدم مرا گرفته کور نمایند... [اما] نواب شاهرزاده فرهاد میرزا که مرا عم مکرم است مستحضر شده با من اینک میخواهد همشیره‌های خود را به بیند با ندرونی آمده با عمدها و والده من گفتگو کرد و صلاح در آن دیدند که دخالت با یلچی دولت بهیه انگلیس بریم.» زنان حرم با مشورت معتمدالدوله نامه‌ای به کلنل فرانت نوشته از بیراهه به قلهک محل بیلاقی کلردار سفارت انگلیس فرستادند و از او تقاضای کمک کردند. عباس میرزا درد قباله این موضوع مینویسد: «فی القورد فرند صاحب، حکیم خود «دکسون صاحب» را فرستاده بهمه ابلاغ نمود که عباس میرزا تحت حمایت دولت انگلیس است و اطمینان



الر: سولتېگان شاهزاده و تقاش روس  
ازدست بچپ: خسروخان گرجیه شاهزاده صدرالدوله - حاج میرزا آغاسی - عباس میرزا ملک آرا پسر دوم محمد شاه - آقا قاسی  
نوکر عباس میرزا (که دست آورا بدست دارد) - میرزا ابوالحسن خان شیرازی رئیس تشریفات سلطنتی - شاهزاده کیقباد میرزا

حاصل نموده مارا مطمئن کرد نقش شاه مبرور را برداشته در تخت گذاردیم با حالت پریشان و چشم گریان روانه طهران شدیم ...<sup>۱</sup> حمایت علنی کلردار سفارت انگلیس از عباس میرزا از این پس آغاز شد. مهدعلیا که خود نیز مساعدت و یاری انگلیسها را لازم داشت، از آن روزبه بعد سکوت اختیار کرد. ولی سه روز بعد از ورود ناصرالدینشاه به تهران و اعلام سلطنت او، دولتیان وقت همه جواهرات و اموال عباس میرزا و مادرش را مصادره کردند. اطرافیان مهدعلیا و شاه شهرت دادند که عباس میرزا و مادرش بانوسل به سحر و جادو و قوه ورد و دعا و دم گرم بعضی از صوفیه، میخواهند شاه و امیر را از میان بردارند. حوادث بعدی بخصوص شورش نظامیان علیه امیر کبیر و سایر وقایع سبب تشدید سوء ظن علیه او گردید و مصادره اموال او را بیار آورد.

پس از قتل امیر کبیر و سوء قصدی که در راه شمیران نسبت بناصرالدینشاه صورت گرفت (۱۸ شوال ۱۲۶۸) باردیگر عباس میرزا که در قم بسر میبرد تحت تعقیب قرار گرفت و با اتفاق یارانش متهم به انجام توطئه و سوء قصد گردید، وی در باره این واقعه شخصاً مینویسد: «روز حادثه، ... من در بیلاقات قم بودم. در مراجعت دیدم تفصیلاتی واقف شده میرزا عبداله خان نامی را یا بیست نفر غلام مأمور کرده اند که میرزا حسین متولی باشی قم را بگیرند». عباس میرزا خود برای دستگیری «میرزا حسین» اقدام کرده و او را تحویل سواران شاه داد تا آنان او را در تهران تحویل حاج علیخان اعتماد السلطنه که مأمور استنطاق بود و دشمنی دیرینه‌ای نیز با عباس میرزا داشت بدهند.

حاج علیخان، میرزا حسینخان را با شلاق و داغ کردن سینه و پشت و اذکار کرد تا اقرارنامه‌ای بنویسد و در آن اعتراف کند که بتحریک عباس میرزا توطئه قتل را فراهم کرده است.

ناصرالدینشاه از دیدن اقرارنامه عصبانی شد و دستور داد عباس میرزا را دستگیر کنند و بسمنان ببرند و در آنجا بقتلش برسانند.

روز بعد میرزا محمد خان قاجار با چهارصد سوار بقم رفت و عباس میرزا را وادار  
 حرکت به سمتان کرد اما عباس میرزا یار دیگر در صدد برآمد که به سفیر انگلیس متوسل  
 شود .



اودراین باره نامه‌ای بسفارت نوشت ولی هیچیک از نوکران او حتی آنتهایکه سالها در خدمتش بودند حاضر نشدند نامه را ببرند. سرانجام شیخ عبدالرشید دزفولی معلم عباس میرزا یکی از زائرین عرب را وادار کرد تا نامه را بتهران ببرد و عرب‌مزبور نامه را به ران خویش بسته بتهران آورد و به کننل شیل ایلچی انگلیس در تهران تسلیم کرد.

کننل شیل روز ۱۴ ذی‌قعدة ۱۲۶۸ هـ - ۱۸۵۱ م. نامه ذیل را بمیرزا آقاخان توری نوشت:

« جناب جلالتمآ با مراسله مورخه دوازدهم آن جناب رسید، حاصلی ندارد که تفصیل مراسله آن جناب مذاکره شود، اصل مطلب فقط این است که این شاهزاده سیزده ساله پسر و برادر پادشاهی تقدیراً بحبس شد، یا از تشویش بیحاصل یا از افترا و تهمت و این تهمتی است که در اروپا بحقارت و بازی محسوب خواهد شد و ممکن نیست که بتوان اعتقاد کرد که اطرافیهای این شاهزاده مرتکب عملی شوند که اگر آن عمل خدای تخواستہ بظهور میرسد خود و شاهزاده و خاندان خود را بکلی پایمال ویران بدهند. مذکور شد که شاهزاده باید در شکنجه حبس بماند محض از برای اینکه وسیله بندست مفسدین نیفتد محتاج ب فکر نیست که اگر در حبس هم باشد مفسدین بهمانطور او را وسیله میتوانند کرد اما اینها جمعاً محض تصور است. شاهزاده وارث تخت نیست همچنین بعقل خیلی نزدیکتر میبود که اگر این اسناد بهریک از خاندان سلطنت داده میشد با کمال تأسف و تألم گوئزرد دوستدار شد که مغرب الخاقان سرکشیکچی باشی از طهران مأمور شد که این حکم را مجری دارد.

لہذا باولای دولت ایران اظهار میدارد که از چنین عملی که کل مملکت ایران را بدنام و هتک عزت سرکار عالیحضرت شہریاری خواهد کرد و دولت انگلیس با کمال کراهت و نارضا مندی خواهد شنید اجتناب و احتراز نمایند، اگر وجود شاهزاده برای سرکار عالیحضرت شہریاری اینقدر ناگوار است پس شاهزاده را اجازه دهند که بعبادت

این مملکت زیارت برود ، هر گاه در حقیقت ممکنست که وسیله‌ای از برای مقصدین بشود پس دوری او برای چند وقت از حبس کردن سلامت تراست خلاصه هر رفتاری را که بخواهند پیشنهاد خود سازند رفتاری باشد که انصاف را بآبادنی خیال نبروشند ...» .

ایلچی انگلیس در پایان این مراسله از جانب دولت خود صریحاً اظهار میدارد: «... این عمل نامنصفانه وقوع نیابد ، دوستدار خاطر جمع است که سرکار اعلی حضرت شهر یاری و اولیای دولت ایران این مرحله را یقین دارند که آنچه را دوستدار اظهار کرده و میکنند محض خیر خواهی و منفعت و نیکنامی این دولت است و بدانچه مقتضی دانسته و دیده خود داری نکرد چون لازم بود اظهار داشت . تحریراً فی ۱۴ ذی قعدة ۱۲۶۸ ه .»

در جواب این مراسله تهدید آمیز ، میرزا آقا خان از جانب ناصرالدین شاه بوزیر مختار انگلیس چنین مینویسد :

« جناب جلالتمابا - شرح مورخه مرسوله ۱۴ ذی قعدة واصل و همان وسیله آن جناب جلالتماب را بنظر اقدس همایون شاهنشاهی خلداله ملکه و سلطانه رسانیده فرمایش فرمودند در جواب بان جناب اظهار دارد که همه آن تفصیلات دوستانه که نگاشته بودند محض خیر خواهی و دولت خواهی بوده است ، لیکن میبایست آن جناب ملاحظه بعضی از قواعد و رسومات دولت ایران را کرده باشند و بدانند که در ایران آن قسمتهائی که آن جناب منظور دارند ، از پیش نخواهد رفت و از شرمسند جویمان ایمن توان شد هر گاه اولیای ایران بخواهند از روی انصاف و عدالت در نظم مملکت و آسایش عموم خلق در رعیت بکوشند لامحاله باید بمحض خیال و تصور و گمان در باره هر کس که باشد همان آن در صدد دفع و رفع آن بر آیند و بهیچوجه خودداری و تأمل ننمایند ولی در باره نواب عباس میرزا بقسمی که آن جناب هم صلاح دانسته‌اند که بقسم معموله ایران روانه زیارت شود و دست فتنه گسان او کوتاه شود اولیای دولت علیه مضایقه از اجازه دادن او زیارت عنیات ندارند ، در صورتیکه اگر از برای آن جناب ممکن باشد که از یک راهی اولیای این دولت را رسماً اطمینانی دهند که شاهزاده عزبور را احیاناً خدای فخواستہ در بعضی حوادث و فترات و وقوعات اتفاقیه

۱- استاد وزارت خارجه انگلیس



اگر بخواهد حرکت باین طرف نماید مانع آیتند ، که تواند بی اذن و اجازه پادشاه و ولیعهد پادشاه حرکت و معاودت نماید که از این راه دست مفسدین کوتاه و سر راه خیالات ارباب فتنه و فساد گردد . بغیر از این چیزی که باعث اطمینان خاطر مبارک ملوکانه باشد بنظر اولیای این دولت نمیرسد ، مگر همانکه در هر اسله ۱۳ شهر مزبور بآن جناب نوشته شد . البته آن جناب هم بملاحظه القاف بدقت که ملاحظه نمایند خواهند دید که حق با اولیای این دولت است . چون لازم بود اظهار شد حرفی ۱۷ ذیقعدہ ۱۲۶۸ .

ولی در اثر تلقین مخالفین ، شاه و صدراعظم هر دو از اعزام عباس میرزا ملک آرا به عتبات مانع شده و همچنان مسئله قتل او مورد نظر بود . وزیر مختار انگلیس که از داخله دربار کملا یا اطلاع شد ، این بار با کمک وزیر مختار روس برای نجات عباس میرزا اقدام کرد .

میرزا آقاخان نوری ، چون صدراعظم زیرک و باهوشی بود و در عین حال با وزیر مختار انگلیس نیز در خفا مراد داشته ، به او قول داد که از شاه اجازه حرکت عباس میرزا را به عتبات بگیرد . در نامه‌ای که بتاريخ ۱۹ ذیقعدہ به وزرای مختار دو دولت نوشت ، اطلاع داد که با اعزام به عتبات موافق است ، منتهی در ذیل نامه چنین نوشت : « ... در ثانی اظهار میشود که اگر اولیای دولت ایران اطمینان کامل از آن جناب بهمرسانند و آن جناب تعهد نماید که نواب مشارالیه در صورت حدوث هیچ حادثه و سانعه‌ای بدون اذن و اجازه اعلیحضرت یا ولیعهد پادشاه معاودت بایران نمیتوانند نمایند و از کربلا و نجف اشرف و کاظمین بهیچ بلدی و مکانی و شهری تمیروند ، آنوقت از جناب اعلیحضرت شاهنشاهی اذن داده خواهد شد که نواب عباس میرزا با اطمینان از سلامت جان و احترام تمام عتبات عالیات بروند ... »<sup>۱</sup> .

وزرای مختار روس و انگلیس هر يك نامه‌ای علیحده به صدراعظم نوشتند و اطمینان دادند که بی اذن شاه از عتبات خارج نشود . وزیر مختار انگلیس نوشت :

« جناب جلالتمآ با هر اسله مورخه هفدهم شهر ذیقعدہ آن جناب رسید از مراتب

مندرجه آن که سرکار اعلیٰ حضرت شهر یاری و اولیای این دولت راضی شدند که در عوض حبس اجازه زیارت و توقف کربلا بنواب عباس میرزا بدهند باعث خوشوقتی خاطر دوستدار گردید. اینک ضمناً اشعار رفته بوده که اگر از برای دوستدار ممکن باشد که از يك راهی اولیای این دولت را اطمینان دهد که نواب معزی ایبه در ایام فترات و حوادث می‌آیند و اجازه پادشاه یا ولیعهد پادشاه حرکت نکند و معاودت باین طرف ننماید، هر چند از تجربه باید معلوم اولیای این دولت شده باشد که کار گذاران دولت انگلیس مقیم بغداد محض اتحاد دولتی و انتظام امور این مملکت مراتب حزم و دوراندیشی را از دست نداده و غفلت نکرده‌اند که از جمله یکی در باب آصف الدوله مرحوم بود که با وجود مهر بانیهی او باهالی انگلیس و نبودن شرط و عهدی در میان و عدم ثبوت تفسیری از خود، در ایام فترات محمد شاه مبرور خواست که اراده این صفحات نماید با شماره جنرال قونسول دولت انگلیس یا شای بغداد در مقام ممانعت برآمد. آشکار است که در این موارد هم هر کس که از جانب دولت انگلیس در آنجا مقیم باشد بملاحظه انتظام و آسایش این مملکت شرایط دوستی را از دست نخواهند داد و شاهزاده مزبور هم البته هیچوقت چنین خیالی نخواهد کرد که بی اجازه پادشاه یا ولیعهد پادشاه هم چو اراده و حرکتی کند و اگر فرضاً چنین خیالی بکند جنرال قونسول دولت انگلیس مقیم بغداد مثل سابق و فوت محمد شاه مبرور او را هم ممانعت خواهد کرد و لازمه اهتمام را بعمل خواهد آورد و ممانعت میکند که غیر از عتبات عالیات و نجف اشرف و کاشمیر و بیلاق سلیمانیه بهیچ بلندی شهری دیگر نرود. اگر چه در نظر دوستدار با وجود بخت جوان و اول شباب سرکار اعلیٰ حضرت شهر یاری که بخواست خداوندی سالهای زیاد و روزگار بیشمار بر تخت سلطنت و تاجداری متمکن و برقرار خواهند بود، هیچ احتیاجی و ضرور این حکایت نخواهد شد. چون لازم بود اظهار داشت تحریراً ۱۹ شهر ذی قعد ۱۲۶۸. \*

ولی سرانجام میرزا آقا خان توری نامه‌ای در جواب وزیر مختار انگلیس نوشته

و اجازه داد که عباس میرزا بعتبات حرکت کند و درین نامه چنین نوشت :

« جناب جلالتمآبا . کاغذ مورخ ۱۹ شهر ذی قعدة الحرام آن جناب قلمی و ارسال داشته بودند رسید. در باب نواب عباس میرزا که آن جناب در عوض حبس مصلحت بر قتل و اجازه دادن بزیارت و توقف عنیات و نجف اشرف و کلطمین دیده بودند در این ضمن قرار و اطمینان داده بودند که با لیوز دولت انگلیس مقیم بغداد او را هیچوقت نخواهد گذاشت و معانعت خواهد کرد که بی اذن پادشاه و ولیعهد پادشاه معاودت بخاک ایران ننماید. کیفیت بعرض حضور همایون پادشاهی رسید و از این نوع اظهار و قرار آن جناب اطمینان و خاطر جمعی برای دولت ایران حاصل شد و خواهش آن جناب را باین شرط و عهد پذیرفتند و مقبول داشتند و یکی از عمده شروط این است که از کربلا و نجف و کلطمین بهیچ دولتی و مملکتی و شهری هم نرود و از قرار تعهد آن جناب اعلیحضرت شاهنشاهی اذن دادند که نواب مشارالیه با اطمینان از سلامت جان و احترام بتبایع عالیات برود . بجهت حصول استحضار و اطلاع آن جناب قلمی شد . حرر فی ۲۰ شهر ذی قعدة الحرام ۱۲۶۸ .»

با وجودی که این نامه سریع و روشن صدراعظم سفارت انگلیس صادر شده بود، با اینحال شایع شد که قرار است بنمستور مهدعلیا عباس میرزا را درین راه تهران تا سرحد عراق بقتل رسانند. کننل شیل حضوراً با میرزا آقاخان در این باره مذاکره کرد و از او خواست که همراه او چند محافظ قابل اعتماد و اطمینان و حتی مادرش باشد. ولی صدراعظم این خواهش او را نپذیرفت . بطوریکه مورخین نوشته اند بناصرالدین شاه چنین وانمود کرده بودند که عباس میرزا از همه مدعیان سلطنت برای او خطرناکتر است و انگلیسها همه جا حامی و پشتیبان او هستند، بنابراین کشتن او لازم و ضروری است. حقا هم حمایت انگلیسها از عباس میرزا بخاطر انسانیت و حفظ جان پسر بیچه شاترده ساله‌ای مثل او نبود ، بلکه آنها میخواستند با در دست داشتن او در مواقع ضروری از وجود وی برای تهدید ناصرالدین شاه استفاده کنند . بنابراین حفظ جان عباس میرزا و رسانیدن او به بین النهرین بهر شکل و هر صورت مورد نظر کامل آنان قرار داشت و لذا کننل شیل نامه‌ای بمیرزا آقاخان نوشته و با او اطلاع داد که یکی از افراد طرف اعتمادش او را تا مرز همراهی خواهد کرد ،

قسمتی از این نامه چنین است :

« جناب جلالتما یا - دوستدار متحیر است که در باب روانه کردن آدم خود همراه نواب عباس میرزا تا کر بلا ایستادگی آن جناب در رفتن چه معنی دارد ؟ از یک طرف از دوستدار اطمینان می‌خواهند که نواب معظم‌الیه را از خیال حرکت باین سمت ممانعت نماید و از طرفی می‌خواهند که بهیچوجه در امور او مداخله نکند ، این دو فقره کمال منافات دارند . بدیهی است که باید بنواب معظم‌الیه دستگیر و معلوم شود که از ابتدای حرکت ایشان باین سفر مرتبط بدوستدار هستند تا از این بعد هیچوقت خیالی که منافی نوشته دوستدار و باعث تمویش خاطر اهلینای این دولت باشد نتواند کرد لهذا دوستدار از آن جناب متوقع است که تعلیفه به مقرب الخاقان کشیکچی باشی مرقوم دارند که آدمی از جانب دوستدار همراه نواب معظم‌الیه روانه میشود یا اطلاع آن جناب است . چون لازم بود زحمت داد . ۱۰ »

میرزا آقا خان در جواب شیل چنین مینویسد :

« جناب جلالتما یا . در باب آدم همراه کردن آن جناب با نواب عباس میرزا و کاغذ نوشتن دوستدار بمقرب الخاقان کشیکچی باشی که سبب همراهی آن آدم معمول شود رقمه آن جناب رسید و لازم شد که زحمت آن جناب داده اظهار دارد که از بندوامر تا حال مقصود آن جناب تعهد از جانب دوستدار بجهت سلامت جان نواب عباس میرزا از اینجا تا عتبات بود و منظور دوستدار هم تعهد از آن جناب که نواب معزی‌الیه نتواند از آنجا بیرون برود و خود سر معاودت بخاک ایران و جای دیگر نماید ، نه اینکه نواب معزی‌الیه داخل تحت حمایت آن دولت برآیند . علاوه بر این در صورت مزبور جناب وزیر مختار روس هم خواهش فرستادن آدم یا اتفاق ایشان خواهند کرد ، دوستدار چگونه با برادر اعلی حضرت پادشاهی و مادر ایشان که بجای مادر پادشاه است آدم باین تفصیلات همراه کند و کاغذ بدهد ؟ بلی کاغذ باینطور میتواند نوشت که معلوم شود دوستدار تعهد سلامت آن نواب معزی‌الیه را تا ورود عتبات بخواش و تعهد آن جناب کرده است که از

آنجا حرکت نخواهد کرد ارتباط این سفر با جناب باین معنی است نه ارتباط داخل شدن در زیر حمایت و آنکهی غلام و نوکری که باید از اینجا بجهت همراهی ایشان تعیین شود هنوز نشده است و مقرب الخاقان کشیکچی باشی هنوز در آنجا منتظر حکم است . چگونه میشود که قبل از تعیین آدم از دولت آنجناب آدم از خود روانه دارند ؟ بجهت استحضار آن جناب اظهار شد زیاده زحمت نمیدهد . در ثانی زحمت میدهد که امروز بجهت امری که عالیجناب میرزا حسینقلی استحضار دارد نتوانستم شرفیاب حضور مبارک پادشاهی بشوم ، فردا انشاءالله بعد از عرض مراتب بحضور همایون جواب صریح بآن جناب خواهد نوشت . اگر مقصود سلامتی او بود البته غلامی که از دیوان همراه میروند قبض سلامتی نواب معزی الیه را که منتهای مقصود آن جناب بود از عالیجناب قونسل مقیم بغداد بجهت آن جناب خواهد آورد <sup>۱</sup> .

با اینکه میرزا آقا خان نوری قول صریح داده بود که نواب عباس میرزا را سلامت به بغداد برساند ، با اینحال وزیر مختار انگلیس که از نقشه قتل او اطلاع داشت بازرگی خاص در جواب صدر اعظم چنین نوشت :

« جناب جلالتمآ یا . بیغام آن جناب را در باب روانه کردن آدمی از دوستدار و آن جناب تا قم و مراجعت از آنجا و آوردن جواب میرزا حسنعلیخان آورد و تفصیل را حالی کرد ، چون چنین فهماند که مقصود آن جناب محض صداقت و بیغرضانه است ، لهذا دوستدار هم یقین کرده تا باتفاق بروند و جواب بیاورند . این مختصر بجهت استحضار نگارش یافت <sup>۲</sup> »

در روزیکه همه چیز آماده شده بود و عباس میرزا ملک آرا تحت حمایت « غلام سفارت » میخواست بطرف کرمانشاه حرکت کند ، ناگهان موضوع مدد معاش و مقرری که شاه برای او و مادرش تعیین کرده بود پیش آمد .

در نتیجه باردیگر کلنل شیل وزیر مختار انگلیس وارد معرکه شده و نامه ذیل

۱- ضبط راکد وزارت خارجه کتاب ۵۲۶۲ کتابخانه وزارت خارجه

۲- ایضاً همین پرونده

را به میرزا آقاخان نوشت :

« محض عالم دوستی و آگاهی بآن جناب اظهار میدارد که این مبلغ مدد معاشی که از برای نواب عباس میرزا و والدش برقرار گردماند از روی انصاف که ملاحظه شود سزاوار نیست که بقدر مراجب يك نفر سرتیپ و میر پنج برادر مختص اعلیحضرت شهر یاری داده شود . آن جناب در این مرحله نه تنها عدم میل و بی‌التفاتی را باید ملاحظه فرمایند ، بلکه جمیع اطراف و جوانب را خوبست بنظر دقت ملاحظه نمایند سهل است ، دوستدار میترسد که از برای شخص اعلیحضرت شهر یاری باعث نقص و کسر باشد که نسبت برادر خود این نوع کم محبتی و عدم رأفت و عدالت مسلوک شود . خلاصه این مختصراً محض از برای اطلاع و خیر خواهی است و در نظر دوستدار از مالی چهار هزار تومان کمتر در ولایت اجنبی از برای نیک نامی این دولت درست نمی‌آید ، چون لازم بود در دوستی اظهار داشت »<sup>۱</sup> .

صدراعظم موفق شد حقوق مالی چهار هزار تومان برای وی برقرار کند و آنگاه عباس میرزا بطرف کرمانشاه حرکت نمود . اما بمحض ورود بکرمانشاه بار دیگر از طرف ناصرالدینشاه دستور زندانی کردن او صادر شد .

خود عباس میرزا در خاطراتش می‌نویسد : « ... با هزاران خوف و هراس رو برآم گذاشتم . بکرمانشاه که رسیدم اطراف سراپرده خود را دیدم نظام محاصره کرده ، از واقعه پرسیدم جوابی نشنیدم بعد از تحقیق معلوم شد که حکمی از طهران بعمادالدوله امامقلی میرزا رسیده که عباس میرزا را در کرمانشاه محبوس نظر نگاه بدارد ... »<sup>۲</sup> . اما باردیگر کنتل شیل وزیر مختار انگلیس بکمک اوشافت و سه روز بعد توانست دستوری را که ناقض حکم اولیه بود ، بوسیله چاپار سفارت که « علی بابا یک » خوانده میشد بوالی کرمانشاه برساند .

عباس میرزا با عجله و شتاب فراوان بطرف قصر شیرین میرود . اما بمحض ورود

۱- پرونده راکد وزارت خارجه ایران

۲- شرح حال عباس میرزا ملك آرا

به نقطه سرحدی بین النهرین ناگهان دستور « نامق پاشا » والی بغداد باومیرسد و ویرا  
از ورود بیغداد منع می کند و نامق پاشا باومیکگوید « مگر بغداد حبس خانه ایران شده  
که مقصرین را اینجا می فرستند ؟ » شیل بیاری او برخاسته با کمک « رفیق افندی »  
سفیر دولت عثمانی در طهران ضمانت نامه اقامت اجباری او را درین النهرین و موافقت  
دولت ایران را با این امر بمرزدار میرساند و عباس میرزا وارد بین النهرین میشود .  
پس از هشت ماه که عباس میرزا در بین النهرین توقف میکند ، خدیجه  
چهریقی مادر او در صدد زیارت خانه خدا برمی آید . میرزا ابراهیم خان شاه بندر و  
نماینده ایران در بغداد به « رشید پاشا کوزلک لی » که والی بغداد بود اطلاع میدهد  
که از حرکت آنها جلوگیری نماید . میرزا ابراهیم خان میگگوید : دولت ایران خدیجه  
خانم و عباس میرزا را بدست من سپرده و آنها حق خروج از بین النهرین را ندارند .  
رشید پاشا هم محترمانه از حرکت آنها جلوگیری کرده بنام اینکه هوای عربستان گرم و  
خفقان آواراست نمیگذارد از بغداد خارج شوند . ولی « الیسن » کنسول انگلیس در  
بغداد که آنها را تحریک به خروج از بین النهرین و مسافرت به لندن کرده بود ،  
« خاچیک » منشی کنسولگری را نزد والی فرستاده و باواطلاع میدهد که « چون خدیجه  
خانم قصد سفر بلندن را دارد شما نمیبایستی از حرکتش جلوگیری کنید . » والی بغداد  
اجازه سفر بلندن را بخدیجه خانم میدهد ، ولی عباس میرزا را در گرونگه میدارد .  
خدیجه خانم در نظر داشت در لندن علیه ناصرالدین شاه بدولت انگلیس شکایت  
کرده و افکار عمومی مردم انگلیس را از جور و ظلم حکومت آن زمان آگاه کند و ازینرو  
ابتدا بعنوان زیارت به مکه رفت و پس از اداء فرائض دینی ، عازم اسکندریه شد تا از  
آنجا به انگلستان حرکت کند .

ولی در همین وقت میرزا آقا خان نوری با خواهش و تمنای فراوان از « تامسن »  
کاردار جدید سفیر انگلیس در ایران که بجای کنل شیل آمده بود ، دستور عدم خروج  
خدیجه خانم از مصر را گرفت . در نتیجه از حرکت خدیجه خانم جلوگیری شد و مادر

عباس میرزا ناچار از اسکندریه به شام رفته یکسال در آنجا اقامت کرد و در این بین روابط او و فرزندش تیره شد، تا جائیکه عباس میرزا را در سن شانزده سالگی با یکدمت لباس با فرزندش نیز بیرون کرد، ولی در این اثنا کنسول انگلیس باردیگر بفریاد او رسید و مخارج زندگی وی را فراهم ساخت.

در این هنگام رابطه ایران و انگلیس تیره شده و حادثه زن میرزا هاشم خان که منجر به قطع رابطه بین دو کشور شده بود، بوجود آمد، ناصرالدین شاه که تا آن زمان از عباس میرزا وحشت داشت، با فرستادن وجوه فراوان به بغداد، میرزا ابراهیم خان شاه بندر ایران را مأمور کرد تا عباس میرزای گرسنه و سرگردان و از خانه مادر رانده شده را بمراحم ملوکانه، امیدوار سازد.

میرزا ابراهیم خان، یکی از عمال مخفی خود را که «حاج محمد علی شیرازی» نامیده میشد و عباس میرزا او را «در شیطنت همدست ابلیس» میدانست، مأمور کرد تا ویرا از حمایت دولت انگلیس بیرون بیاورد.

حاج محمد علی شیرازی به عباس میرزا گفت که اگر از حمایت انگلیس بیرون آید نه تنها حقوق و مقرری دو سال عقب افتاده را بدو خواهد پرداخت، بلکه انعام و خلعت نیز بوی خواهند داد. و آنقدر بگوش شاهزاده این افسونها را خواند تا بقول خود شاهزاده، او «... مرا مسخر کرد زیرا که گرسنگی بالای جان و برهم زن خانمان است...»<sup>۱</sup>.

عباس میرزا ملك آرا سپس مینویسد «میرزا آقا خان... اقبال مرا که دید در محبت تصور نکرد. مواجب دو ساله را رسانید پانصد تومان هم بر مقرری که سه هزار تومان بود افزود. چهار هزار تومان هم خرج عروسی کرد و من نمیدانستم که این مهرهای نبوده از کجاست ناگاه شاهد معنی پرده برداشت و دولت بیه انگلیس با دولت ایران بنای محاربه گذاشت.

روزی کنسول انگلیس در بغداد با اطلاع داد که دولت انگلستان با دولت ایران



وارد جنگ شده و عنقریب بوشهر و محمره اشغال خواهد شد و او باید آماده باشد تا با نیروی اعزامی بوشهر برود و سلطنت جنوب ایران را که بوی تفویض می‌شود قبول کند!

اما عباس میرزا این پیشنهاد دولت انگلیس را رد کرد و دوران اختلاف او با انگلیسها از آن روز شروع شد. خود او مینویسد: «... پاس نمك شاهنشاه و التفاتهای جدید.. مانع آمد که حرکت نمایم و امیدوار بودم با این سبب التفاتهای بسیار خواهیم دید تا آنکه محاربه بمعالجه کشید.» همینکه فرار داد صالح پاریس منعقد شد و حسام السلطنه مرات را تخلیه کرد و نیروی انگلیس هم از محمره و بوشهر رفتند، ناگهان باردیگر دستخطهای التفات آمیز شاه و مقرری های ایران و انگلیس هر دو قطع شدند.

عباس میرزا با نوشتن نامه‌های مکرر به شاه و صدراعظم تقاضای مراجعت از عراق را کرد و سرانجام پس از ۲۷ سال که از تبعید او در عراق و اسلامبول گذشت در اواخر ذیحجه ۱۲۹۴ دسامبر ۱۸۷۷ اجازه برگشت بایران گرفت و در محرم سال بعد وارد تهران شد و ناصرالدینشاه باو لقب «ملك آراء» داد. عباس میرزا پس از چند سال حاکم زنجان شد. اما پس از مدت کوتاهی بفقاز فرار کرد و بار دیگر بوساطت حاجی میرزا- حسینخان سپهسالار بایران برگشت و حاکم قزوین و گیلان گردید و در ۱۳۱۳ هـ بوساطت سفیر روس بفرات فوق العاده برای تبریک جلوس نیکلای دوم بروسیه رفت.

او پس از قتل ناصرالدینشاه مدتی بیکار بود ولی در سال ۱۳۱۴ - ۱۸۹۶ وزیر عدلیه شد و در سال ۱۳۱۶ - ۱۸۹۸ در سن ۶۱ سالگی در تهران درگذشت.

## اللهیار خان آصف الدوله

<http://www.chebayadkard.com>

دربین افراد خانواده سلطنتی قاجار، «اللهیار خان آصف الدوله دوله» پسر محمد خان بیگلریکی، از همه بیشتر با انگلیسها نزدیک بود و همه جا به سیاست انگلیس خدمت میکرد. خدمات آصف الدوله بنمستگاه سفارت انگلیس در تهران تا بداندن جارسینه بود که وزیر مختار وقت آنکشور در ایران طی گزارشی که روز ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ - ۱۲۶۵ هـ بوزیر امور خارجه دولت متبوع خویش فرستاد درباره او چنین نوشت:

«... آصف الدوله خود و تمام افراد خانواده اش همیشه و کاملاً در اختیار دولت انگلستان بوده اند و اینان از خدمتگزاران صدیق ما میباشند.»<sup>۱</sup>

اللهیار خان آصف الدوله چنانکه گفتیم پسر محمد خان بیگلریکی است و پدرش در راه اعتلای خاندان قاجار قداکلهای فراوان کرد و مقام ارجمندی داشت. هنگامی که آغا محمد خان قاجار در استرآباد، برای رسیدن بمقام سلطنت از رؤسای ایل قاجار تقاضای کمک کرد، رؤسای مزبور بر از عقیده کردند که «محمد خان بیگلریکی» برای رسیدن بسلطنت از او مناسب تر میباشد. ولی محمد خان بیگلریکی بِنفع «آغا محمد خان» از سلطنت ایران صرف نظر کرد و به همین جهت اعقاب او نام خانوادگی «تاج بخش» را برای خود انتخاب کردند. گذشت محمد خان بیگلریکی سبب شد که آغا محمد خان همیشه جانب او را داشته باشد و بدو احترام فراوان نهد، تاجائیکه

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس - جلد ۱۳۹ - ۶۰- نامه نوزدهم اکتبر ۱۸۴۸

هروقت میخواست سفر برود ، او را حاکم پایتخت میکرد و همه اختیارات سلطنت را در تهران بند و گذار میساخت .

پس از قتل آغا محمد خان در قلعه شوشی ، با وجودیکه میرزا محمد خان بیگلریگی میتوانست خود را سلطان ایران بنامد ، مع الوصف باکمک میرزا شفیق تصمیم گرفت تا رسیدن فتحعلی خان ولیعهد از شیراز بتهران ، پایتخت را حفظ کند و اینکار را نیز کرد . بسبب کمک های فراوانی که محمد خان بیگلریگی به فتحعلیشاه کرد او که در عین حال دومین پادشاه قاجار نیز بود ، سعی کرد بوسیله مواصلت با خانواده بیگلریگی ، رشته مودت دو خاندان « دولو و قاجار » را مستحکم سازد . و ازینرو حاجیه مریم خانم دختر خود را بقد رستم خان پسر میرزا محمد خان درآورد . ولی رستم خان هفت ماه بعد از این ازدواج درگذشت و جالب آنکه روز سوم فوت او ، فتحعلیشاه بمجلس تعزیت رفت و فی الحال ، محض التفات به بیگلریگی ، دست دخترش را بدست اللهیارخان آصف الدوله داد و همشیره آصف الدوله را نیز برای خویش خواستگاری کرد<sup>۱</sup> .

از این تاریخ به بعد اللهیارخان سخت مورد توجه قرار گرفت و متصدی امور کشوری شد . حسین سعادت توری درین باره مینویسد : وی ( اللهیارخان ) از دوره فتحعلی شاه همواره متصدی امور کشور بود . عباس میرزا نایب السلطنه در مراسلات خود باو « ارجمندی » عنوان مینوشت و محمد شاه تا قبل از جلوس بتخت سلطنت در مکاتبات او را « خالوی اعز کلمکار و الاتبار » مخاطب مینمود . بهمین جهت آصف الدوله پیوسته اوقات کیاده صدارت می کشید و حتی در زمان فتحعلی شاه يك بار هم بمقام صدارت اعظم رسید ...<sup>۲</sup> .

بموجب نوشته ناسخ التواریخ در سال ۱۲۳۹ - ۱۸۲۳ که فتحعلیشاه از مقال « حاج هاشم خان » در « لبنان اصفهان » مطلع گردید شخصاً به اصفهان رفت و پس از

۱- تاریخ هندی ص ۱۶

۲- مجله یثما سال ۱۵ شماره ۲

کور کردن « هاشم خان » و عزل علی محمد خان پسر عبدالله خان امین الدوله که حاکم اصفهان بود ، سلطان محمد میرزا سیف الدوله پسر خود را به حکومت اصفهان برگزید و بهر آن مراجعت کرد . ولی در مراجعت بهر آن ناکهان عبدالله خان را معزول و اللهیار خان دولوی قاجار را بجای وی به وزارت اعظم منصوب کرد و او را « آصف الدوله » لقب داد<sup>۱</sup> .

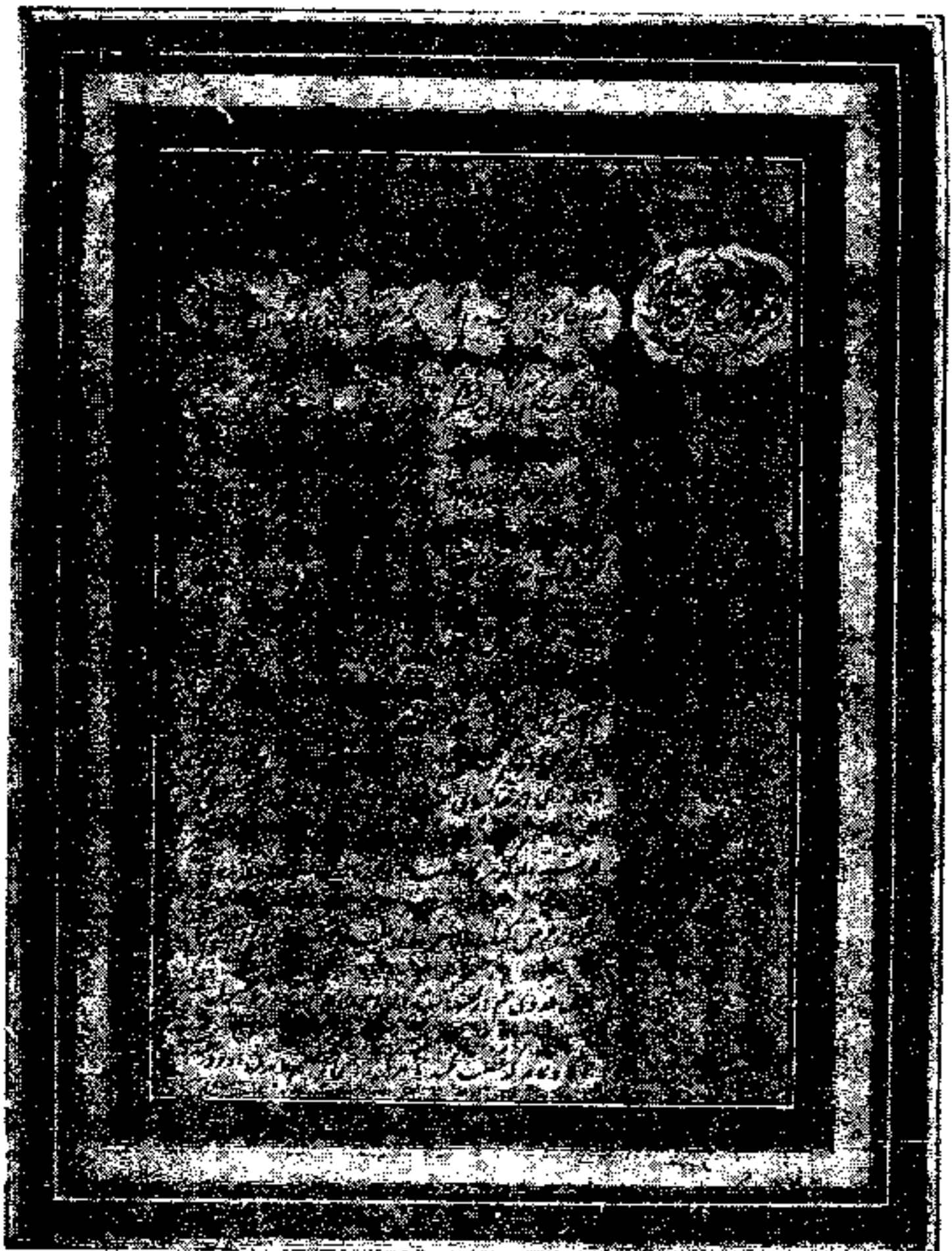
در آغاز جنگهای ایران و روس ، فتحعلیشاه که به عباس میرزا نایب السلطنه مظنن و بدگمان شده بود ، آصف الدوله را بآذربایجان فرستاد تا در جنگ شرکت کند . عباس میرزا پس از اطلاع از این انتصاب نامه زیر را بهر آن فرستاد :

« فدوی میرزا بزرگ بدانند که معروض افتاد ارجمندی آصف الدوله داوطلب آوردن لشکر و قشون بر کلب و حضور ماست این چه خواهش و خیال خام است آمدن او یا قشون از برای ما هیچ حاصلی ندارد مگر ممالک خاطر مصلحت دولت و قوام خدمات و لشکر کشی مادرین سرحدات باطمینان بودن ارجمند مذکور در دربار [ دو کلمه خواننده نشد ] که مشغول نظم امور ما و سایر کارهای دولت باشد با وجود وزارت سرداری و دوری از خاکهای مبارک همیون حرام است . شرح مفصلی بخود ارجمند نوشته ایم که هر گاه حسب الامر مأمور است نوشته ما را دست آور و بزرگ کرده عرض کند والا خود او داوطلب است ازین داوطلبیها بگذرد . آن فدوی هم از محسنان التزام واقامت در بار همیون ارجمندی را آگاه نماید که غفلت نکند . ما هرگز راضی نیستیم به آمدن او در عهد شما است<sup>۲</sup> . »

آصف الدوله بدون اینکه توجهی بنامه عباس میرزا بنماید با یکصد و ده توپ و چند فوج سرباز بطرف قلعه عباس آباد حرکت کرد . ولی در نزد خوردی که بین قوای روس و ایران در « قلعه عباس آباد » روی داد ، پشت بلشکر دشمن کرده و فرار را برقرار ترجیح داد . او در تبریز نیز نتوانست جلوروسها را بگیرد و در اثر خیانت یکی از

۱- ناسخ التواریخ جلد اول تاریخ قاجاریه ص ۲۱۰ چاپ قائم مقامی

۲- از مجموعه اسناد دانشمند فقید خان ملک ساسانی .



نامه عباس ميرزا

معمین بنام « حاج میرفتح » دروازه شهر بر روی قوای روس باز شد و آصف الدوله در خانه یکی از اهالی مخفی گردید . افراد ژنرال اریستوف روسی سرانجام او را دستگیر و زندانی کردند و بعد از انعقاد معاهده شوم و منحوس ترکمانچای در ۵ شعبان ۱۲۴۳ هـ - ۱۸۲۷ م وی را آزاد ساخته و روانه تهران نمودند و آصف الدوله در بدو ورود به تهران از مقام صدارت عظمی معزول شد و مورد مؤاخذه قرار گرفت .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام که مخالف جنگ ایران و روس بود و شکست ایران را پیش بینی میکرد ، درباره شکست و فرار اوقصیده معرفی سروده است که چند بیت آنرا نقل میکنم :

بگریز بهنگام ، که هنگام گریز است

رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است

آن صلح بهم برزن ، از جنگ بند زن

نه مرد نبرد است ، زنی قجه و هیز است

آن آهوی رم کرده که در یکشب و یکروز

از رود زکم آمده در دیزج و دیز است

از رود ارس بگند و بشتاب که اینک

روس است که دنبال تو برداشته این است

بر گشته بعد خواری و بیعاری و اینک

باز از پی اخذ و طمع و دستک و قفیز است

نه دشمن روس است ، نه در جنگ و جنگال است

او تازه عروس است ا پی جمع جهیز است

چون آن بچه کش . . ن بندر دلو طی و فی الحال

باز از پی طعم و مزه جوز و مورز است

ای خائن نان و نمک شاه و ولیعهد

حق نمک شاه و ولیعهد گریز است ؟

گوید که غلام در شاهنشهم اما  
 باله نه غلام است ، اگر هست کنیز است  
 آخر بمن ای قوم بگوئید ، کرین مرد  
 چیزی که شهنشاه پسندیده چه چیز است ؟  
 نه فارس میدان و نه گرز و نه سوار است  
 نه صاحب ادراك و نه عقل و نه تمیز است

پس از این شکست مقتضحانه ، آصف الدوله در دشمنی با روسها و نزدیکی با  
 انگلیسها از هیچ اقدامی خودداری نکرد ، تا جایی که در قتل « گریبایدوف » ایلچی  
 روسیه عامل اصلی شورش مردم شد و شاید بعلت همین رویه او باشد که اکثر مورخان و  
 محققین او را عامل انگلیسها دانسته اند .

محقق محترم سعادت نوری که بیوگرافی آصف الدوله ها را بتفصیل نگاشته  
 است در این باره مینویسد: «اللهیارخان آصف الدوله را یکی از عوامل سیاست استعماری  
 بیگانگان باید دانست و قیام مردم تهران در سال ۱۲۴۵ هـ - ۱۸۲۹ م و کشته شدن  
 گریبایدوف ایلچی روسیه و چندتن از اعضای سفارت به تحریک او بوده است»<sup>۱</sup> .  
 دکتر فریدون آدمیت نیز در این باره مینویسد: «... این هنگام بهترین دوست انگلیسها  
 در ایران اللهیارخان آصف الدوله فرمانفرمای خراسان بود که با آنان از قدیم سرسری  
 داشت...»<sup>۲</sup> .

در این موقع حاج میرزا آقاسی صدراعظم ایران بود و برای اینکه از تحریکات  
 آصف الدوله که بمنسند صدارت عظمی علاقه فراوان داشت بکاهد او را با اختیارات  
 فراوان به خراسان فرستاد .

مقارن فرمانفرمائی آصف الدوله در خراسان انگلیسها دوهدف عمده داشتند :

۱- باگماردن عوامل خود در خراسان ، هرات را از حمله سپاهیان ایران مصون

۱ - مجله یغما شماره ۷ سال ۱۵ .

۲ - امیر کبیر و ایران ص ۷۵ .

دارند تا از این راه خطرات متوجه مرزهندوستان را دفع کنند .

۲- با اعزام جاسوسان و عوامل خرابکار و اطلاعاتی به ترکستان ، حوادث این منطقه را زیر نظر داشته باشند .

در قسمت اول با اتعاب آصف الدوله ، انگلیسها موفقیت‌های بسیاری بدست آوردند . سفارت انگلیس در تهران برای اینکه بهدفع دوم نیز نزدیک شود ، به آصف الدوله پیشنهاد کرد تا به کمک عوامل آنها بشتابد . بهمین جهت هر يك از عوامل اطلاعاتی انگلستان که بترکستان فرستاده میشدند مورد حمایت و توجه آصف الدوله قرار می گرفتند و وی بآن کمک فراوان میکرد و حتی توصیه نامه‌هایی نیز بدست آنان میداد . اما خوانین مرو و خیوه و سایر حکام ترکستان ، هر وقت یکی از عوامل انگلیسی به دستشان می افتاد ، آنها را با شکنجه و قساوت بسیار میکشند . چنانچه « کانالی » و « استوارت » دو جاسوس زیر دست انگلیسی که توصیه نامه آصف الدوله را به همراه داشتند ، در همین اوان دستگیر و کشته شدند .

باری پس از قتل چندین جاسوس انگلیس در ترکستان ، حکومت هندوستان و سازمان اتلیجنتس سرویس برای اینکه « جاسوس » اعزامی آنها شناخته نشود ، یکی از افسران آزموده جاسوس خود را بنام « فریه » که تابعیت فرانسه را داشت همراه میسیون ژنرال گاردان به ایران و به خراسان اعزام داشتند . فریه که در سال ۱۸۳۹ م - ۱۲۵۵ هـ با ایران آمده بود تا سال ۱۸۴۳ - ۱۲۵۹ هـ در سپاه ایران خدمت میکرد و چون از هنگام ورود به ارتش ایران روش مزورانه‌ای در پیش گرفته و اطلاعات نظامی قشون ایران را به انگلیسها میداد ، بدستور فتحعلی شاه از سپاه ایران و سپس از خود کشور اخراج گردید .

ولی وی پس از دو سال یعنی در سال ۱۸۴۵ بیغداد بازگشت . در این تاریخ بغداد کانون فساد و توطئه بر ضد ایران شده بود و سازمان اتلیجنتس سرویس از راه بین النهرین جاسوسانی با ایران می فرستاد تا علیه محمد شاه فعالیت کنند . فریه پس از ششماه اقامت در بغداد ، چون اتلیجنتس سرویس وسائل مسافرتش را بصفحات آسیای مرکزی فراهم



کرد، در اپریل ۱۸۴۵ محرمانه بایران آمد و در تهران نیز مخفیانه بخانه سرهنگ سیمینو که از قدیم ویرا میشناخت و بنوبه خود از جمله حقوق بگیران انگلیس در ایران بود وارد گردید و سپس بطرف خراسان حرکت کرد. فریه در شرح مسافرت خویش در این باره چنین مینویسد:

«از بغداد تا اینجا ناشناس آمدم و منتهای خفت و خواری و حقارت را از مردم تحمل کردم و چون در لباس فقر (درویشی) بودم زحمت بسیار کشیدم. اکنون وقت آن رسیده است که پدر آنها را بسوزانم».

این جاسوس انگلیسی حتی در گزارش رسمی خویش نتوانسته است عناد و دشمنی را که با ایرانیان داشته فراموش کند. او در نیشابور پس از ملاقات با آصف الدوله مینویسد: «چون میدانستم روابط او با صدراعظم (حاجی میرزا آقاسی) خوب نیست، من نیز بدون پرده و هیچگونه ملاحظه‌ای تمام مأموریت خود را بطور مبسوط با وی در میان نهادم و او را به حقایق امر آشنا کرده از دبایس انگلیسیها بمنظور عزل افسران فرانسوی آگاه ساختم و بعد بملاقات سالار پسر آصف الدوله رفتم و او بگرمی مرا پذیرفت».

فریه سپس بمشهد عزیمت کرد و بقول خودش مدت دو ساعت بیشتر طول نکشید که تمام اهالی شهر از ورود وی مطلع شدند و ملا مهدی و کیل التجار یهودی که ظاهر اسملمان شده بود با او ملاقات کرد. این ملا مهدی بنا بنوشته «فریزر»، جاسوس و خبر نویس و وزیر مختار انگلیس در تهران و حکومت هندوستان بود و همه اخبار و اطلاعات مورد نیاز انگلیسها را تهیه میکرد و از او خانواده بزرگی در شهر مشهد باقیمانده که عنای از آنها بمقامات مهم مملکتی نظیر وزارت، سناتور، استانداری و استادی دانشگاه نیز رسیدند.

فریه در کتاب خویش مینویسد: ملا مهدی اخبار مشهد را برای وزیر مختار انگلیس در طهران مینوشت و همینکه فهمید که وی (فریه) جاسوس انگلیسهاست همه تسهیلات و وسائل لازم را برایش فراهم ساخت.

علاوه بر ملامهدی ، فریه در مشهد با محمد ولیخان برادر زاده آصف الدوله نیز که در غیاب اللهیار خان حکومت مشهد را بر عهده گرفته بود ، ملاقات کرد ، و از مشهد به هرات رفت و اطلاعات مورد نیاز را جمع آوری نمود . در مراجعت نیز بدیدار اللهیار خان شتافت و شخصاً درین باره مینویسد : « آصف الدوله فرمانفرمای کل خراسان بهمین گرمی که در نیشابور با من ملاقات کرد ، این جا نیز مرا پذیرفت<sup>۱</sup> .

در همین اوان بود که محمد حسنخان سالار پسر اللهیار خان آصف الدوله که خود و پدرش سالها مالیات دولت را نپرداخته و هر دو قشون و تشکیلاتی برای خود ترتیب داده بودند ، علم طغیان علیه دولت بر افراشت و از طرف انگلیسها جداً مورد حمایت قرار گرفت . آصف الدوله ظاهراً برای اصلاح و باطناً برای تحکیم مقام خود و پسرش بطهران آمد و اگر چه فرمان تولیت آستانه رضوی را برای سالار گرفت ، ولی بعلت سوءظن شدید دربار قاجاریه او مجبور به زیمت بمببات و اقامت در آنجا گردید . پس از مرگ محمدشاه و سلطنت رسیدن ناصرالدینشاه باردیگر وزیر مختار وقت انگلیس در تهران تلاش کرد تا اللهیارخان را مقرب درگاه سلطنت سازد و باین منظور در نامه‌ای که برای وزیر خارجه انگلستان نوشت پس از مدح و ثنای فراوانی از اللهیار خان و شرح خدمتگزاری او و خانوادماش بانگلستان چنین ادامه داد :

«... منتظر فرصتم که در یک ملاقات خصوصی شامرا وادارکنم تا مقام وزارت را باو اعطا نمایم . این خود خدمتی به استقلال ایران خواهد بود و خیال نمیکنم روسها نیز با این عمل مخالفتی داشته باشند»<sup>۲</sup> .

دکتر فریدون آدمیت نیز در این خصوص مینویسد : «از جمله رجال متنفذ دیگری که انگلیسها میکوشیدند او را از کنج تبعید برهاند و وسیله اعتلای وی را فراهم کنند اللهیارخان آصف الدوله وزیر سابق فتحعلیشاه بود»<sup>۳</sup> در شب ۲۲ ذیقعده ۱۲۶۴ هـ - ۱۸۴۷ م

۱- کتاب فریه ص ۱۰۸

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس جلد ۱۳۹ - ۶۰ - نامه اکتبر ۱۸۴۸

۳- امیر کبیر و ایران ص ۶۱

که ناصرالدین شاه سلطنت رسید و بمیرزا تقی خان امیر نظام لقب «امیر کبیر اتابک اعظم» اعطاء کرد، نوکران و حقوق بگیران انگلیس و کسانی که در کنف حمایت وزیر مختار انگلیس نگهداری میشدند، بنای مبارزه و مخالفت را پاشاه و صدراعظم گذاشتند از جمله علمداران این مخالفت محمد حسن خان سالار فرزند اللهیار خان آصف الدوله بود که در خراسان قتنه بزرگی برپا کرده و مولف ناسخ التواریخ درباره او مینویسد:

«در عهد شیل صاحب [وزیر مختار انگلیس در تهران] سالار پسر آصف الدوله از دولت ایران یاغی شد و ایشان همیشه حمایت از یاغیان دولت میکردند و خواستند بدست سالار دولت را ضعیف کنند، اما امیر کبیر موفق شد قتنه سالار را سرکوب نماید و کلنل شیل وقتی بشکست قطعی سالار پی برد بمعیت پرنس دالکورکی سفیر روس پیشنهاد کرد که با دخالت آن دو بین امیر و سالار موافقت حاصل شود ولی امیر کبیر در جواب شیل نوشت: «... فعلا این اقدام منافی مقام و حیثیت دولت ایران میباشد و حکومت ایران بهیچوجه راضی نیست از این طریق باغتشاش خاتمه دهد و برای ایران بهتر است که اهالی شهر را با وسائلی که در اختیار دارد آرام کند و اگر در این اقدام بیست هزار قشون ما تلف گردد بمراتب از این بهتر است که این شهر بوسیله دخالت های اجانب سرتمکین فرود آورده و تسلیم شود».

ولی سالار نه تنها حاضر باطاعت از حکومت مرکزی نشد، بلکه قوای برای مقابله با دولت گرد آورد. امیر کبیر ابتدا چراغعلیخان کلهر را که از دوران ماموریت ارزنة الروم میشناخت بعنوان فرستاده مخصوص برای تحسین سالار به مشهد فرستاد. چون اطلاع پیدا کرد که سالار آماده نبرد شده، سلطان مراد میرزا را که یکی از افراد لایق خاندان قاجار بود با سپاهی روانه مشهد کرد. سالار در ملاقات های مکرر با چراغعلیخان همچنان راه طغیان و سرکشی را دنبال میکرد و بتحریرک او و علماء مشهد در سدد قتل وی نیز برآمدند. چراغعلیخان وقتی از ماجرا مطلع گردید، به نیرنگه متوسل شد و یکی از گماشتگان سالار گفت من باردوی سلطان مراد خان میروم تا وی را از

چنان‌که بخواهیم بدانیم که سال‌ها در آنجا چه می‌گذشت، باید بدانیم که سال‌ها در آنجا چه می‌گذشت. چنان‌که بخواهیم بدانیم که سال‌ها در آنجا چه می‌گذشت، باید بدانیم که سال‌ها در آنجا چه می‌گذشت. چنان‌که بخواهیم بدانیم که سال‌ها در آنجا چه می‌گذشت، باید بدانیم که سال‌ها در آنجا چه می‌گذشت.

در تهران وزیر مختار انگلیس با توفیق سفیر روس در صدد برآمدند از جنگ دولت ایران با قوای سالار جلوگیری کنند، ولی امیر کبیر در جواب سفیر روس گفت: «ما نمی‌خواهیم که خراسان مصرثانی بشود و نمی‌خواهیم که آنها یعنی روسیه و انگلستان وسیله مداخله در امور ایران بدست آورند».

با رسیدن دستورهای جدید امیر بمشهد، سلطان مرادخان شهر را محاصره کرد و بمحض رسیدن قوای کمکی ترکمن از سرخس یاری سالار، او نیز بشهر مشهد حمله کرد و روز شنبه هشتم جمادی الاول ۱۲۶۶ مقارن عید نوروز همان سال سالار تسلیم شد.

پس از تسلیم مشهد، سالار با برادرش محمد علیخان بیگلریکی و دو پسرش امیر اسلان خان و یزدان بخش خان در حرم حضرت رضا (ع) متحصن شدند. سلطان مراد میرزا آنها را بوسیله چراغعلیخان کلهر از حرم بیرون آورد و در اردوگاه تحت نظر قرار داد.

ناگهان کلنل شیل در تهران برای نجات سالار پیا خواست و نامه‌ای در روز ۲۷ جمادی الاول ۱۲۶۶ هـ - ۱۸۴۹ م بامیرنوشت: «... در هر مملکتی هر مصیبتی را که مرتکب شوند، انصافاً هیچ‌گناهی مهمتر از یاغیگری نیست، قاعده اینست که سرکردم هائی که انتظام عمومی مملکت را بهم زده‌اند، تنبیهی بسزا نمایند. اما در هر مملکت که رأفتی دارند در چنین اوقات، تلاشی باعدالت و رحمت آمیخته است... اگر آنجناب من باب نصیحت معروض رأی اقدس شهریاری دارند که رفت و رحمت ملوکانه را شامل

احوال آن پسر هافرمانند این رفتار مترجمانه باعث انتشار نیکنامی سرکار اعلیحضرت پادشاهی و هم نیکنامی آنجناب که مشیرکل می باشند خواهد شد ، نه تنها در مملکت ایران بلکه در ممالک دوردست هم . چندی قبل که یانگیری در مملکت انگلستان يك نفر در پای قابوقی بقتل نرسید . کمال رضامندی دولت انگلیس حاصل میشد از شنیدن آنکه آنجناب عبرت از آنها گرفته از راه کفایت انصافی برحمت آمیخته بکار برند که در همان وقتیکه از برای عبرت دیگران تنبیه پسر کرده های یاغی می دهند در همان وقت رافت و عطفوت ببچپال ، از راه بیرون برده ، فرمایند ، ولی صدراعظم توجهی بالتجاء کلنل شیل ننموده محمد خان سالار و پسرش امیر اصلا نخان را بقتل رسانید . سپس یزدان بخش خان پسر دیگر سالار و میرزا محمد بیگلر بیگی خراسان و برادر سالار را با سایر دستگیر شدگان بتهران آوردند . در تهران میرزا محمد خان بیگلر بیگی خراسان را نیز که از طرف پدرش مأمور تحریک سالار شده بود اعدام کرد ، ولی یزدان بخش را بخشید .

امیر کبیر برای اینکه این خانواده انگلیس پرست را برای همیشه متلاشی کند در صدر برآمد خانه های آصف الدوله را که جزء خالصه و ملک دیوان بود بگیرد و باعوان و انصار او منازل جداگانه بدهد . ولی بار دیگر کلنل شیل وارد معرکه شد و این بار حمایت علنی خود را از آصف الدوله و خاندان او رسماً اعلام کرد . او در نامه ۲۲ جمادی الثانی ۱۲۶۶ هـ - ۱۸۴۹ م با میر چنین مینویسد : ... آنجناب استحضار دارند که دولت علیه انگلیس چقدر مراقبت در امورات جناب آصف الدوله را منظور دارند ، و چقدر مایل هستند که اموال و املاکش از ضبط محفوظ باشد ، و باعث این مراقبت دولت علیه انگلیس هم اینست که جناب معزی الیه در ایام حکومت همواره اوقات کمال رعایت و حمایت و مراقبت از کسان و مأمورین و سیاحان دولت علیه انگلیس منظور میکرد ، خصوص جد و جهد و اهتمامی که در باره صاحبان انگلیس که در بخارا مقتول شدند ، بعمل آورده بود ، و اخراجاتی که کرده بود و زحماتی که در تفحص و تجسس احوال آنها کشیده بود و هم آنجناب میدانند که هم از حکومت خود معزول گردید و جلای وطن شد نه از بابت تفسیری که از او صادر شد ، بلکه بسبب عداوت و بغض و همچشمی يك شخص که

اوصاف او بر همه معلوم بود [اشاره به حاجی میرزا آقاسی است] با کمال تأسف مسموع شد که اولیای ایندولت علیه خانه‌های او را ضبط و خراب می‌نمایند، بجهت وسعت و رونق دادن باغ دارالاماره. و منظور دارند که از برای آن همه عمارات و اعیانی جزئی تنخواهی بدهند که در میان کل صاحبان ملک تقسیم شود... دوستدار خود میدانند که منظور باطنی جناب اینست که قواعد نیک مردم ایران را ترقی دهند و قواعد ظلم و تعدی و اجحاف را از میان آنها و حکام بر طرف سازند. اما آشکار است که انجام این نیت مطبوع و مرغوب بهتر بعمل می‌آید که اگر آنجناب بخود بنفسه در پای تخت معمول می‌داشتند تا آنکه سر مشق از برای حکام سایر ولایات گردد...»

امیر کبیر در اول رجب همان سال جواب زیر را بوزیر مختار انگلیس نوشت :

« شرحی دوستانه که در باب آصف‌النوله مرقوم داشته بودید که دولت علیه انگلیس باین جهت مراقبت از او منظور دارند که در ایام حکومت خراسان رعایت و مراقبت از کسان و سیاحان انگلیس داشته و اهمی در باره سیاحان انگلیس که در بخارا مقتول شدند بعمل آورده و هم نوشته بودند معزول شدن او از حکومت و جلای وطن او نه از بابت تفسیر بوده بل بعد اوت شخص معینی بوده و نیز در طی آن شرح مندرج داشته بودند که خانه‌های او و منسوبان او را که ضبط و خراب می‌نمایند و چه کمی با تمام یا نهایی دهند و حال آنکه خانه‌های مزبور پیش از اینها قیمت دارد، رسید، و همه را مطالعه کرده و در هر جزئی از اجزاء آن بنظر دقت ملاحظه نمود مورث تعجیر و تعجب زیاد گردید که جناب سامی با همه حسن اوصاف و تکیه دانی‌ها چگونه خود را راضی بنوشتن این فقرات نمودند، لهذا بر خود لازم دید که بجواب پردازد که در باب اینکه مرقوم داشته بودید آصف‌النوله مراقبت از کسان و سیاحان دولت بیه انگلیس نموده است موجب رضامندی دولت بیه انگلیس از او شده است، اولاً بجمیع حکام ممالک محروسه قدیماً و جدیداً دستور العمل در مراقبت و احترام سیاحان و کسان دولت بیه انگلیس داده شده است در اینصورت اگر از آنها مراقبتی و حمایتی سیاحان و مأمورین آن دولت بیه شده نباید مراقبت شخصی از او نمائید و شخصاً از او اظهار رضامندی نکنید. ثانیاً خصوصاً موافق

ثبت احکامی که در دفترخانه وزارت دول خارجه ضبط است بافتخار آصف الدوله صادر شده و نامه‌ای که بجناب امیربخارا نوشته شده ؛ آصف الدوله اگر خرجی کرده مراقبتی بعمل آورده و آدمی فرستاده جمعاً بحکم دولت علیه بوده است نه از خود او مراقبتی شده است ، لهذا از آفتخار متوقع است که در اینگونه موارد رضامندی از خود دولت نمائید نه از شخص مأمور . و اینکه از بی‌تقصیری آصف الدوله اشعاری رفته بود بر جمیع اکابر و اصاغر ایران معلوم است که پس از فوت خاقان مغفور تغییر عقیده داده حرکات او بطوری بود که سرتاسر مایه نفاق و خلاف و خودسری بادولت خود داشت ، لکن در پرده بود تا اواخر شاه مرحوم آشکارا خودسری در خراسان کرد . اولیای دولت علیه او را مجبور بر رفتن کردند و همین که بنارا بر رفتن گذاشت دستور العمل باولادش این بود که دیدید و شنیدید و بعد از مراجعت از مکه معظمه که خواست بایران بیاید چون فساد او ظاهر و شایع شده بود ، شاهنشاه مبرور موافق دستخط او را ممنوع داشتند ، تا پس از فوت شاهنشاه مبرور و جلوس همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی خلداله ملکه و سلطانه بر سر بر سلطنت موروث ، از حرکات سابق نادم نشدند تشبیه و تجدید مبانی فساد کرده و باولاد خودش به نوشتجات و فرستادن محمدعلیخان سردبگوش محرک ماده عصیان و طغیان شد . بعد از خسارات و زحمات معلوم تا عاقبت کلر شان بحمداله از بخت بلند پادشاه با فروجاء بوخامت کشید و بی حرف مقصر است . و اینکه در باب املاک و خانه اولوخته بودید این طور خائنین و مقصرین دولت بدیهی است حکم علیحده دارد که بر آن جناب معلوم است . اما املاک او که منفعت داشت در عهد شاهنشاه مبرور و بخالصه عمل شد و در باب خانه او هم حکم اموال مقصرین را دارد . از این فقره گذشته جمیع اراضی اراک خالصه دیوان اعلی است و بی اذن و رضای پادشاهی احدی نمیتواند منزل نماید چنانچه در عهد شاهنشاه مبرور اکثری از مردم را که صلاح ندانستند در اراک باشند بیرون کردند علاوه از اینها بخصوصه این خانه های مسکونی ورثه مرحوم میرزا محمد خان مال منصوص دولت است اگر دیوان چیزی بآنها داده است محض فضل مراحمت است .

چون لازم بود اظهار شده<sup>۱</sup>.

جواب محکم و صریح وقاطع امیر ، کلنل شیل وزیر مختار انگلیس را عصبانی کرد و نامه تهدید آمیزی در ۲۹ رجب ۱۲۶۶ هـ - ۱۸۴۹ م باین شرح بصندراعظم نوشت :

« ... هر چند در بعضی فقره که دوستدار اظهاری کرده است ، چه در ظاهر و چه در باطن ، بعکس نتیجه بخشیده است و آن جناب چنین دریافت کرده اند که این قسم مرعی داشتن بهتر از سایر شقوق است ، یا آنکه دوستدار استنباط بعضی فقرات را نمیکند . اگر چه می دانند که بی حاصل است ، لیکن دور نیست که یک روزی نتیجه و ثمری بیخشد ، اگر هم بیخشد در دوستی تکلیف خود را بعمل آورده است . اما خیلی تأسف میخورد که امورات این قسم اتفاق می افتد که بی جهت و سبب بجزای جزئی مراتب کلیه که در دوستی مقتضی آن نیست که بمنصه ظهور آید ، می آید ... »

امیر در جواب کلنل شیل در شعبان ۱۲۶۶ مینویسد : « ... هر چند در بعضی فقرات بدوستدار اظهار کرده اید چه در ظاهر چه در باطن بعکس نتیجه بخشیده است ، یعنی دوستدار چنین دریافت کرده است که این قسم مرعی داشتن بهتر از سایر شقوقست . این مطلب درست حالی دوستدار نشده و ندانست فقرات ظاهر و باطن چه بوده است و چه نتیجه بعکس بخشیده ، دوستدار هرگز در عالم دوستی خود گمان نداشت که اقوال غرض آمیز را که در حق دوستدار دائماً طالب رفتار و خشنودی خاطر آن جناب بوده و می باشد اگر امری بدوستدار تعلق نداشته باشد ، یا انجاح و انجام آن از قوه دوستدار خارج باشد ، نباید آن جناب بدوستدار ، در عالم دوستی ، بحث و ایراد وارد آورند . چنانچه در باب همین خانه های مسکونی ورثه مرحوم میرزا محمد علیخان بیکریکی سابقاً با آن جناب اظهار داشت که اولاً در باب خراب کردن آن خانه ها ، دوستدار را بهیچوجه من الوجوه مداخلیتی نیست . اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت پادشاه با فروجه ، بتواضع و میل ملوکانه خود خواستند و معنی بعسارت مبارک خود بدهند . بنفسه الشریف این

۱ - مجموعه اسناد راکد وزارت خارجه ایران .

۲ - ایضاً .



حکم فرمودند و علاوه میل ندارند در ارکی که محل سکنای خودشان است ، از اولاد آصف الدوله کس محل سکنی داشته باشد . ثانیاً جمیع اراضی ارك خالصه دیوان اعلی است و بی اذن و رضای پادشاهی احدی نمیتواند در آنجا منزل نماید . چنانچه درمشهد شاهنشاه مغفور اکثری از مردم و شاهزاده‌ها را که صلاح ندانستند در ارك باشند، بیرون کردند . از اینها گذشته بخصوصه این خانه های مسکونی عیال محمد قلیخان و سایر ورثه مرحوم میرزا محمد خان مال مخصوص دولت است ، و برسم و دیرت سپرده بودند آنها سکنا نمایند .<sup>۱</sup>

وزیر مختار انگلیس وقتی با سماجت امیر کبیر روبرو شد ، درحالیکه نمیخواست حقوق بگیران و جیره خواران خود را فراموش کند ، نامه‌ای که لحن آن با سایر نامه‌ها فرق میکرد به صدراعظم نوشت . . . شرحی در باب خانه‌های میرزا محمد قلیخان نگارش و ضمناً اشعار رفته بود ، که خدای نخواست ، دوستدار اقوال غرض آمیز را در باره آنجناب قبول مینماید و گوش بحرفهای مردم میدهد ، خیلی بر تعجب دوستدار افزود که آنجناب دوستدار را چنین بجا آورده باشند که نقص آن جناب را طالب باشد ، بلکه باکمال کفایت و درایت و حسن انصافی که آنجناب دارند ، باید از همین فقره اظهار خیر - خواهانه دوستدار ، که در باب آن خانه‌ها نگارش داشته است ، دریافت نمایند که بعضی دوستی و خیرخواهی در باره این دولت علیه و آنجناب است . اگرچه این تکلیف ظاهراً در نظر اولیای ایندولت علیه خوش آیند نیست لیکن در نظر های اهالی دور و نزدیک این رأفت و انصاف خیلی مستحسن خواهد بود . حرف دوستدار فقط در عالم دوستی و خیرخواهی ، محض ملاحظه مراحل و انصاف و مروت است و نهایت اطمینان خاطر از حق و انصاف آنجناب دارد که در این مرحله مخصوص بعدالت و انصاف آنجناب رفتار شود که مایه امیدواری گردد<sup>۲</sup> .

آخرین نامه‌ای که بین صدراعظم ایران و سفرای انگلیس و روس در باره این

۱- اسناد وزارت امور خارجه ایران بایگانی راکد .

۲- ایضاً .

حوادث مبادله شد، جوایست که در قبال و ساطت آنها از بیگلربیگی خراسان داده است که عیناً نقل میشود :

« ... در باب حاجی بیگلربیگی فقراتی نکاشته بودند دوستدار همان مکتوب را بنظر اقدس همایون اعلیحضرت شاهنشاهی رسانید و خاطر مهر ذخایر از فقرات مسطورہ قرین آگاهی و اطلاع گردید و فرمودند که خیانتها و جسارتهای زیاد و عمده خسارتهای کلیه که از او باین دولت رسیده و قتل نفوس که او کرده زیاد از آنست که بشمار و شمار برآید یا توان تلافی آنها را باسانی بعمل آورد. مجملاتی که محاسب الامر شاهنشاه مبرور بحکومت خراسان مأمور شد در عوض اینکه خدمت بدولت نماید و پاس حقوق چنین مرحمت و احساس پادشاهی را رعایت بکند بورود خراسان یاغی شد و بنای هرزگی گذاشت و بعد از فرار سالار چند روزی در بست حضرت توقف کرده مجدداً مردم شهری را تحریک و شورش عظیم بر پا نمود. نوکرهای ارباب مناصب پادشاهی را از قبیل حاجی میرزا عبدالله و ابراهیم سلطان و سایرین همچنین قریب پانصد نفر سرباز و توپچی متوقف شهر را بقتل رسانید و خون چندین نفر را که پناه بحضرت برده بودند در میان صحن مبارک ریخت. کسانی را که از قتل مستخلص شده بودند باسیری گرفتار کرده بکمال زجر بترکمان فروخت و سرهای مقتولین را نزد سالار فرستاده او را مجدداً بخراسان کشیده و اوضاعی که مشهور عالم بود برپا داشت. عساکری که از دیار دولت برای رفع آشوب خراسان مأمور گردید، او خود پیش جنگ شده آمد ارك و قلعه سبزوار را بروی عساکر مأمور بست، و قشون دولتی را بکنزستان در میان برف معطل کرد و چند دفعه بفرم جنگ جمعیت بر سر قشون کشید تا در قتل سبزوار گرفتار عساکر نظامی و بعد از ورود باینجا مجبوس شد. چون در حبس کاغذهای چند هم برای جرات و بی‌داری متمردین بخراسان فرستاد، لهذا اگر مستحفظین دولتی در محافظت کنند و زنجیری پاو نموده باشند بواسطه دفع شرارت و احتیاط از فرار او و حصول اطمینان خودشان بوده است. بالجمله در این مدت از آشوب مملکت و قطع آرام و آسایش رعیت و خونریزی و قتل و غارت و هر نوع خیانت و شرارت اندیشه ننمود

و آنچه می‌توانست بعمل آورد . علاوه بر اینها کسان مقتولین شهید او را خوبی و قاتل خود میدانند . بدیهی است که جرم و خیانت چنین آدم که ناحین گرفتاری آنافاناً بر تقصیر و خیانت خود افزوده است ، تاچه پایه می‌باشد و کاری نکرده است که جای ترحم و تفضل درباره او مانده باشد . و ما هیچوقت از سیاست او نگذاشته‌ایم و او را بدلائل واضحه واجب القتل و دشمن دولت و سلطنت و مایه نقض راحت خود میدانیم . باین جهات که مجملی را از آن اشارت رفت از جنابان وزرای دولتین فخرمستین که یقین میدانیم خیر خواه این دولت و طالب راحت وجود ما و آسایش ایران هستند میخواهیم که اسم اینطور مقصر و یانگی و دشمن سلطنت ما را بزبان نیاورند و البته بعد از استحضار کامل بر مراتب تقصیرات و خیانت‌های کلیه او پایه خیر خواهی خودشان را خیلی بلندتر از آن خواهند دانست که مذاکره با اسم مثل او مقصری ، نموده باشند . چون لازم بود اظهار شد شعبان ۱۲۶۶ - ۱۲۶۹م .

و بدین ترتیب مشکلات سالار آصفالدوله و بی‌کریگی خراسان که بحمايت سفارت انگلیس و کنل شیل علیه دولت مرکزی ایران قیام میکردند خاتمه یافت .

## پسران فرمانفرما

<http://www.chebayadkard.com>

در سال ۱۲۴۹ هجری فتحعلیشاه از تهران باصفهان رفت تا مالیات عقب افتاده این ناحیه و همچنین مالیات سی سال فرمانفرمایی فرزندش حسینعلی میرزا را در فارس وصول کند. او بمحض رسیدن باصفهان حسینعلی میرزا را از شیراز احضار کرد تا در سفر بفارس در رکب او باشد. پادشاه قاجار باین بهانه میخواست با احضار حسینعلی میرزا مسئله عقب افتادن سی ساله مالیات را عنوان کند و چنانچه وی از پرداخت آن امتناع نماید بلافاصله او را در اصفهان معزول و زندانی سازد. حسینعلی میرزا که از هدف پدرش و مسافرت باصفهان و شیراز باخبر شده بود، پس از ورود به آباده وصیت نامه ای نوشت که رضاقلی میرزا نایب‌الایاله، آنرا در سفر نامه خود بلندین نقل کرده است.

حسینعلی میرزا که باتکاء انگلیسها در فارس حکومت میکرد، ندهتها مالیات عقب افتاده را تمییرداخت بلکه عملاً این خطه از کشور را از حکومت مرکزی جدا ساخته بود و بطور مستقل آنرا اداره میکرد، بهمین سبب در وصیت نامه خویش خطاب بفرزندانش آنها را رسماً تحت حمایت انگلیسها قرار داد و چنین نوشت: ... در دوران حیات فتحعلیشاه، خاقان مغفور از روابط پدرم با انگریزها مستحضر شد. فتحعلی شاه پدرمرا بتهران احضار کرد و وقت رفتن این وصیت نامه را برای من نوشت. اکنون که شاه بکلی تولای ما را بدولت انگریز میداند و اعتمادی بر ما وامورات ما نمیفرماید لذا

مصلحت بر آن است که آن فرزند به بندر ابوشهر رفته قراری محکم و عهدی مستحکم با دولت علیه انگریز قرارداد و قلعه ابوشهر را از هر حیث آذوقه و مستحفظ توپخانه آراسته لشکر دشتی و دشتان و کوه و کیلویه و عربستان را جمع آوری نموده مستعد و مطبوظ نشسته چنانچه بر حسب تمنا از دربار پادشاهی مراجعت نمودیم فیها والا اگر شاه بفارس آمد و بخلاف رأی ما امورات را مقرر فرمودند بعد از انصراف موکب همایون آن فرزند لشکر آراسته چون آتش سوزان از جای حرکت کرده خشک و تر سوخته عرصه را بر ساکنین بلاد تنگ سازاد تا دستور سرکاری بآن فرزند برسد.

حسینعلی میرزا که خود را آماده قیام علیه پدرش ساخته بود، ناگهان بادر گذشت فتحعلیشاه با وضع پیچیدهای مواجه شد. فتحعلیشاه که یکماه پس از ورود باصفهان وفات نمود وصیت کرده بود که جنازه اش را بقم حمل کنند و در یکی از حجرات دفن نمایند و بهین ترتیب هم عمل شد.

خبر وفات فتحعلیشاه سبب گردید تا ۵۶ تن اولاد او هر یک در صدد اقدامی برای رسیدن بتخت سلطنت بر آیند. در تهران شاهزاده علیشاه ظل السلطان که با انگلیسها ارتباط علنی و مخفی داشت با آنکه دهمین فرزند ذکور شاه بود، مع الوصف با عندهای از شاهزادگان تهران و ولایات همدمت شد و خویشتر را پادشاه خواند و با عنوان «عادلشاه» «علیشاه» فرمانهایی صادر کرد. او، برادرش رکن الدوله را بتهران احضار کرد و نوموی را بتبریز فرستاد تا محمد شاه فرزند عباس میرزا نایب السلطنه را حاضر بقبول سلطنت وی کند در صورتیکه رکن الدوله خود فرمانده نیروی نظامی همراه فتحعلیشاه بود و در زمان مرگ او همراوی باصفهان رفته بود. سایر مدعیان سلطنت عبارتند از:

۱- سردر کرمان و خراسان، حسینعلی میرزا شجاع السلطنه فرزند دیگر فتحعلیشاه ادعای سلطنت میکرد و میخواست این دو استان را از ایران مجزا کند.

۲- در مازندران محمدقلی میرزا ملک آراء ادعای سلطنت میکرد.

۳- حسینعلی میرزا نیز که بعد از مرگ پدرش بشیر از برگشت در کاخ همایون بر تخت

سلطنت نشست و بنام حسینعلی شاه قاجار، سکمز و رضاقلی میرزا فرزند ارشدش را با لقب نایب‌الایاله «ولیعهد» خوانند.

محمدشاه که در تبریز بدون داشتن پول و مخارج سفر حیران و سرگردان بود، بمیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام پیشکارش که وزیر یاتدبیر بود، فرمان حرکت بتهران داد. او از مردم تبریز مبالغه‌گرایانه قرض گرفت و املاک و دارائی وفاداران به محمدشاه را گرفت و با پول و نیروی کافی بطرف طهران حرکت کرد. ولی قیلاز ورود بطهران، علی‌شاه ظل‌السلطان، جعفرخان کاشی را که بوزارت برگزیده بود با اتفاق رکن‌الدوله به پیشواز برادرش فرستاد و باو پیغام داد که اگر از سلطنت صرف نظر کند او را بولیعهدی خود بر خواهد گزید و آذربایجان و قفقاز را باو واگذار خواهد نمود. قائم‌مقام با نیروئی که گرد آورده بود در (سیاه‌دهن) ۴۰ کیلومتری قزوین با ۱۵۰۰۰ سپاهی اعزامی علی‌شاه ظل‌السلطان روبرو شد و پس از برخورد کوتاهی سپاه علی‌شاه از هم پاشیده شد و او پس از ۹۰ روز سلطنت در صند پوزش و عنبر خواهی و جلب محبت محمدشاه بر آمد.

قائم‌مقام پس از ورود بتهران ظل‌السلطان را تحت نظر گرفت و سایر مدعیان سلطنت از جمله حسینعلی میرزا فرمانفرما را با اعزام نیرو ویا با تیرنگ بدام انداخت و محمد شاه را بر تخت سلطنت مستقر کرد. سرجان کمبل وزیر مختار انگلیس در تهران که از بدو پادشاهی محمدشاه باشکست روبرو شد و بار دیگر روسهارا صاحب نفوذ در دربار ایران دید، در صند بر آمد که با فرار دادن شاهزادگان و عموزادگان فراری شاه از ایران، همگی را در خارج جمع کند و بوسیله آنان در صند تهدید محمدشاه بر آید. وی حتی موفق شد علی‌شاه ظل‌السلطان را با اتفاق امام وردی میرزا کشیکچی باشی و هلاکو میرزا به قفقاز فراری دهد و از آنجا به بغداد ببرد.

در همین اوقات بعثت اینکه حسینعلی میرزا فرمانفرما نیز دستگیر و زندانی شده بود، کنسول انگلیس مقیم شیراز موفق شد رضاقلی میرزا نایب‌الایاله پسر ارشد و ولیعهد او را فریب دهد و با اتفاق دو برادر دیگر نجفقلی میرزا و تیمور میرزا از راه بوشهر و بصره به بغداد اعزام دارد. پسران فرمانفرما پس از اقامت کوتاهی در بغداد به دمشق و قاهره



پسران فرما نقرما

رفته و از آنجا با کشتی بسوی انگلستان روانه شدند .

شاهزادگان فراری که از «جور شاه ایران» بدولت انگلیس پناه آورده بودند نامه‌ای پادشاه انگلستان و لرد پالمستون نخست وزیر وقت انگلیس نوشته ، تقاضای پناهندگی سیاسی نمودند و نامه‌های ایشان بوسیله «خواجه اسعدباشی» یعنی مترجمی که کنسول انگلیس در شیراز همراه آنان با انگلستان روانه کرده بود ، بلندن ارسال گردید . دولت انگلیس بلافاصله تقاضای پناهندگی آنان را قبول نمود و یکدسته از مأموران دولتی را باستقبالشان روانه ساخت .

در نتیجه این تمهیدات شاهزادگان فراری با تجلیل و احترام زیاد وارد لندن شدند و یکروز بعد لرد پالمستون نخست وزیر انگلستان وزیر خارجه آن دولت و همچنین سفرای انگلیس در ایران بدیدن آنها رفتند . در روزهای بعد جمعی از وزراء و شاهزادگان انگلیس ازین عده دیدن نمودند و مذاکرات سیاسی در محل اقامت آنان آغاز گردید . وزرای انگلیس با شاهزادگان قراری ، درباره جانشینی محمدشاه و ایجاد انقلاب در ایران نیز گفتگوهای کردند و کار بجائی رسید که شاهزادگان ایرانی حتی یکبار نیز بدیدار ملکه انگلستان و بازدید از کاخ سلطنتی نایل شدند . جالب توجه است که شاهزادگان ایرانی در لندن با لباسهای آن زمان در اغلب مجامع رسمی و دعوتیهای خصوصی حضور مییافتند و بطوریکه رضاقلی میرزا می نویسد: «از آنها پذیرائیهای شایان بعمل میآمد .»

مهماندار سه شاهزاده ایرانی ، جیمز فریزر بود که سالها در ایران میزیست و زبان فارسی را خوب می دانست . فریزر آنها را بدربار ، پارلمان ، کارخانه جات ، راه آهن ، باغ وحش ، کارخانه کشتی سازی ، بالماسکه ، بانک و بالاخره مجمع فراماسونری لندن میرد و گردش میداد .

هنگامیکه شاهزادگان مدعی سلطنت ایران در لندن سرگرم زد و بند سیاسی و تفریح بودند ، سفیر انگلیس در ایران موفق شد ، عده‌ای دیگر از شاهزادگان را بیغداد بفرستد و آنان در آنجا اجتماعی علیه شاه ایران بوجود آوردند . بر اثر این دسائس ،



پادشاه ایران ، میرزا حسینخان آجودانباشی را که از محارم و ثقات مورد توجه او بود بکشورهای اروپائی و انگلستان فرستاد تا ندای حقانیت ایران را با اطلاع جهانیان برساند. دولت انگلیس گرچه از حقانیت ایران برسر مسئله هرات واقف بود و از توضیحات آجودانباشی درباره رفتار ناشایست و زشت سفرای خود مطلع گردید ، مع الوصف تغییر روش نداد و همچنان مدعیان سلطنت را بمبارزه علیه شاه ایران تشویق نمود. بطوریکه وقتی آجودانباشی تصمیم خود را مبنی بر حرکت بایران اعلام کرد ، دولت انگلیس نیز شاهزادگان فراری را همراه سرجمز فریزر باستانبول و از آنجا به بغداد فرستاد و برای هر يك از آنان سالی دوهزار لیره واجب برقرار نمود و آنها را در بغداد زیر نظر کنل تایلور نماینده سیاسی خود در بین‌النهرین قرارداد. دولت انگلیس و حکومت هندوستان برای اینکه در ایران شورش‌هایی علیه محمدشاه برپاکنند، فریزر را روانه خلیج فارس و استانهای جنوبی ایران ساختند، و اینتلجنس سرویس انگلیس نیز یکی دیگر از عوامل خود بنام «لایارد» را که از بهترین و ورزیده‌ترین افسران انگلیسی بود با لباسهای بختیاری روانه اصفهان و فلات مرکزی ایران نمود. سومین مأموری که برای خرابکاری بایران اعزام شد «میتفورد» نام داشت که او نیز پس از ملاقات با همه شاهزادگان فراری و مدعیان سلطنت در بین‌النهرین ، از راه کرمانشاه بافغانستان وارد شد .

« میتفورد » که در بغداد با پسران حسینعلی میرزا مذاکره کرده بود خود در این باره می نویسد : « ... با شاهزادگان ایرانی که اخیراً در انگلستان بودند ، تیمور میرزا ، والی میرزا و رضا قلی میرزا آشنا شدیم اینها مدعیان سلطنت ایران میباشند و هر يك دوهزار لیره از دولت انگلیس مقرر میگیرند ... »<sup>۱</sup>

اوزن فلاندن فرانسوی نیز درباره شاهزادگان فراری مینویسد « ظل السلطان فعلاً در بغداد رحل اقامت افکنده و تحت الحمايه دولت انگلیس است و بكمك این دولت در موقع لزوم محمد شاه را مورد تهدید قرار میدهد و مدعی تاج و تخت ایران

میشود...<sup>۱</sup> <http://www.chobayadkard.com>

فعالیت انگلیسها و حکومت هندوستان در این موقع متوجه این مسئله مهم بود که بهیچوجه نگذارند ایران متوجه هندوستان شود.

محمد شاه برای پایان دادن به تحریکات انگلیسها و برگرداندن شاهزادگان بایران چندین بار اطرافیان و اقوام خود را بغداد فرستاد و از عمو و عموزادگانش خواست تا بایران مراجعت کنند و با تصرف همه املاک و دارائیشان مشغول زندگی شوند. ولی عمال انگلیس فراریان را اغوا کرده مانع مراجعت آنها بایران شدند و بهمین جهت نیز میتفورد برای آنها دلسوزی کرده و میتویسد: «اگر آنها بایران برگردند جانشان در خطر خواهد بود» حسین سعادت پوری تلاش محمد شاه را برای برگرداندن شاهزادگان و خاتمه تحریکات انگلیس در مورد هرات و قندهار و هندوستان مرتبط دانسته و میتویسد: «سیاستمداران لندن کوشش میکردند که علاوه بر توسعه اغتشاشات داخلی از عقد پیمان دوستی ایران و فرانسه ممانعت نمایند و در ضمن بنیرگی روابط ایران و عثمانی بیفزایند تا «فیل» محمد شاه یاد (هندوستان) نکنند و بفکر تجدید حاکمیت ایران در هرات و قندهار نیفتند. بی جهت نبود که شهر بغداد در این تاریخ بصورت یکی از بزرگترین کانونهای فساد و مرکز عملیات تحریک آمیز علیه ایران بشمار می آمد...»<sup>۲</sup>

اما مأموران انگلیس با پرداخت حقوقها و مقرری های هنگفت و سرگرم کردن شاهزادگان فراری بعیش و نوش مانع عزیمت آنان بایران می شدند. میتفورد میتویسد: «این سه فرزند فتحعلیشاه (ظلال السلطان - سلیمان میرزا - امام وردی میرزا) بودند که عموهای شاهزادگان سابق الذکر (پسران حسینعلی میرزا) میباشند و من و چند فرد دیگر از انگلیسهای مقیم بغداد بنایتن آنها رفتم و شب را مهمان آنها بودیم. برادر بزرگتر امام وردی میرزا است که تقریباً چهل و پنج سال از عمرش میگذرد و ریش انبوه و درازی دارد.

۱- سفرنامه اوژن فلاندن ص ۱۲۱

۲- مجله یغما شماره ۱۹۸ ص ۴۶۳

برادر کوچکتر سلیمان میرزاست که جوانی بلند بالا و خوش سیما میباشد . شاهزادگان نامبرده شب را با کمال احترام از ما پذیرائی نمودند و غذاهای خوبی تدارک دیده بودند و برخلاف سایر پیروان تشییع با ما سریک سفره غذا خوردند و نوشابه های الکلی هم بحد وفور بمصرف رسانیدند بقیه وقتی از آنها جدا شدیم همه شاهزادگان مست و خوشحال بودند ...<sup>۱</sup>

تا محمدشاه زنده بود ، شاهزادگان فراری از انگلستان و عثمانی حقوق می گرفتند و در سایه حمایت علنی دولت انگلیس و سازمانهای مختلف علیه ایران تحریک میکردند و حتی با ارسال پول و راهنمایی مأمورین مخفی و علنی سعی در ایجاد بلوا و آشوب داشتند . محمد شاه در ۱۲۶۴ هـ - ۱۸۴۸ م وفات کرد . در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه ابتدا تیمور میرزا پسر هلاکومیرزا از بغداد بشهران آمد و شکارچی باشی شاه شد و سایرین بتدریج بایران بازگشتند .



از جمله نقاط دیدنی که بشاهزادگان ایرانی در انگلستان نشان داده شد ، سازمان فراماسونری شهر لندن بود که شاهزادگان پس از ورود به «لندن» وارد سازمان ماسونی انگلستان شدند . رضاقلی میرزا در این باره چنین مینویسد « ... یوم پنجشنبه غره ربیع الثانی ۱۲۵۳ بنجانبواخوان و میرزا ابراهیم شیرازی و خواجه اسعد ترجمان سه ساعت بغروب مانده بمجمع فرمیسیان در آمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته در آن محفل بوده از اسرار و علوم آن فن شریف بایره گشته اگر چه قواعد و رسومات آن محل عظیم را آدمی خود یاد گرفته باشد و دیده باشد ولیکن آنچه بر ما مشخص و معلوم شد چنانچه آدمی رعایت آن قواعد و رسومات را نماید منافع بسیار از دین و دنیا حاصل خواهد نمود و دو چیز لازم فرامین است یکی آنکه شخص باید لا اقل بیست و دو سال باشد و دیگر اینکه بنده نباشد و آزاد باشد و پدرش نیز آزاد باشد و زنی را در خانه فرامیسان نمیگذارند که داخل شود و چهار مرتبه از برای فرامین مرتب و معین است مرتبه اول باید بادویم فاصله اش اقل یکماه باشد و همچنین دویم را

با سیم نیز باید یکماه فاصله داشته باشد و از مرحله سیم نلی چهارم باید یکسال و نیم صبر نمود و هر يك از مراحل که بجهت آدمی حاصل میشود نوشته و نشانی باومی دهند که فلانکس فلان مرتبه را دریافت نمود و رئیس آن طایفه که مرشد کامل باشد پای آن محضر را مهر نموده جمعی از بزرگان قوم آن نوشته را مهر مینمایند و در این اوان مرشد و رئیس طایفه دوکوف میسک [ نام صحیح این شخص دوک اف ساسکس میباشد ] برادر پادشاه است که عمر او به هشتاد سال رسیده و بزرگترین فرامیسن عالم است و فرامیسن بمعنی بانی امری است که آزاده باشد چه لفظ فر بمعنی آزاد و میسن بمعنی بنیاد و بانی هر امری است و هر کس را که مرتبه از مراتب اربعه فریمیسن حاصل شود و آن کسی که مرتبه اش فوق مرتبه مخاطب باشد از مرتبه خود باو سخن نمیتواند گفت مگر اینکه از مرتبه مخاطب دیده است در همان مرتبه گفتگو کند زیاده از آن نمیتوانند سخن گفت باری حمد خدا بر آنکه آنچه بایست از اسرار فرامیسن حالی گردید و این عقیده که سالها بردل بود که آیا چه چیز و چه اثر در مجمع فرامیسان باشد از برکت منافع مسافرت اکنون گشاده گردید<sup>۱</sup>.

نجفقلی میرزا یکی دیگر از شاهزادگان در سفرنامه‌های که بنام «رموز السیاحه» میباشد، در باره ورود به لژ فراماسونری لندن چنین مینویسد: «... تا یوم پنجشنبه بیستم ربیع الاول را هر روز جمعی از امراء و اعیان مملکت بخدمت شاهزاده مشرف گشته از هر قسم محبت و کمال الفت را بجای آوردند و هم در آن روز از مجمع فریمیسیان احضاریه رسید که در خانه فریمیسیان قدم گذارم: چون قبل از آنکه شاهزادگان وارد لندن شوند از خانه فریمیسیان اذن دخول خواسته بودم لهذا در آن روز برای اولین مرتبه رفتن بآنجا حاصل گشته باتفاق میرزا ابراهیم شیرازی داخل آن خانه شدم و آنمطالبی که سالهای سال عقده و ملال بردل داشتیم منبسط گردید اگرچه هیچ جزئی از اجزاء مشاهدات ملاقات آنخانه را گفتن و نوشتن محال است و باشارات و عقود و فرینه ممکن نیست که احدی تواند رمزی از رموز آنخانه را بیان نماید و لیکن طریقه و

مرسومات قبل از دخول بدان خانه را باقوانینی که خارج از آنجا رعایت میشود فی الجمله بجهت استحضار بعضی از دوستان در این اوراق ثبت می‌گردد: چنان باشد که لفظ فری میسین لفظی است لاتینی و فری بمعنی آزاد و آزاده باشد و میسین بناوبانی امر آمده است و مرکباً بمعنای آزاده و آزاد بنائی این امر است. این امر خطیر در چهار هزار و دو بیست و بیست و سه سال قبل از این در اوان حضرت سلیمان ابن داود علیه السلام بوده است و از آن عهد تا بحال هر فرقه از فرقه مختلفه عالم که بدانخانه رفته‌اند و خواری عادات آنجا را مشاهده نموده‌اند احدی از آنجا دناس رمزی از رموز مشاهدات و واردات آنجا را نگفته است و مایل با برآز آن مرحله نگشته و در قدرت نداشته است علی‌الحال فریمیسینان مجمعی از خواص و فرقه خاص بوده باشند و ایشان را عمارتی پس‌عالی و قصوری رفیع البیان بوده باشد، که آن جماعت در هر ماه یکروز در آن عمارت مجتمع شوند و شرط آنست که آن روز پنجشنبه بوده باشد و هرگاه کسیکه بدان خانه در آمد و آن مجمع را ملاحظه کند چهار شرط در دخول بدان خانه از جمله لوازم است که اگر یکی از شروط اربعه مفقود باشد او را داخل بدان خانه نمایند.

اول آنکه آدمی مرد باشد و زن نباشد و مخنث در حکم زن بوده باشد.

دوم آنکه عمرش اقل بیست و دو سال رسیده باشد.

سیم آنکه مجنون و ضعیف العقل نباشد.

چهارم آنکه بنده نباشد و آزاد باشد.

بعد از آنکه شروط اربعه در انسان جمع باشد و بخواهد در آن خانه برود ابتدا مکتوبی به رئیس و پیشوای فریمیسین نویسد که مرا تمنای استفاضه فیوضات خانه فریمیسین است و شرایط لازم در من جمع باشد و در آن باب اذن خواهد. بعد از وصول مکتوبش زیاده از یکمساء طول نخواهد کشید که جواب نوشته وی خواهد رسید و او را احضار کنند و مقرر دارند که در چه ساعت بدرج خانه فریمیسین حاضر گردد و اگر موعد اجتماع ایشان در آن مجمع قریب باشد احتمال رود که زیاده از یکمساء روز تعطیل نکنند و احضارش کنند چون در ساعت معینه بدرخانه فریمیسین حاضر شود بولی معین

باید داده از در آن خانه داخل شود و اقل تنخواه بیست و پنج اشرفی باجغلی باشد ، اکابر و اعیان زیاده نیز دهند و چون درون رود حجاب نگهبانان آن خانه شخصی را در گوشه برده تجربه کنند و امتحان نمایند که مبادا از شرایط اربعه شرطی از او مفقود بوده باشد بعد از اینکه اطمینان به رسید او را بمحلی که لازمست خواهند برد و به درجاتی که باید برسانند خواهند رسانید و فریمیسین را چهار درجه باشد . درجه اول با دوم را یکماه فاصله است . بهمین قسم دوم را با سیم یکماه ولیکن سیم را با چهارم یکسال و نیم لازمست که مبادیست بهمرساند و در هر مرحله که بدانخانه رود علامت و نشانی تشخیص دهد و بشناسند درجات فوق هر يك اعلا تر از دیگری باشد چنانچه نشان مرحله چهارم را مرصع به جواهرات دهند و اهل فریمیسین یکدیگر را از دور و نزدیک تکلم تشخیص دهند و بشناسند اگر چه مسافت و مبادیست در میان ایشان بوده باشد هر کجا مرتبه و درجه فوق دیگری بوده باشد ، وی از مرحله خود تواند سخن گفت مگر از مرحله مخاطب که نازل تر از درجه وی بوده باشد و ایشان از درجات فریمیسین با یکدیگر سخنها گویند و صحبتها دارند و عشرتها و اگر یکی از فرقه فریمیسین را فاقه دتبی دستی دهد اغنیاء آن فرقه او را با خود شریک کنند و از اموال خود نصیب دهند و اگر در معارك و غزوات با یکدیگر تلافی کنند تیغ بروی هم نکشند و بگذرند و اگر به جنگ دشمن افتند یکدیگر را بقدر مقدور مستخلص و در دفع آزار کوشند و دریافت مدارج مذکوره یا هیچ ملت و مذهبی منافات ندارد بلکه باعث استقامت و استحکام هر مذهب و ملتی خواهد بود و چون اشخاص را به مجمع فریمیسین در آورند اگر صد نفر بوده باشند تن به تن داخل شوند و دوتفر را در يك مرحله باتفاق بیاورند و پیشوایان آن مجمع اشخاصی باشند که بر ریاضت و مجاهده به آن درجه رسیده است و قابل آن مرحله گشته اند و در آن اوان که شاهزادگان بدان خانه رفتند مقتدای آن جماعت برادر پادشاه آن مملکت بود که عمرش به نود و پنج سالگی رسیده مرد کهن و جهان دیده بود و در بعضی از معالک و سواد عظیم فرنگستان خانه فریمیسین بر پای باشد و خصوصیت این معنی بسته بمکان و آن عمارت نیست ، بلکه بواسطه آن جماعت باشد که مجتمع در آن عمارت

شوند و اسباب مهم را فراهم آورند و چنان است که اگر هفت تن یا زیاده از اهالی فریمیسین که همگی درجه چهارم را ادراک نموده باشند و بخواهند که مبلغی ختیر خرج کرده عمارتی عظیم بسازند و اوضاع آن کار را برپای کنند توانند و شرط آن است که از مقتدا و پیشوای عصر مازون باشند در سطور مسطور بهر مکانی از امکنه و ممالک عالم که بخواهند بنیاد توانند نمود . باری طرفه حنالت و حکایت اینست که احدی از مخلوقات و موجودات که داخل در آن خانه شده اند و ایشان پر از فرق مختلفه و گروه متفاوتند بوده اند هیچکس ارتکاب به ابراز این راز نموده و شمه از آن راز را از لب نگشاده . چنان گویند که قبل از اینکه در ممالک روسیه خانه فریمیسین بنیاد شود پادشاه را هوس ادراک مدارج و اسرار فریمیسین به سر افتاده اراده نمود که به بلاد فرانسه رود و از اسرار آگاه گردد و بعلمت مشاغل سلطنت رفتن سلطان به نفس متعذر می بود یکی از وزرا دولت که کمال مخالفت را بخدمت سلطان داشته معروض نمود که احتیاج به احتیاج حضرت سلطان فی نفسه در این باب نیست مرامرخص فرموده که بدان بلاد رفته و بخواه فریمیسین در آیم و بر اسرار آن جماعت مطلع گردم و در مراجعت جمیع مشاهدات و مقدمات را بمرض سلطان رسانم سلطان روس در این باب معضری از وزیر گرفته او را مرخص نمود که به بلاد فرانسه رود . وزیر بدان مملکت شتافته و بخانه فریمیسین رفته دیدنیها را دیده و شنیدنیها را شنید و مراجعت نمود چون سلطان از وی سؤال مقصود را نمود وزیر امتناع کرد سلطان بر حسب اقرار اول و انکار در آخر وزیر را سیاست و کشتن تهدید فرمود وزیر چون دید که سؤال ابراز اسرار با ممالک بر فراز دار شفی در کار نیست تن به لاک خویش در داده . سلطان گفت که انسان در حیات خویش قدرت بیان این راز ندارد اکنون که رأی سلطان به انکشاف این راز مقرر گشته است عهده مطالبه در چیزی نوسم و در زیر زبان من بعد از قتل من خواهند یافت . سلطان بدین راز همداستان گشته وزیر چیزی در زیر زبان نهاد و فرموده سلطان سر وزیر را از بدن جدا ساخته و نوشته را از دهانش بر آوردند چنین ثبت نموده بود که « هر که به خانه فریمیسین برود سر دهد ولی سر نهد » .

« ز پرده پوشی رفتان پاك طينت بود      كه ماند سر خرابات نسا ابد مستور »  
 لهذا پادشاه روس از فعل خویش پشیمان گشته و خود بفرانسه شتافته و بعد از ادراك  
 مدارج فریمیسین دریافت نمود که حق با وزیر مقتول بود ولیکن پس از ندامت اندوه و  
 مال را چه سود خواهد برد - چون پادشاه روس فوائد فریمیسین را دانسته معارفی فزون  
 از قیاس نمود در بابت تخت خویش که آن معموره را پطرس برك خوانند خانه فریمیسین  
 بنا نهاده از آن روز تا بحال رسم فریمیسین و عمارت ایشان در پطرس برك برقرار باشد  
 بالجمله از این قبیل حکایات بسیار وقوع یافته و در اغلب بلاد فرنگستان رسم فریمیسین  
 شیوع دارد خانه فریمیسین در بلاد فرانسه انتشار و اشتهاش را زاید از سایر بلاد است...<sup>۱</sup>  
 جیمز فریزر که مهماندار شاهزادگان بود و آنها را به لژ ماسونی لندن برده بود  
 در کتابی که در باره شاهزادگان نوشته چنین مینویسد :

« ... روز بعد که چهاردهم جولای بود، کار مهمی باید انجام شود. گمان نمیکند  
 هیچکدام از تأسیسات و ابتداعات اریائی به اندازه فراماسونری حس کنجکاوی شرقی ها  
 را تحریک کرده باشد. اسرار پنهانی این مؤسسه قوه تصور آنها را فوق العاده تحریک  
 میکند، بخصوص ایرانیان که در مسائل روحی و مذهبی آزادانه تر و عاری از قیودات و  
 تکلفات فکر میکنند. »

داستان فراماسونری اروپا که بشکل اغراق آمیز و شاید غیر واقع و از منابع متعدد  
 و مختلف به ایران رسیده چنان بزرگ و اغراق آمیز و احياناً صحیح می باشد، که ایرانیان  
 تصور میکنند عضویت فراماسونری توأم با تحصیل اطلاعات ماوراء طبیعت و اسرار آمیزی  
 است که دارای کرامات و قوای خارق طبیعت خواهند شد و فقط اعضاء فراماسونری بدان  
 دست مییابند و دیگران از آن محرومند.

من هیچگاه بایک ایرانی برخورد نکردم که میل نداشته باشد عضویت فراماسونری  
 را قبول کند. شاهزادگان ما هم از همان نسخ بودند، دوست و هموطن آنها میرزا ابراهیم  
 که خودش نیز عضویت فراماسونری را داشت بر حسب تقاضای شاهزادگان مقدمات امر



را فراهم کرده بود و امروز روزی بود که باید مراسم پذیرفته شدن آنها انجام یابد.<sup>۱</sup> بطوریکه از یادداشتهای جیمز فریزر استنباط میشود، در ایران بشاهزادگان متواری قاجار بطور شوخی گفته بودند که در لژهای فراماسونری جوانان خوش آب و رنگ که تازم وارد فرقه ماسونی میشوند مورد توجه قرار میگیرند و به همین جهت وقتی آنان میخواستند از مهمانخانه‌ای که در آن بودند بطرف محل لژ حرکت کنند، برادر بزرگتر فوق‌العاده ناراحت بوده است. جیمز فریزر مینویسد: «... آنها فوق‌العاده ناراحت شده بودند و برادر بزرگترشان (رضاقلی میرزا) که خیلی خجول بود، از هرگونه خصوصیت و رفاقتی که عاری از تشریفات درباری و معمولی بود، احتراز می‌جست. بنظر میرسید که او برای رفتن به لژ فراماسونری نگران و مردد و مشکوک است. تصور میکنم بطور شوخی مطالبی درباره رفتار با جوانان تازم وارد باو گفته شده بود که او اظهار میداشت در مقابل چنین رفتاری بشدت مقاومت خواهد کرد». جیمز فریزر عین جملات رضاقلی میرزارا در سفرنامه خویش نقل کرده است مینویسد: «... واله صاحب فریزر!! اگر آنها سعی کنند که نسبت بمن کفر بی‌قاعده و بی‌ادبانه‌ای انجام دهند یا رفتاری که از آن سوغتن حاصل شود عنوان کنند، با منشت و خنجر من سروکار خواهند داشت...» سپس فریزر مینویسد: «... اما خوشبختانه عضویت آنها بانهایت سادگی و به نحو مطلوب و خوشی انجام گرفت و بدون اینکه بشاهزادگان اسائه ادبی بشود هر سه یا حالی خوش و نیمه مست به منزل خود مراجعت کردند...»<sup>۲</sup>

<http://www.chebayadkard.com>

(۱) رموزالسیاحه نسخه خطی کتابخانه ملی.

(۲) از نسخه انگلیسی آقای مصطفی فاتح‌بنام:

## قتل گریبایدوف سفیر روس

و

### نقش سفیر انگلیس و علماء در این حادثه

<http://www.chobayadkard.com>

قتل گریبایدوف سفیر روسیه تزاری در دربار قاجار و ۳۷ نفر دیگر از همراهان او و اعضای سفارت روس ، یکی دیگر از حوادثی است که از توطئه و تحریک سفرای روس و انگلیس در ایران حکایت میکند . در این مورد خشم و عصبانیت مردم از دخالت بیرویه سفیر روس در امور داخلی و حتی مسائل مربوط به مذهب و خانواده چنان شدید بود که بادت خالی و در مقابل سلاحهای آتشین سفارت حمله ور شدند و با کشته شدن بیش از هشتاد نفر از مردم پایتخت و ۳۸ نفر از اتباع سفارت روس و از جمله شخص سفیر ، این حادثه اسفناک پایان یافت .

باید دانست که عده‌ای از مورخان ، در این میان تحریک و تقنین مأموران سفارت انگلیس را نیز بی‌تأثیر نمیدانند . ولی چنانکه خواهد آمد ، نکته جالب اینست که انگلیسها تصمیم گرفتند از این حادثه کمال بهره برداری را بکنند و در نتیجه قتل گریبایدوف ، باعث نزدیک شدن مأموران سفارت انگلیس بروحانیون وقت و نفوذ بیشتر آنان در دربار و سازمان‌های مختلف مملکتی شد .

یکصد و چهل و دو سال قبل یکی از سخت‌ترین سال‌هایی بود که آذربایجان و مردم آن بیاد داشتند. در این سال جنگ‌های دوم ایران با روسیه تزاری در آن سوی رود ارس به‌نتهای شدت رسید، و با اینکه سپاهیان روس چندین برابر قوای ایران بودند و کشتار بیرحمانه‌ای در سرزمین‌های اشغالی برآوردند که در تاریخ را بطور کشور نظیر نداشت، مع الوصف مقاومت دلیرانه مرزداران ایران و عشایر و قوای نامنظم دولتی آنقدر شجاعانه و پرازش بود که نه تنها بقوای روس تلفات فراوانی وارد می‌ساخت، بلکه مدت جنگ را طولانی‌تر میکرد.

دربار روسیه عقیده داشت که اهمال و سستی ژنرال «الکسی پتروویچ برمولف» فرمانده قوای آن دولت سبب طولانی شدن جنگ بین دو کشور شده است. به همین جهت مقامات روسی او را معزول کردند و ژنرال جوانی را که قبلاً معاون او بود، بفرماندهی قوای مهاجم بایران تعیین کردند. فرمانده جدید ژنرال «پاسکویچ» نام داشت که همان فاتح ایروان و امضاءکننده عهدنامه تحمیلی «ترکمانچای» از طرف دولت روس بود. وی که بعزت و موقیت در جنگ‌های پیشین بمقام‌های عالی نظامی رسیده بود، بمحض آنکه بدین سمت منصوب شده، با چند حمله بیرحمانه نه تنها دودژمهم «ایروان» و «عباس‌آباد» را از عباس میرزا گرفت، بلکه بزودی از رود ارس گذشت و شهرهای مهم سر راه مانند خوی و اردبیل و دهخوارقان را تصرف کرد و یکروز بطور ناگهانی در طلوع آفتاب وارد تبریز شده، بسوی تهران تاخت. اما همینکه بترکمانچای رسید از طرف تزار نیکلای اول امپراطور روسیه پاو دستور داده شد که در همانجا متوقف شود و عهدنامه صلح با ایران را امضاء کند.

پاسکویچ در یکروز سرد زمستان یعنی ۵ شعبان ۱۲۴۳ - ۱۰ فوریه ۱۸۲۸ - این عهد نامه را امضاء کرد و در مراسم امضای آن آلکساندر سرگئیویچ گریبایدوف خواهرزاده وی کارهای سیاسی سپاه او را انجام میداد. گریبایدوف که در وطن خود با نوشتن یک کمندی که از شاهکارهای زبان روسی است، معروفیت فراوانی پیدا کرده بود

(۱) این یادداشتها در سال ۱۳۴۷ شمسی - ۱۹۶۷ میلادی نگاشته شده است.

در معیت دائمی خویش بعنوان مشی مخصوص و مأمور کارهای سیاسی او بویژه در مورد ایران انجام وظیفه میکرد .

پس از آنکه کار امضای عهدنامه ترکمانچای خاتمه پذیرفت ، امپراطور روسیه که از نفرت ایرانیان نسبت به دولت و ملت روس آگاه شده بود ، دستور داد تا پیر نحوی هست نفوذ روسیه در دربار و دولت و ملت ایران حفظ گردد و باین منظور سعی شود که از شاه و درباریان و دولتیان دلجوئی و استمالت بعمل آید . طبیعی است که روسها بدینوسیله میخواهند از توسعه نفوذ انگلستان در دربار ایران جلوگیری نمایند و باین منظور بود که در اجرای دستورات تزار ، پاسکویچ خواهرزاده خود را که محرم اسرارش در کارهای ایران بود بسمت سفارت بندر بار تهران فرستاد .

امپراطور روسیه برای اینکه در دربار تهران دست نیرومند و مؤثری داشته باشد ، نخستین سفیر دائمی خود را با جلال و شکوه فراوان بتهران فرستاد و ۳۵ عضو روسی سفارت و یک دسته قزاق برای پاسبانی به همراه وی بایران اعزام داشت . سفیر همچنین هدایای گرانبهایی از طرف تزار روس برای فتحعلیشاه و عباس میرزا و حتی تحفه های نفیسی برای برخی از پسران و برادران پادشاه به همراه آورد ، که از جمله آنها چهل چراغهای بسیار مجلل و بزرگی بود که هم اکنون چند عدد آنها در تالار موزه کاخ گلستان باقی است .

هنگامیکه خبر رسیدن گریبا یدوف به مرز ایران رسید . عباس میرزا نایب السلطنه ، نظر علیخان افشار ارومی را که از اعیان آذربایجان بود ، بمهمانداری او بمرز جلفا فرستاد و سفیر را با احترام فوق العاده وارد تبریز کرد . چون در عهدنامه قید شده بود که دولت روسیه میتواند برای کارهای تجاری خویش در ایران کنسولهایی داشته باشد ، گریبا یدوف در بند و ورود بایران یکی از اعضاء سفارت را بعنوان کنسول مأمور رشت کرد .

این اقدام سفیر روسیه ، آنهم در روزهای اولیه ورود بتهران ، اختلافاتی بین ایران و سفیر منور و مستبد آن دولت بوجود آورد ، زیرا معلوم شد که سفیر میخواهد با خشونت و بی اعتنائی بدولت و قوایین ایران ، کارهای سفارت را انجام دهد ، و این اقدام

او خواه ناخواه ایجاد کدورت شدیدی کرد. مع الوصف حادثه‌ای روی نداد و هنگامیکه گریبایدوف در روز پنجم رجب ۱۲۴۳ هـ - ۱۸۲۷ م - وارد تهران شد، فتحعلیشاه به محمدخان فرمانده سواران افشار دستور داد تا مهمانداری او را عهده‌دار شود. دو نفر از درباریان بنامهای میرزا محمد علیخان کاشانی پیشکارعلیشاه ظل السلطان (پسرتفتحعلیشاه) و محمد ولیخان قاسملوی افشار را نیز مأمور استقبال از او کرد و باین ترتیب روز بعد وقتی سفیر وارد شد، میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه و علیخان دولو ایلیخان قاجار و نایب نسفچی باشی (رئیس تشریفات دربار) و میرزا فضل‌الله مازندرانی مستوفی، بخانه او رفته و تبریک ورود گفتند.

گریبایدوف با اینکه دستور داشت که حتی المقدور بدربار و امنای دولت ایران نزدیک شده و از نفوذ انگلیس جلوگیری کند، با اینحال روزیکه بحضور شاه شرفیاب و معرفی شد، حاضر بانجام تشریفات درباری نگردید و چون خود را سفیر دولت فاتح میدانست با تفرعن بسیار بحضور فتحعلیشاه رسید.

موضوع دیگری که گریبایدوف از بند ورود با ایران بدان اهمیت فراوان میداد، استرداد اسراء و فراریان قفقازی و گرجی به روسیه و فراریان بود. عده‌ای از نویسندگان اصرار او را در مراجعت اینعده به روسیه در اثر تلقین بعضی از همراهان سفیر، بخصوص آرامنه میدانند.

او برای اجرای ماده ۱۳ عهدنامه ترکمانچای که در آن به استرداد اسراء اشاره شده بود از بند ورود سرسختی نشان میداد و از هرگونه بهانه‌جویی و ایجاد مزاحمت خودداری نمیکرد.

در ماده ۱۳ عهدنامه ترکمانچای ذکر شده بود:

«... تمام اسراء جنگی را که طرفین در هنگام محاربه اخیره و بسا قبل از آن دستگیر کرده‌اند و همچنین اتباع دولتی که در اوقات سابقه اسیرا گرفتار شده باشند در ظرف چهارده ماه مسترد خواهند شد. بعد از آنکه باین اشخاص ارزاق و اشیاء لازمه

داده شد مومی‌الیهم را بطرف عباس آباد حرکت داده و در آنجا به کمپسرها نیکه از طرفین برای استرداد و تهیه اعزام باوطن ایشان مأمور شده‌اند تسلیم خواهند کرد . در باره اسراء جنگی و اتباع دولتی که باسیری گرفتار شده و بسبب عدم مکان آنها و یا بعلت دیگری از طرف دولتی فوق مسترد نشده‌اند طرفین متعاهدین همین ترتیبات را مرعی و معجری خواهند داشت .

دولتین ایران و روس مخصوصاً این حق را برای خود قرار میدهند که هر وقت این قبیل اشخاص را مطالبه نمایند و ملتزم میشوند که هر وقت خود اسراء اظهار کرده یا از طرفین مطالبه شدند مومی‌الیهم را مسترد سازند . \*

در آن موقع عده‌ای از اهالی گرجستان ، بخصوص زنان گرجی که از زمان کریم خان زند و آقا محمدخان قاجار بعنوان اسیری با ایران آورده و بعد با جبار یا بدخواه بدین اسلام و سپس بتزویج اشخاص مختلف در آورده بودند ، در نقاط مختلف ایران زیاد دیده میشدند . این اشخاص که بیشتر در خانه رجال و معروفین زندگی میکردند اکثراً دارای اولاد و احفادی هم شده بودند . گریبایدوف در این مورد نامه‌ها نوشت ، تهدیدها کرد ، و سماجت‌ها نمود . از جمله نامه زیر که بوزیر امور خارجه ایران نوشته است :

« دوست مهربان من ، بعد از مرحمت‌های بی‌پایان که اعلیحضرت قدر قدرت قبله عالم و عالیمان بکمترین فرمودند و تأکید بلیغ در رد کردن اسراء مقرر داشتند مع هذا الی حال اسیری نرسیده خصوصاً ضعیفه که در خانه ملاباشی است که خویش معظم الیه بتواب نایب السلطنه عرض کرد و بنواب نایب السلطنه یقین و مشخص گشته و معلوم شد که ضعیفه در آنجا است و حکم فرمودند بگیرند رد نمایند ، هنوز هم معوق مانده ، بیاید محبت فرموده مقرر دارند که امروز ضعیفه را در خانه ملاباشی گرفته بیاورند و سایر اسراء را بطوری که اظهار شد محبت نمایند . و قبله عالم در باب رفتن نایب السلطنه به بطراظهار فرموده بنده عرض کردم که تا خبری از اعلیحضرت قدر قدرت امپراطور اعظم نرسد نمیشود ، و قبله عالم فرمودند که نایب السلطنه بتفلیس برود تا زمانی که امپراطور

به پتر برسد نایب السلطنه هم رسیده باشد ولیکن کاغذی که من بجنرال انشف بحسب  
الخواهش نواب نایب السلطنه نوشته‌ام تاجواب رسد صلاح رفتن نیست ، و امروز هم از  
جنرال انشف کراف پسکوچ ایروان کاغذی رسیده که آنچه سالداتی که فرار می نمایند  
و بآندر با بجان می آیند ورد نمی کنند این طریقه خلاف دوستی دولتین ورأی عالم آرای  
شاهنشاه اعظم است. از آن دوست توقع دارم که بقیله عالم عرض و از سر کار قدر آثار حکم  
معکم شده که همگی را رد نموده بعد از این ترك طورهارا نمایند . زیاده چه اطناب  
رود . «

گذشته از اینها گریبایدوف توسط مأمورین سفارت هم « بنا گذاشت که با تاجار  
دار الخلافه بیخانه اینکه گرجستانی در خانه شماست بدرقتاری نماید و بدون اذن و  
استحضار امنای دولت ایران کسان خود را از آرامنه و روسیه بخانه های مسلمانان میفرستاد  
و ایشان خود سرداخل خانه های مردم شده اظهار عیداشتند که باید نمایندگانها جمیع  
اناثیه آن خانه را دیده اگر زن از گرجستان باشد بخانه ایلچی برده تا ایلچی بالمشافه  
تحقیق رضا وعدم رضا در مانندن یا مانندن او در مملکت ایران نماید . و مکرر این  
حرکت از گریبایدوف صادر شد و از اناثیه اهل اسلام باین نحوها بخانه خود بردمشها  
نگاهداری میکرد . «

داستان آغا  
در خلال این احوال و پس از يك سلسله از این قبیل  
رفتار هنگامی که گریبایدوف خود را آماده رفتن به تبریز  
می کرد و حتی حضور شاه هم شرفیاب شده و اجازه مرخصی گرفته  
بود ، یکی از خواجه های مقرب حرمسرای فتحعلی شاه که سمت « ناظر حرمخانه  
پادشاهی » را داشت ، بنام میرزا یعقوب خواجه بواسطه اختلاف حسایی که پیدا کرده  
بود فرار کرد و بنزد گریبایدوف در سفارت روس پناهنده شد .

میرزا یعقوب یا « آغا یعقوب » از آرامنه گرجستان بود که بیست سی سال قبل از  
آن او را باسارت تهران آورده و پس از اخته کردن جزء خواجه های حرمسرا در آورده

بودند. آغا یعقوب از وجوه سپرده بدستش چهل پنجاه هزار تومان کسر آورده بود و وقتی خواستند بحسابهایش رسیدگی کنند، بعنوان آنکه گرجستانی و از اتباع روسیه میباشد، بنزد گریبایندوف رفت و متحصن شد و درخواست کرد او را بروسیه بفرستد.

آغا یعقوب بواسطه اطلاعی که از داخل حرمسرای دربار قحطعلی شاه داشت و همچنین چون با شاهزادگان و رجال و معروفین آشنائی بهرسانده بود و به «اندرون» رفت و آمد می کرد، صوری از زنان گرجی تهیه کرد و بگریبایندوف داد. از جمله اسمی دونه از زنان ارمنی که در خانه اللهبیارخان آصف الدوله بودند جزء این صورت بود. گریبایندوف با آصف الدوله و اشخاص دیگری که طبق آن صورت زنان گرجی در خانه آنها بودند پیغام فرستاد و خواست زنها را برای استعمال و بازجوئی از اینکه آیا مایل بر رفتن بروسیه هستند یا نه نزد او بفرستند.

حرکت و رفتار ناهنجار گریبایندوف، بیش از پیش موجب نا رضائی دربار ایران و رجال دولت شده بود. ولی باز بملاحظاتی فقط به پیغام شفاهی و دعوت او به ترك این رویه اكتفا می کردند. وقتی آغا یعقوب در سفارت روس متحصن شد وزیر امور خارجه ایران به گریبایندوف نامه ای نوشت که با رفتن آغا یعقوب از ایران مخالفتی ندارد، ولی باید قبلاً در «محکمه حاکم شرع» طهران «با حضور ترجمان مراقبه بشود» و پس از «تفریح حساب ورد مطالبات» «کسی را با او حرفی و سخنی ننواهد بود.»

آغا یعقوب که میدید دولت ایران در تعقیب رسیدگی بحسابهای اوست و از طرف دیگر حامی خود را ابلجی دولت غالبی در کشور مغلوبی میدید جسور شده و مکرر علناً بمقامات دولت ایران فحاشی و هرزه درائی می کرد و بخصوص در نزد مردم متعصب آنروز نسبت بدین اسلام توهین و جسارت مینمود.

گریبایندوف که در بازگشت به تبریز و رفتن نزد زن محبوبه اش عجله داشت در پاسخ نامه وزیر امور خارجه ایران نوشت که اولاً محاکمه آغا یعقوب در تبریز و با حضور کنسول روس بعمل آید و ثانیاً نقاضا نمود یکی از همکاران خود را بعنوان «نایب» خویش در تهران بگذارد تا در غیاب او کلرهایش را دنبال کند. ولی وزیر امور خارجه



ایران با این تقاضا موافقت نکرد - نامه های متبادله در این باره که تاریخ آنها دو روز قبل از کشته شدن گریبایدوف میباشد بشرح زیر است .

سواد کاغذ وزیر دول خارجه که بایلیچی دوس (گریبایدوف) نوشته اند :  
عالیجاها ، بلند جایگاهها ، دوستانها :

میرزا یعقوب مباشر دادوستد سر کار دیوان بوده با تحویلداران دیوانی محاسبات و معاملات چندواشته که نوشتجات پا بمهر و سیاهه محاسبات او حاضر است و مبلغی از مال سر کار دیوان و تحویلدارها و غیره بر زمه او هست و بعضی تفریطات و سرقتها از او بظهور رسیده بمقتضای بعضی از فصول عهدنامه که البته در نظر آن دوستدار است از تبعه طرفین هم هر گاه مطالبه و محاسبه و مؤاخذنه باشد باید در محکمه حاکم شروع آن بلد با حضور ترجمان مرافعه بشود لهذا باید میرزا یعقوب در محکمه شرع دارالخلافه تهران حاضر شود و با حضور ترجمان طی مرافعه شده تفریح حساب ورد مطالبات نموده باشد و بعد از طی مرافعه ورد مطالبات ظاهر است که کسی را با او حرفی و سخنی نخواهد بود چون لازم بود اظهار شد . تحریر اقی چهارم شهر شعبان ۱۲۴۴ .

پاسخ گریبایدوف به نامه  
شهامت و بسالت اکتساب دولت و اقبال همراها .  
وزیر امور خارجه  
« عالیجاها بلند جایگاهها شوکت و جلالت دستگاها »

مراسله جناب آن عالیجاه رسید ، در باب میرزا یعقوب بدان روش که نوشته بودید کما هو حقه معلوم و مفهوم شد چون مخلص محض برای استحکام و انضیاط دوستی دولتین آمده و همیشه در کوشش و سعی میباشد که روز بروز دوستی را زیاد نماید که در فیما بین دولتین مغایرت و جدائی تصور نشود درینصورت معلوم است که مخلص مال سرکار اعلیحضرت شام را از مال سرکار اعلیحضرت امپراطور اعظم خود جدا ندانسته در باب ادعائی که با میرزا یعقوب هست اگر چنانچه چیزی در زمه او ثابت باشد موافق حق و حساب بازیافت خواهد شد لهذا مخلص صداقت اندیش از آن عالیجاه توقع می نماید که چون حالا روانه هستم مشارالیه را موافق عهد نامه بهمراهی مخلص با اموال خودش

روانه تبریز نمایند که در آنجا در محکمه شرع اتور تحقیق مراتب شود با وجود اینکه موافق عهد نامه این قبیل امور مختص از عالیجاه غنرالنی کونسول امپور کر بوده و نواب اشرف والا نایب السلطنه در آنجا تشریف دازد و اگر چنانچه مخلص بخواهد که تفصیل جواب مراسله جناب آن عالیجاه را بنویسد باز بطول انجامیده که باعث معطلی خواهد شد باری امیدواری چنان است که زیاده از این مخلص معطل نشده زیاده از حد از اعلیحضرت شاه والا جاه راضی و خشنود روانه شود و دیگر عالیجاها دوستان ، جناب شما خود نایب مخلص و خانواده او را در پترزبورغ می شناسید و می دانید که چه قدر نظام دان و قاعده شناس است که پاس دوستی دولتین را چه قدر منظور میدارد و به مخلص معلوم است که کبری نخواهد کرد که منافی رأی اعلیحضرت شاه والا جاه باشد که بر این که بیشتر هم بشما نوشته ام حالا مجدداً مخلص توقع می نماید که بخدمت اعلیحضرت شاه اعظم عرض نمایند که چون لازم است مشارالیه تا مراجعت مخلص در اینجا بماند باید او را کمال عزت و احترام نمود که خاطر جمع باشند که از او خلاقی بظهور نخواهد رسید و مشارالیه منتظر هدایا خواهد شد که بحضور همایون شاه والا جاه بگذارند چون لازم بود اظهار شد . تحریر فی چهارم شهر شعبان المعظم ۱۲۴۴ .

در جواب این نامه وزیر خارجه ایران ناعه زیر را به گریبایدوف ایلچی روس در ایران نوشت :

دعایجاها درایت و فطانت همراها ، دوستان ، در خصوص فرمایشی که اعلیحضرت شاهنشاهی روحی فداه بعالیجاه نظر علیخان فرموده بودند که بآندوست مهربان ابلاغ نماید . از دوستدار خواهش کرده بودند که کیفیت آنرا در طی نوشته اظهار نماید . لهذا قلمی میدارد که چون درین روزها بعضی امور جزویه در میان است که انشاءالله بنوعی خواهد گذشت که به نظرها باکمال دوستی و مهربانی دولتین غریب و ناپسند نیفتد و معلوم است در صورتیکه آندوست بکچند در دارالخلافه طهران مقیم باشند نظر بفظانت و خیرخواهی و اختیاری که دارند رفع اینگونه امور بخوشی خواهند شد و از هیچ طرف غایله و غیاری فیما بین در گذشتن بعضی امور جزویه اتفاق نخواهد افتاد و اگر

آندوست هنوز که بعضی جزویات در میان است و خیر خواهیها و نیک اندیشیهای ایشان در تکمیل دوستی ظهوری نیافته کسی را از جانب خود در اینجا بگذارید و خود روانه آذربایجان شوید شاید در مجاری طی امور نایب آندوسترا اطلاع و اختیاری کلی در گفتگوهای دوستانه که ناچار تحملات و توقعات یکجبهتانه و مستلزم احتراز از اعتراضات و سخت گیریهای مشاجرانه است نباشد و در این اول وهله کارها بخوشی مقرون نگردد پس از این رهگذر بآندوست اعلام می شود که اگر خود لازم میدانند در این روزها روانه آذربایجان شوند همراهان خود را به همراهی خود برده باشند اگر کسی را خواهید در اینجا بر سر منزل و مکان معینه بگذارید دیگر او را اذن مداخلت در کار و بار دولت و امثال آن ندهند تا خود مراجعت نمایند و اگر خود توقف مینمایند بهتر و خوشتر چون لازم بود اظهار شد . فی چهارم شهر شعبان ۱۲۴۴ء

گریبايدوف که این قبیل مخالفتها را میدید بتحریرك و تشویق آغا یعقوب و دیگران بشدت عمل خود در مورد استرداد زنان گرجی و ارمنی میافزود .

درین کمائیکه سفیر روسیه بمراجعت آنان اصرار داشت ، عدمای بانوی گرجی و ارمنی وجود داشتند که سالها قبل باخویشان خود بایران آمده و مسلمان شده بودند . لیکن سفیر روسیه بدون توجه باینکه آنان بمیل خود بایران مهاجرت کرده و همسر ایرانی برگزیده و دارای فرزندان متعدد شده اند اصرار داشت که همگی آنها را بروسیه بازگرداند .

در این میان اصرار گریبايدوف در مراجعت دو نفر از زنان ارمنی خانه اللهیارخان آصف الدوله بیشتر بود . با فشاری او در مراجعت این زنان از آن جهت بود که اللهیارخان برادرزن فتحعلیشاه و دایی عباس میرزا نایب السلطنه و از همه مهمتر طرفدار علنی انگلیسها بود . گریبايدوف برای اینکه با خاندان سلطنتی ایران و بخصوص مهره قوی سیاست انگلیس در ایران مبارزه کند ، اصرار در بازگشت این دوزن گرجی داشت .

در نتیجه اللهیارخان آصف الدوله برای نجات دوزن مذکور به انگلیسها متوسل شد . در نامه ای که سفارت انگلیس در تهران بوزیر امور خارجه انگلیس فرستاده در

این باره مینویسد :

«... گریبایندوف غرور و خودخواهی فوق‌العاده‌ای دارد. او چون در سال ۱۸۱۹ [۱۲۳۵ هـ] مأمور بازگردانیدن ۱۵۸ نفر از اسراء و فراریان روسیه از ایران بوده اکنون که بار دیگر با داشتن مقام بالائری باین کشور آمده ، سعی دارد بهار دیگر باقیمانده مهاجرین ، فراریان و اسراء را بروسیه برگرداند . سفیر جدید روسیه حتی از اعزام مأموران روسی بخانه‌ها و حرم‌سراهای درباریان قاچاریه نیز ابائی ندارد، فشار فوق‌العاده ای که او برای بازگردانیدن دوکنیزگرچی از خانه آصف‌الدوله می‌آورد، سبب شده که او از ما کمک بخواهد . گرچه آصف‌الدوله همیشه جانب ما را در همه امور حفظ میکند لیکن متأسفانه درین امر ما نمیتوانیم با او کمکی بنمائیم .»

در گزارش دیگری که وزیر مختار انگلیس در تهران در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ (۱۲۶۵ هـ) - برای وزیر خارجه انگلیس فرستاده در باره آصف‌الدوله مینویسد :

«... آصف‌الدوله خود و تمام افراد خانواده اش ، همیشه و کاملاً در اختیار دولت انگلستان بودمانند... من منتظر فرصت کمدریک ملاقات خصوصی شما را و ادارکنم با مقام وزارت اعطاء نماید. این خود خدمتی با استقلال ایران خواهد بود.»<sup>۱</sup>

ظل السلطان حاکم تهران در نامه‌ای که برای عباس میرزا نایب‌السلطنه فرستاده در این باره مینویسد : «... میرزا یعقوب باطمینان حمایت ایلچی ناسزاها بشرع و دین اسلام گفت و به علماء و فضلاء دشنام داد استخفافها بدولت قاهره و استهزاها بخلق ایران نمود که اهل شهر اعم از عالم و عامی رنجیدند و طاقت نیاوردند. در این اثناء دو نفر زن از آرامنه ولایت عثمانی در خانه اللهبیارخان قاچار بودند .

بلدهای ایلچی بساو خیر دادند و براو مشتبه نمودند که این دو نفر از اسرای گرجستان هستند. ایلچی بمطالبه برخاست ، اللهبیار خان گفت اینها از ولایت عثمانی میباشند دخلی بشما ندارد. ایلچی قبول نکرد اصرار روشدت کرد شاهنشاه باللهبیارخان حکم فرمودند هر دو نفر زن را با آدمی از خود به‌خانه ایلچی بفرستد تا ایلچی خود از آنها بیرسد

و معلوم شود که از اسرای ولایات روسیه نباشند . اللہبارخان حسب الامر مقرر و معمول داشت . اما ایلچی مرد را پس فرستاد و زنها را نگاهداشت . قاعده ایران معلوم است که زن در خانه نامحرم نمیتواند بماند ، مایه بدنامی میشود . علاوه بر آن ، آن شب میرزا یعقوب مجلس شرب داشت ، آدمهای ایلچی هم یکتازن فاحشه از شهر آورده بودند ، آن



گریبا پدوف سفیر روس

دو زن که در خانه ایلچی بودند بملاحظه این اوضاع آه و ناله میکردند و مردم بی طاقت شدند تا وقت صبح که آدم رفت ، آن دو زن را از خانه ایلچی بیاورد ندادند .<sup>۱</sup>

بدنبال توقیف آن دو زن گرجی در خانه سفیر روس ، جهانگیر میرزا چنین میشود . . . آصف الدوله از شنیدن این خبر آتش بیجان و بی تاب و توان شد و بفکر چاره خود افتاد و بعلمای اسلام که در دارالخلافه بودند اظهار تظلم کرد و در دولت سرای افضل الفضلاء مجتهد العصر و الزمان حاجی میرزا مسیح رحمت‌اله جمع آمده زبان بتظلم و تشکی کشود و از عدم اعتنای خاقان مغفور نیز در این باب اظهار دل‌تنگی نمود و حاجی میرزا مسیح رحمت‌اله نظر بتکلیف مسلمانی کسی بنزد ایلچی مزبور فرستاده طلب انانیه اهل اسلام را که برده بودند نمود. ایلچی در جواب سخنان درشت گفت و فرستاده مجتهد العصر و الزمانی را خائباً و خاسراً معاودت داد و اهل اسلام از دیدن این اوضاع پریشان شده محاللات و محالات را خبر کرده و جمیع کسبه و رعایا از زن و مرد اسلحه پوشیدند و اکثر نوکر باب دولتی نیز بجهت اسلام ترك آمدن مبارک را کرده در دولت سرای مجتهد العصر و الزمان جمع شدند و میرزا مجتهد را از دولت سرای خود بمسجد جامع برده دروب اسواق و خانات را بسته بمسجد جامع مجتمع گشتند و کثرت و غوغای عظیم از عام و خواص در مسجد پیدا آمد .<sup>۲</sup>

پس از اجتماع مردم در مسجد جامع ، تمام اسراء و زنانی که در سفارت روسیه توقیف شده بودند بعلماء بی‌قام دادند که تعامت ما بشرف اسلام رسیده ایم و صاحب اولاد گشته ایم حال که امنای دولت ایران با دولت روس میثاقی بسته اند که گسته ندارند بیجاست علماء که بر مذهب شریعت نشسته اند باعث نجات ما گردند . چون این پیغام بعلماء دین مبین رسید ، مسجد جامع طهران را انجمن ساخته ، عامه مردم را حاضر داشتند و معقود آن بود که گریبایندوف جماعتی را از اسراء که در دین مسلمانی راسخ بودند مرخص دارد . . .<sup>۳</sup>

۱ - کتاب احوالات سفر مسعود میرزا .

۲ - تاریخ نو ص ۱۲۲

۳ - فارستامه ناصری ص ۲۲۵ .

ولی سفیر روس بتقاضای مکرر میرزا مسیح اعتنائی نکرد. چون احتمال حوادث شومی میرفت میرزا ابوالحسن خان ایلچی وزیر امور خارجه که از حقوق بگیران انگلیس بود همچنین سایر مقامات دولتی به گریبایدوف پیغام دادند که از هیجان مردم بترسد و زنها و اسراء مسلمان را برگرداند. فتحعلیشاه در نامه‌ای که به عباس میرزا نایب السلطنه مینویسد، نیز اشاره باین هیجان مردم و پیامی که برای سفیر فرستاده کرده می‌گوید: «این زنهار که سالهاست مسلمانان و بالفعل یکی از آنها حامله، باز بفرست و هر جا اسیری مشخص داری اعلان دار تا باز یافته شود ولی این نامه فایده نبخشید...»<sup>۱</sup>

سرانجام روز چهارشنبه ششم شعبان ۱۲۴۴ (۱۱ فوریه ۱۸۲۹) مردم تهران بازار را بستند و جمعی از آنها بطرف اقامتگاه گریبایدوف حرکت کردند تا زنان را از چنگ کسان او در آورند. در نتیجه زد و خوردی که بین مردم و قزاقان مستحفظ سفارت روی داد بواسطه شلیک گلوله یکی از مستحفظین، پسر بچه چهارده ساله‌ای که در بین جمعیت بود کشته شد. با کشته شدن این طفل بر هیجانات مردم و مهاجمین افزوده شد و عده‌ای در آن میان که بعقیده بعضی‌ها از عمال آصف الدوله بودند فریاد می‌کردند که «آقا میفرمایند باید ایلچی روس را بقصاص آن طفلک کشت...»

از آن طرف وقتی خیر اجتماع مردم و قصد آنها در حرکت بطرف سفارت روس بفتحعلیشاه رسید به علیشاه ظل السلطان فرزند خود که حاکم تهران بود دستور داد از وقوع هر حادثه‌ای جلوگیری کند. ظل السلطان نیز باشاهزاده امام وردی میرزا سرکشیکچی باشی و دوسه هزار نفر کشیکچیان دولتخانه و مستحفظین ارک و سربازان در سدد پراکنده ساختن مردم و جلوگیری از حمله آنها بسفارت برآمدند ولی مردم با آنان نیز بستیز پرداختند.

نویسنده ناسخ‌التواریخ مینویسد «ولی مردم با آنها سخن بخشونت کردند و گفتند آنجا که پای دین در میان باشد، ما از دولت دست باز داریم. اینک این تیغ‌های آخته را از بهر دشمنان دین افراخته‌ایم. اگر شما حمایت دشمن کنید حشمت شما نگاه نداریم

و نخست این تیغ‌ها را بر شما برانیم<sup>۱</sup> و صریح گفتند: «که اگر دولت بخلاف رأی ما فرمان دهد، جمهوری از پادشاه روی برتاییم و با او نیز مدافعه کنیم .. در آن غوغا او باش شهر زبان درازها و سخت‌گویی‌ها و بی‌حرمتی‌ها نسبت بظل‌السلطان هم نمودند و در آخر کار غوغا بجائی کشیده بود که دروازه‌های ارك تا دوسه ساعت بسته شد<sup>۲</sup>، در آن روز زنان فریاد میکردند و بفرزندان فتحعلیشاه میگفتند «بروید زنان خود را تسلیم روسها کنید چنین رفتاری لایق‌ریشی است که پدر شما هر روز با آب گلاب آرام‌عطر میکند<sup>۳</sup>».

گریبایدوف که شاهد اجتماع مردم تهران در جلو سفارت بود و خطر را در چند قدمی می‌دید خود میرزا یعقوب و دو نفر از زنهای آصف الدوله را بیرون فرستاد و درهای سفارت را بست تا بلکه آتش فتنه را فرونشاند. حتی دستور داد موجودی پول‌هایش را نیز بمیان جمعیت بریزند تا شاید باینوسیله مردم آرام گیرند. ولی مردم غضب‌آلود تا میرزا یعقوب را دیدند بطرفش حمله بردند و او را در جلو در سفارت باخنجر و شمشیر پاره پاره ساختند و زنهارا بخانه میرزا مسیح مجتهد فرستادند.

گریبایدوف برای دفاع و جلوگیری از هجوم مردم بهمه ساکنان سفارت و مستحفظین دستور داد به بامهای خانه بروند و از بالای بامها و شکاف دیوارها در صدد مذاقعه باشند و وقتی عده زیادی از میان سیل خروشان جمعیت عصبانی از در و دیوار خانه بالا رفتند مدافعین شروع بشلیک کردند در نتیجه هشتاد نفر از مهاجمین و ۳۸ نفر از ساکنان سفارت روس کشته شدند و در بین کشته‌شدگان سفارت جنازه گریبایدوف سفیر، آدلونگک دبیر دوم و پزشک سفارت، منشی ایرانی، یک شاهزاده گرجی، یک افسر روسی، یازده قزاق و چند مستخدم ارمنی و گرجی مشاهده شد. تنها (مال‌تسوف) دبیر اول سفارت و شش نفر دیگر که در گوشه‌ای پنهان شده بودند، از معرکه جان بدر بردند که در مراجعت بروسیه بنقع ایران و بضرر سفیر مفرور و خشن کشور خود شهادت دادند و اعمال او را سبب خشم و غضب مردم دانستند.

۱ - ناسخ‌النواریخ جلد اول .

۲ - روضه‌الصفا ، جلد نهم .

۳ - تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران تألیف دکتر علی‌اکبر بیضاصفحه ۲۵۲



در باره علل قتل گریبایدوف نظرات مختلفی ابراز شده است نشر به وزارت خارجه ایران مینویسد: «... بعضی ها محرکین ایجاد حادثه قتل گریبایدوف را مأمورین انگلیس و ایادی آنها مثل آصف الدوله و غیره میدانند ولی این عقیده مشکل بنظر صحیح میآید، زیرا اولاً در آن موقع بعلی چند که جای بحث آنها اینجانب نیست از جمله جلوگیری از نفوذ و پیشروی بیشتر روسها در ایران و همچنین درگیری خود آنها و روسها با عثمانی ها بواسطه قضیه یونان، سیاستشان ایجاب میکرد که بین ایران و روسیه صلح و صفا برقرار باشد...»<sup>۱</sup>

با اینحال گرت واتسن در تاریخ جاریه مینویسد: «روزی که مردم سفارت روس هجوم بردند از میان جمعیت کسی فریاد کرد که اسبهای روسها در طویله سفارت انگلیس است و بدینجهت مردم بطرف طویله سفارت انگلیس رفتند و پس از کشتن میرآخور گرجی و دولتر قزاق روسی اسبهای روسها را بخانه های خود بردند و با آنکه مردم در حال طغیان و شورش بودند، معیناً جمعیت عنان شعور و تشخیص را از دست نهاد و دست به کوچکترین اسباب و اثاثیه متعلق به سفارت انگلستان نزدند و کمترین خسارتی وارد نیاوردند...»<sup>۲</sup>

از همه جالبتر نامه توهین آمیزی است که پس از این واقعه وزیر مختار انگلیس خطاب به وزیر امور خارجه ایران در باره قتل سفیر روس مینویسد: «با حیرت و استکراه تمام خبر قتل منکر بیرحمانه ایلچی دولت علیه روس و همراهان و متعلقان او از جانب مرحمت جوانب نواب مستطاب نایب السلطنه بمن رسید، در تواریخ کل دول و در تمامی عالم از بند عالم الی حال، چنین واقعه و حادثه ای واقع نشده و اتفاق نیفتاده است و تمام دولتهائی که بی ادب ترین و اخبث ترین کل دول عالم میباشند، همیشه بر خود لازم داشته اند و دارند حفظ و حراست و احترام و عزت ایلچیان و فرستادگانی را که از جانب دولتی بدولت و مملکت ایشان وارد میشوند، حتی اینکه در بین جنگ و منازعه این قاعده کلیه را

۱ - مجله وزارت خارجه شماره ۲ دوره سوم صفحه ۱۳۷ مقاله ابراهیم تیموری.

۲ - صفحه ۲۳۷ ترجمه وحید مازندرانی.

رعایت و هرگز تجاوز و تخلف جایز نداشته‌اند اما در اینجا در بین دوستی و مصالحه در پای تخت پادشاه در محلی که صدای شورش و هنگامه و غوغا بگوش رجال و کسان و منتسبین او میرسد و فریاد بیچارگان را می‌شنیدند همه فرستادگان دولت به قتل رسیدند، در پیش نظر اولیای دولت که موافق قانون دوستی دولتمن آن بود و واجب بود که ایشان را محافظت و محارست نمایند اطمینان و خاطر جمعی بالمره از میان رفت و هیچکس نمیتواند بگوید که فرستاده هیچ دولتی میتواند در ایران خاطر جمع و آرام بنشیند یا آن است که دولت نمیخواهد محافظت و حراست نموده باشد یا اینکه در قوه دولت نیست اما اگر این دولت آبرو و استقلال خود را میخواهد باید به روضه که بتواند خود را ازین بدنامی و بی‌اعتباری مستخلص سازد این کفایت نمیکند که بگوید که ما راضی باین مقدمه نبودیم باید تلافی و پاداش کلی بعمل بیآورند و کسانی که محرك این قتل عظیم شده‌اند و عامل این عمل بوده‌اند بدست دولت بهیبه روس بدهند هر کس که باشد و هر منصب که داشته باشد و هیچ عذرو واسطه و پناهی از برای این کسان اصلاً و مطلقاً نباید باشد هر گاه دولت ایران اندک اهمال و تغافل جایز دارد درینخصوص مشخص و واضح است که باین مقدمه راضی بوده‌اند و اگر نمیتوانند اثبات نمایند که درین مقدمه دخیل نبوده‌اند کلی دولتهای عالم بدولت ایران دشمن خواهند بود پس اینجانب از اولیای دولت ایران خصوصاً از آنجناب چنین شهادت و اقرار و اعتراف میخواهم که دولت خودم بدانند که شایسته و پاداش درین باب چه چیز است که بعمل آورند و تشخیص بدهند که بعد ازین صلاح هست که با دولت ایران دوستی را بطریق سابق برقرار دارند یا خیر؟ اینجانب امیدکلی دارد و میخواهد که قبول کند و بدانند که دولت ایران میتواند اینگونه شهادت را باسانی بدهد اگرچه ازین راه تعجب و تحیر دارد که تا حال هیچیک از گناهکاران و مرتکبین را نه بقتل رسانیده‌اند و نه محبوس کرده‌اند.

عالیجناب کیتان مکدئالد را باینخصوص فرستادیم که امنای دولت ایران نوشته و استشهادی که دارند در این باب بمشارالیه بدهند و امیدوارم که بر من لازم نشود که ترك مصاحبت و آمد و رفت با اولیای این دولت کرده باشم بکیتان مکدئالد حکم شد

که یکنفر صاحب منصب روس وشش نفر دیگر را که باقی مانده اند بدار السلطنه تبریز برساند که تشویش و ظلمی باین باقی که مانده اند ندهند . بر من لازم است که بگویم که اگر موثی از سر آتھائی که باقی مانده اند عیب نماید فوراً بنامی کسان انگلیس که در ایران میباشند حکم خواهد داد و کلا با خود از خاک ایران بیرون خواهیم رفت . افسوس این است که لازم شد ولابد شدم که باینوضع بآنجناب بنویسم ، اما دولت ایران کلر خود را بجای رسانیدماند که اگر واضح دیدی پرده اظهار نکتم ، گاهست تصور و خیال نمایند که در قید این مطلب نیستم . تحریراً فی شهر شعبان سنه ۱۲۴۴ .

در پشت نامه محل مهر «جان مکد نلد کیز افوض امری الی الله»

نفوذ انگلیسها

با اینکه این نامه توهین آمیز و زنده از طرف سفیر

در بین علماء

انگلیس بعوزیر امور خارجه ایران نوشته شد ، با اینحال

انگلیسها تصمیم گرفتند از این حادثه حداکثر استفاده را بنفع

خود بنمایند . بخصوص که گریبا پدوف مأموریت داشت تا با جلب قلوب درباریان و دولتیان از توسعه نفوذ سیاسی انگلیس در ایران جلوگیری کند .

هنوز یکماه از حادثه نگذشته بود که همه متوجه شدند ، کشته شدن گریبا پدوف ،

میدان داری سیاست ایران را بنسبت انگلیسها داده و آنها هر عملی که میخواهند

انجام میدهند . چون اجرا کننده بلوا و شورش روحانیون بودند ، پیداست که سفیر

انگلیس همه تلاش خود را برای نزدیکی با ایندسته از مردم قرارداد . در این زمان در

تهران وزیر مختار انگلیس ، «سرجان ماکد و نالد کیز» بود که در دوران جنگهای

ایران و روسیه بکشور ما آمده بود . او در میان اردوی ایران و روسیه رفت و آمد میکرد ،

حتی هنگام گفتگو درباره عهدنامه صلح ترکمانچای نیز شرکت داشت و واسطه ایرانیان

وروسها بود . مکد نالد که سمت مشاور نظامی ایران را داشت ، نه تنها زبان فارسی را

خوب میدانست بلکه در میان همه طبقات ایران عمال و دوستانی داشت .

دانشمند فقید سعید نفیسی مینویسد «چون معرک این واقعه شوم روحانیون متنفذ

تهران بودند پیداست که سفیر انگلستان هم باید خود را بایشان نزدیک کند . این بود

که از لندن اجازه گرفت از يك طرف دلهاي پر توقع روحانيون را بدست آورد و از طرف ديگر در بار و شخص پادشاه را با هديه و تعارف جلب کند ...<sup>۱</sup>

مکدونالد<sup>۲</sup> در نامه‌ای که بوزیر خارجه انگلستان فرستاده، مینویسد: «... اکنون که نفرت عامه علیه روسها با وج خود رسیده اجازه میخواهم بارو حانیون ایران بخصوص حاج میرزا مسیح که در شورانیدن مردم نقش اساسی داشته‌است، ملاقات کنم و با همکاران وی تماس بگیرم. آصف الدوله بمن قول داده است که وسائل ملاقات و نزدیک شدن مرا بارو حانیون ایران فراهم کند... اجازه میخواهم از حکومت هندوستان و عالیجناب تقاضا کنم که هدایای گرانبھائی بتهران بفرستید تا از جانب ملکه انگلستان به حضور شاه و ملکه ایران و روحانیون و درباریان تقسیم کنم...»

طولی نکشید که از لندن اجازه آمد و حتی هدایائی با کشتی برای او فرستادند که بند بار ایران و به کسانی که مؤثرند بدهند و بزوجه او در تهران نیز مأموریت دادند که از جانب ملکه انگلستان به حضور ملکه ایران شرفیاب شود و هدایای گرانبھائی تقدیم کند<sup>۳</sup>. سر جان مکدونالد بتهران آمد و بدون اینکه منتظر وصول هدایا بشود، در صدد برآمد بخانه روحانیون متنفذ تهران برود.

در آن روزگار هنوز همه مردم و بطریق اولی متشرعین دو آتشه فرنگی را نجس و بردن نامش را حرام و رفتن آمد و نشست و برخاست با او را مخالف آئین مقدس اسلام

۱ - هشتمین سالنامه دنیا، ص ۳۰

۲ - سر جان مکدونالد کبیر در سال ۱۸۴۶ بنماینده گی کمپانی هند شرقی و دولت انگلیس بسمت وزیر مختار بریتانیا بتهران آمد. او در دوران جنگهای ایران و روس مقیم تبریز بود تا از نزدیکم شاهد تجزیه هندو شهر قفقاز از ایران باشد و هم در مواقع لزوم واسطه مذاکره بین دو کشور ایران و روس بشود. مکدونالد یکسال و نیم بعد از قتل گریباپدوف در ۱۸۳۰ در تبریز فوت کرد. دولت انگلیس و کمپانی هند شرقی بلافاصله (جان کمپبل) دبیر اول سفارت را با سمت شاردن دافر به کفالت سفارت خود در ایران منصوب کرد و بعدها یادادن لقب (سر) یا، او را بمقام وزیر مختاری ارتقاء دادند.

۳ - هشتمین سالنامه دنیا ص ۲۰

میدانستند و اینک این فکر تا با امروز در این مرزوبوم باقی مانده بود .

بهمین جهت نمایندگان خارجی بهیچوجه نمی توانستند مستقیماً با روحانیون گفتگو یا مرادوه داشته باشند . بدین سبب هر يك از سفرا يك مترجم ایرانی و بالااقل مسلمان از مردم هند و عثمانی داشتند که آنان عضو لاینفك و بسیار مؤثر سفارت بودند . انگلیسها چون در آن زمان در هندوستان موقعیت خود را مستحکم کرده و از روز نخست که پادشاه سرزمین گذاشته بودند مسلمانان هند زودتر از طوایف دیگر با ایشان گرویده بودند ، لذا سفارت انگلیس در تهران برای اینگونه کارها در ایران مسلمانان هند را بر دیگران ترجیح می داد . در این موقع رابط سفیر انگلیس در تهران با مردم و دولتیان یکی از ایرانیان مهاجر به هند و سپس برگشته از آن سرزمین بنام «جعفر علیخان» بود ، که لقب «نواب» داشت . سفیر انگلیس از او خواست تا ملاقاتی بین او و حاج میرزا مسیح که محرك اصلی مردم تهران در واقعه قتل گریبایدوف بود فراهم آورد .

حاج میرزا مسیح مثل همه مردم آن روز ، هنوز فرنگی بخانه خود راه نداده و حتی بچشم خود ندیده بود . وقتی نواب با پیشنهاد ملاقات با سفیر انگلیس را کرد ، او از این ملاقات امتناع نموده اما نواب با آن لهجه شیرازی شیرین خود ، وی را قانع کرد که هر طور هست سفیر انگلیس را بخانه خود راه دهد و اسلام را از پشتیبانی نمایند دولتی که حامی اسلامست محروم نکند . حاج میرزا مسیح مطلقاً از عادات و رسوم اروپائیان خبر نداشت و در این باب از نواب سؤالاتی کرد . نواب گفت : دشوارترین مسئله برای فرنگیان روی زمین نشستن است و این کار برای ایشان تکلیف شاقیست . از طرف دیگر حاجی هم بهیچ قیمتی حاضر نمی شد صندلی را که در آن زمان علامت کفر بود ، اگر چه برای چند دقیقه باشد در خانه خود وارد کند . عاقبت قرار بر این شد که سفیر انگلیس روی پایه «ارسی» اطاق پذیرائی حاجی بنشیند .

شاید خوانندگان جوان ندانند ارسی چیست ؟ بطوریکه میدانیم در خانه های مجلل آن زمان در تمام طول طالارها و اطاق های مجلل ، چهارچوب بزرگی کار می گذاشتند

که بسته بطول تالارگاهی يك و گاهی سه تا پنج دهانه داشت . یعنی پنج درگاه از چوب درست کرده بودند و در بالای درگاه از دو طرف دو بدنه چوب شیشه کاری بود که در میان آنها فاصله بود و در هر درگاهی دری بود ، يك یا دو پارچه از طول در میان دو بدنه حرکت میکرد و بالا میرفت و پائین می آمد و بدینگونه بازو بسته می شد . این تالارها همیشه در طبقه دوم عمارت و از سطح حیاط بالاتر بود و از اندرون اطاق در پائین ارسی يك دردیف چوب بندی بود که بآن «هره» میگفتند و تا حدود ده پاژده سانتیمتر از کف اطاق ارتفاع داشت و درگاهها را روی آن قرار داده بودند و ارسی ها را که پائین می آوردند روی آن قرار میدادند . در خانه های درجه دوم ارسی ها را باندست میکردند و بالا می بردند و روی چقی که بسته می شد قرار می دادند . اما در خانه های اعیانی درجه اول ارسی ها با اصطلاح خودرو بود ، یعنی طنابی بلند داشت که بوسیله قرقرهای يك سر آن را که می کشیدند ارسی بالا میرفت و سر دیگر را که می کشیدند پائین می آمد ، و البته این بند همیشه آویزان بود . پیداست که تالار پذیرائی رو قبله حیاط بیرونی حاج میرزا مسیح میبایست ارسی بالای خودرو داشته باشد . بهر حال عاقبت سفیر انگلیس چنانکه قرار بود در اول شب که هوای تاریك شده بود و مردم او را در راه نمیدیدند وارد خانه حاجی مسیح شده و پس از ادای تشریفات معمول آن زمان براهنمائی نواب روی «هره» یا با اصطلاح دیگر دست انداز ارسی نشست و بتوسط مترجم سرگرم جلب توجه و ربودن دل سنگ حاجی شد .

مکدو نالد در میان گفتگو و در حالیکه از همه جا بی خبر بود ، دید بند کلفتی پهلوئی دستاو آویزانست . شاید تصور کرد که دستگیره ایست که هر کسی آنجا می نشیند بدست گیرد تا خسته نشود . بمحض اینکه آنرا بدست گرفته و محکم کشید ، ناگهان ارسی چوبی سنگین پراز شیشه های سفید و رنگارنگ از بالای تالار بر روی شانه او بشدت هرچه نماعتر فرود آمد و اگر در آن لحظه جمعی از نوکران حاجی مسیح و نواب و خود حاجی یاری نکرده بودند شاید ارسی برفرق او فرود می آمد و جان بیجان آفرین تسلیم میکرد و بالا اقل شانه اش خورد میشد .

پیداست که ضربت ارسی که برشانه‌اش فرود آمده بود ، حال مناسبی برای گفتگوهای سیاسی باقی نگذاشت و او را بحال‌زار و گردن مجروح و پشت کوفته بسفارت بردند و چند هفته بمعالجه‌اش کوشیدند .

پس از این واقعه نواب هندی هرچه اصرار می‌کرد که سفیر بقیه برنامه را عملی کند و بیدیدار چندتن دیگر از روحانیون متنفذ تهران برود و نقشه‌ای را که با آب و تاب بلندن نوشته و از آنجا دستور اجرا گرفته بود بیابان برساند ، سفیر انگلیس از ترس جان جرات نمیکرد و حتی جدا معتقد بود که این واقعه اتفاقی نبوده و حاج میرزا مسیح تخصص در کشتن سفرا دارد ، چنانچه در عرض چند روز گریبایدوف را کشت . اما چون از لندن نامه‌ای رسید و گزارش نقشه‌ای را که سفیر طرح کرده بود خواستند ، بناچار او بار دیگر جان در کف گذارد و حاضر شد بدیدن سایر روحانیون برود . ولی بانواب شرط کرد که مراقب جان او باشد تا حادثه‌ای روی ندهد .

این بار قرعه بنام حاج ملا باقر سلماسی افتاد . او که از آخوندهای دنیا دیده آن زمان بود ، در دستگاه دولت نفوذ فوق‌العاده‌ای داشت و رابط میان دربار تهران و علمای نجف بشمار میرفت و نواب هندی از او وقت گرفت و سفیر انگلیس ناچار با ترس و لرز بسیار بیخ و خم بازار ارسی دوزهای امروز را بيمود و وارد خانه اعیانی و تالار مجلل حاج ملا باقر شد . حالا دیگر زمستان رسیده و هوا سرد شده بود و برخلاف روزی که او بخانه میرزا مسیح رفته بود ارسی‌ها را پائین کشیده بودند و جانی نبود که سفیر بر آن بنشیند .

پس از ورود وی بتالار خانه و انجام تشریفات مقدماتی سفیر انگلیس به اطراف نگرست و در گوشه‌ای از شاه‌نشین تالار که در عین حال صدر مجلس بشمار میرفت دستگاه عجیبی از چوب دید که آنرا بشکل فلکه‌ای ساخته و روی دو پایه باز کرده بودند و در میان دهانه بالایش کتابی یا صفحات باز قرار داشت . سفیر بدون اینکه بداند این «رحل» چیست و کتابی که بر روی آن گذاشته شده «قرآن» است ، بطرف آن رفت و کتابرا برداشته و بر روی زانوی خویش گذاشت و خود در میان رحل نشست . پیداست

در خانه آخوندی سالوس مانند حاج ملا باقر سلماسی که نان رباکاری مفراط خود را میخورد، وقتی فرنگی نجس دست بقرآن بزند و آنرا بردارد و روی زانوی خود بگذارد و بجای آن بنشیند، چه واقعه ناگواری روی میدهد.

این بود که آخوند بهیچوجه نتوانست در حضور نوکر و محرر و کسانی که در اطاق بودند تحمل این حادثه را بکند و با همه احتیاجی که بملاقات سفیر انگلیس داشت مجبور شد قرآن را با کمال شدت از دستش بگیرد و او را با خشونت تمام از خانه خود بیرون نماید.

در نتیجه بروز واقعه جدید سفیر انگلیس تامدنی از رفتن بخانه روحانیون اعتناع داشت. ولی وصول دستورات پی در پی از لندن و اصراری که حکومت هندوستان در برقراری رابطه بین سفارت و روحانیان داشت سرانجام مکند نالد، را مجبور ساخت که خود را برای ملاقات باشیخ صدرالدین محمد تبریزی آماده کند. این شیخ معروف بداشتن رابطه حسنه با اعیان و حتی حضور در مجالس بزم و عیش و نوش و ساز و آواز آنها بود ولی باروس ها دشمنی و عناد سختی داشت و چون قسمتی از اهل لاکش جزو خاک روسیه شده بود، قبل از آغاز جنگ های دوم ایران در روسیه داوطلب رفتن بعنبات و گرفتن حکم جهاد و فتوای شرعی جنگ باروس ها گردید. به همین جهت بمحض مراجعه نواب هندی بدون هیچ قید و شرطی حاضر بملاقات شد و حتی کرسی کوچکی در گوشه اطاق برای جلوس سفیر آماده کرد و روی آن را بالحاف و قالیچه پوشانید. در اولین ملاقات بین نواب و شیخ، چون نواب بارگفته بود که مکند نالد در هند مأموریت داشته و عادت بجای خوردن دارد، بلافاصله دستور تهیه چای را داد در حالیکه در آن موقع چای در ایران رواج زیادی نداشت.

سرانجام در شب موعود و در تاریکی محض سفیر وارد خانه شیخ صدرالدین شد و چنانکه قرار بود او را در صدر مجلس روی کرسی جای دادند و بلافاصله يك كاسه كوچك چای و نبات برایش آوردند. منتهی چون در آن ایام نوشیدن چای در ایران معمول نبود و فقط در دکانهای عطاری «چای سبز» میفروختند نوکر شیخ مقداری چای سبز خرید و



بادم کردن و ریختن در کاسه، وسائل پذیرائی از سفیر را آماده کرد. مکتونالد که شیفته و فریفته صحبت‌های گرم و شیرین و دلچسب شیخ شده بود بدون توجه کاسه چای سبز را سرکشید و خستگی راه پیاده و کوجه‌های تاریک و پریچ و خم بازار تا نزدیک امامزاده یحیی را با نوشیدن چای رفع کرد. پیداست که چند ساعت بعد از مراجعت سفیر بعمارت سفارت چه‌حالتی باو دست داد. زیرا بطوریکه میدانیم چای سبز از قدیم الایام بعنوان مسهل قوی در ایران مصرف میشده است. سفیر انگلیس هم که از همه جا بی‌خبر بود کاسه چای گرم و نبات را سرکشید ولی از چند ساعت بعد گرفتار اسهال شدیدی شد بطوریکه یک هفته در رختخواب ماند و بدین ترتیب سومین ملاقات او با روحانیون بدون نتیجه انجام گرفت.

اما ملاقات‌های بعدی سفیر انگلیس تا بیچ بسیار خوبی بیار آورد و از آن پس بین سفرای انگلیس و بعضی از ملایان و اهل عمامت گفتگوها و اقداماتی در جریان بود.<sup>۱</sup>

<http://www.chebayadkard.com>

۱ - تمبیل این سه ملاقات وزیر مختار انگلیس را دانشمند فقید سعید نفیسی در هشتمین سالنامه دنیا نوشته‌اند.

## میرزا مسعود گرمرودی انصاری

<http://www.chobayadkard.com>

گرفتن «رشوه»، «مقرری و حقوق»، «تعارف و پیشکشی‌های منظم» که بتدریج بصورت استمرار و «وظیفه» درمی‌آید، تنها از طرف انگلیسها معمول نبود، بلکه رقبای آنها یعنی روسها نیز دست کمی از آنان نداشتند و همان شیوه را دنبال میکردند. متأسفانه باید اقرار کرد که در دوران حکومت قاجاریه و بعد از آن عدمای خود فروش و فرومایه وجود داشته‌اند، که انواع رشوه، مقرری و تعارف را از جانب هردولت خارجی قبول میکردند. اینان بیشتر کسانی بودند که باشخص سفیر و یا با سایر دیپلماتهای خارجی در ایران و کشورهای جهان ارتباط داشتند و هدف نمایندگان خارجی نیز بیشتر معطوف بدمتگاه سیاسی ایران و کسانی بود که با سفارتخانه‌های اروپائی سروکار داشتند، نه همه دیوانیان. بدین لحاظ خارجیان فقط از میان ایندسته از مأموران دولتی «مواجب بگیر»، «خبر چین» و «عامل» پیدا میکردند.

سرجان کمبل وزیر مختار انگلیس در تهران، در تذکره ۲۱ صفحه‌ای که برای جانشین خویش «سرایس» نوشته، شرحی راجع بمیرزا مسعود سومین وزیر امور خارجه ذکر کرده که بسیار جالب بنظر میرسد. کمبل درباره این شخص می‌نویسد: «... مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه بنخود من گفت که میرزا مسعود سالی دو هزار دوکات از روسها بول می‌گیرد...»<sup>۱</sup>

شاید بکار بردن کلمه (دوکات) که واحد پول رایج هلند در آن زمان بود در گزارش وزیر مختار وقت انگلیس در ایران اسباب تعجب باشد. لیکن این نکته را باید تذکر داد که از دو قرن پیش از آن هلندیها وارد آسیا و آبهای خلیج فارس شده بودند و تجار هلندی در ایران بدادوستد اشتغال داشتند و به همین جهت (دوکات) یعنی پول طلای هلند در سرتاسر ایران رایج بود و چون دارندگان متهم نمیشد که از روسها، انگلیسها یا سایر بیگانگان رشوه گرفته، لذا «حقوق دهندگان» ترجیح میدادند که بعوامل و مستمری‌بگیران خود «دوکات» هلندی بدهند. [p://www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

سرجان کمبل بدنبال این نقل قول از عباس میرزا، اضافه میکند «... در سفر جنگی عباس میرزا بخراسان، میرزا مسعود باروسها مکاتبه دائمی داشت و جریان حوادث را بآنها خبر میداد، یعنی جاسوسی میکرد...»<sup>۱</sup>

در تأیید تذکریه کمبل، میرزا حسین‌خان آجودانباشی که بدستور محمد شاه برای مذاکره با اولیای دولت انگلستان، بلندن رفته بود، ضمن شرح مذاکره خود با لرد پالمستون وزیر امور خارجه این کشور مینویسد: «... سؤال لورد پالمستون یکی این بود که وزرای دولت علیه ایران از دولت روسیه مواجب و مقرری دارند و امورات را کلا بخواهش آن دولت میگذرانند. جواب گفتم که قرار مملکت داری و سلطنت دولت علیه ایران مثل دولت انگریز به مصلحت وزرا و جمهور نیست بلکه جمیع اوامر و نواهی بحکم و فرمان پادشاهی روحنا فداء بوده از وزرا و امناء احدی را یارای آن نخواهد شد که تواند دخل و تصرف نماید و دیگر پیشکار بزرگ در دولت علیه که عمده احکام بتوسط ایشان جاری میشود جناب جلالت صاب فخر الاسلام قیله الانام حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی هستند محض قوام دین و ملت متحمل زحمت شما اند ابداً بمال دنیا احتیاج و اعتنا ندارند و تا امروز از سرکار شاهنشاه عالم پناه ولی نعمت خود خلداله ملکه و سلطانه نیز مواجب و منصب و رسوم و لقب قبول نکرده اند تا بدولت دیگر چهرسد. همچنین جناب میرزا مسعود وزیر امور خارجه دولت علیه از حکومت و مرحمت شهریناری علاوه بر اخراجات خود مواجب و مداخل داشته مطلقاً احتیاج

ندارند که از دولت خارج پول گرفته بدولت خود خیانت نمایند اسناد چنین نسبت بچنین اشخاص محترم افترای محض بوده از بابت بی انصافی است و اگر فرضاً اعلیحضرت امپراطور اعظم دولت بهیه روسیه از راه دوستی و معیت بادولت علیه تعارفی یا موجب و انعامی بیکی از نوکران دولت علیه بدهند خلاف معاهده میان ما و شما نخواهد بود ...»

میرزا حسینخان آجودانباشی چون میدانسته که میرزا مسعود از دولت روسیه پول میگیرد، برای اینکه از قبح این عمل زشت بکاهد گرفتن پول را (تعارف)، (موجب) و (انعام) از جانب دولت و پادشاه روسیه دانسته و آنرا زشت و خلاف معاهده بین دول شمرده است. و بعلاوه چون نمیتوانسته است گرفتن پول و مقرری را از طرف میرزا مسعود تکذیب کند، او را با میرزا ابوالحسن خان ایلچی دومین وزیر امور خارجه ایران که مدت سی و پنجسال از انگلیسها مقرری میگرفت، مقایسه کرده، و برای اینکه به صدر اعظم انگلیس بگوید که شمام بوزیر امور خارجه ایران رشوه میدادید در همین ملاقات بوی اظهار میدارد: «چنانکه دولت بهیه انگلیس انگریز مدت بیست سال متجاوز و کمابیش است که به میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه سابق دولت علیه موجب میدهند و تا امروز هیچ دولت اینمعنی را بدولت علیه بحث نکرده است...» یکصد و بیست و پنجسال بعد از گزارش کابل و آجودانباشی، عباس اقبال دانشمند فقید مینویسد: «... پس از مراجعت هیأت اعزامی عباس میرزا به روسیه برای عذر خواهی از قتل گریبایدوف، امیر نظام زنگنه و میرزا مسعود انصاری، پیش از همه به روسیه و امپراطور روس اظهار تعلق آشکار مینمودند. در ماه شعبان ۱۲۵۱ هـ. ۱۸۳۶ م. محمد شاه امیر نظام را از تبریز بتهران احضار کرد. همه تصور میکردند که اوچانشین میرزا ابوالقاسم قائم مقام خواهد شد. امیر نظام شبی هیئت نمایندگان انگلیس و روس را در طهران به ضیافت عظیمی دعوت کرد. در این ضیافت میرزا مسعود گرمردی وزیر دول خارجی و میرزا ابوالحسن خان شیرازی سابق الذکر را هم دعوت کرده بود. موقعیکه

۱- نسخه خطی سفرنامه آجودانباشی ص ۲۰۰ تا ۲۰۴ - این سفرنامه بکوشش و همت و مقدمه بسیار جامع و محققانه محمد شیری در دست چاپ است.

نوشیدن جام شراب و گفتن سلامتی آغاز شد ، امیر نظام در نوشیدن جام خود ، سلامتی نیکلا امپراطور روسیه را مقدم بر پادشاه انگلیس بلند کرد . این امر برای وزیر مختار انگلیس ناگوار آمد و به امیر نظام گفت دای کاش جناب عالی لندن را هم مثل پترزبورگ دیده بودید ، و چون امیر نظام پیوسته عجایب و تنعمات پترزبورگ را به رخ حاضران می کشید ، الس باو گفت «خویست که او (میرزا مسعود) از عجایب و لذایذ پترزبورگ فقط یادوستان نقل صحبت بدارند ، سپس فردای آنروز الس رسماً مراتب گله خود را از این پیشاهد به امیر نظام و میرزا مسعود نوشت و ایشان را در این راه ملامت کرد .»<sup>۱</sup>

با وجودی که عباس میرزا نایب السلطنه و قائم مقام میدانستند که میرزا مسعود مزدور بیگانگان است ، معذک او را معزول نمی کردند . علت این امر وابستگی او به خانواده فتحعلی شاه بود . بطوری که در تواریخ نوشته اند ، فتحعلیشاه از همسر یهودی خود که بنام ( مریم خانم ) بود و پس از ازدواج بدین اسلام مشرف شده بود ، دختری داشت که شاه باو لقب ( ضیاء السلطنه ) داده بود .

ضیاء السلطنه زشت رو ، کوتاه قد ، بدقواره ، لوس و بدخوی بود . این خانم بعلت داشتن این صفات ناچهل و پنج سالگی شوهر نکرد ، یعنی کسی حاضر نبود با او سر بکند و او را بگیرد .<sup>۲</sup>

<http://www.chebayadkard.com>

- ۱- میرزا تقی خان امیر کبیر (به نقل از ص ۲۰۷ از سفرنامه اسنوارت) ص ۱۰۶
  - ۲- ناصر خدایار نویسنده و مترجم معاصر که خود یکی از بازماندگان این خانواده است ، درباره ضیاء السلطنه مینویسد :
- «در سلسله مقالات دوست ارجمند آقای اسمعیل رائین تحت عنوان حقوق بگیران انگلیس در ایران» مطالبی درباره خانم ضیاء السلطنه نوشته شده بود که جا دارد چند کلمه ای درباره آن توضیح بدهم .

بخلاف آنچه آقای رائین نوشته اند خانم ضیاء السلطنه بانوعی عامی و عادی نبوده است و بعلت هوش و استعداد و برخورداری کامل از هنرهای مرسوم آن زمان یکی از دختران سوگلی دربار سلطنتی فتحعلی شاه بوده است و بزرگان علم و ادب آن زمان همواره ویرا میستودند و خواستارش بودند .

خانم ضیاء السلطنه جد مادری این جانب است و از طرف دیگر خانواده های مسعود انصاری ،

با وجودیکه عده‌ای از مورخان ضیاءالسلطنه را صاحب چنین صفاتی میدانند ، با اینحال شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله که خود از خاندان قاجاریه است در باره ضیاءالسلطنه مینویسد : «شاه بیگم خاتم ملقب بضيءالسلطنه از بطن مریم خانم متولد شدند . ضیاءالسلطنه را مهد علیا والده خاقان در نزد خود نگاه داشته بود بعد از فوت مهد علیا جوهر و اسباب تجمل آن مرحومه بضيءالسلطنه داده شد تمام دستگاه او از حرم خانه خارج و جداگانه بود از طویله و فراش خانه و غیره نوکرهای معتبر داشت از آن جمله شعبانعلی خان وزیر ضیاءالسلطنه در آن زمان از خوانین بسیار معتبر بود ، خاقان مغفور منتهای محبت را بضيءالسلطنه داشت در تحریر و تقریر یگانه بود ، بمقتضای الاسماء تنزل من السماء لقبش نمونه از حسن منظر و جمال او بود . دستخطهای خاقان مرحوم را میتوشت و بخصوص نوشتجات محرمانه بهر کس مرقوم میشد بخط ضیاءالسلطنه بود . نسخ را خوش مینوشت ، مصاحف و کتب ادعیه و زیارات متعدد نوشته است . عموم برادرها از او احترام تام میکردند . ولیعهد مرحوم (عباس میرزا) این بیت

انتظام ، میرفندرسکی نیز همین نسبت را با مرحوم ضیاءالسلطنه دارند .

در موزه قم ، یک جلد کلام الله مجید موجود است که بخط مرحوم ضیاءالسلطنه می باشد . و همچنین نقاشی‌ها و خطوط تذهیب کاری شده‌ای از این بانوی فاضله و هنرمند باقی مانده است که هر کدام دارای ارزش هنری فراوان می باشد . . . غیر از این توضیح دفاعی که میتوانم بکنم درباره زیبایی این بانواست . بعید بنظر من رسد که از یک مادر زیبا و پدیری خوش قیافه ، دختری بوجود آید که بقول آقای راین چنان زشت روی و بدقیافه باشد که شوهری برایش پیدا نشود . خاصه آنکه نواده های ایشان نیز چندان زشت بنظر نمیرسند .

من از جد مادری خود از این زاویه دفاع میکنم ، و بقیه دفاع در باره وزرای خارجه قدیمی ، بحق به عهده جناب آقای عبدالحسین مسعود انصاری ، جنابان آقایان نصرالله و عبدالله انتظام و میرفندرسکی و دیگران است که هر کدام به حسن شهرت درستی و پاک بودن قبول عامه هستند .

وقایع نگاری تاریخی ، امریست حساس و دقیق و امیدوارم دوست و همکار گرامی آقای راین اگر در هر مورد نفی میکنند ، لااقل در زیبایی و شایستگی بانوان با شخصیتی چون ضیاءالسلطنه تردید نفرمایند .

با تشکرات - ناصر خدا یار

را فرموده و ضیاء السلطنه نوشتداند :

صد گریبان کردم از هجر تو چاک

ای ضیاء السلطنه روحی فدک

<http://www.chebayadkard.com>

خاقان مرحوم فرموده :

یکشبه هجر تو بر ما یک سنه

نور چشم من ضیاء السلطنه

در جشن میلاد خاقان همساله حضرت سلطنت و حرمخانه و تمام شاهزادگان ذکوراً و انثاً مهمان ضیاء السلطنه بودند. یک پارچه جواهر ممتاز هم بئیاء السلطنه در این روز مرحمت میشد وجه معینی برای بازی و اشتغال شاهزادگان تحویل ضیاء السلطنه بود که بطور مراجعه قرض میکردند. سفرأ و حضراً همیشه ملتزم حضرت بود قصاید و اشعاری که گفته میشد در خدمت خاقان مرحوم قرائت میکرد. اگر توسط و شفاعتی میکرد با آنکه بی شبهه قبول درگاه میشد از بابت مناعت جانبی که داشت هیچ وقت خواهشی نمیکرد و در عهد سلطنت خاقانی هر کس بخواستگاری او آمد نمکین نمود تا بعد از رحلت خاقان ضجیعہ حاجی میرزا مسعود وزیر امور خارجه شد شبی که از حرمخانه بیرون میرفت مرحوم شاهنشاه خلد جایگاه محمد شاه بدیدن ضیاء السلطنه تشریف فرما شدند تمام شاهزادگان ناخانه وزیر امور خارجه باتفاق و احترام ایشان رفتند. وقتی



خانم ضیاء السلطنه

که مرحومان حاجی میرزا آقاسی و میرمهدی امام جمعه اعلیٰ اله مقامه برای اجرای عقد آمدند خود ضیاء السلطنه از عقب پرده صحبت و احوال برسی از آنها مینمود. بحاجی میرزا آقاسی گفت چون شما از عرفان دم میزنید و از طرف حاجی میرزا مسعود و کالت دارید وکیل من هم باید میرزا نصراله صدر الممالک اردبیلی باشد که سالک طریقت است.

ضیاء السلطنه طبع «وزون و شعرهای لطیف داشت»<sup>۱</sup>

نویسنده تاریخ عضدی سپس در توصیف تسلط ضیاء السلطنه در شعر و ادب مینویسد:  
 «برویز میرزا نیرالدوله که در اوقات فراغ خاطر و بزم نشاط ساقی خاقان مغفور بود  
 وقتی سر برهنه جامی به حضرت خاقانی پیمود و در نظر پادشاه بسیار مطبوع افتاد این  
 مصرع را در حق او فرمایش نمودند «قدح در کف ساقی بی حجاب». ضیاء السلطنه اشاره  
 شده که او مصرع دیگر را عرض کند مرتجلاً عرض کرد «سهیلی است در پنجه آفتاب» که اگر  
 این مصرع از دیگران هم باشد ضیاء چنان آترا بموقع خوانده که حق او اولی از  
 دیگرانست». نیز طبق همان تاریخ عضدی بعد از وصول خبر مرگ عباس میرزا نایب السلطنه  
 فتحعلی شاه بعدی مغموم و مهموم شده که چندین روز عزادار گردید و سه شبانه روز احدی  
 از شاهزاده‌ها و از زنها و دخترها و عروس‌ها و هیچکس را بحضور خود راه نداد فقط آخوند  
 طالقانی در این روزها برای شاه کتاب میخواند و ذکر مصیبت میکرد و شبها بجز مادر  
 شمع السلطنه حاجیه استاد جده ایلخانی و از دخترها فقط ضیاء السلطنه که بعضی  
 توشنجات محرمانه را میباید بنویسد کسی در حضور شاهنشاه نبود.

با وجودیکه «احمد میرزا عضدالدوله» و سایر مورخان قاجار، بدین ترتیب در  
 باره زیبایی و کمال و سواد ضیاء السلطنه داد سخن داده‌اند، با اینحال معلوم نیست چرا  
 او تاسی و هفت سالگی و با بقولی چهل و پنج سالگی شوهر نکرده است؟ شاید چون مادرش  
 هم یهودی بوده کمتر کسی با ازدواج با او رغبت داشته است. اما میرزا مسعود که جاه طلب  
 و بول پرست بود، این فداکاری را کرد تا بوسیله ازدواج با ضیاء السلطنه قرب و منزلت  
 مصنوعی در دستگاه حاکمه برای خود دست و پا کند. پس از این ازدواج میان درباریان  
 و فتحعلیشاه حکایت‌هایی رواج یافت. از آن جمله می‌گفتند «میرزا مسعود مسک و بخیل  
 طماع با یهودی زاده‌ای ساخت و باخت کرده و می‌خواهد صاحب مقام شود».

۱- تاریخ عضدی شرح حال زنان، دختران و پسران و نوادر احوال فتحعلی شاه در  
 طول عمرش میباشد که در شعبان ۱۳۰۶ در بمبئی بچاپ رسیده است. اخیراً در ایران نیز  
 تجدید چاپ شده است. <http://www.chobayadkard.com>



بهر حال عباس میرزا اعتنائی بمیرزا مسعود نمی‌کرد ، قائم مقام از او بدش می‌آمد و او را مردی مزور و متقلب میدانست و حتی نمیخواست که برای عذر خواهی از قتل گریبایدوف ریاست منشیگری هیئت اعزامی ایران به تفلیس برود . بعدها که قائم مقام بصدارت محمد شاه رسید ، اجازه نداد که میرزا مسعود بتهران بیاید ، و او را بمشهد فرستاد . اما پس از کشته شدن قائم مقام بود که آن عالی جناب بطهران بازگشت و به فشار روسها وزیر امور خارجه ایران شد .

نخستین مأموریت  
 اکنون بد نیست شمه‌ای از احوال میرزا مسعود را بامختصری  
 از آنچه که او در دوران وزارتش انجام داده شرح دهیم : میرزا  
 مسعود ، پسر میرزا عبدالرحیم گرمرودی ایشلیکی است که خدمت دیوانی او بر اثر مختصر  
 آشنائی با زبان فرانسه آغاز میشود . جریان بدینقرار بوده است که در دوران سلطنت  
 فتحعلیشاه نامه‌ای از ناپلئون امپراطور فرانسه برای شاه ایران رسید که هیچکس در  
 تهران نمیتوانست آنرا بخواند زیرا کسی زبان فرانسه بلد نبود ، یکی از ارامنه داوطلب  
 شد که نامه شاه ایران را به بغداد ببرد و آنرا بفارسی ترجمه کند و برگرداند . بر اثر  
 انتشار این خبر میرزا مسعود پارویه رفت و نزد مبلغین یسوعی فرانسوی بآموختن  
 زبان فرانسه پرداخت بطوری که بعداً تاحدی توانست بآن زبان تکلم کند و چیز بنویسد .  
 مجتبی مینوئی ضمن بحث در باره اولین محصل ایرانی در نزد فرانسویها مینویسد :  
 « یکی از صاحبمنصبان انگلیسی که او را [ میرزا مسعود ] میشناخته است میگوید  
 میرزا مسعود که نزد هیئت انگلیسی فرانسوی درس خوانده ، خوب قاضل شده و در  
 ادبیات فرنگی پیشرفت کرده است ... »

بدین ترتیب میرزا مسعود برای خاطر دانستن همین چند کلمه فرانسوی  
 شناخته شد و درصدد یافتن مقام و منصبی برآمد . نخستین مقامی که بدست آورد  
 منشی گری عباس میرزا بود . در شعبان ۱۲۴۴ هـ - ۱۸۲۸ م که خبر قتل  
 گریبایدوف پتبریز رسید ، عباس میرزا عده‌ای از منشیان خود و از جمله میرزا مصطفی ،

میرزا مسعود ، میرزا صالح شیرازی و میرزا تقی ( امیرکبیر بعدی ) را به تفلیس نزد ژنرال پاسکویچ فرمانده قوای روسیه در قفقاز فرستاد تا او را از حقیقت جریان قتل گریبایدوف مطلع سازد . مأموریت این چهار نفر « ذکر وقایع و علل قتل » و همچنین اظهار خیر عزیمت محمد میرزا ( محمدشاه بعدی ) فرزند ارشد عباس میرزا نایب السلطنه و میرزا ابوالقاسم قائم مقام بروسیه بود . یکماه پس از ورود این سه نفر به تفلیس و مذاکرات مقدماتی که بعمل آمد ، نمایندگان ایران مطلع شدند که اولیای روسیه گناه حادثه و قتل سفیر خود را ناشی از غرور و تعصب گریبایدوف میدانند و اعتراض شدیدی که موجب بروز عواقبی باشد ندارند . بدین لحاظ و با در نظر گرفتن سایر مسائل و شاید عدم اعتماد بروسها که محمد میرزا و قائم مقام را در روسیه نگهدارند ، قرار شد خسرو میرزا پسر دیگر عباس میرزا و محمدخان امیر نظام زنکجه بجای قائم مقام بعنوان هیئت رسمی برای پوزش بروسیه بروند . هیئت جدید از تبریز بفقاز رفته ، روز ۱۵ ذیحجه ۱۲۴۴



میرزا مسعود گرمرویی انصاری

۱۸۲۸ م وارد تفلیس شدند و از آنجا بمعیت هیئت اولیه برای عذرخواهی عازم پترز-بورگ گردیدند. تفصیل سفارت خسرو میرزا را (مصطفی افشار) که یکی از منشیان عضو هیئت بود، نوشته است. در این سفر نامه عدم توجه به میرزا مسعود بخوبی نمودار است. فقط در چند جا اسمی از او برده شده که یکی از آنها موضوع شرکت او در مجلس بال و دیگری نشستن در کالسکه هنگام عزیمت برای ملاقاتهای رسمی است. در این سفر، سررشته کارها بدست محمدخان امیر نظام زنگنه بود، و میرزا مسعود بیشتر سمت « مترجمی » و « انجام تشریفات » را داشت، و بدین لحاظ در باده گساری، قمار و مجالس عیش نیز شرکت داشت. کاپیتان « مینیان » انگلیسی که در پترزبورگ بحضور خسرو میرزا رسیده و اجازه گرفت همراه هیئت او بایران بیاید، درباره میرزا مسعود نوشته است: « میرزا صالح و میرزا مسعود بقمار عشق مفراطی داشتند، و در یکی از منازل راه، در خانه یکی از نجیب‌روسیه بازی میکردند، و این روسی از آن تر دستها بود و این دهمرد بی تجربه حریف او نمیشدند... »<sup>۱</sup>.

**دوران وزارت** در دوران پادشاهی محمد شاه و صدارت حاجی میرزا آقاسی، میرزا مسعود گرم‌رودی بدستور حاجی بوزارت امور خارجه

منصوب شد. بنا بنوشته حسین سعادت نوری، روسها درین انتصاب تأثیر فراوان داشتند: « ... میرزا مسعود گرم‌رودی که مردی زبان دان بود در اوایل زمامداری حاجی پفرهان ملوکانه و بطن قریب یقین در اثر فعالیت عمال تزاری بوزارت خارجه منصوب گردید<sup>۲</sup> ». گرچه او در ربیع اول ۱۲۵۱ هـ با فشار روسها بوزارت خارجه منصوب شد و این عنوان با او بود، اما حاجی میرزا آقاسی که خود را بسیار عاقل و سیاستمدار می‌پنداشت اختیار تمام کارهای خارجی ایران را هم مثل سایر امور به خود منحصر کرده بود، چنانکه در اواخر صدارت او خارجیان تنها کسی را که برای گذرانیدن کارهای خود مرجع

۱- مجله بنما، سال ششم شماره ۸ ص ۲۱۸.

۲- تحقیق ارزنده «حاجی میرزا آقاسی» مجله بنما چهارمین مقاله ص ۲۵۸.

واقعی حساب می‌کردند، حاجی بود<sup>۱</sup>، و حاجی به امر محمد شاه در حقیقت وزیر خارجه ایران محسوب می‌شد و میرزا مسعود به عنوان وزیر اول خارجه و میرزا محمد علیخان به رسم نایب اول وزارت مزبور زیر دست وی کار می‌کردند.

با وجودی که حاجی میرزا آقاسی، میرزا مسعود را اسماً «وزیر دول خارجه» می‌خواند، با اینحال همیشه منتظر فرصت بود تا او را از دستگاه صدارت طرد کند، منتهی برای اینکه بهانه و اعتراض بدست روسها ندهد، منتظر فرصت بود. تا اینکه در سال ۱۲۵۴ هـ. ۱۸۳۹ م که خیر مرگ «ویلیام چهارم» پادشاه انگلیس تهران رسید، حاجی میرزا آقاسی به «فرهاد میرزا» که در غیاب محمد شاه با عنوان نایب الایاله (بکارهای مملکتی رسیدگی مینمود پیشنهاد کرد تا میرزا مسعود را برای عرض تسلیت بخراسان پیش «مکنیل» وزیر مختار انگلیس بفرستد. ولی وقتی میرزا مسعود بخراسان رفت، بدستور حاجی او را به «غوریان هرات» فرستادند و تا سال ۱۲۵۶ هـ. ۱۸۴۰ م در آنجا نگاهداشتند، و بجای وی میرزا ابوالحسن خان ایلچی را مأمور انجام کارهای وزارت امور خارجه کردند<sup>۲</sup>.

در سال ۱۲۶۲ هـ. ۱۸۴۵ م باردیگر میرزا مسعود بمقام وزارت امور خارجه رسید. در دوران دوم وزارتش کارهای این وزارت خانه مغشوش بود. ضیاء السلطنه همسرش همه کارها را قبضه کرده بود و حتی مهر وزارت را هم در خانه و نزد خودش نگهداشته بود. لیدی شیل همسر وزیر مختار انگلیس در کتاب خود می‌نویسد: «یکی از وزرای خارجه سابق ایران [منظور حاجی میرزا مسعود گرمرودی است] وقتی يك تن از هیئت نمایندگی انگلیس را در طهران به حضور طلبید تا سندی را در حضور او به مهر برساند، همینکه سند برای مهر حاضر شد هر قدر بی مهر وزیر گشتند نیافتند. پس از تفحص بسیار فهمیدند که مهر وزیر در وزارت خارجه پیش خانم وزیر مانده و خانم هم برای زیارت به حضرت عبدالعظیم رفته است»<sup>۳</sup>.

۱- نشریه وزارت امور خارجه دوره اول شماره ۲.

۲- نشریه وزارت امور خارجه دوره اول - ایضاً امیر کبیر اقبال ص ۲۳۹.

۳- Lady Sheil, Glimpsos of Liff . P.145

بعد از مرگ محمد شاه و باسلطنت رسیدن ناصرالدین‌شاه زیقنده ۱۲۶۴ . م . ۱۸۴۸ م . امیر کبیر با وساطت ضیاء السلطنه او را در پست وزارت خارجه تثبیت کرد و در آخر زیقنده او را با همین سمت به سفارتخانه‌های خارجی مقیم پابنتخت معرفی نمود ، ولی چون امیر میدانست که او قادر با انجام دادن کارهای وزارتخانه مزبور نیست ، میرزا محمد علیخان شیرازی را که تازه از سفارت فوق‌العاده پاریس برگشته بود بعنوان نایب اول وزارت خارجه برقرار کرد . معیناً عملاً میرزا مسعود که پیر و ناتوان گشته و دوران عمرش سرآمده بود ، بهیچوجه قدرت نداشت که سیاست خارجی مملکت را اداره کند و حتی بملاقات سفرای خارجی برود یا آنان را بپذیرد . سال آخر عمر او را میتوان دوران هرج و مرج وزارت امور خارجه دانست . هیچیک از سفرای خارجی مقیم دربار وقت نمیدانستند که کارهایشان را بچه‌مقامی رجوع کنند و خود میرزا مسعود نیز بعزت بیماری و کهنولت نه چیزی می‌فهمید و نه میتوانست تصمیم بگیرد .

باوجود این در همین ایام میرزا مسعود فقط سفرای روس و انگلیس را میپذیرفت و به سایر سفرا بی‌اعتنائی میکرد . این رویه سبب شد که در روابط ایران و فرانسه تیرگی پیش آید و نامه‌های زنده‌ای مبادله شود . در آن زمان «کنت دومارنیژ» سفیر فرانسه در تهران بود . او بر سر چند مسئله جزئی از جمله حمایت از خلیفه کانولیک‌ها و اتباع فرانسه ، ندادن تمثال همایونی باو و اصرار در عقد معاهده تجارنی ، غالباً با وزارت امور خارجه ایران کشمکش داشته . حتی یکبار نشانی را که در عهد محمدشاه یعنی پنجسال آخر سلطنت این پادشاه باو داده شده بود ، بوزارت خارجه ایران پس فرستاد . او بارها دولت ایران را تهدید بقطع رابطه کرد و قبل از اینکه اقدام بدین عمل بکند نامه‌زیرا به امیر کبیر نوشت :

«جناب جلالت و نیالت نصیباً کفایت و کفالتاتسا با فخامت و مناعت اکتساباً دوستان استظهاراً محبان اعتضاداً مشفقاً مکرمأ . دیروز عالیجاه میرزا عباس منشی این سفارت را نزد جناب وزیر دول خارجه روانه نمودم و مراسله‌ای به ایشان در باب دادن اعلام نامه

و فرمان خلیفه نوشتم. جناب معظم‌الیه نوشته مزبور را ضبط نکرده به عالیجاه، میرزا عباس پیغام داده بود که جناب جلالت مآب امیر کبیر را در این باب زحمت افزا شوند. مشارالیه خدمت جناب عالی مشرف شد در باب اعلام نامه و فرمان خلیفه مقرب الخاقان میرزا محمد علیخان را مأمور فرمودند که امروز صبح زود در خانه جناب وزیر دول خارجی حاضر شوند و نوشته مزبور را تمام نموده تسلیم نمایند و نیز دیروز عصری از جناب وزیر دول خارجی مراسله‌ای به دستدار رسید جواب آنرا هم نوشته امروز صبح زود به صحابت مسیو بیکولا<sup>۱</sup> روانه خانه وزیر دول خارجی نمودم. بعد از سه ساعت معطلی مشارالیه مقرب الخاقان میرزا محمد علیخان<sup>۲</sup> که نیامد وزیر دول خارجی هم که احوال ندارد و اخذ نوشته نمی‌کند. جناب عالی میفرمائید این امور دخلی بهمن ندارد و باید با وزیر دول خارجی گفتگو و رفع و رجوع شود. وزیر دول خارجی که احوالی ندارد و اگر هم داشته باشد اخذ کاغذ نمی‌کند. مقرب الخاقان میرزا محمد علیخان هم که به کار نمی‌رسد. دستدار متعجب است که اولیای دولت علیه در این اوقات چه کسانند. بالجمله نوشته مزبور را دستدار به جناب وزیر دول خارجی نوشته است. در آن توقع کرده است و خواسته است که همان نوشته را به نظر جناب عالی برساند و جناب عالی را از مراتب مسطور در آن اطلاع دهد. چون معظم‌الیه نوشته ندارد و او را بهیچوجه نمی‌توان ملاقات کرد آن نوشته را در جوف این مراسله روانه خدمت جناب عالی نمود که ملاحظه فرمایند و کسی را هم مأمور فرمایند که بی‌حالت معطلی اعلام نامه و فرمان خلیفه را به هر طوری که خود می‌خواهد بنویسد و به دستدار روانه دارد. دستدار بتنگ آمده است از بس که در این باب به جناب عالی و دیگران زحمت داده است چاره این سفارت سه هفته است معطل است اگر هم فی الواقع رائی در نوشتن اینها ندارد این همه معطلی صورتی ندارد. جواب صریح داخل کار سازی است. این رسم در هیچ دولت از دول روی زمین متداول نیست. دستدار زیاد از این نمی‌تواند صبر نماید و صبر کردن دستدار از محالات است. زیاده چه

۱- همان Nicoles مؤلف فرهنگ فارسی به فرانسه و تالیفاتی در باب بایه و شیخیه است.

۲- میرزا محمد علیخان شیرازی در این موقع نایب اول وزارت دول خارجی بود.

## مصدع آید.

چون وزارت امور خارجه در آن موقع ، کسی را که بتواند جواب صحیح به سفیر فرانسه بدهد در اختیار نداشت ، سفیر فرانسه بعنوان اعتراض تصمیم بقطع رابطه و حرکت از ایران گرفت . امیر کبیر و شاه ، اعتمادالدوله و میرزا شفیع را بسفارت فرانسه فرستادند تا از حرکت او جلوگیری کنند . ولی سفیر که مورد بی اعتنائی قرار گرفته بود در رجب ۱۲۶۵ - ۱۸۴۸ م از ایران رفت و سفیر انگلیس در تهران حافظ منافع اتباع فرانسه در ایران گردید .

در همین ایام حاجی میرزا مسعود نیز زندگی را بدرود گفت و وزارت امور خارجه به نیابت بمیرزا علیخان شیرازی واگذار شد . نشریه وزارت امور خارجه ایران پایان دوران دوم وزارت او را ربیع الثانی ۱۲۶۵ - قوریه ۱۸۴۹ م می داند<sup>۱</sup> . ولی مرحوم اقبال مرگ او را در ربیع الاول ثبت کرده است<sup>۲</sup> .

<http://www.chebayadkard.com>

۱- نشریه وزارت امور خارجه شماره دوم دوره اول .

۲- امیر کبیر ص ۲۳۲ .

## عبدالله خان امین الدوله

در میان اسناد و مدارکی که از دوران سیاه سلطنت فتحعلیشاه باقیمانده است آنچه که در باره «سرنوشت کارخانه نوپریزی اصفهان» نوشته شده، بسیار جالب و شنیدنی و اسف انگیز است. در آن ایام رقابت فزاینده و انگلستان در ایران، بقدری شدید بود که طرفین از هیچگونه فعالیت تخریبی علیه یکدیگر دریغ نمیکردند و طبیعی است در این میان دودش تنها بچشم ملت ایران میرفت.

نامه‌ای که نایب السلطنه هندوستان به وزارت خارجه انگلستان درباره کارخانه نوپریزی نوشته آغاز مبارزه را اعلام میکند. در این نامه نایب السلطنه مینویسد:

«... از اصفهان اطلاع یافته‌ایم که هیئت اعزامی فرانسه بایران یک کارخانه نوپ سازی در این شهر تأسیس خواهد کرد. چون هیچگونه اطلاعی از این باب دریافت نداشته‌ایم، تمیدانیم خبر تأسیس این کارخانه تا چه حد صحیح است. ولی آنچه که میتوانم بآن اذعان کنم اینست که خبر دهنده از اهالی اصفهان است و باطلاعات و اخبار دست اول دسترسی دارد و از طرفداران و دوستان ما میباشد. بنابراین خواهش میکنم که از فرانسه در این باره تحقیق شود...»

برای اینکه بدانیم در آنوقت ساختن کارخانه نوپسازي و نوپریزی در اصفهان چقدر اهمیت داشته، قسمتهائی از گزارش کلنل «فابویه» یکی از افسران اعزامی دولت



فرانسه بایران را نقل میکنیم. فابویه که همراه هیئت ژنرال گاردان بود، در اول ماه نوامبر سال ۱۸۰۷ وارد ایران شد و روز ۴ دسامبر با اتفاق سایر فرانسویان بتهران رسید. هنگامیکه هیئت فرانسوی بایران آمد، ارتش ایران فقط سه دستگاه توپ داشت که شاه عباس کبیر آنها را از برتغالیها گرفته بود و همچنین چند توپ کوچک از غنائم دوران جنگهای روس و ایران، در قلاع و سربازخانهها وجود داشت. فابویه درباره این توپها نوشته است که «توپهای مزبور را بالای دیوار برخی از قلاع روی خاک گذاشته و دور آنها را سنگ چیده بودند و هیچ يك از آنها پایه و تکیه گاهی نداشت. یگانه توپی که سربازان می توانستند آنرا حرکت دهند در دربار شاه مستقر بود و نیروهای ایران آنرا از روسها گرفته بودند. این توپ بیچاره همه جا همراه شاه در حرکت بود و شاه آنرا بسیار دوست میداشت. بطوریکه حتی یکروز آنرا زیر چادری جا دادند و شاه با آن نشانه روی کرد و گلوله اش درست به هدف خورد.»

فابویه در گزارش های نظامی خود شرحی هم از زنبورك و زنبورك خانه میدهد: زنبورك نوعی توپ بوده که لوله بسیار کوتاهی داشته و گلوله های کوچک در آن میکذاشتند. هر يك از این گلوله ها نیم لیور (۲۵۰ گرم) وزن داشته و سربازان در موقع حمل زنبورك آنرا بر پشت استر یا شتر می بستند و بهمان اندازه که اثر گلوله آن قطعی نبود، تیررس آنهم کم بود. در زنبورك خانه ایران فقط ۱۵۰ توپچی که بهیچوجه اطلاعات فنی و نظامی نداشتند خدمت میکردند.

پس از آنکه ژنرال گاردان هیئت نظامی همراه خود را بشاه معرفی کرد، کلنل فابویه را مأمور ساختن کارخانه توپریزی در اصفهان ساخت تا توپخانه منظمی برای ارتش ایران تدارک نماید. فابویه از شاه اختیارات تام خواست و فتحعلیشاه سرانجام در ۱۸۰۸ - ذیحجه ۱۲۲۲ - اختیارات لازم را بآو داد. در موافقت نامه ای که بین وی و هیئت ژنرال گاردان امضاء شد، مقرر گردید که در مقابل اعتبار و دستمزد کارگر و اشیائی که حاکم اصفهان بلاعوض در اختیار فابویه میگذازد وی سالی پنجاه عراده توپ کامل با همه وسائل و شبیه به همان توپ روسی که از نظر فتحعلیشاه عزیز و مقدس

بود تحویل دهد. گزارشهای نظامی قابویه حاکیست که وی از روزهای اول فوریه ۱۸۰۸ زیحجه ۱۲۲۲ در اصفهان بوده است<sup>۱</sup>.

قابویه در اصفهان بکلی تنهاویی کس بوده و از اطرافیان خویش همواره مینالیده است. نصاری اصفهان نیز که ممکن بوده است با او محشور باشند، بقول خود اوسوداگران ناکسی بودند که از همه کشورهای آمده بودند یا ارامتهای که اگر باو نزدیک می شدند برای سودجویی بود و اگر باو تملق میگفتند از او توفعی داشتند. در نامه های که قابویه پیدرش نوشته می گوید چندین بار خواسته اند هدایای گرانبها باو بدهند ولی او رد کرده است، زیرا یا برای کارهایی بوده است که می باید بکند و یا برای کارهایی که نباید بکند. بهمین جهت همیشه ناچار بوده است کسانی را که باو رجوع می کرده اند بخشونت از خود براند.

کشیشهای نصاری هم که در آنجا بوده اند بیش از دیگران مورد احترام نبوده اند. خلیفه ارمنیان تنها در فکر نفع خود بوده و کشیشانی که زیر دست او بوده اند زندگی آنها چنان با اخلاق منافات داشته است که بهتر است از آن سخن نگوئیم. یگانه کشیش کاتولیک اصفهان پرژوزف<sup>۲</sup> می خواره پیر حقگیری<sup>۳</sup> بوده است. قابویه هفته ای دو بار او را مهمان می کرده و هر روز یکشنبه برای نماز پیش او میرفته، ولی در نظرش احترامی نداشته است.

۱- قابویه درباره مردم اصفهان که در آن زمان بسیار پریشان و تنگ دست بوده اند می نویسد: ... تنها سه چهار نفر هستند که مال این مردم را می ربایند و اینها بیچارگانی هستند که نتوانسته اند از این شهر بروند و گرنه هر کس توانسته جان و مال خود را از دست اینها بدر برده است. من کاخهای بسیار بزرگ آینه پوش دیده ام که هنوز قسمتی از نقاشی های آنها باقیست و چون با چکمه در آنجا سیر می کردم چندین دستار پسر مرا لعنت می کردند که قصر های شاهان را آلوده می کنم. بازارهای بسیار بزرگ دیده ام که مملو از متاع مردم صنعتگر هنرمند بوده و امروزه تنها قدری میوه در آنهاست و جز آن چیز دیگری نیست. اگر مدتی درین جا بمانم حتماً چهره من از غم و حسرت چین بر خواهد داشت زیرا که گرداگرد خویشان جز مردم مسکین کسی را نمی بینم...

فابویه در نامه‌های متعددی که از اصفهان یکسان خود نوشته از مردم ایسن شهر بدگوئی فراوان کرده و میگوید که اعیان شهر همواره با بیان پرکنایه و استعاره و مبالغه و اغراق باو سخن می‌گفته‌اند ، نزد او می‌رفته‌اند ، قلیان می‌کشیدمانند و تحفه و هدیه بسیار برای او می‌برده‌اند ، ولی درحقیقت او را فریب می‌داده‌اند و می‌کوشیدمانند او را از پیشرفت کارش مانع شوند. بعلاوه شخصی بنام اصلان خان که بعدها دستیار و دوست وفادار او شد نیز از جمله کسانی بود که در یادداشتهای فابویه از او بنیکی یاد شده است . اصلان خان گاهی رگ فابویه را میزد و گاهی نیز وی را تنقیه میکرد !! و بقدری باو نزدیک بود که هرگاه فابویه باسر برهنه از منزلش خارج میشد، اصلان خان باو پر خاش میکرد و کلام بسرش میگذاشت .

در ابتدای ورود او باصفهان عبدالله خان امین الدوله پسر نایب حکمران اصفهان نیز با او خصوصیت و معاشرت داشت . عبدالله خان پسر حاج محمد حسین خان امین- الدوله اصفهانی است که در آن هنگام وزیر مالیه فتحعلیشاه و حکمران اصفهان بود و فرزند خویش را جانشین خود کرده بود.

چون در فرمان فتحعلیشاه قید شده بود که همه مخارج کارهای توپسازی فابویه باید از محل مالیات اصفهان تأدیه شود، حاج محمد حسین خان صدراعظم اصفهانی و عبدالله خان امین الدوله بتدریج نسبت باو کینه ورزی آغاز کردند و عبدالله خان در صدد برآمد تا او را نابود کند. از اینرو، مقامات محلی نخست فابویه را در عمارت حکومتی اصفهان منزل دادند و برای کارهای فنی کاروانسرائی را در اختیار او گذاشتند که طبعاً بمنظور توپسازی ساخته شده بود ، بعد فابویه اختیار داده شد که کارگرانی را که لازم دارد خودش انتخاب کند ، ولی در مدت چند هفته‌ای که از ورود او باصفهان گذشت ، کمک مأموران دولتی بهمین کارها ختم شد. فابویه می‌بایست توپ بریزد و آنها را تراش بدهد و سوراخ کند و پایه و صندوق برای آنها بسازد و برای اینکار نه تنها هیچیک از ماشین‌های ساخت اروپا در اختیار او نبود، بلکه ساده ترین وسایل را نیز در دسترس نداشتند و کارگرانی که با او بودند نمیتوانستند این وسایل را آماده کنند . در این شرایط

فابویه از آنجا که در دوران کودکی در ولادتگاهش واقع در «پوتاموسون» ، از تجاری بنام «پیزون» فن تراشکاری را آموخته بود، از اینرو ابتدا با دست خود يك «گل‌کش» و يك منه و يك چرخ تراش ساخت و سپس کارگران را واداشت تا از کار او تقلید کنند و چند چرخ تراش و گل‌کش بسازند. او برای محل کارخانه شخصاً طرح و ساختمانی را ریخت و با کمک بنایان اصفهانی بنائی محکم و زیبا ساخت .

وقتی که با کوشش بسیار توانست چرخ دندان دار بسازد و آنها را با یکدیگر سوار کند، مردم شهر اصفهان دسته دسته میآمدند و با حیرت این اختراع مهم را که یکمک آن حرکت افقی تبدیل به حرکت عمودی میشد ، تماشا میکردند . گرچه عبدالله خان امین الدوله نیز بتماشای چرخ اختراعی او آمد ، ولی سایر کارگزاران همچنان منکر هنر فابویه بودند و همگی عقیده داشتند که او کاری از پیش نخواهد برد .

معمداً فابویه با ساختن قالب گلی برای شش لوله توپ ، مقدمات کار خویش را فراهم کرد. ولی مشکل کار او عدم وجود کوره های ذوب آهن و مس و مفرغ بود.

فابویه در صدد برآمد از کوره های کهنه انگلیسها که در اصفهان ساخته بودند استفاده کند، و با مختصر تغییراتی که در کوره ها داد محتوی آنها را آماده ذوب کرد. ولی مشکل مهمتر او تهیه مفرغ بود. او احتیاج بمس و قلع داشت و لذا به عبدالله خان امین الدوله مراجعه کرد. عبدالله خان چند هفته او را معطل نمود ولی وقتی با سماجت وی مواجه شد با افراد چماقدار خود دستور داد تا هر چه دیگ مسی در اصفهان است از خانه های مردم جمع کنند و آنها را بکارخانه توپریزی ببرند. فردای آن روز مردم شهر با چشمان اشک آلود دیگهای خود را بکارخانه آوردند. فابویه از این منظره چنان متأثر شد که مردم را با دیگهایشان برگردانید و خود ناسزاگویان نزد نایب الحکومه رفته باو گفت «همین امروز بطهران میروم و مخالفت تو را با ساختن توپ بشاه اطلاع میدهم».

عبدالله خان از این تهدید مرعوب شد و فردای آن روز چند شمش مس برای توپسازی بکارگاه فابویه فرستاد . و کلنل فرانسوی هماندم آنها را وارد کوره ها کرده و مشغول ریختن لوله توپ شد. کوره ها يك شبانه روز مشغول ذوب کردن مس بودند

ولی هنگامیکه دقیق باز کردن کوره ها فرارسید، کارگران اصفهانی از دیدن فلز گداخته هراسان شده از همکاری با او امتناع کردند و ناچار وی با هر می بدست گرفته و با دو ضربت سخت چکش راه را باز کرد و فلز گداخته از آن بیرون ریخت .

سرازیر شدن این مایع سوزان قابویه را از پا درآورد و او بزمین افتاد. کارگران تصور کردند که مرده است بلافاصله مسرانبی را بحاکم اطلاع دادند . عبدالله خان که از خبر هرگز او خوشحال شده بود با عده‌ای از اعضاء دولت و مردم اصفهان چون به کارخانه رسید، ناگهان مشاهده کرد که قابویه با شکافتن در کوره ها همه قالب ها را پراز مواد گداخته کرده است.

قابویه مینویسد «فریاد باریک الله و ماشاء الله کارگران فضا را پر کرده بود و در ضمن عده دیگری از ترس فریاد میکردند و عده‌ای نیز با چشمان از حذقه در آمده بکارم خیره شده بودند...» قابویه سپس شرح میدهد که چگونه برای سوراخ کردن لوله‌های توپ گرفتار مشکل شده و سه ماه برای تهیه مته‌ای که لوله ها را سوراخ کند ، فعالیت کرده است بهر حال وقتی که او اعلان کرد که با مته ها و افزاری که ساخته تکه های عظیم مفرغ را دویم خواهد کرد و لوله توپ خواهد ساخت همه باو میخندیدند و گویا خود او نیز در یادداشت‌هایش شك داشته که موفق شود . زیرا در آغاز کار ابراری که ساخته بود مقاومت نیاورد و از هم پاشیده بود و او بخاطر آنکه کارش خراب نشود؛ کارگران را مرخص کرد و تنها دو تن را نگاه داشت و سر انجام پس از چند روز عیب را پیدا نمود .

اما باز هم در موقع کار متوجه شد که دستگاههای ساخته شده عیوبی دارد ولی با پشتکاری سابقه‌ای آن عیوب را هم رفع کرد، در دومین هفته‌ای که کار تراش لوله ها را دنبال میکرد متوجه شد که خرابکاریهایی در دستگاه او روی میدهد . دانشمند فقید سعید نفیسی درین باره مینویسد «... متأسفانه میدیده است که برخی از کارگران عمدی داشته‌اند که باو خیانت کنند و مانع از پیشرفت کارش باشند و حتی بی‌برده است که از خارج بکارگران وی پولی میدادند که نگذارند پیشرفت کند . چیزی که برای

وی بسیار ناگوار بوده اینست که سرانجام کشف کرده محرک این خیانت های بی دربی عبدالله خان نایب الحکومه و اصلان خان رئیس توپخانه بوده اند . پیداست که حال روحی و شدت تأثرویی در برابر این اوضاع چگونه ممکنست بوده باشد. ناچار می بایست با این خیانتها بسازد و بسوزد .

درماه ژوئن آن سال ( ربیع الثانی ۱۲۲۳ ) روزی متوجه شده است که يك با چندتن شبانه بکارخانه رفته و یکی از ابزارها را ناقص کرده اند و بهمین جهت ناچار شده است، از آن پس شب و روز در کارخانه بماند و برای همین کار از دارالحکومه بیرون رفته و در صحن کارخانه چادر زده است و در ضمن کارگران و توپچیانی را که با آنها اعتماد نداشته از آن محوطه بیرون کرده و به احمدخان نام، افسری که زیر دستش بوده مأموریت کشیک کارخانه را داده است تا کس دیگری اجازه وارد نشود...<sup>۱</sup>

در تأیید آنچه که دانشمند فقید سعید نفیسی نوشته است، سندی در بایگانی حکومت هند وجود دارد که توطئه و خرابکاری در کارخانه توپریزی ایران در اصفهان را، در آن تاریخ ثابت میکند.

این گزارش را یکی از مأموران انگلیسی مقیم اصفهان که جاسوس و خبرچین شرکت هند شرقی بوده به بمبئی فرستاده است:

۲۱ جون ۱۸۰۸ از اصفهان به بمبئی.

جناب جلالتماب ویلیام استل بالقابله .

آقای محترم مقتدرم باطلاع جنابعالی برسانم که کارخانه توپریزی کاپیتان قابویه با همه اشکالاتی که در تأسیس و ساختمان آن وجود داشت بکار خود ادامه میدهد. عالی جناب عبدالله خان نایب الحکومه اصفهان سعی فراوان داشت تا از کار قابویه جلوگیری نماید و حتی بتربیب او چندتن از کارگران خدمت ویرا ترک گفتند و با دستمزدهائی که شخصاً بآنها پرداخته موفق شدند ، اشیائی را که هفته ها برای ساختن آنها زحمت کشیده بودند خراب کنند. نایب الحکومه سعی داشت قابویه را از استفاده از کوره هائی

که تجار انگلیس قبلاً ساخته بودند منع کند، ولی او با کمک دو نفر از توپچیان و احمد خان که زیر دست اصلان خان رئیس توپخانه کار میکرد، کوره‌ها را متصرف شد. بموجب دستوری که قبلاً دریافت کرده بودم، مبلغی بعنوان مقرری به اصلان خان دادم و موفق شدم او را با خود همراه کنم. عبدالله خان نایب الحکومه نیز بمن کمک فراوانی میکند. هنوز دستوری درباره ورود هیئت اعزامی بدربار شاه دریافت نکرده‌ام. منتظر وصول دستور میباشم.

مفتخرم آقا که خدمتگزار صمیمی شما هستم. داوید ویلسن<sup>۱</sup>

ایجاد کارخانه توپ ریزی در اصفهان که به ابتکار ژنرال گاردان و تلاش همه جانبه کاپیتان فابویه فرانسوی انجام گردید، در آن موقع اهمیت سیاسی و نظامی بسیاری داشت، دولتی که نمیخواستند ایران دارای نیروی نظامی قابلی باشد، تلاش فراوانی برای نابودی کارخانه بعمل می‌آوردند.

از یکطرف روسها وحشت داشتند که در جنگهای آینده، این توپها مانع پیشرفت آنها بشود و از طرف دیگر انگلیسها میترسیدند که با این توپها لشکریان ایران بتحریک و کمک ناپلئون بمرزهای هندوستان بنازند. بهمین جهت عمال هر دو کشور سعی داشتند از تأسیس کارخانه توپ ریزی جلوگیری کنند. انگلیسها که در اصفهان عمال و عوامل زیادتری داشتند در خرابکاری کارخانه از روسها جلوتر بودند. دانشمند فقید سعید نفیسی بنقل از گزارشهای فابویه مینویسد: «... از گزارشهایی که فابویه درین زمینه داده صریحاً برمیآید که عبدالله خان نایب الحکومه اصفهان پسر حاج محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی حکمران اصفهان و وزیر مالیه دربار فتحعلیشاه آلت اجرای این مقاصد ناروا و پست بوده و نه تنها کارگران را تحریک میکرد است که کار نکنند و وسائل لازم را از میان ببرند و کار شکنی و اختلال کنند، بلکه بوسائل نامشروع دیگر هم دست میرده است.

۱- بنظر میرسد داوید ویلسن یکی از عوامل اطلاعات و جاسوسی شرکت هند شرقی

یا دولت انگلیس در اصفهان بوده.

از آنجمله مرتباً از بی‌لیاقتی و بی‌اطلاعی فابویه بفتحعلی شاه گزارش میداده و میکوشیده است کاری بکند که او را از اصفهان احضار کند.<sup>۱</sup>

با اینکه در کار پیشرفت کارخانه و ساختن توپ همه‌گونه خرابکاری میشد، فابویه با جدیت بکارش ادامه میداد. اما تاگهان عبدالله خان امین‌الدوله از تحویل چوب، زغال، مس و لوازم دیگر و حتی دستمزد کارگران باو خودداری نمود و کارگران اودسته جمعی اعتصاب کردند.

در اینموقع حاج محمد حسین خان صدراصفهانی پدر عبدالله‌خان که حکمرانی اصفهان اسماً با او بود به اصفهان آمد. فابویه امیدوار بود که وی مانند پسرش رفتار نخواهد کرد. بهمین جهت بدیدن او رفت و گله و شکایت فراوان از عبدالله‌خان کرد. حاجی محمد حسین‌خان او را بشام دعوت کرد و ضمن استمالت و دلجوئی به او گفت: «عبدالله بیچه است و از این کارها سر در نمی‌آورد، خودم ترتیب کارها را میدهم، اما سه هفته‌گذشت و نه از پرداخت دستمزد عقب افتاده کارگران خبری شد و نه از لوازم کار، و تنها کمکی که به او شد ارسال ۱۹ خربوزه بعنوان تحفه حاکم بود!!

فابویه برای اینکه مردم را علیه حکمران تحریک کند، درهای کارخانه را باز کرد و مردم خبر داد که برای مشاهده توپهای ساخته شده و همچنین ریختن شش توپ جدید روزها بکارخانه بیایند.

در اینوقت فقط دوکارگر در کارخانه باقی مانده بودند که فابویه دستمزد آنها را شخصاً میپرداخت. مردم اصفهان وقتی چشمشان به لوله‌های توپ و کوره‌ها افتاد، داوطلب شدند که بدون دستمزد در کارخانه کار کنند. وقتی این خبر به حاجی محمد حسین‌خان رسید، پیغام فرستاد که با فابویه مانند فرزند خود رفتار خواهد کرد و عنقریب هرچه لازم دارد برای او خواهد فرستاد، ولی فابویه فرستاده او را از در کارخانه بیرون کرد.

سرانجام حاجی محمد حسین‌خان روز ۲۴ ژوئیه ۱۸۰۸ (۳۰ جمادی‌الاول



<http://www.chebayadkard.com>

سو لنيكف نقاش روسي در حال كميدين تابلو ناصر الدين ميرزا وليعهد



۱۲۲۳) بکارخانه آمد. قاپویه بالحن جدی و حتی خشن با او صحبت کرد و گفت مصمم است تا ۱۵ روز دیگر بتهران برود و ماجرا را با فتحعلیشاه در میان بگذارد و سپس بفرانسه برگردد. وزیرعالمیه فتحعلیشاه ظاهراً از تصمیم قاپویه وحشت کرد و روز بعد هم دستمزد عقب افتاده و هم وسایل کار برای قاپویه فرستاد.

در روز پانزدهم ماه اوت ۱۸۰۸ - ۲۲ جمادی الاخر ۱۲۲۳ - بمناسبت جشن ولادت ناپلئون، قاپویه در اصفهان همه توبهائی را که ساخته بود بعداً در آورد و با آنها شلیک کرد. بدینگونه رسماً اعلان کرد که کارخانه وی محصولش را بیرون داده است. در ضمن جشنی نیز در کارخانه منعقد ساخت، عده‌ای از اعیان شهر را دعوت کرد و پرژوزف در حضور آنها مراسم دینی را بجا آورد. در آن مجلس جشن، تا نیمه شب قاپویه با مردم اصفهان درباره مفاخر کشور خود سخن گفت و شرحی از تمدن فرانسه و مساوات در میان مردم و عدالت مطلق و اینکه هر کس در آنجا بواسطه لیاقت بهر مقامی میتواند برسد، بیان کرد و پنداست که این مجلس جشن بیسابقه چه اثری ممکن است در میان مردم اصفهان در آن روز کرده باشد.

قاپویه چنان نسبت به زیردستان و کارگران خود تقوی کلام بهم زده بود که در غیبت وی هم کار معطل نمی ماند. چنانکه در پایان ماه اوت ۱۸۰۸ - رجب ۱۲۲۳ - که وی سخت بیمار شد، در مدت بیماری وی خیلی بکار وارد نیامد. او بیش از یکماه بستری بود و تب سخت می کرد و در این مدت معالجه وی پرژوزف و میرزا اسمعیل طبیب اصفهانی بودند.

در آغاز ماه اکتبر همان سال - شعبان ۱۲۲۳ - فتحعلی شاه به قاپویه فرمان داد بیست عماده نوبی را که تازه ساخته بود، بتهران بفرستد. وی ژنرال گاردان را از این فرمان باخبر کرد، و با عجله مشغول ساختن بقیه توبهائی که از او خواسته بودند شد. قاپویه با ساختن چرخهای بسیار محکم و خیلی سبک که اسبها بتوانند آنها را بکشند، توبهها را آماده حمل بتهران کرد. او سرگرم ساختن چرخها بود که در پایان ماه نوامبر ژنرال گاردان وی را بتهران احضار کرد.

چون تهران رسید، متوجه شد که دربار تهران احساسات سابق را نسبت به هیئت نظامی فرانسه ندارد و احتمال می‌رود همه مجبور به مراجعت بفرانسه بشوند از اینرو سرعت به اصفهان بازگشت و در روز ۲۵ نوامبر ۱۸۰۸ - ۶ شوال ۱۲۲۳ - با بیست عراده توپ و لوازم دیگر از اصفهان عزیمت کرد. سفرش از اصفهان به تهران پنج هفته طول کشید. زیرا در آن زمان راهی که بتوان از آن توپ عبور داد وجود نداشت و به همین جهت برای بردن توپ‌ها از گاو و گاهی کارگران بین راه استفاده شد.

قاپویه عاقبت روز ۳۱ دسامبر وارد تهران شد. اما خیلی زود متوجه گردید که فرانسویان اعتبار سابق را ندارند. حتی فتحعلی شاه هم از کار او ایراد گرفت و میگفت صندوقهایی که برای حمل توپ‌ها ساخته‌اید، می‌بایست بوسیله دواسب کشیده شود. کاری کنید که حمل آنها بایک اسب کافی باشد. ایراد دیگری که میرزا شفیق صدراعظم در کار او گرفت این بود که روی اوله توپها دکمه‌ای برای نشانه گرفتن ساخته بود.

قاپویه در نامه‌ای که در ۱۵ ژانویه ۱۸۰۹ - ۲۸ ذیحجه ۱۲۲۳ - از تهران به برادرش نوشته می‌گوید:

«... توپهای مرا امتحان کردند، هرچه سعی کردند آنها را بشکنند توانستند و بالاخره آنها را در انباری گذاشتند و در را بستند، وضع من مانند آنست که در این یکسال هیچ کاری نکرده باشم... تصور مکن که از نظر مالی با من بهتر رفتار میکنند بلکه بالعکس، چون حکمران اصفهان مزدکارگران مرا نداده بود تقریباً چهار هزار فرانک ساختن این توپها برآیم تمام شده است. صرف این مخارج فقط برای این است که شهرت داشته باشم زرادخانه زیبایی برای شاه ایران تأسیس کرده باشم...»

در اینوقت دولت ایران چشم از کمک و همراهی فرانسه پوشیده بود و در صدد یافتن متحد دیگری برمیآمد. انگلیسها که از دور ناظر تمام جریان امور سیاسی بودند از تصمیمات شاه و دولت ایران که بوسیله عمال مخفی خود مطلع شده بودند استقبال کردند و فوراً در صدد جلب ایران برآمدند. انگلیسها سرهارد فوردجسوترا بایک دسته از ناوگان مجهز بخلیج فارس فرستادند. نماینده اعزامی بشاه ایران اطلاع داد که حاضر

است همه ضررهائی که فرانسویها بایران وارد آورده‌اند جبران نمایند. آنها میگفتند قرار داد نیلینیت استحکام و دوامی ندارد. متحدواقعی ایران دولت انگلیس است و آنچه را که ایران از فرانسویها انتظار داشته‌است، میتواند با فرصت کمی از انگلیسها بخواهد. دکتر خانبا بامیانی مینویسد:

«اقدامات انگلیسها و طرفداران آنها در دربار سرعت برق در هر جا پراکنده شد و کسایکه از سابق طرفدار انگلیس بودند و جرأت خود نمائی نداشتند جانی گرفتند و بازار شهرتهای مهیب و رواج گرفت گاهی است تکاف فرانسو را از قبول پیشنهاد ایران بدین جهت میدانستند که بروسیه جهت حمله بایران معاهده سری بسته و بهمین علت سرا ایران را بوعده شیر میمالد. گاهی نیز میگفتند که این دولت در اسپانیا شکست خورده و اتحادیه عظیمی بر ضد او در اروپا در حال تشکیل است و چون در این ایام اخبار پاریس هم برخلاف معمول روز بروز کمتر میشد رواج این شهرتها زیادتر میگردد. سرتیب گاردان هم چون از پاریس اطلاعات رسمی نداشت نمی توانست دربار خشمگین طهران را ساکت نماید و خود او روزگار را در اندیشه بر میبرد»

فتحعلیشاه و درباریان هم در بلا تکلیفی بسر میبردند. آنها نمیخواستند سفیر انگلیس را پذیرفته و سفیر فرانسه را اخراج کنند. سرتیب گاردان تصمیم گرفت ملاقاتی باشاه بنماید بلکه بتواند تا مدتی از آمدن سفیر انگلیس جلوگیری نماید.

به همین مناسبت روز ۱۹ دسامبر ۱۸۰۸ - ۱۸ شوال ۱۲۲۳ سرتیب گاردان بدربار رفت و با فتحعلیشاه ملاقات کرد.

پس از آنکه فتحعلیشاه از گاردان درباره ترسیدن جواب از طرف امپراطور فرانسه میپرسد و جواب منفی میشود باو میگوید: «ما چند بار با امپراطور فرانسه مراسله نوشته‌ایم ولی جواب هیچکدام نرسیده، روسها در طرف شمال قشون ما را مورد تعرض قرار داده‌اند... روسها و عثمانیها که ایشان را دوستان وفادار خود می‌دانید هر وقت که موقع بدست می‌آوردند ما را در اتحاد با فرانسه ملامت میکنند و بما میگویند آیا

اتحاد بستن با دولتی که هرگز بقول خود وفا نمیکند و اگر بخواهد، از عهدۀ آن بر نیاید بچه کار میاید. اما با وجود این تحریکات متوالی باز دوستی و صفای حقیقی خود را نسبت بناپلئون و فرانسه از دست ندادیم، حملاتی که بما وارد می آید با استهزای توهین آمیز سختی همراه است. اگر بناپلئون سراسر روسیه را برای کشیدن انتقام مادر خون و آتش فرو بگیرد باز نمی تواند از عهدۀ رفع بدنامی که دامنگیر او شده بر آید. آیا امپراطور شما حاضر است که نام بلند خود را که مشرق زمین و اروپا را فرا گرفته از میان برده با عدم ایفای بوعاید مقدس خود بجای آن از خویش بدنامی بزرگی باقی بگذارد. دولت انگلیس بر عدد دشمنان بناپلئون افزوده، ما برای آنکه در مقابل عالمانه علاقه خود را نسبت بملت شما و صداقت خود را در پیشنهادهای خویش با ثبات رسانیده باشیم یکی از سفرای انگلیس را با وجود هدایای هنگفت و پیشنهادهای بی اندازه باز گردانندیم، معیناً دولت مزبور هنوز بمانعش می آورد و عنقریب سفیر دیگری از راه دریا با هدایای نفیس بحدود جنوب به ممالک ما خواهد آمد اگر ما او را بشرف ملاقات خود برسانیم هدایای فوق را بتقدیم خواهد رسانید.

دولت انگلیس قشون و توپ و تفنگ بسیار دارد و اگر ما راه ورود او را بممالک خود سد نمائیم بر ما حمله خواهد آورد. امری که بیش از همه اسباب زحمت ما شده این است که دولت مشارالیه نسبت بمایبشتر از فرانسه از در کرم در آمده و می گوید که شما مدتهاست از فرانسه بیست هزار قبضه تفنگ خریدماید و هنوز نرسیده در صورتی که ما حاضریم بیشتر از آن بشما تسلیم کنیم و درازاء هیچ مطالبه نمائیم. فرانسه برخلاف جمیع آداب مرسومه تا کنون برای شما هیچ قسم هدیه ای نیاورده و حال آنکه ما حاضریم بیش از آنچه در قدرت اوست تقدیم نمائیم. قشون انگلیس اگر از قبول اتحاد با آن دولت سرپیچی کند با یران حمله خواهد برد و در خلاف این صورت حاضر است که در مقابل روسها بدفاع قیام نماید و گرجستان را بشما برگرداند. اینها مختصری است از شرح تهدیدات و پیشنهادهای انگلیس، حال خود در باب گرفتاری مادرشمال و جنوب فکسر

کنید. دوری و سکوت فرانسه را نیز بنظر بگیرید. آیا ممکن است برای ما، که در شمال و جنوب با روسها و انگلیسها هزدو بچنکیم؟ ...<sup>۱</sup> سر تیب گاردان که خود از سکوت ناپلئون و دولت فرانسه بترسیده بود ابتدا از فتحعلیشاه تقاضا میکند شصت روز باو مهلت داده شود. شاه قبول میکند ولی باو میگوید یقیناً در پایان این مدت باز هم بشما خبری نمیرسد. گاردان میگوید ۱۵ روز دیگر هم بدین مدت اضافه کنید، یقیناً جوابی خواهد رسید.

شاه با تقاضاهای گاردان موافقت میکند و با انتظار جواب ناپلئون و دولت فرانسه باقی میماند.

ولی پس از انقضاء مهلت مذکور، باز هم جوابی از فرانسه نمیرسد. فتحعلیشاه از این پس مطمئن شد که دولت فرانسه از مداخله در سیاست و کمک بایران کناره گیری کرده است. او چون دید بتنهایی توانائی مقابله با روسها در شمال و انگلیسها در جنوب را ندارد، لذا تصمیم گرفت تا به سرهار فورد جونتز سفیر اعزامی انگلیس اجازه ورود بایران را بدهد.

سر تیب گاردان ورود نماینده انگلیس را لطمه بزرگی بشئون وحیثیات فرانسه و امپراطوری خود میدانست. ولی فتحعلیشاه در جواب او گفت:

«... مگر ما نمی دانیم که در اروپا در یک دربار هم سفیر فرانسه مقیم است و هم سفیر انگلیس. جلوجشم ما در بغداد و بصره یعنی در خاک مملکتی که از متحدین فرانسه و از دشمنان انگلیس است هم نمایندگان انگلیسی اقامت دارند و هم مأمور فرانسه. این حرکت شما و اعتراض بامریکه دولت فرانسه بقبول آن در خاک عثمانی رضاداده نمیتواند محرك قطع ارتباط ما باشد...»<sup>۲</sup>

گاردان که میدانست فرانسه بکمک ایران نخواهد آمد، ورود سفیر انگلیس بایران را بهانه کرده روز ۲۷ ذیحجه ۱۲۲۳ - ۱۲ فوریه - ۱۸۰۹ با همه اعضاء هیئت

۱- سر تیب گاردان شرح این ملاقات را بتفصیل در یادداشت های خود از صفحه ۱۲۶ تا

۱۳۴ داده است.

۲- سیاست ناپلئون در ایران صفحه ۸۵

خود نهران را ترك گفته بطرف تبریز حرکت کرد.

ژنرال گاردان و هیئت او پس از ورود بتبریز، باردیگر تصمیم گرفتند مدتی نزد عباس میرزا ولیعهد بمانند تا شاید وسائلی فراهم آورند، یا پیش آمد های تازه ای رخ دهد تا بتوانند از آمدن سفیر انگلیس جلوگیری نمود و روابط ایران با دولت بریتانیا را قطع نمایند.

ژنرال تره زل فرانسوی که خود ناظر گفتگوها بوده مینویسد: «... ۲۱ واپریل - ۱۵ صفر - میرزا بزرگ [وزیر عباس میرزا] در یکی از مجالس ملاقات طولانی اظهار داشت که او قبلاً از جواب تهران اطلاع دارد، و آن اینکه دولت ایران انگلیسها را مثل يك قطعه سیر زیر سرپوش در طهران نگاه خواهد داشت تا بوی بد آن اسباب آزار فرانسویها نشود. اگر هم از این بابت مختصر کراهتی فراهم آید خواهشی که دولت ایران دارد اینست که فرانسویها این امر ناخوش ساده را برای خاطر او تحمل نمایند. هر وقت ایران خواست این قطعه سیر را در حلقوم فرانسویها بعنف فرو کند، ایشان حق هرگونه مخالفت شدید را خواهند داشت...»<sup>۱</sup>

ژنرال گاردان تصمیم گرفت اقدامات جدی بنماید. به همین سبب با میرزا بزرگ در روز ۱۹ اپریل - ۲۲ صفر ملاقات میکند. وزیر ولیعهد از او میخواید که همان روز جواب این دو سؤال را بدهد:

- ۱- اگر دولت ایران، انگلیسها را خارج کند و متعاقب آن مجبور بچنگک با ایشان بشود، آیا امپراطور فرانسه حاضر بکمک ایران هست یا نه؟
- ۲- آیا ناپلئون میتواند در صورت بروز چنگک بین ایران و انگلیس دولتشروسیه را بحال بیطرفی نگاهدارد و اگر با ایران تجدید خصومتی کند بیاری ایران قیام نماید؟<sup>۲</sup>

سرتیپ گاردان که نمیتوانست هیچگونه جوابی بوزیر ولیعهد بدهد بناچار روز

۱- یادداشتهای ژنرال تره زل صفحه ۸۳

۲- ایضاً صفحه ۸۴

۱۶ اپریل - اول ربیع الاول با تمام اعضاء هیئت خود از راه عثمانی عازم فرانسه شد . قبل از عزیمت از ایران او به کاپیتان فابویه مأموریت مهم دیگری نیز واگذار کرده بود که گزارش آنرا همراه خود بیاریس برد .

او فابویه را مأمور کرده بود تا در باره امکان استفاده فرانسویان از خلیج فارس و حمایت از ایران گزارشی تهیه کند . فابویه گزارشی خود را بنام « گزارش درباره انتخاب مرکز نظامی در خلیج فارس » نوشت و در آن پیشنهاد کرد که دولت فرانسه جزایر هرمز و قشم را که در آن زمان وهاییها تصرف کرده بودند، خریداری کند .

پسرگاردان در مقدمه کتاب یادداشتهای پدرش در باره شکست میسیون و فعالیت اعمال مخفی انگلیسها و پولهایی که رقبای او در ایران بخش کردند مینویسد:

« . . . انگلیسها از ما خوشبخت تر شدند و علت این مسئله فرق طرز رفتار است که هیئت دولت فرانسه و انگلیس در این مورد اختیار نموده اند . در موقعیکه دولت فرانسه هیئتی بآن مهمی را بلا تکلیف رها کرده و در موقع چنان بحرانی و در میان ارضاعی بآن شکل معطل و بی حرکت گذاشت ، دولت انگلیس برخلاف ، از ابراز فعالیت مستمر و اتخاذ تصمیمهای قوی و عاقلانه زمانی باز نشست . با داشتن موقعیتی بهتر از فرانسه در داخله ایران محرمانه بوسیله عمال فعال و در خارج بدستکاری کنسولهای کار آگاه به عملیات مهمی شروع کرد . پول مثل بازاران میریخت و بیخون اخلاص دولت مزبور از همه چیز بحد کمال بود نظر صائب او در هیچ مورد خطا نمیکرد و کشیکهای جالبک آن دولت فرمان و فکر حکومت مقتدر خود را بهر طرف که لازم می شد می بردند . . . »

پسرگاردان به ضرردیگری که سیاست فرانسه در ایران وارد کرد اشاره نموده مینویسد:

« با تمام این احوالات باید گفت که روسیه بیشتر باعث شکست طرح ناپلئون در ایران شد تا دشمنی انگلیس؛ این اولین ضرری نبود که از دوستی آن دولت عاید ما گردید . ضررهای بعد که از این ناحیه شامل حال فرانسه گردید بمراتب وخیمتر بود . . . »<sup>۲</sup>

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران صفحه ۲۱۸

۲- مأموریت سر تیپ گاردان صفحه ۳۳



نابلیتون نیز در زندان سنت هلن از سیاست غلطی که در باره ایران در پیش گرفته بود اظهار تأسف کرده می‌نویسد :

«... توجهی که من بایران کرده بودم چقدر درست و بیجا بود برای عملیاتی که در نظر داشتم اعم از تهدید روسیه یا حمله به هند و انگلیس. از این نقطه انکاء بهتر و مناسبتر محلی نمیشد بدست آورد. برای افتتاح باب مراوده با این مملکت یا اقداماتی شروع کردم و امیدواری داشتم که ایران راهم مثل عثمانی در حلقه دوستان خود بیاورم و تصور کردم که این کشور بمنافع حقیقی خود پی برده است ولی درست در موقع مقتضی هر دو از اختیار من بیرون رفتند و واضح شد که مساعی دولت انگلیس از جمیع کوششهای من پرزودتر است...»<sup>۱</sup>

و بدینترتیب فابویه شکست خورده از اعمال و حقوق بگیران انگلیسها از ایران رفت.

<http://www.chebayadkard.com>

## سرهنگ بارتلمی سمینو

در میان حقوق بگیران انگلیس در ایران گاه با چهره‌های شگفت‌انگیزی برخورد می‌کنیم، که بررسی زندگی و عملیات آنها، خواننده را غرق در بای حیرت و شگفتی می‌سازد.

در نیمه دوم قرن بیستم، مکرر بنام کسانی برخورد می‌کنیم که در بزرگ‌ترین زمان با چند سیاست و حتی چند سازمان اطلاعاتی کار می‌کنند. ولی این امر در نیمه اول قرن نوزدهم - یعنی دهه‌های نخستین ۱۸۰۰ میلادی و وجود چنین عوامل دو جانبه‌ای، آن‌هم در کشوری چون ایران عهد قاجاریه، چنان شگفت‌آور است، که اگر اسناد و مدارک متعفن تاریخی بوجود آنها دلالت نمی‌کرد. باور کردن آنچه که می‌کردند، مشکل بنظر می‌رسید.

در اینجا بایونانی فرانسوی نژادی آشنا می‌شوید که ضمن داشتن تابعیت چند کشور مختلف، در ایران سرمایه‌داری، اواز حکومت هندوستان و انگلیس‌های ایران حقوق می‌گرفت و در عین حال برای روس‌ها هم خبرچینی می‌کرد و با سمت «آجودان مخصوص و ایعهد» و درجه سرهنگی قشون، از دولت ایران نیز ماهی ۱۲۰ اشرفی «حق معاش» و «حق آجودانی» دریافت می‌داشت!

او که در پایان عمر به تابعیت ایران درآمد، سالها در خدمت دستگاه دولتی

انگلستان در ایران بوده و از حکومت هند نیز مقرری میگرفته است. چون خانواده این شخص در ایران باقی مانده و بعضی اعضاء آن با ایرانیان ازدواج کرده اند و هم اکنون چند نفر از اولاد ذکور این خانواده در خدمت دولت هستند از معرفی بیشتر او و بردن نام خانوادگی جدید بازماندگانش خودداری میکنیم.

نخستین سندی که از وابستگی این شخص بدستگاه دولتی انگلستان و گرفتن حقوق و مقرری از هند و دولت انگلیس است، پارگراف هفتم از تذکار به سر جان کمبل سفیر کبیر انگلستان در ایران به سر هنری آلیس جانشین خویش در سفارت انگلیس در تهران، می باشد. کمبل هنگام عزیمت از تهران به آلیس می نویسد:

«... در تبریز شخصی بنام سمینو که اصلاً یونانی است و سابقاً مترجم کنل منتهیت بوده و از دولت هند ماهی ۹۰ روپیه دریافت میکرده از جمله جاسوسان ماست. او پس از ترک خدمت کنل «منتهیت» به خدمت ولیعهد و سپس شاهزاده ملک قاسم میرزا در آمد. او زبان فرانسه را خیلی خوب صحبت میکند و در عین حال که برای ما کار میکند، با روسها نیز ارتباط دارد. سمینو با خسر و میرزا به پترزبورگ رفته و از امپراطور روس بعلت خدماتی که انجام داده مدال نظامی گرفته است. همچنین او از روسها مستمری دریافت میدارد. هنگامی که ولیعهد عازم هرات بود سمینو بدستور روسها بخراسان رفت که بانها اطلاعات لازم را بدهد. ولی بر اثر اقداماتی که ما کردیم او را از خراسان بر گردانیدیم. با اینحال استفادۀ از او بسته بنظر خودتان می باشد.»<sup>۱</sup>

«بارتلمی سمینو» که مدتها در ایران مقامات حساسی داشت، دارای چند تابعیت بود. برای اینکه این خانواده مهاجر را خوب بشناسیم قبلاً آنچه را که دکتر احمد توکلی عضو عالیرتبه وزارت امور خارجه و نویسنده چند کتاب پر ارزش درباره اجداد خانواده مزبور نوشته است نقل می کنم، دکتر توکلی می نویسد:

پدر سمینو بنام آمبروزیو سمینو از اتباع دولت «ساردنی» و در ولایت نیس قسول بود. آمبروزیو با دختری بنام «ویرژینی مارینا بلاردی» که پدرش ناخدای نظامی قشون

فرانسه پیش از انقلاب کبیر بود ازدواج کرد .

ژنرال ژان فرانسوا الراء فرانسوی که در سپاه (رنجیت سنگ) راجه لاهور خدمت می کرد ، پسر عم خانم مزبور است . پیر بلاردی در اول انقلاب از فرانسه مهاجرت کرد و پدرش بشهر کریستی در جزیره قبرس گریخت و در آنجا ساکن شد . کشتی هائی خرید و در خدمت دولت عثمانی آنها را بحمل و نقل قشون ترك به سوریه و قبرس یا برعکس بکار واداشت .

او در این سرزمین بود که بدرود حیات گفت . هنگامی که فوت کرد « بارتلمی سمینو» طفل شیرخواره ای بود که غیر از مادر کسی را نداشت . مادر بارتلمی نزد پدرش که هفت سال در جزیره قبرس ساکن بود رفت .

بلاردی در اوائل امپراطوری ناپلئون اول بعزم مراجعت بفرانسه با يك كشتی که بارش پنبه بود، از قبرس بطرف فرانسه حرکت کرد. در لنگرگاه عكا انگلیسها آن كشتی را توقیف كردند و خاندان سمینو را به مالت انتقال دادند. در مالت همه مایملك بلاردی و سمینو را گرفتند و كشتی و محمولاتش را توقیف كردند .

افراد خاندان سمینو يكسال در مالت ماندند. بارتلمی كوچك در این جزیره در مدرسه نظامی پادشاهی سیسیل در نزدیکی « ایزولا » بتحصیل مشغول شد. پس از مدتی باكمك دو نفر از دوستانش شغلی در يك كشتی بدست آورد و با افراد خاندان خود بتونس رفت و در آنجا بانتظار فرصت مناسب ماند .

مادر بارتلمی با وجودیکه فرانسوی بود و وطنش را هم دوست داشت ، از تونس به رم و ناپل رفت . در رم بیوه سمینو با شخصی بنام « هانری اوگار » رئیس قسمت صحنی لشکر بان ژنرال « مورای » معروف ازدواج کرد .

بارتلمی سمینو چندی بعد از این ازدواج مدرسه متوسطه ناپل را بیایان رسانید و در ۱۸۱۳ در مدرسه تعلیمات قراولان خاصه مورا اسم نوشت . بعد از آنکه قشون کشتی ناپلئون بروسیه به نتیجه مطلوب نرسید و مورا بناپل برگشت ، اعلام داشت که فرانسویانی که در خدمت او هستند تابع ناپل خواهند شد والا باید فوراً ناپل را ترك

نمایند. بلافاصله پس ازین اخطارها نری اوگار شوهر مادر بارتلمی سمینو ناپل را ترك گفت و عازم خدمت در اردوی ایتالیا که در شمال آن مملکت تحت سر پرستی شاهزاده « اوژن بوهارنه » فعالیت میکرد گردید. بارتلمی سمینو هم با اینکه تحصیلاتش خاتمه یافته و قرار بود باخذ درجه‌ای مقتخر شود، ترك ناپل را ترجیح داد و بهمراهی مادر و تا پدرش بشمال ایتالیا رفت.

هانری اوگار از طرف ارکان حزب اردوی ایتالیا که در او دین بود، بولایت « نیرول » مأمور شد و بارتلمی هم با درجهٔ ناب سومی برای خدمت صحی بآنجا رفت. چون بارتلمی از حس جاه طلبی خالی نبود باین شغل محقر سر فرو نیاورد. بهمین جهت آن کار را ترك گفت و در ردیف فراوان فوج ۸۴ اردوی ایتالیا در شهر ورن اسم خود را ثبت نمود و هنگام عقب نشینی قشون فرانسه از طرف ژنرال کومل در شهر والانس اسپانیا بدرجه نایبی مقتخر گردید و سپس بمادرش که در ناحیه سفالی آلپ بود، ملحق شد.

بارتلمی سمینو بعد از چندی از يك نواختی زندگی خود کسل گردید و تصمیم گرفت بناپلئون که با معدودی سرباز در جزیره آلپ بود بپیوندد، بهمین نظر به بندر « ژن » رفت تا بوسیله کشتی خود را بآن جزیره برساند.

در همین بندر شنید که ناپلئون از راه خلیج « ژوان » بخاك فرانسه پیاده شده است. بارتلمی با اینکه اطلاع یافت که ناپلئون باز گشته است، در تصمیم خود باقی ماند و در سر راه بسراغ مادر خود رفت، ولی وقتی بفرانسه رسید که ایام حکومت صد روزه ناپلئون بناپارت بانها رسیده و او قراری و محبوب شده بود و خاندان سلاطین بوربن بار دیگر بیادشاهی فرانسه باز گشته بودند.

چون قشون جدید فرانسه از قبول طرفداران ناپلئون خودداری میکرد، بارتلمی سمینو از خدمت سربازی صرف نظر کرد و زرگری پیشه ساخت و دو سال مشغول این کار و مترصد ترك فرانسه بود تا شاید یاری بخت کار تازه‌ای پیدا کند، ولی چون مادرش همین اوقات فوت کرد، او خواهر و دوستان و شوهر مادرش را گذاشته به ماری رفت و در آنجا با شخصی آشنا شد که چاپخانه‌ای سنگی داشت. این دو نفر شریك شدند و از ماری

به بندر اسادر روسیه رفتند و دستگاه چاپ خود را با آنجا منتقل نمودند و چون در این اوقات در روسیه چاپخانه بسیار معدود بود ، در اوائل سال ۱۸۲۰ در این بندر بکار چاپ پرداختند .

سمینو که زبان میدانست ، غالباً بکلوب یونانیها آمد و رفت میکرد و در این کلوب با اسرار حزب سیاسی معروف « اتسی » آشنا شد و بشاهزاده « ایسیلانتی » معرفی گردید و در کارهای سیاسی او شرکت جست . بهمین جهت کار چاپ را رها کرد و در قشون - کشی به « قلدای » ( در رومانی ) همه دارائیش را که معادل سه هزارقات بود خرج کرد . او از هر گونه کوششی در راه استقلال یونان خود داری نوزید و در نتیجه همین خدمات بود که بعدها « آتن اول » پادشاه یونان پس از اعطای تقدیرنامه کتبی باو در سال ۱۸۴۵ بوی نشان طلای شوالیه نجات دهنده اعطاء نمود .

سمینو در اوایل سال ۱۸۲۲ پس از اینکه همه دارائی خود را از دست داده بود ، با دما بازگشت و تاجری از ماری باو ترجم کرد و اطاقی باو داد . در این سفر سمینو با تاجری انگلیسی بنام « مار » که مردی فعال بود آشنا شد و يك سفر دریایی بسواحل « انجاز » رفت ولی در ۱۸۲۴ مبتلا به تب گردید . باو پیشنهاد شد برای بهبود به تغلیس برود و سمینو عازم تغلیس گشت و در این شهر با کلنل « موتیث » انگلیسی که در خدمت کمپانی هند شرقی بود آشنا شد . کلنل از آب و هوای تبریز برای سمینو حکایتها گفت و او را بخدمت کمپانی هند شرقی در آورد و ماهی ۹۰ روپیه برایش حقوق تعیین کرد ، بشرطیکه هنگام مسافرت با ایران برای وی اطلاعاتی جمع آوری کند . بعلاوه « هنری و بلک » انگلیسی بسمینو پیشنهاد کرد که در تبریز با سمت معاون و مهندس جغرافیا و زیر دست کلنل « موتیث » مشغول کار شود .

سمینو این پیشنهاد را پذیرفت و به تبریز سفر کرد . او دو سال تحت نظر کلنل « موتیث » انگلیسی کار کرد و نقشه جامع و دقیقی از شمال ایران تهیه نمود که بنام ژنرال « موتیث » در لندن منتشر شد . این نقشه قسمتی از گیلان و آذربایجان و دریایچه و شهر ارومیه را بخوبی نشان میدهد . بار تلمی سمینو در مدت ۲ سال با حمیت فوق العاده ای

بانگلیسها خدمت میکرد و انتظار داشت باو بچشم تبعه خودشان نگاه کنند و بهمین جهت با آنها پیشنهاد کرد تا در سلام های رسمی - در حضور عباس میرزا - او را شرکت دهند. ولی انگلیسها و اعضای شرکت هند شرقی موافقت نکردند و همین امر سبب رنجش سمینو از انگلیسها شد و پنهانی بسوی روسها روی آورد.

او در استعفانامه ای که به مکدونالد کیز انگلیسی در تبریز نوشت، آمادگی خود را برای حرکت بفرانسه اعلام کرد. لیکن آغاز دوره دوم جنگهای ایران و روسیه مراجعت او را غیر ممکن ساخت.

با وجودیکه سمینو در این هنگام از نظرات انگلیسها پیروی نمیکرد، با این حال با آنها در ارتباط بود و مقرری از آنها میگرفت.

در حین جنگهای دوم ایران و روسیه عددهای از صاحب منصبان انگلیسی بموجب عهد نامه ایران و انگلیس در قشون عباس میرزا خدمت میکردند. صاحب منصبان مذکور که اکثراً از لاهور بایران اعزام شده و در استخدام دولت ایران بودند، بدستور وزیر مختار انگلیس در ایران و برای اینکه تجزیه ایران عملی گردد، همگی از جنگ با روسها امتناع کرده مستعفی شدند.

عباس میرزا نایب السلطنه به سمینو پیشنهاد کرد تا برای اداره یکی از ستونهای نظامی به استخدام قشون ایران درآید. سمینو بلافاصله پیشنهاد عباس میرزا را قبول کرد و با صمیمیت فوق العاده ای در جنگها شرکت کرد. بعد از شکست ارتش ایران و تحمیل قرار داد ننگین ترکمانچای، عباس میرزا فرمان مخصوصی به سمینو داد و خدمات صادقانه او را به نفع ایران ستود.

برای اجراء معاهده ننگین و تحمیلی (انگلیس - روس) در ترکمانچای، عباس میرزا او را مأمور مخصوص در کمیسیون ارامنه مهاجر که روسها آنها را از رود ارس میگنجانیدند، کرد. سپس باو نمایندگی داده شد که در تعیین حدود ایران با روسیه شرکت کند.

خود او میگوید: «این کار را چنان به انجام رساندم که مورد تحسین دولتمین

ایران در روسیه قرار گرفت». شاید در همین مأموریتها بود که سمینو بخدمت روسیه درآمد و انگلیسها که از او ناراضی بودند با وی شروع بدشمنی کردند.

سمینو با هیئت خسرو میرزا که برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف بروسیه رفته بود به پترزبورگ رفت و در مراجعت به سمت «آجودان مخصوص ولیعهد» و با درجه سرهنگی و ماهی «۱۲۰ اشرفی» حقوق از جانب عباس میرزا مفتخر شد.

سمینو در ۱۸۳۰ اجازه خواست که بفراسه بازگردد، ولی عباس میرزا مانع شد و او را مأمور قشون کشی جنوب ایران کرد. سمینو در قشون کشی یزد و کرمان با اتفاق عباس میرزا شرکت جست و سپس مأمور خراسان شده و در حمله سلطان رهسپار امیرآباد قوچان گردید. پس از فوت عباس میرزا، او همچنان در قشون محمد شاه باقی ماند و در لشکر کشی هرات (۱۸۳۷ - ۱۲۵۳) نیز شرکت نمود.

سمینو در ۱۸۳۸ - ۱۲۵۴ تهران برگشت و با همسر ژنرال (ایزیدور بروسکی) که در جنگهای هرات بقتل رسیده بود ازدواج کرد. او در ۱۸۳۹ مصمم شد که ایران را ترک کند، ولی دولت های ایران و روسیه هیچکدام با او کمکی نکردند.

سمینو بناچار بار دیگر با انگلیسها روی آورد. او با کمک انگلیسها بخاک عثمانی رفت و در آنجا «ژنرال پتی» فرانسوی که فرماندهی قشون عثمانی را داشت با یکی از دختران سمینو ازدواج کرد. سمینو بار دیگر بایران برگشت و در همین کشور مرد. بطوریکه در یکی از شماره های مجله یادگار نوشته شده سمینو و چند خارجی دیگر در یکی از سالهایی که ویادرتهران شیوع پیدا کرد از ترس بکودماوند فرار کردند و سمینو در همانجا در گذشت.

از ازدواج دوم سمینو با همسر بروسکی، پسری بنام «نیکلا» بدنیا آمد که در ارتش ایران بمقامات عالی رسید. سه دختر او نیز در تهران بودند. یکی از آنها با دکتر مرل فرانسوی مستشار ایران که یکی از مؤسسين لژ فراماسوتری بیداری ایران بود ازدواج کرد و دختر سوهش نیز بمقددکتر «فاگر گرین» هلندی درآمد که از ایران رفت.

اکنونکه از جنگهای ایران و روس و قشون کشی عباس میرزا ذکری بمیان آمد،



بی مناسبت نیست نقش مخرب انگلیسها را در این جنگها از زبان سرهنك در وویل فرانسوی بیان کنیم. در وویل که در بین سالهای ۱۸۱۲ - ۱۸۱۳ در ایران بود مینویسد:

«... اگر ژنرال کوتلورفسکی فرمانده قوای مهاجم به سواحل بحر خزر بسختی مجروح نمی شد، بی گفتگو پیشروی در سه سنون بسوی ایروان و نخجوان واردیل ادامه مییافت و پیش از آنکه دولت ایران بتواند اقدامی برای دفاع از تهران یا حتی تخلیه نروتهای ذخیره شده در این شهر بعمل آورد پایتخت ایران بدست روسها میافتاد. ولی روسها بملاحظه‌ای که اینجانب نمی‌تواند وارد بحث آن شود با وساطت سفارت خودشان در ایران، صلاح در آن دیدند که بقبول وضع موجود Statuque تن در دهند. البته قبول این وضع چندان بفتح امپراتوری روسیه نبود زیرا بامتارکه جنگ بخش بزرگی از منطقه زیبا و زرخیز «آران» که در ساحل چپ ارس واقع است در دست ایرانیان میماند و بصورت راه ارتباطی بین ایران و گرجستان درمی‌آمد و ایرانیان بعدها بخوبی می‌توانستند از این راه در منطقه کوهستانی گرجستان بتاخت و تاز پردازند.»

سرهنك در وویل سپس به شرح نابود شدن آن قسمت از ارتش ایران که افسران انگلیسی فرماندهان آن بودند پرداخته می‌نویسد: «... نبردهای قبلی بخصوص عملیات جنگی اصلاندوز و لنکران تقریباً باعث اضمحلال کلیه قوای نظامی ایران شد و بجرأت میتوان گفت که از تمام توپخانه ایران که يك افسر انگلیسی در رأس آن بود و همچنین از ذخایر و بارونه اردوی ولیعهد که همه بدست روسها افتاده بود، حتی يك چادر یا يك شتر نیز نجات یافت.»

اگر ورود در بحث سیاسی باهدف تألیف این کتاب مبادت نمیداشت چه مطالب گفتنی که میتوانم راجع بعملیات پنهانی و گنج‌کننده و عجیب سفارت انگلیس بیان کنم. ولی فقط اشارتی بعواقب فعالیت‌های سیاست مزبور میکنم و میگذرم، معاهده گلستان اصولاً محصول فعالیت سفارت انگلیس بود، اما ظاهراً این امر با سیاست کلی دولت انگلیس متناقض می‌نمود، زیرا سیاست انگلیس در این بخش آسیا پایه خود را بر تضعیف روسها بدست ایرانیان نهاده بود تا خود را از گزند هر تجاوزی از جانب روسیه

نسبت بپند ، به تنهایی و یا بکمک ایرانیان در امان دارد . کوشش سفارت انگلیس در تمام این جریانات معطوف بر آن بود تا از نفوذ روسها در دولت مرکزی تهران جلوگیری شود ، حتی اقداماتی بعمل آمد تا نخستین ماده پیمان متارکه جنگ قبول این شرط از طرف روسها باشد که امپراطور روس حق اعزام سفیر کبیر به ایران را ندارد و باید امور بازرگانی دو کشور بوسیله نماینده کنسولی بی اهمیت و فاقد قدرت سیاسی حل و فصل گردد . مقررکنسول مزبور نیز شهر استرآباد پیشنهاد شده بود تا از مراجعه وی بدربار و ملاقات با پادشاه ایران بهره‌منوانی جلوگیری شود .

فهم این مطلب بسیار آسان است که طبعاً پاسخی بچنین یادداشت مضحکی داده نشد . زیرا سفیر کبیر انگلیس در ایران دلیل قابل قبولی برای مدعای خود ارائه نداد اما در اقدام سفارت انگلیس این نکته نیز بچشم میخورد که سیاست دولت اخیر از متارکه جنگ بین دو کشور همسایه و سازش ایران و روس بهراس افتاد و بهر وسیله‌ای میکوشید تا از ایجاد وحدت بین دو کشور مزبور جلوگیری کند و خود را از ضربت احتمالی جبران ناپذیر و غیر قابل مقابله‌ای درهند در امان دارد . . .<sup>۱</sup>

اما فساد دربار فتحعلیشاه و خالی شدن خزائن که در اثر جنگ‌های ایران و روس پیش آمده بود امکانی برای احیاء ارتش و قدرت دولت و دربار ایران باقی نگذاشت . پس از جنگ‌های ایران و روس فتحعلیشاه بوضع گرفتار شده بود که بی‌چوچه نمیتوانست از خست خود جلوگیری کند . هنگامیکه سرچی آی سفیر جدید انگلیس به ایران آمد هدایائی و از جمله کالسکه بسیار زیبایی برای تقدیم به حضور شاه به‌مراه آورده بود که قرار بود چهاراسب از نژاد عالی نیز برای بستن بآن در ایران خریداری کند و بشاه تقدیم دارد لیکن این مطلب را بعرض شاه رساند . فتحعلیشاه از مبلغی که برای خرید اسبان اختصاص داده شده جو یا شد و وقتی سفیر انگلیس گفت که «ششصد هزار تومان برای این کار منظور شده است» شاه جواب داد: «بسیار خوب! ششصد هزار تومان را بمن بده تا ترا از خرید اسب معاف دارم» . سرچی آی که نخست تصور میکرد شاه بطنر و

شوخی چنین سخن گفته است ، سرانجام پیشنهاد ویرا پذیرفت ، و فتحعلیشاه نیز پول را گرفت و پس از چندی کالسکه بی اسب را به ولیعهد خوش بخشید ..<sup>۱</sup>

دولت انگلیس پس از اینکه از این حادثه مطلع میگردد ، در صدد برمیآید که دربار فتحعلیشاه را بکلی رها کند تا ایران بدامن روسها بیفتد . ولی خطری که از راه ایران هندوستان را تهدید میکرد سبب شد تا بار دیگر انگلیس در صدد احیاء ارتش ایران برای مقابله با روس برآید . اما شرط تخصیص کمک مالی بایران را بدین صورت قبول میکنند ، که فتحعلیشاه این کمکها را تماماً در اختیار عباس میرزا بگذارد و متخارج ارتش زیر فرمان او قرار گیرد . با وجودیکه نظر دولت انگلیس در آن زمان تقویت ایران و احیاء ارتش برای جلوگیری از هجومهای احتمالی روسها بهند بود ، با این حال عمال انگلیسی در ایران که تحت نفوذ (حقوق بگیران) و جاسوسان محلی خود قرار داشتند ، خلاف نظر دولت متبوع خود رفتار میکردند .

سرهنگ دروویل مینویسد : سفیر انگلیس در ایران به افسران و درجه داران و سر بازان انگلیسی که بعنوان مستشار ارتش ایران در این کشور بسر می بردند بمیل خود علاوه بر حقوقی که از کمپانی هند شرقی دریافت می داشتند از محل کمک مالی بایران نیز پاداش می داد . از این راه يك استوار ساده ارتش انگلیس قریب شصت تومان پاداش دریافت می داشت .<sup>۲</sup>

انگلیسهای مقیم ایران که پای بند ارزش واقعی ارتش ایران نبودند دو بیست هزار لیره استرلینگ کمک مالی خود را به تحویل مقدار ناچیزی اسلحه و مهمات مزبور محدود ساختند .

<http://www.chebayadkard.com>

۱ - سفرنامه دروویل صفحه ۱۶۲ .

۲ - سفرنامه دروویل صفحه ۱۶۶ .

## سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی امیر کبیر و جاسوسان سفارتخانه‌ها

« میرزا تقیخان مظفر و وطن پرستی »  
 « بود، یعنی همان اصلی که در ایران »  
 « مجهول است، آنچه میدادند و او »  
 « نمیگرفت خرج معدوم گردن وی شد.»  
 دکتر پلاک ۱۸۵۱

نام میرزا تقیخان امیر کبیر نه تنها در تاریخ مبین ما باغرور و افتخار آمیخته است بلکه دشمنان او و کسانی هم که وجود امیر مانع اجرای نقشه‌های شیطانی و شوم آنان میشد، از جمله مأموران سفارتخانه‌های خارجی ناگزیر از ابراز احترام باین شخصیت ارزنده دوران قاجار بودند.

در دورانی که سرپرستی و حقوق بگیری از سفارتخانه‌های روس، انگلیس و عثمانی برای قریب با اتفاق رجال وقت، امری عادی و حتی افتخار آمیز تلقی میشد، امیر کبیر نه تنها این سنت شوهر درهم شکست. بلکه چنانکه اشاره شد بنا بر گفته دکتر پلاک، پولهایی را که میخواستند بصورت رشوه بوی بدهند و نامش را در ردیف لیست حقوق بگیران ثبت نمایند او نمیگرفت، بناچار بمصرف نابود گردن وی رسانیدند. اجانب و خائنان

و فاسدین داخلی او را کشتند تا این سد بزرگ و مقاوم را از راه توسعه نفوذ و تسلط شوم خود در ایران بردارند .

بدون تردید میرزا تقی خان امیر کبیر ، یکی از چهره های درخشان و تابناک دوران قاجاریه است که اگر بدست درخیمان ناصرالدین شاه کشته نشده بود، چه بسا سرنوشت ایران را دچار تحول مهمی میساخت. میرزا تقیخان مخالف سرسخت دخالت خارجی ها در امور داخلی ایران بود . وی میدانست که تا دستهای اجانب از ایران قطع نشود و نفوذ سفراء دول بزرگ ازین تروید، محال است مردم این سرزمین روی آسایش و سلامت و سعادت را به بینند. صدارت امیر کبیر مصادف با دورانی بود که اجتماع ایران از علم و حکمت جدید دور افتاده بود و بدیهی است که درین امر، و بویژه بی خبر گذاشتن مردم از دنیائی که سرعت رو بترقی و تکامل میرفت، عوامل خارجی نقش مهمی داشتند. میرزا تقیخان برای اطلاع یافتن از جزئیات امور کشور و باخبر شدن از رفتار حکام ظالم و جفا پیشه و نظامیان با مردم ، تشکیلاتی بوجود آورده بود که امروز میتوان بحق بدان (سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی امیر کبیر) نام نهاد . وی برای اطلاع از کارهای دولتی ها و گردنکشان و متنفذین داخلی عنمای (خفیه نویس) داشت که بین پایتخت و ولایات در حرکت و یا در شهرها مقیم بودند . و این خفیه نویسان همه وقایع مربوط ب مردم و عمال دولت و نظامیان و خبرهای شهرها و دهات را صادقانه برای او مینوشتند . ارسال اخبار سری بوسیله جاسوسان و خبر دهندگان و مؤاخذات امیر از مجرمین و جفا کاران آنقدر منظم و سریع بود که اغلب مردم معتقد به «غیبگوئی» و «کرامات» امیر کبیر شده بودند و اظهار عقیده می کردند که وی از عالم غیب اطلاع دارد و اطلاعات خود را از آنجا کسب می کند .

تشکیلات کسب اطلاع امیر که در آن زمان بنام «منهبان امیر» نامیده میشد ، آنقدر در ولایت و در دل عمال دولت ایجاد رعب و وحشت کرده بود که هر پنج نفری که دور هم جمع می شدند ، تصور میکردند یکی دو نفرشان «خفیه نویس» و یا عضو تشکیلات «منهبان» هستند .

منهیان در بین اقلیت‌های مذهبی نیز رسوخ فراوان داشتند و از کارهای آنان اطلاع حاصل می‌کردند. تاجائیکه وقتی در سال ۱۲۶۷ هـ. ۱۸۵۰ م. ملا شیخ‌علی یکی از رهبران فرقه بایه تصمیم به قتل میرزا ابوالقاسم امام جمعه و هجوم بکاخ سلطنتی گرفت، بلافاصله جزئیات نقشه و توطئه او بوسیله منهیان با اطلاع امیر رسید و او موفق شد قبل از انجام ترور دسته جمعی همه اطرافیان ملا را دستگیر و اقدامات آنها را خنثی سازد.

جالبتر از تشکیلات سازمان جاسوسی، سازمان ضد جاسوسی و تشکیلات «منهیان» امیر بود، اینگونه تشکیلات را در دستگاه‌های دولتی کنونی جهان سازمان (ضد اطلاعات) و یا «ضد جاسوسی» می‌نامند. این سازمان‌ها که دنیای قرن بیستم و دول بزرگ بایه پیشرفت نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را بر روی آنها قرار داده‌اند، روزگاری بوسیله امیر کبیر بوجود آمد که سیاستمداران و جهانیان از اهمیت آن بی‌خبر بودند.

یکی از علل مهم بوجود آمدن سازمان مذکور، بی‌خبری و ضعف نفسی بود که در دوران سلطنت محمد شاه (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴ - هـ. ۱۸۳۴ - ۱۸۴۷ م) بوجود آمده بود. در دوران سلطنت این پادشاه سوءسیاست و خودخواهی‌های احمقانه حاجی میرزا آقاسی، ایران را از هر جهت بوضع نکبت‌باری سوق داده بود. نفوذ سیاسی نمایندگان روس و انگلیس و مداخله ایشان در کارهای داخلی به اوج شدت و نهایت قوت رسیده بود تا آنجا که شاه و صدراعظم و وزرایش گاهی در اقدام به جزئی‌ترین کارها برای اینکه مبادا سفراء برنجند، بدون مشورت قبلی با نمایندگان خارجی قدمی بر نمی‌داشتند.

این دوره که بعد از قتل قائم‌مقام و همزمان با روی کار آمدن حاجی میرزا آقاسی است، نفوذ سیاست روس در شاه و وزراء را بحد اعلی رسانید، بطوریکه می‌توان گفت که شاه و وزیرانش در همه حال آلت دست و مجری نظرات سفیر روس بودند. به همین سبب غالباً بین دربار ایران و سفارت انگلیس کشمکش و حتی در پاره‌ای اوقات جنگ مخفی و گاهی مبارزات و گفتگوهای زننده علنی درگیر میشد. حاجی میرزا آقاسی در یکی از مراسلات خود به محمدشاه چنین می‌نویسد:

«... کمترین بنده می خواستم تا عباس آباد بروم ، اما بواسطه اینکه جناب وزیر مختار انگلیس تشریف خواهند آورد توانستم . نه بنده می میرم نه آنها دست می کشند . نه وجود مبارک صحت کامل می یابد که پدر اینها را از گور در آورند . حالا جناب وزیر مختار دولت ، منتظر این است که یکی از نوکرهای مشخص در خانه شال و کلاه کرده برود و عذر بخواهد که چرا دیر ملک ایران را تصرف کردید ، نمی دانم مقدر چیست و برای چه این ذلت را بکشم .

بِسْمِ مَبَارَكِ اِغْلِيحَضْرَتِ شَاهِنشَاهِي رُوْحِنَا فِدَاءِ وَاِنَّهٗ لِقَسْمِ عَظِيْمٍ ، تَزْدِيكُ اسْتِ بِهٖ مَرْكُ مَفَاجَاتِ بَعِيْرِم . نَهْ دُنْيَا دَارِم نَهْ اٰخِرْتِ نَهْ اَبْرُو . نو كَر دَوْلَتِ رُوْسِيَه مَرَا بَه قِرَاوَلِي بِيْتَدَا زِد دِيْگَر چِيْزِي باقِي نَمَانْدَه كِه بَه سِرْمَنْ بِيَايْد... لَاحَوْلَ وَا لِقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ . بَارِي مَقْرَر فرمائيْد كِه يَكِي رَفْتَه عَذْر بخواهد . اَقْلَا عَالِي جَاه شهبازخان برود و سوار شويد برويد گويم من فرستادم قبله عالم و عالميان روحنا فداء استحضار ندارند ...»<sup>۲</sup>

همین صدر اعظم زبون و ذلیل که بایک اشاره اش صدها ایرانی قتل عام و کور میشدند و با اموال و دارائیشان غارت و چپاول میشد ، حتی در مقابل مترجم اول سفارت روس امنیت نداشت . او بعد از یکی از ملاقاتها با مترجم اول سفارت روس به محمد شاه چنین می نویسد : «... در نه سال نهصد هزار تومان پول مرا دولت روسیه برده ، علاوه املاک ایران را ضبط کرده ، علاوه هر وزیر مختار صد هزار نامریوط که به تون-نایی نمی توان گفت بمن نوشته و گفته اند ...»<sup>۲</sup>

امیر کبیر که در دوران صدارت عظمای این مرد نالایق و خودخواه مصدر امور دولتی بود و از همه افعال و اعمال و تحریکات و فساد و تباهاکاریهای سفرای خارجی در ایران اطلاع داشت ، برای اینکه از جزئیات اعمالی که در سفارتخانه ها انجام میگردید ، مطلع

۱- خیابان کنونی عباس آباد و تأسیسات ارتش ، جزعه احدائی حاجی میرزا آقاسی

بوده است . <http://www.chebayadkard.com>

۲- میرزا تقی خان امیر کبیر عباس اقبال صفحه ۲۴۹ .

۳- ایضاً صفحه ۲۴۹

شده و ضربات قاطعی بکارکنان سفارتخانه‌ها وارد کند، عده‌ای از (منهیان) تربیت شده‌ها که کار (ضد جاسوسان) فعلی را انجام می‌دادند، روانه خدمت سفرای خارجی می‌کرد. هر یک از رجال و سرجنبا‌نان ایران که محرمانه با سفراء انگلیس، روس و گاهی عثمانی، فرافسه و ات‌ریش سرورسری داشتند، ضد جاسوسان امیر بلافاصله از ملاقاتها و حتی گفتگوهای آنان مطلع می‌گردیدند.

بارها اتفاق افتاد که امیر بدین طریق از نامه‌ها و گزارشهایی که سفراء انگلیس و روس برای نخست وزیران و وزیرای خارجه دول خود می‌فرستادند نیز مطلع میشد و حتی رونوشت آنها را داشت.

چندین بار عوامل مخفی امیر، خود مأمور رسانیدن نامه‌های سفراء انگلیس به خراسان، هرات و گردنکشان داخلی میشدند.

اینان قبل از آنکه از تهران حرکت کنند، نامه‌های مزبور را بنظر رئیس خود می‌رسانیدند. ولی امیر کبیر با آنها دستور میداد که نامه را به مقصد برده به دست خائنی که طرف مکاتبه با سفیر انگلیس است برسانند و آن‌گاه بدنیال آنان مأموران سری مخصوص خود را می‌فرستاد تا بمحض آنکه گیرنده نامه دستورات سفیر انگلیس را اجراء کند، اعمال او را خنثی کنند و احیاناً او را دستگیر کرده و از کار برکنار سازند.

جاسوس امیر در امیر کبیر در سفارت روس نیز جاسوس و خبر دهنده‌ای

داشت که مدت‌ها سبب وحشت و سرگردانی اولیاء سفارت و حتی

سفارت روس

شخص سفیر روس شده بود. سفیر روس بارها پس از تفحص و

بازدید دقیق اطافهای سفارت، اعضاء خود را در گوشه‌ای که اطمینان داشت صدای او

بعجائی نمی‌رسد جمع میکرد و با آنها درباره اوضاع مملکت ایران گفتگو مینمود. ولی

روز بعد امیر که از ماجرا مطلع شده بود، نسبت به صحبت‌هایی که در داخل درهای بسته

سفارت شده بود به سفیر روس اعتراض میکرد و بتدریج سفیر روس و اعضاء آن سفارتخانه

معتقد شده بودند که (اجنه) با امیر کبیر ارتباط دارند. اینک پس از گذشت یکصد سال

جاسوس امیر را در سفارت می‌شناسیم: نویسنده کتاب «نوادرا الامیر» چنین مینویسد:



یک روز پیرمردی از اهالی ایران که نایب غلامان سفارت روس بود مکتوبی از  
 سفیر بیارزد و خواست حسب معمول شخصاً به مجلس امیر نظام داخل شده مکتوب را بدهد  
 و جواب بگیرد و با آنکه امیر نظام مقرر فرموده بود که احدی را از ورود بر او مانع نشوند  
 مگر ملازمان امیر نظام مانع از ورود وی شدند. نایب به گمان اینکه او را شناخته اند  
 گفت من حامل مکتوب سفیر روس و نایب غلامان سفارت روس و تاکنون احدی مرا از ورود بر  
 شخص اول ایران منع ننموده و حق آنرا نداشته است. گفتند هر که خواهی باش می باید پس  
 از صدور جواب شرفیاب شویدی. گفت پس اجازه بگیرید. یکی از ایشان به اطلاق امیر-  
 نظام رفته و مراجعت نمود و گفت مکتوب خود را بدهید تا بر ساتم که اجازه ورود ندادند.  
 نایب گفت من برخلاف مرسوم نمی توانم رفتار نمایم. گفتند پس مکتوب خود را برگردانید  
 و از سفیر کسب تکلیف کنید. نایب با کمال آشفته گی تأملی نمود و اعاده مکتوب را مقرون  
 به صواب ندید و آنرا تحویل داد تا به امیر نظام بدهند و به زودی جواب بگیرند و مدتی  
 در انتظار بود و جوابی نرسید و به هرینک از خدام می گفت که جواب سفیر چه شد و چرا  
 مرا معطل داشته اید مورد اعتنائی واقع نمی شد و از این انتظار و تحمل خلاف عادت به  
 زحمت افتاده بخود می بیچید تا صبر و شکیبائی اوتمام شده آواز خود را بلند کرد و جواب  
 یا عین مکتوب سفیر را مطالبه نمود. امیر نظام اصغای صدای او نمود بانگ زد که این  
 آواز کدام جسور بود. عرض کردند نوکر سفارت روس است و جواب مکتوب سفیر را  
 می خواهد. فرمود او را بیارید و چون در فضای حیاط نمایان شد امر کرد تا او را بد صفقات  
 بیای بیارزدند. سپس امر به حبس نمودند و مشغول به انجام امور سایرین شد و یکان  
 یکان را آسوده کرده بیرون می رفتند. پس از آن به فضای دیوانخانه آمده راه می رفت که  
 رفع خستگی نماید و خدام را ضمناً در پس بعضی امور روانه می فرمود تا متدرجاً دیوانخانه  
 خلوت شد و به تنهایی به اطراف حیاط قدم می زد و از کنار اطاقها عبور می فرمود تا به اطاقی  
 مصادف شد که نایب در آنجا توقیف شده بود. فوراً نایب از جای برخاسته تعظیم کرد،  
 امیر نظام ملتفت او شده فرمود. کیستی؟ عرض کرد نایب غلامان سفارت روسم که امر به  
 حبس فرمودید. امیر نگاه متعجبانه به وی کرد و فرمود بیرون بیا و چون بیامد به او

گفت از لباس و لسان تو چنین می فهمم که مسلمانی . گفت بلی مسلمانم . فرمود به این کبر من و مسلمانی که باید بفکر تهیه آخرت خود باشی چرا سنگ کفار را بر سینه می زنی گفت سالهاست که نوکر سفارتم و پرورده نعمت و محل امانت و چاره جز این نداشتم . لیکن اکنون هر قسم امر بفرمائید چنان می کنم . فرمود از امروز می باید نوکر من باشی و اوامر مرا اطاعت نمائی . عرض کرد منت دارم و از خدمت سفارت استعفا می دهم . گفت



میرزا تقیخان امیر کبیر

خواستم از خدمت آنان کناره کنی بلکه باید همانجا باشی و به من خدمت نمائی . پس از آن فرمود ماهیانه تود را آنجا چه مبلغ است گفت چهار تومان . فرمود فلان صراف را می شناسی ؟ عرض کرد بلی از منسوبین چاکر است . گفت به او توصیه می کنم که ماهی پنج تومان محرمانه بتو بدهد . باز پرسید که خانه تو در کجاست ؟ محل خانه خویش را که نشان داد امیر فرمود در همسایگی تو فلان سید تفرشی خانه ندارد ؟ معروض داشت که خانه ندارد . فرمود خدمتی که باید انجام دهی فقط همین است که هر وقت مطلبی در سفارت که مراجع به ایران و ایرانیان است بشنوی شبانه و محرمانه که احدی از اهل خانه تو پی

نبرد به سید می گوئی و اگر مطلب به تالی اظهار افشا شود یقین میدان که حکم به قتل تو خواهد داد و اکنون مرخصی که به سفارت خانه عودت کنی و بگوئی که چاکران امیر نظام مکتوب سفارت را گرفتند و جواب مرا به موقع دیگر وعده داده اند .

راوی حکایت از معلم روسی دارالفنون نقل می کند که او می گفت اهالی سفارت روس می گفتند که ایرانیان بی جهت قائل بوجود جن نیستند و می باید امیر نظام تسخیر جن کرده باشد و سبب این بود که سفیر روس زمانی که می خواست سخنی بر نفع دولت متبوعه خود از ایرانیان با اجزاء خویش مذاکره نماید چون پاسی از شب می گذشت با معنودی از محارم که یکی از آنها همین نایب غلامان بود چراغها بنمت گرفته و اطافهای سفارتخانه و خلف ستور و شیر و انبیا و زوایای عمارت حتی بیت التخلیه [۱] را کلاماً تفتیش می نمودند و پس از اطمینان سخنی راجع به ایران می گفتند و معذافردای آن شب مکتوبی از امیر نظام به سفیر می رسید که از مطاوی آن اطلاع امیر نظام را بر مذاکرات شب می فهمید ... »

میرزا تقیخان درعین حالیکه بدین اسلام و آئین مسلمانی  
اعتقاد فراوان داشت و همیشه در مراسم مذهبی شرکت میکرد،  
از دخالت علماء و روحانیون در امور سیاسی و مملکتی بشدت  
متنفر بود . او در تمام دوران صدارتش بوسیله جاسوسان و خبر گزاران و منهبانی که در  
سفارتخانه های خارجی داشت، از ارتباط علماء و روحانیون با سفراء و کارکنان دیپلماسی  
مطلع میگردد . <http://www.chebayadkard.com>

از جمله اطلاع پیدا کرده بود که میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران با سفارتخانه های  
روس و انگلیس ارتباط نزدیک دارد و از آنها هدایا و مقرری دریافت میدارد . این گونه  
گزارشها زمینه کدورت و سردی فراوانی را بین دستگاه دولت و جامعه روحانیت فراهم  
ساخت و هر روز که گزارش جدیدی از مأموران سازمان ضد جاسوسی امیر مبنی بر ارتباط  
بعضی از علماء و روحانیون با سفارتخانه ها باو میرسید، دامنه کدورت های فیما بین توسعه

می یافت و اختلافات شدیدتر می شد. تا اینکه یکی از «خفیه تویسان» امیر که در خدمت سفارت روس بود به اطلاع میرزا تقیخان رسانید، که امام جمعه يك انفیه دان جوهر نشان باضافه هدایای دیگری از سفیر روس دریافت داشته است. امیر بلافاصله به سازمان ضد جاسوسی خویش دستور داد تا جزئیات امر را از بعضی مأمورین خودی که در جامعه روحانیت وجود داشتند سؤال کند. وقتی گزارشها تکمیل شده و بنظر وی رسید صدر اعظم مقتدر ایران بلافاصله آنها را با مستحضر شاه رسانید و اجازه خواست تا از امام جمعه بازخواست بنماید. روز بعد فرستاده امیر بخانه امام جمعه رفت و او را مورد بازخواست قرارداد و از اینکه قبول انفیه دان و هدایا را با اطلاع دولت و شاه نرسانیده است و سرا سرزنی و تشبیح کرده تهدید به مجازات نمود.

این نخستین باری بود که امام جمعه تهران که يك مقام عالی روحانی بود از طرف صدر اعظم تهدید میشد و عملیاتش تحت کنترل قرار میگرفت.

بعد از این واقعه میرزا تقیخان تصمیم گرفت نسبت به امام جمعه شدت عمل بخرج دهد، و در نظر داشت از این واقعه به منظور قطع ارتباط خارجیان با بعضی افراد ایرانی بخصوص افراد جامعه روحانیت استفاده کند و این فکر از جمله کلهها و هدفهای اساسی او در مبارزات سیاسی بود، ولی بمحض آنکه میرزا تقیخان خواست شدت عمل نشان دهد، امام جمعه دست نوسل بدامن کنتل شیل وزیر مختار انگلیس دراز کرد و از او استمداد جست.

باید دانست که میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران نه تنها با وزیر مختاران انگلیس مقیم ایران ارتباط دائم داشت، بلکه مستقیماً با نخست وزیران انگلستان نیز مکاتبه میکرد. در بایگانی عمومی انگلستان نامه‌ای از امام جمعه خطاب به لرد پالمرستون نخست وزیر انگلیس بر روی کاغذ زرد رنگی وجود دارد که در آن امام نسبت بدولت انگلستان اظهار اخلاص فرادان نموده است. فتوکی این نامه که هم‌اکنون در اختیار نگارنده است بامهر امام جمعه و خط او تنظیم شده و تاریخ آن ژانویه ۱۸۵۰ می باشد.

باری، امام جمعه به وزیر مختار انگلیس متوسل شد و باو شکایت کرد که میرزا تقی خان احترامی را که شایسته و سزاوار شخص اول روحانی پایتخت است بجای نمیآورد و از وزیر مختار خواست تا در این باره بطور مستقیم دخالت کند. روز ۵ نوامبر ۱۸۴۹ کلنل شیل بدیدن میرزا تقیخان رقت و از امام جمعه شفاعت کرد. میرزا تقیخان اظهار داشت از آنجا که شخصاً علاقمند است همواره روابط دوستانه خویش را با امام جمعه حفظ کند، علاقمند نیست واقعه سوئی رخ دهد. امامدنی است که امام در امور دولتی و آنچه که در صلاحیت وی نیست دخالت میکند و افزود که اگر این روش ادامه یابد یا من در مقابل کلار و سایر روحانیون و آخوندها مقاومت میکنم و یا استعفا میدهم و خانه نشین میشوم.

در همین ملاقات میرزا تقیخان امیر کبیر موضوع ارتباط امام جمعه را با سفیر روس و گرفتن انفرادی و هدایا از او را نزد کلنل شیل مطرح کرد و جزئیات اقدامات و گفتگوی وی را با بعضی روحانیون که از طریق مأمورین خود از آنها اطلاع یافته بود با وی در میان گذاشت. کلنل شیل در آنروز فهمید که امیر کبیر حتی در خانه مسکونی او نیز مأموران مخصوصی دارد که جزئیات اعمالش را گزارش میدهند و طبیعی است که از این امر بهت و حیرت فراوانی او را فرا گرفت بطوریکه طی نامه‌ای به لرد پالمستون وزیر خارجه متبوع خویش در این باره نوشت:

<http://www.chebayadkard.com>

۱۶ ژوئن ۱۸۴۹

لرد عزیزم:

وزیر مختار روسیه اخیراً انقبیه دان العاس نشانی که صورت امپراطور نیردوی آن نقش شده بود به امام جمعه اهداء کرده. این هدیه امپراطور روس موجب حرف و گفتگو و هم چشمی زیادی میان طبقات متنفذ و روحانیون شده است. امام جمعه از لطف امپراطور نسبت بخود میبald و عمداً امتناع میورزد که موضوع تحفه امپراطور را با اطلاع شاه و امیر کبیر که با او روابط گرمی ندارند برساند. پس از چند روز میرزا تقیخان با امام جمعه

پیغام فرستاد که رفتار او از لحاظ قبول هدیه و اطلاع ندادن بدوات بسیار ناپسندیده و ناشایسته بوده است.

امام جمعه که بر قابت روحانیون نسبت بخود نیز بی برد در وحشت افتاد و روز بعد انقیدان و نامه وزیر مختار روس را بنظر میرزا تقیخان رسانید<sup>۱</sup>

جالبترین داستانی که از سازمان ضد جاسوسی امیر کبیر در بین اسناد رسمی وزارت خارجه انگلیس وجود دارد، اینست که وزیر مختار آندولت در تهران برای رسوخ در بین (خفیه نویسان) و (جاسوسان امیر) متوسل به رشوه شده است.

بموجب این داستان، وزیر مختار برای کسب اطلاع از اسامی جاسوسان و خفیه نویسان تشکیلات ضد جاسوسی مبلغی از حکومت هندوستان کمک مالی گرفت تا با پرداخت (پول) موفق شود کسانی را که در اطراف او جاسوسی برای دولت ایران مشغولند بشناسد.

کننل شیل علی نامه‌ای که روز ۱۱ اگست ۱۸۴۹ به نایب السلطنه نوشته تقاضا کرده است که «... مبلغی در حدود سیصد لیره برای شناختن جاسوسان امیر چه در تهران و چه در ولایات مورد نیاز هیئت نمایندگی میباشد. تصور میرود صرف چنین مبلغی بجا و ضروری باشد...» ولی با اینکه نایب السلطنه هندوستان و حتی وزارت خارجه انگلیس اعتبار لازم را در اختیار او گذاشتند، شیل موفق نشد در سازمان امیر نفوذ کند و نه حتی خود امیر کبیر را با پول بخرد.

ازینرو در گزارشی که روز ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹ به وزیر خارجه انگلستان فرستاده چنین مینویسد: «... پول دوستی که طبع ملی ایرانیان است در وجود امیر بی اثر است و او یکی از افراد انگشت شمار این مملکت میباشد که فقط و فقط سعادت و نیکبختی وطنش را در دل دارد...»<sup>۲</sup>

جاسوسان امیر کبیر  
در سفارت انگلیس  
جالب اینست که وزیر مختار انگلیس پس از دریافت اعتبار برای اطلاع از اعمال (خفیه نویسان) امیر، نه تنها موفق نشد آنها را بشناسد، بلکه مأموران امیر از داخل سفارت انگلیس

۱ - اسناد وزارت خارجه انگلیس جلد ۱۵۴ ردیف ۶۰

۲ - ایضا جلد ۱۴۶ ردیف ۶۰

<http://www.chobayadkard.com>

نیز اطلاعات گرانبهایی بدست آوردند .

یکی از حوادث بسیار مهمی که مأموران ضد جاسوسی امیر موفوق بکشف آن شدند ارتباط محرمانه دکنل جستن شیل ، انگلیسی با الهیارخان آصفالدوله بود . امیر بوسیله مأمورانی که در سفارت انگلیس و حتی در خانه کنل شیل داشت اطلاع یافت که رابط بین آنند شخصی بنام میرزا حسینقلی ، منشی محلی سفارت انگلیس میباشد . و ازیشرو خیلی زود موفوق شد جلوتوطئه‌های راکه وزیر مختار انگلیس باکمک آصفالدوله چیده بود بگیرد و آنرا خنثی کند و بر اثر وقوع این حادثه بود که وزیر مختار انگلیس فهمید صدراعظم ایران در داخل سفارتخانه او نیز تعدادی جاسوس و مأمور مخفی دارد . در نامه‌ای که کنل شیل در تاریخ اول نوامبر ۱۸۵۱ به لرد پالمستون وزیر خارجه متبوع خود مینویسد ، اشاره به جاسوسان امیر در خانه و سفارت خویش نموده چنین تذکر میدهد :

تهران نوامبر ۱۸۵۱ - شماره ۱۹۴ حضور محترم ویکنت پالمستون

لرد عزیز .

دیروز اعتمادالدوله نامه‌ای از امیر نظام‌علیه حسینقلی میرزا آورد. منشی ایرانی میسیون این نامرا به آصفالدوله نسبت میدهد زیرا اودشمن شخصی امیر نظام است و دفعات متعدد بخانه او مراجعه و برای او زحمت و ناراحتی ایجاد کرده است .

من حدس زدم که بهتر است نامه خصوصی برای امیر نظام بنویسم و موضوع را باو اطلاع دهم و اکنون يك نسخه کپی آنرا درجوف برای اطلاع بیشتر شما ارسال میدارم . اعتقادم براین است که شکایت صدراعظم ایران بکلی بی اساس است و او که ذهنی پرسوعظن و متلون دارد، بر اثر راپرت جاسوسانی که تعداد آنها مسلماً بیش از یک نفر در خانه خود من هستند ، گمراه شده است . شکلی برابم باقی نمانده که اطلاعات او بیشتر از آنچه که در اختیار مقرار دارد ، میباشد. اود فرصتی دیگر هم شکایت بی اساسی علیه عضو انگلیسی این میسیون مطرح کرده است .

تلون مزاج زیاد از خصوصیات اوست و رفتار او با حسینقلی میرزا و همه افراد مورد اطمینان خویش همینطور است او همیشه آنها را نصیحت میکند و از رفتارشان بسختی انتقاد مینماید با این وصف باز هم عقیده دارم که حسینقلی میرزا وظیفه خویش را نسبت به عباسیون ادا میکند و به گزارشهای امیر ترکیبی نمیدهد بازرگوانی که در شما سراغ دارم باز هم کوشش میکنم که زحمات رضاقلی میرزا را در فارس جبران نمایم نخستوزیر ایران درباره آن موضوع قول داده است ولی آنرا از یاد برده و عهد شکنی مینماید .

دروغ پیش از آن، موضوع را پایان داده ام امیر دستور داده است که فرمان نخست وزیر را آماده نمایند .

بهر حال سه روز بعد نوزد میرزا پسر رضاقلی میرزا دیداری از حسینقلی بعمل آورد و فرمان فوراً لغو شد ، عمل بعدی ما برای نفع شخصی راهنمای اصلی اوست در حدود یک ماه پیش گزارشات نخست وزیر روسیه برای حکومت خویش تهیه شده است او فداکاری فراوانی برای بریتانیای کبیر انجام داده و درخواست او مبنی بر خلع سلاح پرنس دالگورکی بسیار مفید بنظر میرسد و ابلاغ آن برای سفیر صادر شده و بهر حال او طرفدار این مأموریت است .<sup>۱</sup>

ژوستن شیل

سالها بعد از قتل امیر کبیر ، صدراعظم دیگری پیدا شد  
 که او هم در خانه وزیر مختار و سفارت انگلیس جاسوسانی  
 داشتند . اتفاقاً او هم مثل امیر کبیر بهرگ طبیعی نمرده ،  
 جاسوسان اتایک در  
 سفارت انگلیس

بلکه او را هم توطئه گران سیاست کشند . او میرزا علی اصغر خان اتایک امین السلطان است .  
 سروالتین جیروول (۱۸۵۲ - ۱۹۲۹) یکی از رجال برجسته انگلیس است که  
 در ۱۸۷۲ م - ۱۲۸۹ ه . وارد وزارت خارجه بریتانیا شد . او از پنج سال بعد مسافرت  
 هائی به قلمرو عثمانی ، کشورهای مختلف آسیائی ، ایران ، هندوستان ، مصر ، شرق -



سور، اروپا و آمریکا و بالاخره به همه مستعمرات انگلستان رفت. او در کتاب جامع و مهمی که درباره دوران مأموریتش در خاورمیانه و آسیا نوشته، درباره سازمان جاسوسی میرزا علی اصغر خان اتابک صدراعظم ایران، در داخل سفارت انگلیس در تهران چنین مینویسد: «... بدون اینکه شخصی تهمت بزنم میتوان بکسی که سوءظن دارد حق داد که اتابک بیشتر اطلاع دارد در سفارت انگلیس در تهران چه میکنند تا وزیر مختار انگلیس از دستگاه اتابک ...»<sup>۱</sup> <http://www.chobayadkard.com>

در تأیید آنچه که چیرول سیاستمدار انگلیسی مینویسد، اسناد و مدارک باقیمانده در خانواده اتابک که در اختیار ابراهیم صفائی محقق و نویسنده رهبران مشروطه میباشد، وجود سازمان جاسوسی و یا جاسوسان صدراعظم در سفارت انگلیس را مسلم میدارد. صفائی مینویسد: «حسنعلی نواب چند سال منشی سفارت انگلیس در تهران بود. در سال ۱۳۰۹ ق [ ۱۸۹۱ م ] به انگلستان منتقل شد و روی مناسباتی که با امین السلطان داشت و پولهایی که امین السلطان با وی رسانید، بعضی از مطالب مربوط با ایران را برای امین السلطان محرمانه گزارش میداده ...»<sup>۲</sup>

تماسهای شبانه و محرمانه حسنعلیخان نواب با اتابک، به تدریج موجب سوءظن ژنرال «سایکس» وابسته نظامی و «پنگو» رئیس سازمان جاسوسی و اکتلیجنس سرویس انگلیس در ایران شد. گرچه سرارنور هاردینگک شخصاً به حسنعلیخان نواب اعتقاد داشت، ولی گزارشهایی که (سایکس و پنگو) بوسیله جاسوسان و خبرچینهای خود از داخل دستگاه «صدارت عظمی» و حتی خانه اتابک بدست آوردند، ارتباط محرمانه حسنعلیخان را با اتابک برای هاردینگک مسلم کرد.

با وجودی که «نواب» خود واجدادش تبعه انگلستان و از مستخدمین رسمی وزارت امور خارجه این کشور بودند، با اینحال هاردینگک از وزیر خارجه تقاضای تعویض

۱ - The Middel Eastern Question or Some Political Problems of Indian Defence. P. 300

اورا کرد. نواب ابتدا تقاضای مرخصی کرد، چند ماهی در فرانسه، آلمان و اتریش بسر برد و سپس به لندن رفت و در وزارت امور خارجه در اداره امور ایران مشغول بکار شد. در مدتی که نواب در فرانسه و انگلستان بود، نیز نامه‌ها و گزارشهایی برای اتابک می‌فرستاد، که برای نمونه چهار نامه او عیناً نقل میشود:

### ۸ ذی‌قعدة ۱۳۱۶ - مانتی کارلو - هو

«قربان حضورت بروم در عرضۀ قبل عرض کرده بودم که مالک‌خان بنا بر قابت نظر آقا و بخیال معالی خود وزرای مختار اروپا را در منزل خود دعوت کرده بود که شاهزاده شجاع‌السلطنه آنها را ملاقات نمایند اغلب سفرا رفته بودند مگر سفیر انگلیس در پاریس که رسیدیم یکی از تایب‌های سفارت حقیر را به قهار دعوت کرد و در ضمن صحبت معلوم شد که بسبب همان عرافه در محکمه عدالت لندن و خدعه مالک‌خان در عمل امتیاز لاتاری او را معتمد نمیدانند و با او معاشرت نمی‌نمایند بلکه سفیر انگلیس از لندن صورت قضاوت قاضی آن محکمه را بتوسط همین تایب سفارت که خبر مهمانی تحصیل کرده بود و اتفاقاً همان روز بمطالعه او رسانیده بودند لهذا پس از آن رسوائیها خیلی غریب بنظرشان می‌آمد که چگونه با وجود ثبوت این خیانت مکرراً دولت ایران او را نمایندۀ خود قرار داده‌اند و نیز این مغایرت و بد رفتاری که شجاع‌السلطنه با نظر آقا کرده بود در نزد همه سفرا واضح شده است معلوم است خود نظر آقا به آنها گفته است و همه تصدیق افعال نظر آقا را می‌کردند و بعقیده حقیر رفتار نظر آقا در این مورد صحیح بوده است اگر چه بنده ارادتی به او ندارم ولی محض استحضار باطنی حضرت اشرف این عرایض را مینمایم خداوند رحمت کند شاه مرحوم را که اولادان خود را خوب می‌شناخت که مانع از آمدن آنها بفرنگستان بود که بجز رسوائی نتیجه دیگر نخواهد داشت

مالکم خان محض خیالات اینقدر تمجید و تعریف از شعاع السلطنه می نماید که از حد گذشته است و بر همه کس واضح شده است که محض ریاست .

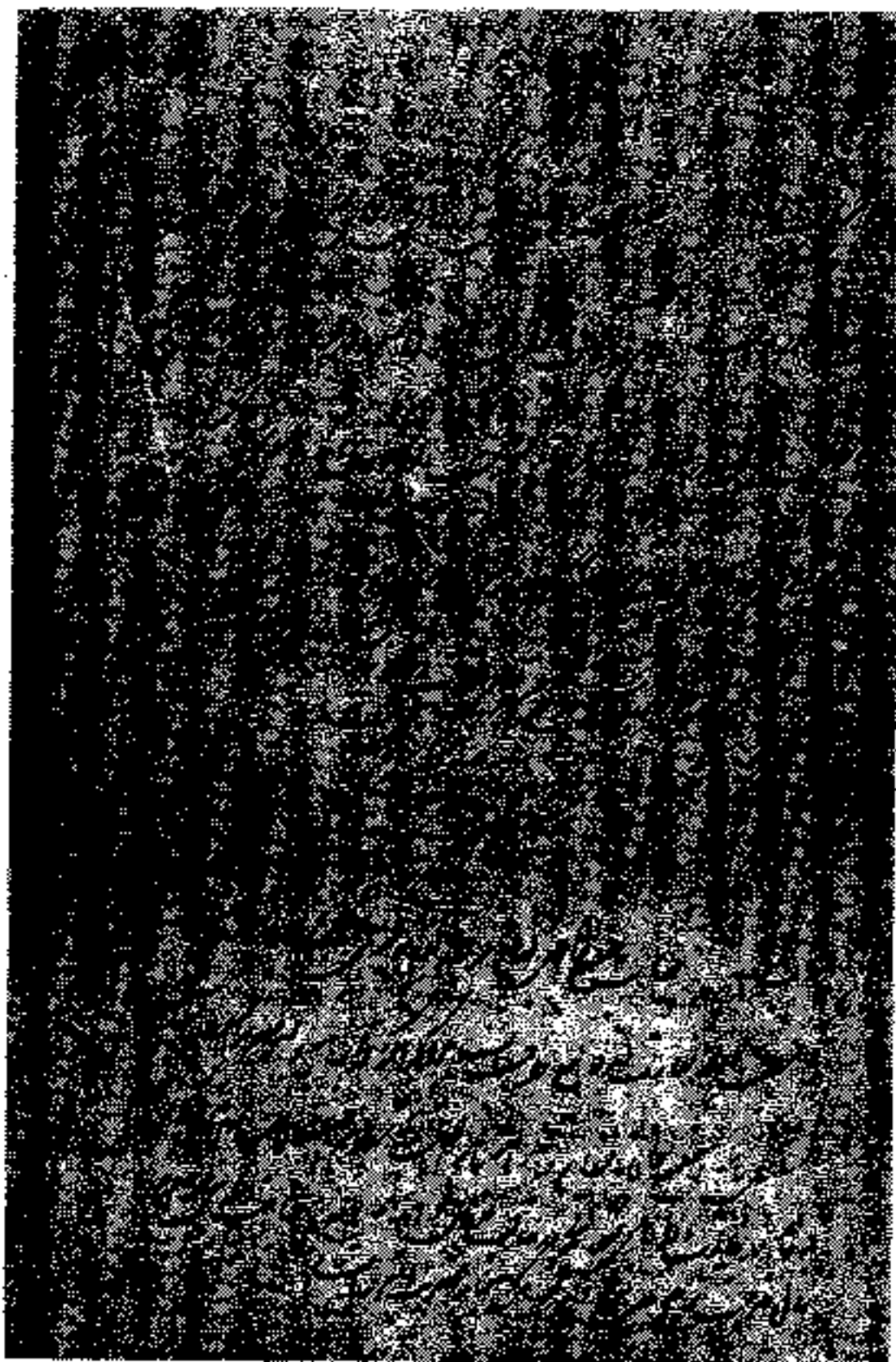
قریبات بروم این حرکات را که از این اجنای ملوک و بستگان آنها می بینم و می شنوم و در جوع بفرمایشات آخری حضرت اشرف که می کنم هوش از سرم بند میرود دلم برای حالت حالیه حضرت اشرف خون می شود که غریب ترین مخلوق دنیا حضرت اشرف را در وطن خود می بینم که حیران و مات که با این اوضاع چه باید کرد عقیده خفیر اینست که چندان طولی دیگر ندارد و تا این طایفه رئیس مملکت باشند ایران ترقی نخواهد کرد و عمأ قریب این ملت بیچاره مقهور بدست اجنبی خواهد شد. شنیدم که ناصر الملک را از تهران تبعید کرده اند میدانم حقیقت دارد یا نه<sup>۱</sup> شك نیست که او با فرمانفرما یکیست و هر دو دشمن ملت ایران. فرمانفرما که شنیدم بسمت عتبات رفته است احتمال میدهم بفرنگستان بیاید پول زیادی جمع کرده است و تمام همه در بانکهای هندوستان و لندن بتوسط ساینکس گذارده است مالیات فارس را هم که برداشت و رفت شاه هم که نتوانست از او چیزی بگیرد قریبات بروم شأن شادا بران در انظار اهل اروپا خیلی خیلی کاسته شده است مثلاً امیر افغانستان در انظار نسبت بشاه ایران مثل

۱- قبل از اینکه مظفر الدین شاه اتابک را معزول کند ۱۹۰۳ م. - ۱۳۲۰ ه. او همه انگلیس مآبها را از دربار طرد کرده بود. دانشمند فقید محمود محمود مینوینویسده متفرق کردن طرفداران جدی انگلیس از دربار یکی از گناهان بزرگه اتابک بشمار میرفت مخصوصاً ناصر الملک که اداره محفل فراماسونها هم با او بود (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس). جلد ششم ۱۷۲۴ محمود محمود در جای دیگر مینویسد : «میرزا علی اسفرخان باید خواهان خود معامله بسیار بدی کرد . تمام آنها را از اطراف شاه پراکنده نمود و هر یک را بطرفی فرستاد . فرمانفرما را که پیش از هر کس حرارت داشت به بغداد تبعید کرد. میرزا محمد علیخان قوام الدوله را به خراسان فرستاد . ناصر الملک را بنام حکومت بکردستان روانه کرد و علاء الملک را بکرمان .» (جلد ششم صفحه ۱۶۴۸) .

امپراطور روس است نسبت به امیر افغانستان چیزی که حقیر خیلی دریغ می‌خوردم اینست که تقدیر روزگار حضرت اشرف را مجبور کرده که باز قبول نکند این شاه را بپذیرد و هر آن خون دل بخورد ولایت بمعاشرت وحشیان و ناکسان باشند خدا شاهد است که ایام تنهائی حقیر تمام بحال و غم حضرت اشرف می‌باشد که مردم چه تحملات باید بکنند و صبر فرمایند .

قریبات بروم انگلیسها از خیال مرزات (سندا) صرف نظر نکرده‌اند و می‌دانند غضب که بشاه نمایند منظور آخر الامر بعمل خواهد آورد کسی را که مختل این کار می‌دانند حضرت اشرف است و بنظر متوقع می‌باشند پس از آنکه پنکو وارد تهران شده است هم تلگرافاً و هم مکتوباً مذاکره و ارسال مرسول با فرمائش کرده و هر جا باشد مینماید قبل از این بکرات عرض کردم که تا این وزیر مختار [منظور هاردینگ است] و این اجزاء او [پنکو - سایکس] در تهران می‌باشند حضرت اشرف مدام باید در احتیاط از آنها بکوشند که مستمراً در خیال ضرر رسانیدن می‌باشند و محض مصلحت عرض کردم که خیلی سهل است که مثل پنکو و سایکس را از ایران برداشتن یعنی بمجرد اینکه فرمایند این اشخاص محل اعتماد ما نیستند البته معزول می‌نمایند باز هم عرض می‌کنم که گمان فرمایند حقیر محض عداوت اینها این را عرض می‌نماید چرا که حقیر با این بدبختی در اینجا باز هستم و احترامم بیش از آنهاست و اگر عداوتی با آنها دارم محض عداوتی است که اینها محض حضرت اشرف کرده‌اند اینست که حضرت اشرف را از شر آنها می‌خواهم لا اقل بلکه خلاص نمایم معلوم است رأی رأی خود حضرت اشرف است .

نواب



دو نامه بخط حسنعلیخان نواب به امین السلطان

در نامه دیگر می نویسد :

« قربانت شوم در باب تعارفی که برای میرزا ونس وزن مستر تایللی عرض کردم باز یادآوری می نمایم که خیلی لازم است و نیز در باب غرامت اموال مسروقه خودم جسارت می نمایم که توجه حضرت اشرف در این باب خیلی لازم و بجاست و این ایزقات کارم قدری به تنگی کشیده است و در واقع اگر این غرامت برسد کمکی است از حضرت اشرف تا هر وقت که حکم مراجعت فرمایند زیاده جسارت است و خیلی استدعای جواب و دستخط مبارک را دارم.»

نامه دیگر :

« قربانت شوم در باب حسینقلی خان قبل از این عریضه کردم و خودش عریضه محرمانه نوشته است از بابت ترقی منصب او در سفارت لندن خیلی واجب است چرا که اگر ترقی ننماید و پسر علاءالسلطنه بسفارت مستشاری نماید و حسینقلی خان یا مقام حالیه باقی بماند احتمال کلی میدهم استعفا نماید و همین قدر کار هم که حالیه در سفارت ایران می شود مدتی در حالت تعطیل خواهد ماند و خیلی بی انصافی است که پس از چندین سال خدمت ترجیح بلامرجه داده شد دیگر اختیار به حضرت اشرف است .»

### حسنعلی نواب

میرزا علی اصغر خان اتابک در دوران صدارتش ، با دادن تحف و هدایا به همسران دیپلماتهای خارجی مقیم ایران ، در پیشرفت کارهای سیاسی اش موفقیت هائی بدست می آورد . حسنعلی خان نواب در راهنمایی او مؤثر بوده و در یکی از نامهها به اتابک چنین می نویسد :

قربان حضورت بروم دیروز عصر ترجمه تلگراف شد فرستادم البته بنظر حضرت اجل اشرف رسیده است کاغذ میبجرتالبت را با تحفه که فرمودید برای

زنش محض یادآوری جسارت می‌نمایم که اگر حاضر است مرحمت فرمائید که با چاپار انگلیس فوراً فرستاده شود اینسکه در یادآوری جسارت می‌نمایم محض فرمایش خود حضرت اجل اشرف است و نیز باید کلتغذ [خواننده نشد] را ترجمه نمایم و حاضر نمایم زیادی جسارت است حسنعلی قواب<sup>۱</sup>.

<http://www.chebayadkard.com>

## میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله)

<http://www.chebayadkard.com>

در بین زمامداران قاجاریه میرزا آقاخان نوری از همه رسواتر است. او در عصر ناصری هم معروفیت زیادی پیدا کرد و هم با بدنامی از دستگاه دولت و در برابر کنارشده عبدالله مشهور به (میرزا آقاخان) فرزند میرزا اسدالله وزیر جنگ آقا محمدخان بود، معروفست محرك قتل او نیز میباشد. او در تاریخ ربیع الاول ۱۲۲۲ هـ ۱۸۵۷ م. متولد شده و ماده تاریخش (عثمان ثانی) است و فوتش در تاریخ ۱۲ شوال ۱۲۸۱ هـ ۱۸۶۴ م اتفاق افتاد.

میرزا آقاخان که بعد از رسیدن به مقام صدارت لقب «اعتمادالدوله» گرفت ، بعزت و وابستگی بخاتواده‌ای که در خدمت سلاطین قاجاریه بود، خیلی زود بمقامات عالی رسید و آخرین مقامی که در دوران سلطنت محمد شاه داشت وزارت جنگ بود. سفارت انگلیس در ایران از اواسط سلطنت محمد شاه قاجار با عده‌ای از درباریان و دولتیان تماس نزدیک برقرار کرد و سعی داشت عواملی برای نفوذ انگلستان در دستگاه سلطنت و دولت جمع آوری نماید. انگلیسها خیلی زود موفق شدند دوستان وفادار و عوامل «سرسپرده‌ای» برای خود پیدا کنند. یکی از آن عوامل میرزا آقاخان نوری بود که در مدت کوتاهی جزء عمال انگلیسها در ایران درآمد و حتی تابعیت انگلستان را نیز قبول کرد.



در تاریخ آمده است که در ایامیکه محمد شاه ناخوش و غلیل بود، میرزا آقاخان یا جهان خانم مهد علیا روابط سری پیدا نمود<sup>۱</sup> و واسطه بین او و سفارت انگلیس شد. ولی حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقتی از روابط میرزا آقاخان با مهد علیا مطلع شد،



میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله

برای اینکه اسرار فاشی نگردد ، قفل سکوت بردهان زد و به اطرافیان خویش نیز دستور داد که بهیچوجه از آنچه میبینند و میشوند مطلبی درجائی بازگو نکنند.

رابطه مهد علیا با میرزا آقاخان نوری بتدریج با آنجا کشیده میشود که هرچه در اندرون شاه میگذشته او بمیرزا آقاخان اطلاع میداده و میرزا نیز ماجرا را با اطلاع سفارت انگلیس میرسانیده است. همچنین میرزا آقاخان آنچه را که میخواست با اطلاع شاه برساند، به مهد علیا تلقین میکرد و او نظرات و اطلاعات او را بشاه بازگو میکرد.

ناصرالدینشاه که از روابط غیرعادی میرزا آقاخان با مادرش مهدعلیا مطلع شده بود، شاهزاده محمد ولی میرزا پسر قحطعلی شاه را مأمور کرد که در اندرون مهدعلیا مقیم شود و دستور میدهد که کسی بدون اجازه او با «نواب<sup>۱</sup>» ملاقات نکند.

مهد علیا وقتی خود را در محاصره شاه میبیند ، ناعه زیر را بخط شکسته و نستعلیق زیبا بشاه مینویسد :

« قربانت بگردم. شما باید دیگر چه وقت مرا بشناسید من چه کار دارم باین  
 « حرفها چه وقت دخل و تصرف بکار شما و بکار دولت شما کرده‌ام با وجودیکه  
 « من از همه کس با احتیاط تر راه میروم شما از هر کس نامحرم تر میدانید. از قصر  
 « که آمدم بعضی حرفها شنیدم . گفتم کاهست [ کذا ] خدمت شما عرض نکردم  
 « باشنید، خواستم بشما حالی کنم والا بمن چه پادشاهید و مختار خداشاهد است  
 « نه با وزیرتان آشنائی دارم و نه نوکرهاتان مرا میشناسند نه من آنها را خداوند  
 « عالم شما را بسلامت بدارد پیشه من مثل مادر اسدالله دعاگوئی است . بحق  
 « خدا این حرفها را هم که خدمت شما گفتم از مردم شنیدم همه کس میگفتند  
 « اگر میدانستم باید نکفت نمی گفتم من هرگز از حرف زدن خدمت شما  
 بی احتیاط نیستم<sup>۲</sup> »

۱- ناصرالدینشاه بمادرش «نواب» خطاب میکرد.

۲- انبوه خفته ۱۰۸-۱۶۱ خزانه اسناد سلطنتی

<http://www.chebayadkard.com>

### نامه دیگر از مهد علیا بشاه

« قربانت بگردم. قرار شاهزاده ها همان است روزیکه از سفر آدمم دادم، البته  
 « نکول نخواهم کرد حالا اگر پشت گردن شاهزاده ها هم بزنی بیقاعدگی وی اذن  
 « نخواهند آمد. آن روزه راه دیگر داشت، از خدمت شما که محروم بودند میرزا  
 « تقی خان هم که اینطایفه را و شاهزاده های بیچاره را از سنگ کمتر کرده بود،  
 « از زمین و آسمان بریده شده بود بجهت اینکه خفیف نشوند یادرد دل خودشان  
 « را و عرضشان را ناچار رو بن می آورند حالا بحمدالله این التفات که پادشاه  
 « در حق اهل ایران فرمودند همه کارشان را فهمیدند عرضشان را پادشاه میکنند  
 « به من دیگر چکار واله من هم بحمدالله آسوده شدم بعیقلی میرزا هم گفتم کلاغی  
 « در این باب بشاهزاده محمد ولی میرزا نوشت که بشاهزاده ها کلاً اعلام بکند  
 « که روزهای عید بدیدن من بیایند در وقتهای دیگر مرخص نیستند کلاغ را  
 « هم دادم بنظر شما برسد بفرستیم پیش محمد ولی میرزا والسلام<sup>۱</sup> »

چندی که از این روابط نامشروع گذشت، حاجی خبر دادند که میرزا آقا خان  
 شبها بعد از نیمه شب با لباس مبدل از سفارت انگلیس بیرون میآید. حاجی ناچار  
 عدای را مأمور کرد تا شبها در اطراف سفارت انگلیس مراقب رفت و آمد ایرانیان با  
 اعضاء سفارت باشند و ضمناً بعدای از چماقداران و شبگردان دستگاه صدارت خویش  
 دستور داد تا اگر شبی میرزا آقاخان از سفارت خارج شد، فوراً دستگیرش کنند.

در یکی از شبها که میرزا آقا خان برای دادن گزارش اسرار محرمانه دولتی  
 سفارت انگلیس میرفت، مراقبین ورود او را بحاجی اطلاع دادند و وی همان شب  
 دستور دستگیری میرزا را صادر کرد و در نتیجه مأموران دولتی شبانه، میرزا آقا خان  
 را پس از خروج از سفارت با لباس مبدل دستگیر و پای پیاده بمنزل صدراعظم بردند.  
 منزل حاجی میرزا آقاسی، در محل فعلی کاخ دادگستری بود.

در این محل علاوه بر اندرونی و بیرونی، تکیه بزرگ دو طبقه‌ای نیز برای عزاداری وجود داشت و چندین اصطلیل و انبار عالیق و غله در اختیار صدر اعظم بود. بمحض رسیدن میرزا آقاخان، حاجی میرزا آقاسی دستور داد ویرا در طویله حبس کنند. و روز بعد بدستور او همه امناء و ارکان دولت در اطاق پذیرائی جمع شدند و صدر اعظم دستور داد میرزا را با همان لباس مبدل به حضور امناء دولت بیاورند و پاهایش را بجرم جاسوسی فلک کنند! <sup>۱</sup>

فردای آروز از میرزا آقاخان مقداری جریمه نقدی گرفتند سپس او و برادرش را بکاشان تبعید کردند. واتسون نویسنده و مورخ انگلیسی نوشته است: «... یکی از با نفوذترین نجبای ایران یعنی میرزا آقاخان وابسته بدسته آصف الدوله، که سابقاً مقام وزارت جنگ داشت ولی بتحریرک میرزا آقاسی پس از آنکه او را زدند و مجروح کردند از تهران طرد شد...» <sup>۲</sup>

این واقعه در سال ۱۲۶۱ هـ - ۱۸۴۵ م رویداد و پس از آن نامحمد شاه در قید حیات بود و حاجی برمسند صدارت قرار داشت، میرزا آقاخان از کاشان بیرون نیامد و بحال تبعید در آنجا زندگی میکرد.

پس از مرگ محمد شاه و عزل حاجی میرزا آقاسی از مقام صدارت، میرزا آقاخان از کاشان بنهران آمد. واتسون مینویسد: «... درین هنگام او بجلو یکی از دروازه های شهر رسید و از کلردار سفارت انگلیس تقاضا کرد که باو اجازه ورود بشهر بدهد...» میرزا تقیخان امیر نظام که خبر آمدن او را بدون اجازه ناصرالدینشاه بطهران شنیده بود فوراً امر بمعادوت او بکاشان داد، ولی میرزا آقاخان بدون اینکه اعتنا بدستور صدر اعظم بنماید مستقیماً به سفارت انگلیس رفت و خود رادر پناه سفارت جای داد. تاسخ التواریخ مینویسد: «میرزا آقاخان چنان صواب شمرد که اگر با او طریق مخاصمت سیرند دولت انگریز بحمایت ایشان جنبش خواهد کرد...»

۱ - سیاستگران دوره قاجار - صفحه ۱۵

۲ - تاریخ قاجاریه - صفحه ۳۳۴

کاردار سفارت انگلیس وقتی از ایستادگی میرزا تقی خان مطلع گردید، مستقیماً بامهد علیا که بامیرزا آقاخان رابطه داشت تماس گرفت و او را واسطه قرارداد تا اجازه اقامت در تهران بگیرد میرزا فضل الله وزیر نظام برادر میرزا آقاخان نوری که او نیز در کاشان تبعید بود، در کتاب خود بنام «تذکره تاریخی» در این باره می نویسد: «صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس بمیان اربک سلطانی درآمدند و در خدمت مهدعلیا و ستر کبری معروض داشتند که سالهاست که دولت های انگلیس و ایران با هم از در هود و موالاتند. و سود یکدیگر را از دست نمی گذارند. ما از قبل دولت خود با بلاغ این خبر می کنیم که هرگز رضا نخواهیم داد که کسی مانند وزیر لشکر (لقب اول میرزا آقاخان) از این در دور باشد...»

وساطت کاردار سفارت انگلیس و صاحبان مناصب سفارت نتیجه مثبت داشت و مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه سرانجام دستور داد او را با جلال و شکوه فراوان از سفارت بقصر سلطنتی ببرند. و اتسون می نویسد:

«... مادر شاه از بازگشت مرد مطرود استقبال کرد و خوش آمدی که مردم در حین عبور وی از بازار بمقصد قصر همایونی نشان دادند، حاکی از این بود که یا او مورد علاقه اهالی میباشد و یا آنکه دسته آذربایجانی که ویرایگی از مخالفان آنها بشمار میرفته مورد تفرت مردم است»  
<http://www.chebayadkard.com>

پس از ورود میرزا آقاخان بتهران، میرزا تقی خان امیر کبیر که از روابط مخصوص او با خانم نواب مطلع شده بود، در حضور جمعی وی مورد عتاب و خطاب قرار داده پرسید: کی شمارا بکاشان تبعید کرده بود؟

بنابنوشته خانم شیل همسر وزیر مختار انگلیس در ایران میرزا آقاخان از آن پس بتابعیت و حمایت رسمی دولت انگلیس درآمد و واسطه مهدعلیا و سفارت انگلیس شد و هر دو نفر سعی میکردند تا طرفداری از انگلیس را در شاه زیادتر کنند. شارژدافر انگلیس در تهران در نامه ای که روز ۱۹ سپتامبر ۱۴۹۸ به لرد پالمستون نوشته است در این باره می نویسد: «... در ملاقات خصوصی که با مهدعلیا نمودم او بمن اطمینان داد

که دائماً پشاه تلقین خواهد کرد که نظریات و راهنماییهای انگلیسها را بپذیرد...<sup>۱</sup>  
 در این ایام اداره امور مملکت در حقیقت بدست مهدعلیا مادر ناصرالدینشاه بود  
 و شاه جوان و صدراعظمی که پس از مرگ محمد شاه تهران آمده بودند، هنوز در اداره  
 کشور نقش اساسی و محکمی نداشتند حمایت جدی سفارت انگلیس از میرزا آقاخان  
 سبب شده تا شاه و میرزا تقیخان امیر کبیر نتوانند او را از تهران طرد کنند و با موجبات  
 قطع ارتباط او و سفارت را فراهم آورند!

چنانکه در اسناد وزارت خارجه انگلیس آمده است در گزارشهای رسمی سفارت  
 انگلیس از تهران گزارش کرده که میرزا آقاخان اسرار محرمانه دولتی را اعم از  
 آنچه مربوط با امور داخلی ایران و تصمیمات مملکتی بوده و با مذاکرات سیاسی که فیما بین  
 شاه و صدراعظم و سایر سفراء صورت میگرفته بوزیر مختار انگلیس گزارش میداده است.  
 نامه چهارم اوت ۱۸۵۱ وزیر مختار انگلیس به لرد پالمرستون سندر سواکننده و مقتضی  
 درین باره است بطوریکه اکنون پس از گذشت یکصد و پنجاه سال نیز، نقل آن شرم  
 آور است. همینقدر میتوان گفت که این رجل «شریف و عضو خاندان اصیل ایرانی» مثل  
 پستترین جاسوسان همه اسرار مملکتی را با انگلیسها اطلاع میداده است. دکتر فریدون  
 آدمیت مینویسد: «... میرزا آقاخان در واقع جاسوس انگلستان در دربار ناصرالدین  
 شاه بود.»<sup>۲</sup>

وقتی کار جاسوسی میرزا آقاخان بالا گرفت، میرزا تقیخان در صدد برآمد که  
 او را مجازات کند و از طهران طرد و تبعید نماید. وزیر نظام برادر میرزا آقاخان در  
 باره این تصمیم امیر مینویسد: «... چون بالای ناگهانی میرزا تقیخان فراهانی که از جانب  
 حضرت اقدس شاهنشاه روح العالمین فدای، مصدر امور جمهور خلافت بود، بارای کج  
 و طریقه لجاج در فکر جان و دور نمودن ما بندگان از خاندان افتاد لابد دولت انگلیس  
 را از آن بشس المرید که فعال ما برید بود کمکن انس و استیناس خود نموده، با حالت

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۳۸ - ۶۰

۲- امیر کبیر و ایران صفحه ۱۶۰.

تناه بان پناه بردیم و از لوح خاطر خود نقش عافیت سردیم ...<sup>۱</sup>  
 و این بار نیز وزیر مختار انگلیس رسمی و بطور علنی بیاری میرزا آقاخان  
 شتافت و با ارائه سند رسمی تحت الحما یگی و تابعیت انگلستان او را از زندان و تبعید  
 نجات داد .  
<http://www.chebayadkard.com>

وزیر مختار طی نامه ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ خود به لرد پالمستون حمایت علنی خویش  
 را از میرزا آقاخان چنین توجیه نموده است :

« .. بعلت آنکه میرزا آقاخان آدم ناقلا وقتنه انگیزی است امیر نظام از او  
 بدش مییاید و هیچ بعید نیست که وقتی بدست آویزی او را توقیف و محبوس و اموالش را  
 ضبط کند . اگر چنین امری اتفاق افتد ضربه سختی بمقام و شهرت سفارت انگلیس در  
 طهران وارد خواهد آمد . در این صورت وظیفه خود خواهم دانست که به حمایت میرزا  
 آقاخان برخیزم و مانع شوم که نسبت باو رنج و آزاری برسد . در این باره از هیچ اقدامی  
 قصور نخواهم کرد .. »

سرانجام دسیسه‌های مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه و میرزا آقاخان نوری به نتیجه  
 رسید و روز ۲۵ محرم ۱۲۶۸ (۱۳ نوامبر ۱۸۵۱) میرزا تقی خان امیر کبیر از صدارت  
 معزول گردید .

همینکه فرمان عزل میرزا تقی خان صادر شد ، فعالیت کلنل شیل وزیر مختار  
 انگلیس برای اتصاب میرزا آقاخان بصدارت عظمی که از دوران صدارت امیر شروع  
 شده بود باوج خود رسید . کلنل شیل امیدوار بود که با کمک بی دریغ مهدعلیا ، میرزا  
 آقاخان را که ورقه تابعیت انگلستان داشت بصدارت عظمی برساند . او در گزارش ۱۴  
 نوامبر ۱۸۵۱ به لرد پالمستون چنین می نویسد :

« .. شب گذشته (۱۳ نوامبر ۱۸۵۱) بدمشور شاه چهارصد نفر افرادگارد سلطنتی  
 و فرماندهانشان بکاخ سلطنتی احضار شدند و در تعقیب این احضار پیامی به امیر کبیر  
 فرستاده شد که بموجب آن بوی اعلام گردید که از مقام صدارت عظمی معزول است

ولی همچنان فرماندهی کل قوا را خواهد داشت . این امر برای مردم و خود امیر بسیار غیر مترقبه بود .

سقوط میرزا تقی خان بر اثر دسیسه‌های درباری باکمک بعضی کیفیات خارجی صورت گرفت ، [ اشاره سفیر انگلیس بهولپهانی است که خرج کرده ] در رأس دستگاه فتنه‌چینی دربار قاجار مهد علیا قرار دارد . جانشین امیر هنوز تعیین نشده ولی چنانکه چندماه قبل پیش‌بینی کرده‌ام و حال نیز محرمانه اطلاع یافته‌ام اعتمادالدوله صدراعظم ایران خواهد شد . یکی از مشکلات حکومت اعتمادالدوله مخالفت روسهاست با او که این مخالفت بر اثر ارتباطات بسیار نزدیک این شخص با سفارت انگلیس میباشد ...<sup>۱</sup> همانطوریکه کلنل شیل پیش‌بینی کرده بود ، بالاخره میرزا آقاخان باکمک مهد علیا برای صدارت در نظر گرفته شد ولی قبل از هر چیز میبایستی مسئله تابعیت انگلیسی او حل شود . ناصرالدین‌شاه بمادرش گفت: مادام که میرزا تابعیت انگلیسی دارد نمیتواند بمقام صدارت عظمی منصوب شود . از طرفی میرزا آقاخان از ترس شاه نمیخواست ترک تابعیت کند و در عین حال برای احراز مقام صدارت عظمی نیز تلاش میکرد . وزیر مختار انگلیس در نامه مورخ ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱ خویش به لرد پالمستون چنین مینویسد:

«... اعتمادالدوله میل داشت ورقه تحت‌الحما یگی خود را نگاهدارد ولی شاه جداً اصرار میورزید که او باید از چنین امتیاز پر قیمتی صرف نظر کند . پس از دو روز بالاخره میرزا آقاخان برای نیل بمقام صدارت مجبور بقبول چنین شرطی شد و سندی را امضاء کرد که بموجب آن دیگر تحت حمایت دولت انگلیس نیست ...»<sup>۲</sup>

لیدی شیل همسر کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در کتاب «شعاه ای از زندگانی و رفتار ایرانیان» درین باره مینویسد «بعد از عزل میرزا تقی‌خان امیر کبیر از صدارت عظمی ، میرزا آقاخان نوری عریضه‌ای بشوهرم نوشت که چون شاه میخواهد مرا صدراعظم ایران کند لذا استدعا دارم این بندها را از تابعیت دولت انگلیس معاف فرمایند ، شوهرم در

۱ - اسناد بایگانی عمومی جلد ۱۴۶ - ۶۰

۲ - ایضا .



حاشیه عربضه اش نوشت «افتخار تابعیت دولت انگلیس بیشتر از تاج کیان است»<sup>۱</sup>  
 سرانجام میرزا آقاخان پس از کسب اجازه از کلنل شیل وزیر مختار انگلیس و  
 ترك تابعیت دولت انگلستان ، نامه زیر را پشاه نوشت :

این چاکر قدیمی پدر بر پدر خان‌زاد و نمک پرورده این آستان مبارک بوده است  
 محمدحسینخان مرحوم و آقا محمدشاه مرحوم و خاقان مغفور و شاه مرحوم مبرور ، خودم  
 واجندام بارث خدمت کرده ایم بصداقت رعیت و توکر خانه زاد شاهنشاه روحی فداه  
 هستم کسی را یارای تخلف از این حرف و گفتار نیست و اگر خدای نکرده از این فدوی  
 قدیمی جان نثار خیانتی دولتی سرزند مورد مؤاخذة شاهنشاه روحی فداه باشم لیکن  
 استدعای چاکر این است اگر عرض شود تحقیق شود و بعد از اثبات عفویت شود تحریراً فی  
 محرم ۱۲۶۸ و در حاشیه این نامه اضافه میکند :

«این بنده در تمام در زیر حمایت هیچ دولتی بجز در ظل حمایت شاهنشاه  
 ایران خلدالله ملکه نیستم و امید الطاف و مرحمت از این استان مروت نشان داشته‌ام و  
 دارم» رقم مهر پشت صفحه «عبدالله آقاخان بن اسدالله»<sup>۲</sup>

اولین گزارشی که کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در ایران به پالمستون وزیر  
 خارجه انگلیس به‌داز اتصاب میرزا آقاخان مینویسد بسیار جالب و خواندنی است :

۱۸ نوامبر ۱۸۵۱ - <http://www.chebayadkard.com>

دردمن

«... اعتمادالدوله بصدارت عظمی منصوب گردید. در مرحله اول احتمال فراوان  
 میرفت که میرزا تقیخان مجدداً بمقام سابق خود بازگردد .

صدراعظم تازه با مشکلات زیادی مواجه میباشد ، یکی اینکه امیرکبیر با قدرت  
 کافی همچنان فرماندهی کل قشون را داراست . و تمام صاحب‌منصبانی که او خود گماشته  
 بوده است هنوز بر سر کلند و در نتیجه اگر بمخالفت برخیزد حکومت اعتمادالدوله

۱ - شه‌ای از زندگانی و رفتار ایرانیان . چاپ لندن ۱۸۵۶ صفحه ۱۲۵

۲ - از مجموعه اسناد کتا بخانه سلطنتی .

تپاه خواهد شد و بامیرزا تقی خان تبعید خواهد گردید .

و دیگر این که اعتمادالدوله برخلاف میرزا تقی خان نادر روسیه بوده و نه کشور عثمانی را دیده و نه مثل او از امور ممالک اروپا و تأسیسات آن علم و اطلاعی دارد. بعلاوه صدراعظم جدید فاقد استقامت و پایداری امیر است که بتواند در مقابل تجاوزات روس ها مقاومت کند بهر حال ترك تحت الحمایگی انگلیس از طرف میرزا آقاخان مشکلی بوجود آورده و نسبت باین موضوع منتظر دستورالعمل میباشم. با توجه باین که تحصیل امضاء سند ترك تحت الحمایگی انگلیس از میرزا آقاخان بزور انجام گرفته آ با این سند اعتباری دارد؟ یا اینکه هر گاه اعتمادالدوله توقیف یا تبعید و یا اموالش ضبط شد می توانیم بحمايت او برخاسته مداخله کنیم ؟ ولی بهر حال اگر او بسفارتخانه ما پناه جست تحت حمایت دولت انگلیس قرار خواهد گرفت . . .<sup>۱</sup>

دوران صدارت میرزا آقاخان اعتمادالدوله برای انگلستان دوره پیشرفت و تحکیم نفوذ سیاسی ، نظامی و اقتصادی بود و آنچه عمال این دولت خواستند انجام شد. بزرگترین ضربتی که در این دوران به ایران وارد شد ، اختراع هرات از ایران بود . در رجب ۱۲۷۲ - مارس ۱۸۵۶ که جنگ کریمه پایان رسیده بود، حسام السلطنه بعد از تصرف غوریان و بادغیسات بهرات نزدیک شد . انگلیسها در ۲۱ ربیع اول ۱۲۷۲ - ۱۸۵۶ م چند کشتی جنگی و بادی بوشهر فرستادند و عده ناچیزی از ناویان خود را در این شهر پیاده کردند . میرزا آقاخان خود را وحشتزده نشان داد و از اینکه انگلیسها چندین هزار نفر بخلیج فارس آورده بودند و قصد اشغال سرناسر خاك ایران را داشتند دستباجه شد و شامرا ترسانید و او را وادار کرد که بدون درنگ فرخ خان کاشی صندوقدار مخصوص را برای عقد صلح با انگلیسها بیاریم بفرستد . حسام السلطنه قاصد های بادپیما بتهران فرستاد و بشاه و دولت نوشت که از آمدن کشتیهای انگلیس به بوشهر نگران نباشید ، زیرا آنها هرگز نمی توانند از برازجان بالاتر بیایند . ولی میرزا آقا خان همچنان شاه را می ترسانید ، ناجائی که در ۱۱ ذی قعدة ۱۲۷۲ فرخ خان امین الملک

پاریس اعزام گردید . حسام السلطنه در ۷ صفر ۱۲۷۳ فتح هرات را بشاه اطلاع داده و به او نوشت که شورش سپاهیان هند شروع شده و اگر اجازه می‌فرمائید با همین قشونی که همراه دارم به هندوستان میروم . در حال حاضر در هندوستان سپاهیان هند ، هر روز هزاران نفر از انگلیس‌ها را حتی فرزندان و زنان آنها را با بی‌رحمی میکشند . ولی میرزا آقاخان با وجودی که تابعیت انگلستان را ظاهراً ترک کرده بود با اینحال به کمک اربابان خود شرافت و نگذاشت حسام السلطنه به هندوستان برود و بشاه اعلام داشت که اگر حسام السلطنه به هند برود سلطنت ایران را هم برایگان بدست خواهد آورد و سلسله قاجار را منحل خواهد ساخت . اغوای شبانه روزی صدراعظم بالاخره کار خود را کرد و معاهده ننگین در هفتم رجب ۱۲۷۳ در پاریس به امضاء رسید .

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در خوابنامه یسا رؤیای صادقانه می‌نویسد :  
 میرزا آقاخان نوری در جلسهٔ محاکمه چنین گفت : در اواسط صدارتم دیدم امورات مختل است و وضع معشوش و عزل من از صدارت قریب الظهور . جنگ انگلیس را سبب شدم که پادشاه را مشغول دارم و مقام خود را محفوظ و این کار برآستی برای دولت و ملت ایران مضرت داشت جز آنکه من صلاح شخص خود را در آن دیدم . در آن واقعه خیلی به ایران خسارت وارد آمد ، هرات را گرفتم ولی بوشهر و محمره را از دست دادم و در اینحال برای اینکه فرخ‌خان امین‌الدوله را هم دور کرده باشم آخر الامر بعنوان اصلاح امور مقدمه صلح با انگلیس و ختم غائلهٔ نزاع‌وی را مأمور فرستادم ، اما میل نداشتم کار بزودی با انجام برسد ، بلکه استخوان را مهما امکان لای زخم می‌خواستم برخلاف مقصود و منظور من او خود پولی از انگلیس گرفته با اتباعش اینکار را کردند و عاجلانه کار صلح را پرداختند و مصالحه را منعقد نمود . اگر شتاب نکرده بودند فتنه و بلوای هند بروز کرده بود و انگلیس‌ها مضطرب و مستأصل می‌شدند و کار بدلتخواه ما می‌گذشت . هرات را واگذار نمی‌کردیم و بنادر خود را مسترد می‌نمودیم ، بلکه بقسمت بزرگی از افغانستان دست می‌انداختیم و خسارت جنگی قابلی هم از دولت انگلیس می‌گرفتیم .

افسوس که عجله فرخ خان نگذاشت و آن مقدمه برعکس نتیجه داد. هرات از دست رفت بلکه حوث ثابت ما در افغانستان باطل شد. ایران بجای آنکه منتفع شود مبلغ گراف منضرد شد. چون در این محضر جز راست گفتن گریزی نیست خود میگویم که این کار بفرض شخصی بود نه از روی دولت خواهی همینقدر شد که جنگ با انگلیس چندی عزل مرا پس انداخت چنانکه بعد از مصالحه چیزی نگذاشت که مسند را از زیر پایم کشیدند و مرا بخاک نشاندند<sup>۱</sup>.

محمد یوسف خان هراتی میرزا آقاخان را رسوا کرده مینویسد: «... انگلیسها بمیرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران رشوهای وعده کرده بودند و او خیال پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف نمود و حکمی بمرحوم حسام السلطنه نوشت که هرات را تخلیه نموده بمشهد برگردد، که دولت انگلیس دست از محاربه بنادر فارس بردارد. مرحوم حسام السلطنه در جواب نوشت که حال سزاوار نیست دولت ایران هرات را تخلیه نماید، زیرا خسارت فوق العاده متحمل شده ایم و آنگاه بسیاری مردم قزلباشیه که تقیه در طریقه خود داشتند، آشکار شده اند و خرابی و صدعات کلی از هر حیث و هر جهت بدولت و ملت ایران فراهم میشود. ولی میرزا آقاخان صدراعظم که تصمیم گرفته بود هرات را بدولت انگلیس واگذار کند در جواب حسام السلطنه نوشت معلوم میشود شمارا خیال سلطنت و پادشاهی بر افتاده که بهر اتعانه جواب تعلیقه دولت را اینطور داده اید. اگر خود را جزء دولت ایران و خیر خواه پادشاه میدانید فوری هرات را تخلیه نموده بمشهد برگردید...»<sup>۲</sup>

میرزا آقاخان پس از واقعه هرات برای اینکه شامرا مشغول بدارد او را تشویق به عیاشی و خوشگذرانی میکرد. دانشمند فقیدخان ملک ساسانی مینویسد: «... در یکی از روزها که شاه باید برای سان قشون بمیدان مشق میرفت میرزا آقاخان در عرضهای بشاه نوشت و هواسرداست ممکن است بوجود مبارک صدمه ای برسد دوتا خانم

۱- خوابنامه یا رؤیای صادقانه ص ۵۹

۲- تاریخ عین الوقایع صفحه ۱۲۹ - ۱۳۰

بردارید بپرید ارغونیه<sup>۱</sup> عیش کنید<sup>۲</sup> ...»

از همه جالبتر اینکه روز دوشنبه عید قربان ۱۲۷۰ هـ. ۱۸۵۳ م. شاه در داودیه سلام نشسته و شب همانجا بسربرد و نیز عید غدیر همانسال شاه در داودیه بوده است. میرزا آقاخان در عریضه بشاه مینویسد: «آنجا پشت کوه قاف است سه شب متوالی عیش بفرمائید»<sup>۳</sup>

<http://www.chebayadkard.com>

دفاع از خود اکنون چند کلمه‌ای از نوشته‌های میرزا آقاخان در باره روابطش با انگلیسها از نامه‌های خود او نقل میکنیم. در نامه‌ای که امروز هفتم شوال ۱۲۷۳ به فرخ خان امین‌الملک به لندن نوشته در حاشیه‌اش چنین مینویسد: «... شارژ دافر روس دیروز آمد حرف زیاد بامن زد... گفت... شما زیاد حمایت از انگلیس می‌کنید بسیار خنده‌ام گرفت. روز پیش کاغذ شما رسیده بود [که] انگلیس [ها] از شما دل‌تنگ هستند می‌گویند صدراعظم رفیق روس است، حالا روس به عکس می‌گوید. شما این قدر نتوانستید بازبان دانی و زرنگی‌های میرزا ملکم خان آنجا حالی کنید با باجان صدراعظم مدتی بدنام دولت انگلیس بود در ایران حالا چرا دشمن شما شد. من نه دشمن انگلیسم، نه دوست. نه دشمن روسم نه دوست، خیر خواه دولت ایران و خانه زاد این دولت، هر کدام با دولت ایران دوست هستند من به او دوست صدیق هستم و الافلا<sup>۴</sup>. در حالیکه صدراعظم انگلیس مآب با این نوشته، خود را خدمتگزار صدیق دولت ایران میداند، با اینحال ناشران کتاب (اسناد و مدارک

- ۱ - ارغونیه (داودیه فعلی) دارغون میرزا پسر حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه ساخته بعد از آنکه او را با سایر شاهزادگان باز دیبل بردند و املاکش معاد شده، میرزا آقاخان آنجا را تخریب کرده و بعد از چندی با اسم پسرش داودیه نامید.
- ۲ - به نقل از انبوخته سلطنتی ۱۰۸ - ۱۶۲ - سیاستگران دوره قاجار صفحه ۱۷
- ۳ - ایضاً سیاستگران دوره قاجار ص ۴۰
- ۴ - اسناد و مدارک سیاسی امین‌الدوله ص ۳۷۳
- ۵ - کریم امتهانیان - قدرت‌اله روشنی زعفرانلو

مأموریت امین الدوله) در باره اش چنین مینویسند :

«میرزا آقاخان توری بهدلائلی که مقام ذکر آن نیست از طرفداران جدی سیاست انگلیس در ایران بود و همه او را به این عقیده می شناختند . در مجالس مشاوره راجع به جنگ و صلح با انگلیس به شرحی که در جلد اول مخزن الوقایع ذکر شد عندهای طرفدار جنگ بودند و وجود میرزا آقاخان را در مقام صدارت در چنان وصفی به مصلحت نمی دانستند . انگلیس ها هم که از وجود او استفاده کرده بودند یکی از شرایط صلح را عزل او قرار دادند تا برای حفظ مقام خود زودتر به صلح راضی شود و با معزول شود و شایعه مداخله انگلیسها در کار انتخاب صدر اعظم خود در میان مردم ضعیف تر و بالنسبه بی اثر شود.»<sup>۱</sup>

در همان ایام، میرزا آقاخان برای مقابله با چنین شایعات و اقداماتی این نامه را به حضور شاه نوشته :

عریضه جناب اشرف امجد ارفع سلمه اله به خاکپای همایون سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداء .

قربان خاکپای مبارک شوم دستخط مبارک که همه حکمت لقمانی بود و فصاحت سبحانی و کاملاً جوهر غیرت مردی و مردانگی از جمیع الفاظ در بارش واضح و لایح ، و واقعاً زیارت کردنی بود، زیارت شد . نه کسالت دارم و نه بیعازم و نه نکرده کار، حاضرم و منتظرم بهر گونه فرمایش و هر گونه خدمت ، حتی جان که در راه خدمت ولی نعمت متاعی است حقیر . به قول ملاها هذا گو هذا میدان . آن پدر سوخته هائی که مرا انگلیسی قلم می دادند و ابلیسم می خواندند که شاید بجهت وحشت این حرف و رفع اتهام تن به مخاطرات عظیمه دهم ، و صلحی که راه عافیت است گذاشته راضی به جنگ و بار آوردن تنگ شوم تافادی شود و کل به نوائی رسد ، آخر کردند آنچه خواستند ، با اینکه می دانستند و یقین داشتند بنده با صدر اعظمی دیگر انگلیسی نمی شوم . این همه ابرامها بجهت این بود که بنده و دولت را به مرارت بیندازند . حسادت زیاد شد، شد آنچه شد، حالا آن جنگجوها راضی به مصالحه و حرفهای بی مایه خیر خواهانه شدند .

هر عاقلی می‌داند سران سپاه و سرخیلان بارگاه که خود باید در حقیقت گلوله آتش باشند و مایه شورش چرا از بیخ افسرده‌ترند ، و گوینده این اصلاح و این المعز . زیرا که در اصلاح ، شرط معظم عزل صدراعظم است . یکی نیست بگوید : ای نمک ناشناسها حق نمک ولی نعمت کو ؟ گومن رفتم دولت به این ذلت بعد از این چگونه دولتی است و خلقتش چگونه بی‌غیرتی در سایه این دولت چگونه راحت می‌کنید ، با خود دولت با عظمت و شأن چگونه می‌ماند ؟ بعد از تمامی دولت و ملت باز شما سران سپاهید و ارکان بارگاه ؟ لاجول و لاقوة الا بالله .<sup>۱</sup>

خدمات میرزا آقاخان در دوران صدارت عظمای ، میرزا آقاخان نوری بعلت اینکه او متهم به «تابعیت انگلیس» و خدمت با آنها بود ، دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران بحد اعلی رسید ، تا جائیکه بیشتر اوقات دستگاه «صدارت عظمی» صرف خنثی کردن اینگونه فعالیتها میشد . بطوریکه دیدیم شهرت انگلیس مآبی او بداتجا رسید که شخصاً گفته دیگران را نقل میکند و «انگلیسی» بودن خود را تکذیب میکند .  
<http://www.chebayadkard.com>

میرزا آقاخان برای موجه جلوه دادن عملیاتش و مبارزاتی که بعلت دخالت خارجیان در امور ایران شده ، در ششمین سال<sup>۲</sup> زمامداریش دستور میدهد ، صورتی از اقداماتی را که علیه خارجیان و یا خائنان داخلی که بمزدوری نمایندگان سیاسی خارجی درآمده بودند ، انجام داده تحت عنوان «تفصیل خدمات جناب اشرف ارفع صدراعظم دام اجلاله‌العالی» تهیه کند و بشرح زیر برای ملاحظه ناصرالدین‌شاه فرستاده‌اند:

- ۱ - فقره معانعت کردن میرزاهای سفرا ، از آمدن بحضور جناب صدراعظم .
- ۲ - فقره چوب تزدن مقبر ، که در روزنامه باسمه شده .
- ۳ - بیرون آوردن عباسقلی خان و حسین خان از سفارتخانه .

۱ - اسناد و مدارك مأموریت اجین‌الدوله س ۴۰۸ .  
 ۲ - دوران صدارت میرزا نصراله‌خان اعتمادالدوله نوری ، معروف به میرزا آقاخان از محرم سال ۱۲۶۸ تا محرم ۱۲۷۵ هجری قمری ۱۸۵۱ - ۱۸۵۸ م بطول انجامید .

- ۴- ممانعت کردن از داخل شدن کشتیهای جنگی روس بمرداب اتزلی، باینکه حاجی میرزا آقاسی مرحوم حقوق دولتی داده بود.
- ۵- عزل استیونسون قونسول انگلیس از تبریز و آوردن او بطهران، و بعد با ایران آمدن او هم موقوف شدن.
- ۶- موقوف نمودن یدق عثمانی در پای تخت ایران و یدق زدن دولت ایران در اسلامبول.
- ۷- اسامی نوکرهای قونسولگریهای روس و عثمانی را گرفتن و حال آنکه در عهد شاه مرحوم جواب سخت داده بودند.
- ۸- رفتن بسفر سلطنتیه، باینکه چندین سال بود قدغن و موقوف شده بود.
- ۹- عزل دولناروکی وزیر مختار روس، باینکه قرار بود سفرا حکام ایران را عزل میکردند از قبیل مرحوم مهدیقلی میرزا و عباسقلی خان جوانشیر و محمد رضاخان فراهانی.
- ۱۰- عزل قونسولهای استرآباد و گیلان.
- ۱۱- ممنوع داشتن تبعه خارجیها از نسیه کاری و خریدن ملک در ایران.
- ۱۲- تصرف رودخانههای صید ماهی، که از دولت علیه بود و در دست غیر بود.
- ۱۳- موقوف داشتن غیر از تجارت داخله، که باعث شکست و پریشانی تجارت ایران بود.
- ۱۴- اجرای احکام قونسولهای دولت ایران بر سر تبعه ایرانی در مملکت روسیه که سابق نمیتوانستند قونسولهای ایران يك کلمه حرف بزنند.
- ۱۵- موقوف نمودن بست سفارتخانهها و قونسولخانهها.
- ۱۶- برچیدن بساط کیشیان ینگلی دنیائی در ارومیه.
- ۱۷- فقره میرزا هاشم خان نوری، که منشی سفارت انگلیس شده بود، و موقوف شد، و از سفارت فرانسه هم بیرون آمد، و انگلیسها هم حین عهد پستن حرفی از او نزدند.
- ۱۸- کشته شدن خان خوارزم و آوردن سراو بانامه او، که بتحریک انگلیسها



به‌شاه خطاب برادر نوشته بود - <http://www.chobayadkard.com>

- ۱۹ - ممنوع داشتن سفراء را از آمدن بتکيه دولتي .
- ۲۰ - معاهده با دولت فرانسه و ثمرات نيک‌ديدن .
- ۲۱ - شکست امام‌مسقط ، که بتحرير انگليس به بندر عباس آمده بود، و مداخله ندادن انگليسها را در اين باب .
- ۲۲ - نوشته تبعيت دادن حاج عبدالکريم قندهاري .
- ۲۳ - فقره پول کرور باروس .
- ۲۴ - فقره پول بريم ميرزا داد .
- ۲۵ - بيرون کردن عباس ميرزا و مادر او را از ايران، و برگردانيدن مادر او را از مصر، که ميخواست بلندن برود، و مطيع کردن عباس ميرزا را در بغداد ، که يك کلمه حرف از مادرش و انگليسها نمي‌شنود .
- ۲۶ - موقوف داشتن پول بليط از تبعه ايران در بلاد قفقاز که خلاف قانون روس بود .
- ۲۷ - فقره پسر بهمن ميرزا که بدون بليط روس با صطبل همايون آمد . او را بدست روس دادم و از ايران اخراج کردم .
- ۲۸ - فقره فرهاد ميرزا، که تذکره رعيتي بدست او داده بودند، از او گرفتند ، و بعد کاغذ صريح داد که تبعه انگليس نيست .
- ۲۹ - گذرانيدن کار بندر عباس را با امام مسقط، بدون مداخله سفرای خارجه، و استخلاص مال تجار، و سه مساوي کردن ماليات بندر عباس را .
- ۳۰ - گرفتن پول سبزعلي سرايي از دولت روس، که بتقصير بيرون آوردن منات قدغني، مال او را ضبط کرده بودند .
- ۳۱ - واگذار نمودن روسها اولاد مرحوم خان باباخان سردار را، با سيصد هزار تومان ادعای طلبی که از ديوان بموجب برات و سند داشتند .
- ۳۲ - فقره اسبابهای قورخانه ميرزا اسمعيل ميزان آفاسي گيلان که روسها ضبط کرده بودند و گرفته شد .

۳۳- کونک خوردن آدمهای طامسون صاحب [ کاردار انگلیس ] از کسان شماع السلطنه .

۳۴- زلف بریدن شاهزاده ها، که آمیزش با ایلچی کبیر عثمانی داشتند .

۳۵- پس گرفتن مال تجار از ایروان و مسقط .

۳۶- فقره گرفتن هرات - اعتقاد مردم خسارچه و داخله این بود که اگر جنگ

فیما بین ایران و انگلیس بشود و بک کشتی انگلیس بیحرالمجم بیاید، کل بنادر و ممالک ایران بهم میخورد و ایران روگردان میشود. یکسال هم جنگ کردیم هیچ ایران بهم نخورد سهل است - مالیات گرفته شد مردم تنیه و سیاست شدند .

۳۷- معاهده با دولت انگلیس با شان ایران .

۳۸- رفتن فرخ خان بلندن، با اینکه حسین سفیر ایران را راه ندادند .

گرچه ناصرالدین شاه پس از یکسال و چند ماه از این تاریخ میرزا آقاخان را عزل و به یزد تبعید کرد ، ولی در آن هنگام در زیر آن صورت ، تقدیر نامه ای بدین مضمون باو نوشت :

داین خدمات شما خیلی بزرگ است و عمده هیچ وزیری در پنجاه سال نمیتواند اینهمه خدمت بدولت بکند و حال آنکه شما در پنج سال کردید . انشاء الله امیدوار هستم در دنیا و آخرت، هر دو ، اجر عظیم به بینید و البته خواهید دید . در حال من ، خدمات شما از اینها بیشتر است و همه را نمیدانم .<sup>۱</sup>

شهرشوال ۱۲۲۳هـ

بطوریکه ذکر شد از خدمات سی و هشتگانه صدر اعظم ، در مدت پنجاه سال، بغیر از دوسه مورد، بقیه همه مربوط به مخفی کردن کارهای نمایندگان خارجی و مزدوران ایرانی و حقوق بگیران آنها در ایران بوده است . این رسوائیها و تباهاکاریها بعد از معاهده تنکین ترکمانچای یعنی از سال ۱۸۲۸ تا ۱۲۴۴هـ، آغاز گردید. این معاهده شوم دخالت روس و انگلیس را در ایران بصورت شرم آور و مداومی در آورد، تا جائیکه قسمت اعظم

اوقات زمانداران ایران بخصوص صدراعظم و شاه مصروف جلوگیری از دخالت بیگانگان در امور داخلی کشور میشد. تمام سعی و کوشش صدراعظم و شاه برای آن بود که از دخالت ناروای فلان سفیر، یا فلان کنسول جلوگیری نمایند. و به بهانه جوئی نا موجه آنها پاسخ گویند و یا از خرابکاری و زدوبند و مزدوری حقوق بگیران ایرانی آنان جلوگیری شود. انتخاب میرزا آقاخان بسمت صدراعظم که معروف به تابعیت انگلیس بود، نه تنها دامنه توقعات انگلیسها از خدمتگذاری صدیقشان را زیاد کرد، بلکه سایر خارجیان نیز توقعات ناچجائی از ایران داشتند.

کار دخالت سفرای خارجی در امور داخلی ایران با تجار سید که خود میرزا آقاخان نوری هم جدا در آمده بفرخ خان امین الملك مینویسد: «وقتی که مأمورین انگلیس در ایران تغییر رفتار دادند، مأمورین سایر دول هم میدان را خالی دیده بنای ناخت و تاز را گذاردند، با اینکه دشمن واقعی دولت ایران بودند و در اضمحلال دولت ایران و اغتشاش امور داخله هر چه ممکن بود بید نبود که از آنها ناشی شود. باز دستی پیش چشم خود گرفته نلث حرکات و رفتار مأمورین انگلیس از آنها ناشی نشد»<sup>۱</sup>

اما انگلیسها که از دوستی میرزا آقاخان جدا کتر استفاده را کرده بودند، برای اینکه پس از شکست مقتضایه نیروهای ایران در بوشهر و محمره و تخلیه هرات در برقراری صلح هم از وجود او استفاده کنند و در نظر رقیب هم (سیاست وارونه) بازی کنند، او را طرفدار روس اعلام کردند. دولت انگلیس برای اینکه جدا کتر استفاده از این (نعل وارونه) زدن را بنماید، میرزا آقاخان (تبعه سابق) را دشمن انگلیس و مانع صلح قلمداد کرده و تقاضای عزلش را کرد<sup>۲</sup>

میرزا آقاخان که از وضع خود خائف بود، برای حفظ مقام صدارت و مال و منالی که اندوخته بود، نامه ذیل را به فرخ خان امین الدوله نوشت:

«برادر مکرم من نوشته بودید که جناب لاردها لمرستان اظهار نموده اند که من با دولت انگلیس خوب نیستم، و من بعد اشکال خواهد داشت که امورات دایره مابین

۱- اسناد و مدارک مأموریت امین الدوله ص ۳۷۴

<http://www.chebayadkard.com>

۲- ایضا ص ۳۷۷

دولتین موافق قاعده بگذرد و این عهد دوستی و هودت سخت استحکام پذیرد .  
خوب بود این فرد را از برای جناب معظم‌الیه بخوانید :  
بجرم عشق توام می‌کشند و غوغائی است

تو نیز بر سر بام آ ، که خوش تماشائی است  
من بدوستی انگلیس هیچ نمائند بود که تمام شوم ، و حالا هم اگر بد خواهان  
من در حضور اعلیحضرت ولی نعمت من سعایت از من می‌نمایند می‌گویند با انگلیس  
دوستی مفراط دارد، روس و دول سایر، که در تهران سفارت دارند بهمین ملاحظه از من  
وحشت کلی داشتند و دارند ، چه طور شد که بد خواه انگلیس هم قلم رفتیم - شما که  
امین‌الملک هستید در طهران بودید و از این اوضاع کاملاً اطلاع دارید ، چه شد که  
مطلب را درست حالی نکردید ؟

باز فرصت از دست نرفته است، به شما و کذا می‌نویسم که در لندن جناب ایشان  
را مخصوصاً ملاقات کرده و حالت قبل و بعد مرا کاملاً موخفه حالی نمائید و بگوئید من  
بی‌عقل نیستم که دوستی دولت انگلیس را از برای دولت خودم ترجیح به دوستی دول  
دیگر تنهم .

واقعاً امین‌الملک اگر ذهن اولیای دولت انگلیس باشد که من بدخواه آن دولت  
هستم ، از برای من هم اشکال دارد من بعد توام با سفرای آنها کاری صورت بندم .  
قبل از اینکه فیما بین روم<sup>۱</sup> و روس مصالحه شود و هنوز منازعه و جنگ برقرار بود ،  
باهمین مترموره که حالا اسباب برودت شده است در داودیه پاره [ای] حریف‌ها  
حسب الامر زدم و بلکه سواد دادم که به دولت خودش بفرستد ، و صریح و عده موافقت  
و شراکت با دول متفق را کرده بودم و از جانب انگلیس اثر تکلیفی ظاهر نشد .

اگر من با روس متفق بودم و بدخواه انگلیس بودم آن اظهارات چه بود ، و اگر  
مترموره اظهارات مرا به دولت خودش فرستاد ایرادی به این طرف وارد نخواهد

۱- مراد دولت عثمانی است که چون وارث سرزمین روم شرقی بوده است آن دولت  
را در ایران به این نام می‌خواندند .

آمد . خلاصه این مطلب را درست حالی نمائید و جواب آن را به من اعلام نمائید  
۸ شهر شوال ۱۲۷۳ هـ

در حاشیه این نامه بخط ناصرالدین شاه نوشته شده «این رقعہ را بعد از خواندن  
البته باره کنید که نمائند»<sup>۱</sup> <http://www.chebayadkard.com>

اما پس از این که هفت سال از صدارت میرزا آقاخان نوری گذشت ، ناصرالدینشاه  
یکباره متوجه شد که در دوران صدارت او چه صدماتی بدولت و ملت ایران و استقلال  
مملکت وارد آمده و بچه جهت هرات از ایران جدا شده است .

مخبر السلطنه هدایت مینویسد: «میرزا صادق نوری در عرضهای که بشاه نوشته  
دوازده فقره خیانت برای میرزا آقاخان شمرده و متعهد بانبات میشود، منجمله مواضعه  
اورا بادولت انگلیس در امر پوشهر و هرات» .

رساله‌ای در میان اسناد باقیمانده خاندان ادیب‌الملک وجود دارد که هم اکنون  
در اختیار مهدیخان اعتماد مقدم مییاشد. نویسنده این رساله عبدالعلیخان ادیب‌الملک  
است که نظرات خود را در اداره مملکت و اشتباهات ناشی از صدارت میرزا آقاخان  
برای ناصرالدینشاه شرح داده :

«بسم الله الرحمن الرحيم. بعد از حمد حمدا و نعت رسول و آل اطهار و بیزاری  
از دشمنان دین و دولت از توجه امام عصر عجل الله فرجه معروض پیشگاه حضور  
باهرالنور میدارد که چون در دو یوم تعطیل در خانه نشسته و باب صحبت بروی هر دوست  
و بیگانه بسته نشسته بودم و خواطر بخویشتن مشغول - در سرای بخود بسته از خروج و  
دخول - اگر چه قلب مبارک حضرت شهرباری بر جمیع دقائق و لطایف امور و بهر امری  
از خفا و ظهور نهایت اطلاع و آگاهی را دارد و چیزی به ضمیر منیر پوشیده نیست و در  
حقیقت هر چه عرض شود کمال جسارت است خاصه امثال این فدوی که در منسب آفتاب  
وجود مبارک یکسره معدوم و نابود و از زنده هم کمتر است ، و لیکن چون شرط ارادت و  
بندگی و حق ملاحظه ولی نعمت آنت است که آنچه بدانیم و به بینیم و یا بعقل ناقص ،

بندگان برسد بمنصه عرض پیشگاه حضور باهر انور برسانم باین جهت جسارت عرض شده که خیالم بر آن واداشت که بعضی از واردات و خیالات و برخی از آنچه بخواطر - فاتر گذشته برشته تحریر در آوردم، که چون خداوند بیچون وجود مبارك پادشاه و نفاذ حکم و انتظام امر دوست او را سبب آسودگی و رفاهیت بندگان خود قرار داده و همه مردم را نسبت با او بمنزله عیال و اطفال خردسال مقرر فرموده، پس هرگاه پادشاه امرش در بین رعایا نافذ و جاری نباشد امر دولت او بغایت مغشوش و باعث استیلاي دشمنان بر سرحدات و نفور مسلمانان خواهد شد و آنگاه نظام امور جمع بندگان خدا از هم پاشیده میشود و این خلاف غرض خداوند از وجود مبارك پادشاهست در شرع حرام بین و باعث تمامی دولت و دین است فلذا باید پادشاه کمال اهتمام در نفاذ امر خود بفرمایند و از آنجا که وجود مبارك حضرت شهر یاری بمنزله دل عالم است و مقام دل مقام باطن و غایب از انظار است و کسی را جز از او امر و احکام و اراده و فرمایشات سلطان دل نیست مگر بتوسط مترجمین که آنها عبارت از چشم و گوش و زبان و دست و پا و اعضای رئیسه و جوارح او باشند و این دوستی را خود دل باید میان ایشان بیندازد و مراقب باشد که همیشه باهم صفا داشته باشند و ایضاً باید در بین این اعضاء و جوارح اصلاً خلاف دوستی و یکجهتی نباشد و باهم کمال صفا داشته باشند و صفای ایشان هم بجهت خواطر امتثال فرمایشات دل باشد و چیزی را برای خود نخواهند تا از صفای آنها باهم امورات سلطان قلب منتظم و هر يك بخدمت خود مشغول و همه باهم در مقابل انجام مهام دل سعی بوده باهم موافق و متفق باشند و شکی در این نیست که اگر سلطان دل هم بخواهد یکی از اینها اکتفا کند و اختصار و اقتصار بر عضو واحد نماید اختلال کلی در امرش واقع میشود چنانچه بدیهی است که انسان اگر بهمان چشم اکتفا کند و گوش و زبان و دست و پا را در امور با او شریک نکند و بکار نیندازد، یکسره امورش از هم هیپاشد و با بگوش تنها اکتفا کند و چشم را پوشیده و سایر جوارح را از کار بازدارد، مفساد کلیه حاصل خواهد شد. پس مقدمه که از روی خلقت خداوندی در همه نفوس برداشته شده چنین استنباط میشود که حضرت شهر یاری هم که قلب عالم میباشد میباید اقتصار

بيك نفر وزير نفرمايد ، بلکه وزرای متعددہ قرار داده هر يك را بشغلی مأمور فرماید که یکی بمنزلہ چشم و دیگری بجای گوش و دیگری بمحل زبان و دیگری درمکان دست و دیگری در مقام پا و بعضی در مقام سایر حواس و جوارح باشند و یا آنکه هر يك صاحب شغلی هستند و لیکن در اجرای کلیات احکام و امور هفته دوروز لااقل در مجلس شوری نشسته در نظم امور قشون یا امر عزل و نصب حکام و یا در حفظ ثغور و سرحدات و فرستادن و خواستن عسکر و صلح و جنگ نمودن با دشمن و حواله و اطلاق بولایات یا تخفیف دادن بر عایای بعضی ولایات یا فکر فرخ یا رواج تسعیر و عدم تسعیر غلات و سایر اجناس یا در بیرون فرستادن متاعهای ولایتی یا راه دادن اقمشه و متاعهای دول خارجی و در امری باهم نقشه شور کنند و چون همه متفق شدند آن نگاه آن حکم را نوشته بپیشت اجتماعیه همه باهم بحضور باهرالنور مشرف شده بمحضر انور عرضه دارند و پس از امضای از دیار معدلت مدار در آنچه تعلق بر عایا و بر ایا و تمام عساکر و سرحدات و عموم مردم دارد فرمان مبارک صادر شود و به مهر تمام وزراء که رسید در دفاتر خلود ثبت شود و حکم جاری شود و در امور دولتی حکم را نوشته تمام وزراء مهر نموده با امضای اعلیحضرت شاهنشاهی در محلی ضبط و ثبت شود ، زیرا که ازین قرار و در چنین صورتی ضبط و خطا واقع نمی شود و اگر هم واقع شود چندان مفاسد بهم نمی رساند . بخلاف آنکه هر گاه امر منحصر بشخص واحد بشود چون او خود مستقل در امر است و مردم دیگر که زیر دست او واقع شده اند دخیل در امور دولتی نیستند ، پس هر گاه خطائی و خطبی واقع بشود از ترس جان خود قنوت اظهار ندارند و علاوه طرف شور و مصلحت سلطان نیستند و در بزمی که پادشاه با وزیر خلوت نماید راه ندارند تا معلوم شود که او چگونه عرض میکند آیا خلاف واقع میگوید یا مطابق عرض میکند . و ایضاً همانکه منحصر بفرد شد جمیع خیال او منحصر بصلاح امر خود خواهد شد و هر کار بکند صلاح را مقدم میدارد چنانچه شاهد این مقال و مرآت این تمثال من جمله حکایت جنگ انگلیس است که واقع شد ، زیرا که پس از جواب کردن سفیر انگلیس و نگه نمودن بیبق او همان آن بلا تأمل در تدارک امر قشون و انضباط امر سرحد و فکر کیفیت دعوا و تدبیر

راه جنگ و مال امر باید جناب وزیر بر آید . و حال آنکه از زمان انقطاع رشته دولتی با دولت متحابه و اشتغال نایره عداوت و وقوع خصومت و مخالفت تا یوم ورود آنها بیندر ابوشهر هشت ماه تمام کشید . سه ماه بلکه متجاوز قبل از آنکه وارد بندر شوند اخبار جنگ نمودند و با وجود این اصلاً در فکر حفظ سرحدات استحکام امر قشون بر نیامد و پس از آنکه عسکر آنها بی دعوا و بدون معارض وارد بندر شد ، او اگر غندهای غیرموجه آورد که حضرات انگلیس ها خلاف قاعده دولتی حرکت نموده بی خبر چرا به بندر وارد شدند . و حال آنکه آنها سه ماه بود خیر کرده بودند و از روزی که علم خود را خوابا بیدند خبر نمودند .

واضح است که این مسامحه و معاطله در چنین امر عظیمی خیانت بدولت و درجرتی بزرگ بدولت انگلیس است زیرا که همین امر دولت را بدنام و آنها را سرافراز و یک نام نموده و حال آنکه از روز اول بایستی جمیع بندرات را آتش بزید و خالی از سکنه نموده در جاهای صعب در چهار فرسخی یا بیشتر که مأمن و محل مرور و عبور دشمن میباشد ، توپ و سرباز قلیلی گذاشته و اصل انجام مهم انگلیس را بعهده مثل ایلخانانی فارس و خوانین فارس گذاشته ، بصدور دستخط مبارک و خلعت و منصب و وعده و الثفات حضرت شهرباری فوازش نموده امیدوار نمایند ، تا بجان و دل کوشیده خودداری نکنند نه آنکه بعهده شجاع الملك مقرر شود که همیشه خوانین فارس را بر او تفوق بوده و معرفت منکر باحوال او داشته اند و نگاه شکست فاحش او را بهزار رنگ فتح نمایان قلمداد کنند و پاداری و زحمت سایر سرکرده گان را مدت نه ماه در میان آفتاب مقابل دشمن (خواننده نشد) پاداری نموده خدمت کردند اصلاً قدر و مقداری گذاشته نشود . شجاع الملك با وجود شکست خوردن هر روز الطاف و خلعت و منصب شده و توکرها بزرگ مقرب پادشاه قدیمی اصلاً نامشان مذکور نشده ، از طرف هرات که چهل و پنج هزار قشون مستعد دولتی بوده بسمت پیشاور هندوستان حرکت نمایند و هر گاه بگوید من ندانستم که باید بندرات را آتش زد و خالی نمود دروغ میگویید ، میدانست و میفهمید و شنیده بود که دولت روسیه چهل منزل شهرهای آباد خود را از سرحد روم آتش زده خالی از سکنه



نموده و حال آنکه بندرات جز خانه های کبری چیز دیگری نبود و هر گاه بگوید من نوشتم ولی حکام و صاحب منصبان نشنیدند باز دروغ میگوید چگونگی میشود کسی را که سلطان او را بمنزله تمثال مبارک خود قرار داده باشد، مردم بتوانند تخلف از حکم او بورزند. پس معلوم است که یا خود در جزء آنها را بمماطله و مساعله امر نموده و یا حکم محکم ننموده و یکی دیگر پس از آنکه وزیر دید که پنج ده روز یا یکماه گذشت و حکم او را نشنیدند چرا مراتب را بمحضرا نور عرض ننمود، تا پادشاه خود حکم محکم بفرماید، یا مواخذه و سیاست کند. یا عزل نموده شخص دیگر تعیین کند و چرا تعطیل را جایزدانست و حال آنکه در چنین مواقع مهمتر باید لمحۀ حکم دولت تعویق نیفتد. پس معلوم شد که این امور دانسته و فهمیده کرده و باز جانب داری دولت انگلیس را منظور داشته و هر گاه بگوید که من هر گاه طرف انگلیس را منظور داشتم از اصل باید بنای جنگ با ایشان نگذارم و باب خصومت را مفتوح ننمایم چنانچه خودم در مجلس شوری که پس از گرفتن بندر با جمیع امرا و اشراف و اعیان مملکت روی دادم گفتم و همه شنیدند که باید من محض بجهت رفع تهمت از خود و ملاحظه خیال مبارک پادشاه که گمان بد در حق من نزد رواز جنگ بر نکر دادم و لابد باید جنگ بکنم در جواب گفته میشود هر گاه منظور او از جنگ ملاحظه صلاح دولت و نیک نامی بوده چرا جنگ را از راه هرات و طرف هندوستان نکرده که بحمدالله از گرفتن هرات اسم دولت در همه اطراف عالم بلند و پشت دولت قوی شده بود و از نظر همه دولت ها این دولت بعظمت و بزرگی جلوه کرده بود و جنگ را بکنار دریا انداخت که او با توبه های قوی که خاصه کشتی است بندر را خراب و قشون را بی پا و دولت را بدنام نماید میخواست کنار دریا را خالی کند و در چهار پنج فرسخی بنشیند تا قشون او بخشکی بر آید و در خشکی دعوا کند شکی نیست که توب بزرگ را نمی توانست بیرون بیاورد با توب جنومیبایست دعوا کند و هرگز در قوه نداشت که بتواند از گردنه های صعب و راه های سخت لرستان بسمت ایران بیاید یا از کومه های سخت فارس شیرازی باید نهایت باید در کنار دریا بندرات خرج بیجا کند و بخوابد و از این طرق هم قشون سرحد هند او را مغشوش می نمود و فتح پیشاور باسانی حاصل می شد

بعد انگلیس چاره نداشت مگر اینکه بیاید از دولتهای خارج منتها قبول کند و آنها را واسطه کند و راضی شود که این دولت با او صلح نموده فشون خود را از سرحد هندوستان بردارند و در مقام انجام صلح حرف هرات را نمی توانست بزند سهل است که تمام افغانستان و ترکستانی یا ایرانی باشد ولیکن این قدر باشد که فشون ایران از سرحد ترکستان تجاوز نکند و در ضمن مصالحه تمام خسارتهای ایرانی را که در سر هرات سابقاً و لاحقاً کشیده بودند و ضررهائی که در تغلبه بندرات دست داده می داد بلکه ده کرور هم علاوه می داد که کسی کاری به هندوستان او نداشته باشد و این امور هم در صورتی بود که دول خارجی در مقام وساطت بر آیند و شاید که اسباب منفعت در او مشاهده می نمودند در مقام اتلاف او بر می آمدند که اصلاً از دولت او نام و نشان نگذارند پس با این همه معاین جنگ از سمت هرات و حصول مفاسد از سمت بندرات اصلاً متوجه سمت هرات نشده و جنگ را به سمت بندر انداختن دلیل خیانت بدولت و ملاحظه جانبداری دولت انگلیس است و همین کار سبب مزید تهمت خواهد بود نه رفع تهمت و هر گاه بگویند من دیدم که از مملکت افغانستان عبور ممکن نیست زیرا که از هرات تا سرحد خاک هندوستان مسافت بعیده باید طی کرد و آن استعداد حاصل نبود جواب گفته میشود اما هرات که محیطه تصرف آمده و رمقی برای هراتی ها نمانده بود که بتوانند سرکشی کنند خاصه با وجود افتداری ممکن بود که آنها را از آنجا کوچانید و بخاک خراسان و عراق آوردن و با حاکم قندهار بوعده حکومت افغانستان و از او دختر گرفتن و نوشته دولتی دادن با وجود حصول اقتدار بهترین طوری می شدکنار آمد که فشون را سپورسات داده و راه بدهد که از خاک او عبور نموده وارد هند شوند و خودش هم در خدمت گذاری دولت باشد برضا و کمال ممنونیت خدمت نماید چنانچه از جمیع سرکشان افغانستان و از کابل و قندهار هدایا و تعارف و پیشکش و تکلف برای حسام السلطنه آورده و تمام سر خدمت گذاری پیش آورده بودند خصوصاً که با افغانه این امر را می شناسند و با افغانه را باسم ملت و دفع کفر از جا حرکت داد شکی در آن نیست که هر گاه افغانه را امیدوار بمال هندوستان و بطمع دولت فشون انگلیس تطمیع می نمود خودداری نمی نمودند پس هر يك از اینها

دلیل خیانت باین دولت ابد مدت که دولت اکرم است میباشد و برهان قوی بر طرف - داری و ملاحظه جانب دولت انگلیس است و هر گاه بگویند که اگر من طرف داری دولت انگلیس را مینمودم چرا جزء شرط حصول مصالحه عزل مرا میخواستند قرار بدهند جواب داده میشود که همین هم تلقین بود که از برای استحکام امر خود به بیچاره امین - الملك شده بود تا این حرف از آنجا گفته شود و پادشاه در این هنگامه مستاصل شده برای نام نیک خود جز مصالحه و وزارت وزیر خائن خود را دانسته و فهمیده قرار بدهد و الا سبب خوابانیدن یسوق آنها و جواب کننده آنها و اخراج نماینده خود پادشاه بود دخلی بوزیر نداشت این جمله معترضه که دخلی بهیچ جاندار و بنا نیست آنها بیندازند و نمی انداختند پس معلوم شد که کل اینها با اصطلاح زبان زرگری و رنگ ریزی و ساختگی بوده و ملاحظه دولت انگلیس بوده و ایضاً برای سرشکستگی دولت ایران و بدنامی مردم را بمسجد جمع نمودن و طلب نصرت از مردم کردن و پول جهادیه یا دوهزار ظلم و ستم از زنان بیچاره و اطفال صغیر گرفتن و تمام رعایا را باین اسم خراب کردن و حال آنکه مذکور شد که تمام رعایا با گفتند از دادن این وجه جهادیه مضایقه نداریم و باشد رضامیدیم بشرط اینکه هرات واگذار نشود رسوائی گدائی از رعیت برای دولت حاصل و تنگ پس دادن هرات بر این دولت گذاشته شد و فریب سی ارا به توپ و چند هزار تفنگ ضبط دولت انگلیس شد و چه قدر قشون تلف و بی پا شده و رعیت یکسره زیر پا رفت و با همه اینها خدمت نمایان بدولت انگلیس شد و خیانت آشکار نسبت بدولت سلطان اسلام خداوند خود از خیانت کاران بدترین طورها انتقام انشاء الله بزودی خواهد کشید در این عریضه بهمین مختصر اکتفا میشود »

در زیر عریضه مذکور حسین اعتماد السلطنه چنین مینویسد : « این عریضه را مرحوم عبدالعلیخان ادیب الملك جد من باعلی حضرت ناصرالدین شاه عرض کرده و بخط مرحوم پدرم محمد باقرخان اعتماد السلطنه است . »

برای اینکه اسناد و مدارک اعمال و سستی و احیاناً خیانت میرزا آقاخان نوری

را تکمیل کنیم ، لازم است نامه تکان دهنده‌ای را که ناصرالدین‌شاه خطاب باو نوشته نقل کنیم :

«جناب اشرف صدراعظم عریضه های شبانه شما واقعاً ما را متأثر و دل‌سردتر از همه چیز میکند روزها که بحضور میرسید و فرمایشات ما را میشنوید همه رابطه قربان اطاعت میشود میگوئید و ما خیال میکنیم کارها درست شده شبها که باندرون میائیم عریضه شما را میدهند که سرتاسر خلاف مطالبی است که مافرموده‌ایم .

حسام السلطنه در نزدیکی هرات منتظر کمک ما میباشد شهر تاریخی هرات محاصره شده و ایرانیانی که در شهر سکنی دارند از داخل کمک میخواهند و ما به شما امر میفرمائیم سر باز و پول بفرستید شما مینویسید اردو مخارج و سرباز و مهمات لازم دارد و جنگیدن با دولت بزرگی مثل انگلستان صلاح نیست . مگر ما نمیدانیم اردو پول و مهمات میخواهد پس دولت سرباز و مالیات از مردم برای چه روزی بگیرد این مهمات که از قدیم بود و در زمان امیر تدارک شده در کجا بمصرف شده است [ ۱۴ ] روزی که پدر تاجدار ما مرحوم و ما دیناری در تبریز نداشتیم و مرکزیت در مملکت نبود شخص امیر کبیر خدایش رحمت کناد ما را برداشت و تهران که رسیدیم نصف کارها در راه تمام کرده و مرکزیت به پایتخت داد و مرتباً مخارج دولت را هر ماه میداد و مبلغی هم در خزانه برای روز میادا پس انداز داشت چه شد پول ما بکجا رفت ما با انگلیس ها جنگی نداریم اما راهی هم نمیشویم هر روزه خورده فرمایش گوش بگیریم و قسمتی از مملکت را جدا سازیم .

چرا در زمان صدارت امیر این توقعات را نداشتند و این توپ و تشرها را نمیزدند وقتی سفیر آنها شرفیاب میشد بزانو در مقابل ما خم میشد البته وقتی آنها به بینند صدراعظم شاه خودش را میترساند و سردار ملک که در جنگ است کمک نمیرساند تا اصفهان را میخواهند و دیگر مردم ایران شاه و صدراعظم لازم ندارند اکیداً مینویسم گوش ما را خسته نسازید ما حاضریم جواهرات سلطنتی را که برای چنین روزها ذخیره شده بفروشیم و شخص خودمان بهرات رفته در اردوی سردار خودمان حسام السلطنه

<http://www.chobayadkard.com>

بشرط آنکه هر است و اگر تشویر سوا که از آن است  
 بر اثر همت خاطر و تنگ پس دادن هر اب بر این  
 حالت گذارنده شد و در تب سر را به توب  
 و چند هر از تفنگ ضبط حالت انگلیس شد  
 و چه قدر قشون تلف و بی باشد در حین بلبره  
 زیر بارفت و با همه آنها خدمت نمایان بدقت  
 انگلیس شد و خفانت اشکار است بدولت  
 سلطان اسلام خود اودن خود از خفانت کارون  
 بنده ترین طور را انتقام افش اسم زودر خواهد شد  
 در اینج عرفه بهی غمزه التفه

اینم خط با رقم بد سلطان ادیب الملک به نایب عهدت  
 نام و آیتان به کس و کلا در (۱۰) قورخان  
 آید ایضا (عین آیتان)

آخرین صفحه نامه ادیب الملک به ناصر الدینشاه

سربازی کنیم اگر بتوانید بمانید و خدمت کنید والاوالسلام<sup>۱</sup>

**عزل میرزا آقاخان** سرانجام ناصرالدینشاه تصمیم به عزل میرزا آقاخان نوری میگیرد. منتهی از ترس اینکه عبادا سفارت انگلیس، از عزلش جلوگیری کند و باحوادث دیگری بوجود آید، درصدد برآمد قبلاً پیش بینی های لازم را بنماید. دستخطی که ناصرالدین شاه در باب عزل میرزا آقاخان خطاب به وزراء اعیان و درباریان صادر کرده بسیار جالب و خواندنی است. ناصرالدین شاه مینویسد:

**شق اول** - در سراسر فایمجد، آقای نظام الملک وزیر لشکر قراول احترام بگذارند. حاجب الدوله درست حفظ کند که يك نفر حرکت نکند و يك پول سیاه آنها حیف نکند که باعث نقص دولت است و بلافاصله وزرای مختار را اعلام کند بدرخانه نیابند با حضور شاه از این قرار با آنها حرف بزند یا توسط امنای دولت که قاعده هر دولت خاصه دولت و پادشاه ایران این است در عمل داخله خود مختار است و آنچه تغییر و تبدیل بدهد اختیار کلیه دارد و در قدیم پادشاهان ایران وقتی که تغییرات کلیه یا کلیه وزرای خود میدادند، چنانچه شنیدیم اثری از خود آنها و از دوستانشان نمی گذاشتند همرا تمام میکردند لیکن عقیده شاه و رای خیالات پادشاهان سلف است میخواهد کارها را موافق عدالت و بقول فرنگیها سولیزاسیون بکند. اگر بگویند چرا در فقره میرزا تقی خان آن قسم شد راست است، لیکن بخدا قسم مقصود من ابدأ اینطور نبود، او خودش بیجهت و اهمه کرد و در فکر فسادات کلیه افتاد هیچ شاهدهی بهتر از این نیست که وقتی که فرمان حکومت کاشان را برای او صفحه میگذاشتیم و در فکر امنیت و رفاهیت و فراهم آوردن اسباب آسایش برای او بودم او تکالیف ما را قبول نکرد و در فکر هرزگی افتاد. آنچه کرد خودش و بخودش کرد. حال هم ابدأ قراول احترام در صدراعظم نمی گذاشتیم و باین قدر جزئی هم درصدد هتک حرمت او نمی افتادیم. لیکن چون از عقیده صاف و پاک و قلب ما آگاه نبود و خیالات گذشته گان را میکرد و مردم یاوه گو او را بحسب و اهمه بیجهت می افتد، همینکه

میگفتم تو را از شغل عمل عزل کردیم و مطلق می ماند شاید بنا باین خیالات که در نظر او قوت میگرفت و مردم مفسد هم ساعت بساعت قوی میگرددند و کاری میکرد که ما را و دول دوست ما را بزحمت بی جبهه می انداخت. آنوقت ما نمی توانستیم که عقیده قلب خود را که در حق او بجز راحتی او و التفات باوست بکسی حالی کنیم. لابد آن مقدار (خوانده نشد) بشما فرمایش خودمان را حالی کنم او را در قراول احترام نگاه داشتیم مختصر فرمایش این است که او یکنفر است و حریص در جمیع امورات دولت و معلوم است یکنفر آدم اگر هم هر قدر استراحت نکند باز نمیتواند از عهده این امورات دولتی از داخله و خارجه و قشون بر آید و چون احدی راهم طالب نیست که شریک کارهای دولت کند چند بست که امورات دولت ما معوق مانده است فعلاً بهمین جبهه ما او را عزل فرمودیم که در گوشه استراحت کند و بقدر اندازه خانه نشستن خود و اولادش مواجب و مرسوم هم در حق او برقرار خواهم فرمود و من که پادشاه بزرگ ایران هستم بسفرای پادشاهان بزرگ دوست هم عهد خودم و عهده صریح رسمی میدهم که ابداً بجان و مال او و اولادش ضرر و آسیبی ابداً نخواهد رسید در کمال امنیت و آرامی راه خواهند رفت همینطور که من و عهده صریح دادم شما هم باید و عهده رسمی بمن بدهید که بحرفها و حبس و ترسها بیهوده که خیالاً باوشاید وارد شود شماها را بی سبب زحمت بنهد ابداً اعتنا نکنید در اینصورت در کمال اعزاز و احترام و آزادی و امنیت تمام روانه خانه اش میکنم والا اگر شما و عهده ندهید تکلیف من نیست که او را مطلق العنان کنم شاید قوه و اهمه بیجبهه مصدر امری شود که باعث زحمتها و دولت دوست ما شود. در این صورت دیگر نمیتوانید بدولت خود بنویسید که پادشاه ایران عادل نیست و بغیر قاعده سولیزاسیون حرکت میکنند.

شقی دوم این است که نه حبس کنم و نه بسفرای اعلام کنم، دستخط بخودش بنویسم که تو مزدولی برو خانه ات بنشین و از جان و مال ایمن باشد بعد بسفرای اعلام کنم که فرار وزرای ایران را تغییر دادیم.

<http://www.chebayadkard.com>

شقی سوم این است که پس از عزل کردن یا حبس کردن بتوسط یکی از معارزم از

ایلیجی‌ها خاطر جمع شویم که حمایت نخواهند کرد از او ، بهیچوجه . آنوقت دستخط عزل او را بفرستم ، این سه شق است . شماها که دولتخواه ماستید به نشینید یا هم شور بکنید هر کدام را که مصلحت دانسته عرض کنید . انشاءالله بمبارکی و میمنت<sup>۱</sup> ،

متأسفانه هیچگونه سندی در باره مجلس مشاوره‌ای که ناصرالدین‌شاه خواسته بود در بررسی اعمال طریقی که به‌عمل آمده در دست نیست . ولی سرانجام شاه روز ۲۰ محرم ۱۲۷۵ سپتامبر ۱۸۵۸ - فرمان عزل او را نوشت و دستخط را به حسینقلی خان مافی تفنگدار حسام‌السلطنه داد تا در سوهانک شمیران ( سرچشمه خرگوش ) بدست میرزا آقاخان بدهد . چون هنگام صدور دستخط صدارت ، شاه به او امنیت جانی پس از عزل داده بود ، او را به یزد تبعیدش کردند . میرزا آقاخان شش سال در تبعید یزد ، اصفهان و قم بود ، سرانجام در روز ۱۲ شوال ۱۲۸۱ - ۱۰ مارس ۱۸۶۴ م در سن پنجاه و نه سالگی وفات کرد . جنازه‌اش را به کربلا بردند و در مسجد شیخ العراقین که از نث میرزا تقی‌خان امیرکبیر ساخته و مدرسه صدر نامیده بود دفن کردند .

<http://www.chebayadkard.com>

۱ - دستخط شاه در مجموعه اسناد دانشمند قبه‌خان ملک‌سازانی ضبط است .



## میرزا هاشم خان نوری اسفندیاری

<http://www.chebayadkard.com>

یکی از مأموران مخفی و حقوق بگیر انگلیس در ایران که در تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران از او نام برده شده میرزا هاشم خان نوری اسفندیاری ، پسر میرزا رحیم خان همشیره زاده محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک کرمانی است .

این مرد که اکنون در شجره خانوادگیش نام ۷۴۲ زن و مرد در کرمان ، تهران ، مازندران و فارس دیده میشود ، رسوائی بزرگی بیار آورد ، تاجائیکه رابطه ایران و انگلیس بخاطر او و عشق‌بازی همسرش با سفیر انگلیس قطع شد و با حمله قوای انگلیس بهوشهر «هرات» برای همیشه از ایران منتزع شد .

میرزا هاشم خان در دوران سلطنت محمدشاه «غلام بیجه» اندرون بود و سپس در معیت ناصرالدینشاه در تبریز بمقام «غلام پیشخدمت» رسید و هنگامیکه ناصرالدینشاه پادشاهی رسید بشویق میرزاتقی خان امیرکبیر داخل قشون گردید . همسر او «پروین خانم» خواهر «گلین خانم» همسر عقدی ناصرالدینشاه بود که میرزا هاشم چهارمین شوهرش میباشد .

همسر میرزا هاشم خان که دختر احمد علی میرزا پسر فتحعلیشاه نیز بود ، بعلت زیبائی فوق‌العاده خیلی زود با زنان اعضاء سفارت انگلیس آشنا شد و بتدریج میرزا هاشم خان نیز بسفارت انگلیس رفت و آمد پیدا کرد . ارتباط دائمی میرزا هاشم و پروین خانم

با اعضاء سفارت انگليس بدانجا منتهی شد که سرانجام بدستور شاه قاجار او را از قشون اخراج کردند و او بظاهر بشغل منشی گری سفارت انگليس منصوب گردید. متعاقب این وقایع در تابستان ۱۲۷۲ هـ. ۱۸۵۵ م. اعضاء خانواده او باتفاق اعضاء سفارت انگليس به زرگنده رفتند و در چادر مخصوص زندگی خوش را آغاز کردند .

وقتی بناصرالدین شاه خبر دادند که خواهر زن وی در سفارت اقامت کرده و شوهرش نیز عضوری و حقوق بگیر انگليس شده سخت بر آشفته و بوسیله میرزا آقاخان توری صدراعظم به سفیر انگليس دربارہ استخدام میرزا هاشم اعتراض کرد . ولی سفیر که «هری» نام داشت اعتراض دولت ایران را وارد ندانست . و برای اینکه ناصرالدین شاه را بیشتر عصبانی کند ، تصمیم گرفت میرزاهاشم را بسمت کنسول دولت فخریه انگلستان منصوب سازد و در این باره از لندن نیز کسب تکلیف کرد . وزارت امور خارجه انگليس نیز با پیشنهاد او موافقت نمود و ازین جهت بود که وزیر مختار انگليس طی نامه ای بوزارت خارجه ایران اطلاع داد که بزودی میرزاهاشم خان بسمت کنسول انگليس در شیراز یا آن شهر عزیزت خواهد کرد . ولی میرزا آقاخان اعتمادالدوله در جواب وزیر مختار نوشت که نمی تواند مقام جدید میرزا هاشم را برسمیت بشناسد زیرا که وی از دولت ایران مستعفی می گیرد و نباید در يك زمان در خدمت دو دولت ایران و انگليس باشد . وزیر مختار طی نامه ای در جواب صدراعظم اعلام داشت . «... از وقتی که دوستدار بایران آمد و چند وقت قبل از آن میرزاهاشم خان نه در خدمت دولت بود و نه يك پول موجب باورسیده است .»

اعتمادالدوله با جواب داد که آیا شما «... توقع دارید میرزاهاشم خان در سفارت باشد و دوات مواجیش را هدیه بفرستد ؟ او قبل از آنکه بسفارت بیاید هر ساله مواجیش را گرفته است .» .

برای اینکه خوانندگان گرامی از آغاز نوکری و چیره خواری میرزا هاشم خان مطلع گردند قسمتی از نامه میرزا آقاخان توری را به حاجی میرزا احمدخان ، مصلحت گذار ایران در اسلامبول نقل میکنم :

دوستا . مهربانا . البته کفغد سابق من در باب رفتار جناب مستر موره وزیر مختار دولت انگلیس بآن عالیجاه رسیده است و بر حسب مأموریتی که بآن عالیجاه داده شده است مراتب سلوک و رفتار او را بجناب جلالتمآب ایلچی کبیر دولت انگلیس مقیم اسلامبول که با اعتماد سارقانه اولیای این دولت علیه خیر خواه حقیقی این دولت و از رموز کار و رد مطلب اطلاع داشته و دارند و باعتقادات دولت و ملت ایران بدوستی دولت انگلیس علیم و خبیر بوده و هستند ، اطلاع کامل داده اید . . . مقدمه این نامه از آنجهت نقل شد که خوانندگان گرامی بدانند که دولت ایران در ابتدای ماجرای قطع رابطه ایران و انگلیس ، جریان را به همه دول خارجی بوسیله نمایندگان سیاسی خود اطلاع میداده است . میرزا آقاخان پس از میان روابط ایران و انگلیس اشاره به اقتضای که همسر میرزا هاشم خان بوجود آورده نموده و چنین مینویسد : « . . . و چنانکه خواهش شده بود بعضی اوقات بجناب معزی الیه زحمت داده شود البته قبول خواهش کرده اند و این نکته را حالی کرده اید که آن اعتقادی که جناب جلالتمآب ایلچی کبیر بجناب مستر موره داشتند که بعد از ورود ایشان بدمبار دولت ایران کارها بدوستی و مودت خواهد گذشت و من بعد دیگر زحمتی که خارج از دایره محاذت و مناسبت باشد با اولیای دولتین داده نخواهد شد بعکس نتیجه بخشید جای آن دارد که گفته شود رحم الله معشر الماضی واقعاً همین طور است جناب شیل صاحب که جای خود دارد عالیجاه طامسن صاحب با اینکه کمال سختی را داشت و در مدت شارژدفری خودش چند دفعه اولیای دولت را رنجاند و در سرکارها و مطالب بی حق و بی معنی از قبیل عمل حاجی عبدالکریم و غیره کمال سختی را کرد و مرآده دوستانه دولتین را تبدیل بترك مرآده کرد که ابتدا این معنی با آن اعتقادی که اولیای دولت علیه بدوستی آن دولت داشتند بخیال نمیرسید و حرکات او سبب شد که مراتب بجناب ایلچی کبیر نگاشند و زحمت بجناب معزی الیه داده شد ، اما هیچ ملاحظه نشد که دست بهنگامه بزنند که با وصف عدم حقیقت بیم مرارت از برای این دولت داشته باشد . باز راه صحیحی از برای آخر کار برای خود می گذاشت . این وزیر مختار دست بالا بر خواسته مثل اینکه گویاربطی

از عمل خارجه ندارد و ابدأ در بند مروده و دوستی دولتن ایران و انگلیس نباشد و عاقل از این باشد که دولت انگلیس چه اهتمام کرده و چه مخارج و ضررها در دوستی این دولت کشیده است . کارها پیش گرفته است که هیچ صاحب شعوری ابدأ اقدام باین کارها نمی کند خاصه در این اوقات اوضاع روزگار طور دیگر و پلٹیک هر دولت قسم دیگر است . اولیای این دولت بعد از آن همه سختیها که از شارژ و فریدند نه شنیدند که وزیر مختاری از دولت انگلیس مأمور باقامت این دولت علیه شده است . پیش خود خیال کرده اند که عجب اتفاق خوبی افتاد . در اینوقت که دولت انگلیس مشغله بزرگ دارد دوستی این دولت هم که با دولت انگلیس کمال استحکام را دارد و این وزیر مختار هم البته يك نوع محرومیت و اختیار و دستور العمل از دولت خودش دارد که ما بتوانیم با او فرار و مداری داده و صرفه از برای دولتن حاصل گردد و قریب با اعتقادات اولیای این دولت با کمال شوق و میل ورود او را منتظر بودند . بعد از مدتی انتظار خبر ورودش بسرحد محقق شد این بود که مقرب الخاقان مصطفی خان سرتیب پسر مرحوم امیرخان سردار که از او نجیب تر و باشان تر کمتر در دولت ایران یافت می شود با تدارکات زیاد و دستور العملهای کافی به مهمان داری او مامور سرحد شد و او را ( دو کلمه محو شده ) که البته از تفصیل آن اولیای دولت انگلیس استحضار دارند و جناب جلالتماب ایلیچی کبیر کما هو حقّه مطلع هستند وارد در طهران کرد و مکرر در حضور مهر ظهور همایون و چه پیش اینجناب و چه نزد اعیان و اشراف ایران اظهار رضامندی از اقداماتی که باو شده بود کرد . حتی گفت من قبل از این که وارد ایران بشوم می شنیدم که مردم ایران کاملاً از رسم و قاعده استحضار ندارند ، این غلط بوده است که شهرت یافته است ماقاعده دانی خلق ایران را بهتر از همه جا دیده و آنطور که در خاک ایران بمن خوش گذشت در خاطر ندارم که بهیچ سفیری در مملکت دیگر گذشته باشد . مدتی اولیای این دولت منتظر بودند که امروز یا فردا وزیر مختار اقدام بحرف و گفتگو خواهد کرد و مقصود اولیای این دولت بعمل خواهد آمد . دیدند هیچ اقدامی نشد و ابدأ حرفی از آن طرف گفته نشد . فکر کردیم که شاید انتظار ورود وزیر مختار فرانسه را می کشد که چون دولتن

انگلیس و فرانسه با هم عهد و اتفاق دارند منظور دادند با همدیگر حرف بزنند وزیر مختار فرانسه هم وارد شد و باز چیزی طول کشید اثری ظاهر نشد ، بله کارهاییکه از او بروز کرد چند فقره کارهای بی معنی که باز بسببک و سیاق مأمورین سابق و مرارت و زحمت آن بیشتر از سابق در حالت اولیای این دولت موثر افتاد مثلا اول تیری که از ترکش او بیرون رفت حکایت فرهاد میرزا بود که این وزیر مختار تجدید مطلع کرد و مدتی اولیای این دولت را بمرارت انداخت و بعد از آن حکایت صادق فراش خودش بود که باشخصی دعوا کرده بود مدتی بمرارت این کار بودیم . بعد از آن حکایت اندره خیاط شد که چندی اولیای این دولت را از زحمت و مرارت فارغ نگذاشته پس از آن کیفیت غلام سفارت شد که از جلو غلامهای سرکار عظمت مدار مهد علیا و ستر کبری دامت شوکتها بیرون آمده بود که اگر آن عالیجاه بخواهد از تفصیل این مراتب مطلع شود لازم است سؤال و جوابهای طرفین را بخوانند و از آن استحضار کافی حاصل نماید . خلاصه هر روزی يك مرارتی و زحمتی داشتیم که کارهای داخلی داخله مملکت را گذاشته مشغول سؤال و جواب و کارهای بی معنی وزیر مختار بودیم و منظورمان این بود که اگر این وزیر مختار منشاء امری نشد که بر استحکام دوستی دولتین بیفزاید ، لامحاله باعث برهم خوردگی دوستی دولتین نشود تا اینکه این روزها دست به هنگامه میرزا هاشم خان زد و کیفیت او این طور است که مشارالیه نوری و پسر میرزا مرحوم محمد رحیم خان همشیره زاده محمد اسمعیل خان است . اول در اندرون شاهنشاه مرحوم بود و وقتی که سرکار همایون روحفداه بآند باباجان تشریف می بردند در رکاب مبارک بآند باباجان رفت و در رکاب همایون باز معاودت با دوست تومان مواجب بمنصب غلام پیشخدمتی سرافراز شد و بعد از چندی استدعا کرد که داخل اهل نظام خدمت کند استدعای او قبول شد و در نظام و مدرسه دارالفنون خدمت می کرد ، بعد از چندی که موکب همایون درשמیران تشریف داشت و عالیجاه طاعسن صاحب شازردافر بود یکروز دیدم از شازردافر کاغذی رسید که میرزا هاشم خان را منشی اول سفارت کردم . اولیای دولت علیه بمحض اطلاع چون خلاف قانون کلیه دولت ( يك کلمه خوانده نشد )

بود که نوکر مواجب خور و خانه زاد دولت خود دست از نوکری دولت بردارد و بجای دیگر برود و نوکری نماید و این معنی سبب میشود که منبعد هر کس بخیال خودش این طور رفتار کند فی الفور بعالیجاه شارژدافر اطلاع دادند که ما او را نوکر حقیقی دولت علیه میدانیم و او را مثل يك شخص فراری این دولت می پنداریم که به بست سفارت آمده باشد و هرگز او را بسعت نوکری سفارت نمیتوانیم بشناسیم و اگر من بعد يك کلمه کاغذ دولتی بخط او بما نوشته شود از قبول آن معذوریم. شارژدافر بعد از ایستادگیهای زیاد و سئوال جواب بسیار با آنهمه سختی و درشتی که از او در سر مطالب بی معنی ملاحظه شده بود و واقعاً اولیای این دولت از سوء سلوک و رفتار او بترسیدند آمدند بودند چون این ماده رایی حساب و ایستادگی خودش را در سر این مطلب بی حق دیده و هیچ نتوانست تأخیر بحوالی و حواشی این مطلب بند نماید با صاف پیش آمد و او را منشی گری سفارت بی دخل کرد و عوض او میرزا فضل الله برادر مرحوم میرزا حسینقلی منشی سابق سفارت را بجای او آورده رسماً اعلام کرد که میرزا فضل الله منشی اول سفارت شد اولیای دولت علیه کاغذ رسمی او را قبول کرده و میرزا فضل الله را به منشی گری سفارت شناختند و چندی او هم مشغول انشاء بود تا او هم باقتضای خلافتی که با سفارت کرد از شغل معزول و سلطان خان افغانی حالا منشی سفارت است. بعد از آنکه امر این طور شد و میرزا فضل الله منشی سفارت شد چادری که از برای منشی اول در بیلاق از جانب سفارت زده می شد میرزا هاشم خان را شارژدافر از آنجا بیرون کرد و میرزا فضل الله را در آنجا نشاند اولیای دولت بشارژدافر اعلام کردند که میرزا هاشم خان را از سفارت بیرون بکن بیاید در سر نوکری خودش خدمت نماید شارژدافر گفت خواهش دارم با اینکه آدمی روانه نمائید او را راضی کرده از سفارتخانه بیرون بیاورد یا اذن بدهید او را با يك نفر آدم از جانب سفارت پیش شما بفرستم دلجوئی از او کرده بسر کارش برود. چون این قسم مداخلات مأمورین انگلیس را اولیای دولت علیه مکرر دیده و تجربه کرده بودند که بهمین دست آویز باعث مرارت اولیای دولت می شوند چنانکه در باره میر علی قلی خان و خان باباخان خوانساری و فرهاد میرزا شده بودند من نتوانستم خواهش شارژدافر را

قبول نمایم گفتم خودش باید بدون مداخله سفارت بیرون بیاید و محبت و التفات به بیند چنانکه حسین خان نظام الدوله و عباسقلی خان لاریجانی و کوچک خان و دیگران که بدون جهت به بست سفارت آمده بودند و بی مداخله سفارت بیرون آمدند . محض اینکه جناب شیل صاحب خواهش دوستانه ملفوظی کردند که بآنها محبت بشود کمال محبت و مهربانی بآنها شد سهل است بعد از رفتن جناب شیل صاحب هم باینکه مقدور بود نسبت بآنها تعرض بشود و شیل صاحب هم اینجا نبودند که اگر خلاف آن تعهد ملحوظی ملاحظه نشود اقلاً خجالتی کشیده نشود مع ذلک روز بروز محبت و التفات در باره آنها زیادتیر شد خود میرزا هاشم خان راضی نشد [از سفارت] بیرون بیاید طامس صاحب هم بعد از چندی قبل از ورود مسیوموره پیش من آمده اظهار داشت که اگرچه عیب من است اما دولت انگلیس رفتار مرا در عزل میرزا هاشم خان تصدیق کرده است و من هم از این مهربانی دولت انگلیس اظهار رضامندی کردم باینکه رسم نیست امر گذشته را از سر بگیرند و تجدید مطلع نمایند بعد از آنکه این وزیر مختار وارد شد نمیدانم بچه ملاحظه زیر سر او را بلند کردند که بر خودش قرارداد که در بست سفارت بماند و در این بین باز اولیای این دولت باین مقام بودند که او را راضی کرده از بست بیرون بیاورند و او راضی نمی شد . این میرزا هاشم خان زنی دارد که بعد از چندین شوهر ، او را اختیار کرده و از قضا نام نیک میان خلق نداشته اما دختر مرحوم شاهزاده احمد علی میرزاست و همشیره زوجه مکرمه و حرم محترم اعلیحضرت اقدس ، همایون شهر یاری روحنا فداء میباشد که اعظم زنها و بزرگ ترین حرمهای محترمه سرکار قبله عالم روحی فداء باشد در این مدت که میرزا هاشم خان در بست بود زوجه او مراده بانجاها میکرد و حرفهای بد و زمزمه های بسا قباحت که ذمزش هایه اقتضاح دولت و ملت است در دست و زبانهای مردم دارالخلافه از خارجه و داخله افتاد اولیای دولت مجبور شدند و گمانم مجملی در کمال ادب و با پرده بکل سفارتخانه های دول متحابه مقیمین دارالخلافه نوشتند که سواد آن هم بجهت آن عالیجاه انفاذ شد بخیال اینکه شاید صاحب منصبان سفارت انگلیس با شمعنی





متنبه و آگاه شوند و بیش از این در مقام هتک حرمت منتسبین بحریم، بر نیایند این معنی در مذاق سفارت انگلیس موثر نیامد و باز بهمان رشته سابقه رفتار کردند و سهل است بعیرزاهاشم خان دستور العمل دادند که همسر خود را به قلعه بردند نزدیک چادر و منزلهای سفارت یفاصله یک دیوار سکونت دهد. تا بدرجه ای که در این معنی شایع و کمال شهرت را بهم رساند نواب سلطان حسین میرزا پسر مرحوم احمد علی میرزا که برادرزن میرزاهاشم خان باشد از شهرت این معنی و شحاتت مردم بستوه آمده اول پیش علمای دارالخلافه و کل ملا و طلاب شهر رفته استفتاء با امپار همه گرفت و کاغذی بمن نوشت که: من ملجاء شدم و همشیره خودم را حبس کردم که سواد کاغذ سلطان حسین میرزا و استفتاء همه انفاذ شد وزیر مختار دست باین هنگامه زده سئوال و جوابها کرد که سواد کل آنها موافق تاریخ و نمره پیش آن عالیجاه ایفاشد...<sup>۱</sup>

برای اینکه دنباله ماجرای معاشقه زن میرزا هاشم خان را با وزیر مختار انگلیس بدانیم، نامه میرزا آقاخان نوری را قطع کرده، به نقل از نامه ۲۴ نوامبر ۱۸۵۵ مسیو «بوره» سفیر کبیر وقت فرانسه در تهران به «والوسکی» وزیر خارجه فرانسه، بقیه ماجرا را شرح میدهم:

<http://www.chebayadkard.com>

پس از ارسال نامه صدراعظم بسفارتخانه ها که در آن بشایعات شهری درباره زن میرزا هاشم اشاره شده بوده سفیر انگلیس بدین نامه صدراعظم سخت اعتراض کرده و میگوید قصد صدراعظم آنست که بدین وسیله از قدر و اعتبار سفارت درانظار ایرانیان و بیگانگان بکاهد و برای آنکه جبران تهمتی را که زده است بکند، باید شخصاً بسفارت بیاید و عذرخواهی کند.

خود سفیر انگلیس در گفتگویی با «بوره» سفیر کبیر فرانسه اظهار میدارد که البته طامسین کاردار سفارت نسبت بغزن میرزا هاشم نظری داشته لیکن بمنظور خود نرسیده است. سفیر انگلیس این جمله را بالعین استهزاء آمیزی گفته ناموفقیت خود را

۱- نامه ربیع الاول ۱۲۷۷ میرزا آقاخان نوری به مصلحت گذار ایران در اسلامبول

در همان قضیه نشان دهد<sup>۱</sup>.

در همان ایام «لایارده» نماینده مخالف دولت انگلیس در مجلس عوام آن کشور نطق مفصلی ایراد می‌کند که خلاصه آن چنین است: «میرزا هاشم نامی از کلرکسان دستگاه دولتی ایران مدت‌ها بارژوسای مافوق‌خود در کشمکش بود تا آن که برای استیضاح از دست اولیای امور سفارت انگلیس در طهران پناهنده گردید. مستر موره وزیر مختار مادر ایران برای محافظت جان او مشارالیه را بعنوان مأمور انگلیسی با اتفاق همسرش بشیراز روانه داشت. زن میرزاهاشم مزبور یکی از منسوبان شاه یعنی خویش یکی از حرمهای شاه است، در ممالک شرقی غالباً دخالت نسوان در امور سیاسی موجب خطرات عظیمه می‌گردد چنان که برخلاف شایعات داستانی نظیر همین اتفاق بود که منتج بوقوع جنگ ما با افغانستان گشته، ما را دچار آن همه رنج و مشقت ساخت. همینکه دولت ایران دانست میرزاهاشم زن خود را به بهانه تبعیت و حمایت انگلیس بشیراز می‌برد عاجلاً اقدام کرد تا زن او را رها کرده و بطهران عودت دادند. از همینجا اعتراضات شدید متر موره و جوابهای مقابله صدراعظم ایران که بوئی از مسالمت و ملایمت نبرده بود شروع گردید. خود شاه ایران نیز از مقام شامخ سلطنت نزول کرده ملاحظه بشون مقام سلطنت را اینک باره کنار گذاشته با جان و دل داخل معرکه گردید...»<sup>۲</sup>

وزیر مختار انگلیس پس از اینکه شاه و دولت ایران را عصبانی کرده و آن‌ها را وادار به نشان دادن عکس‌العمل کرد، برای تلافی نامه‌هایی که میرزا آقاخان به سفارت خانه‌های خارجی مقیم ایران نوشته بود، نامه‌ای بدولت ایران نوشته و ضمن اولتیماتومی از ایران خواست:

۱- صدراعظم باید شخصاً به سفارت انگلیس بیاید و معذرت بخواهد و تمام اتهاماتی را که زده است در نزد سقرای خارجه در ایران تکذیب کند.

۱- بایگانی وزارت خارجه فرانسه

۲- متن کامل این سخنرانی و سایر گفتگوهای موافق و مخالف را دبیرخانه مجلس عوام بخواهی نویسنده ارسال داشته‌است.

۲- مجتهدین وعلاها که بتحریک صدر اعظم بسفیر انگلیس تهمت زده اند یا بد اظهار تأسف بکنند .

۳- شاه باید یکی از اعضاء عالیرتبه دولترا بسفارت بفرستد تا مطالب آخرین نامه اورا انکار کند .

۴- زن میرزا هاشم که نزد برادرش بازداشت شده است باید اجازه یابد که بمنزل خود برگردد ومیرزا هاشم نیز بعنوان منشی سفارتخانه پذیرفته شود .

ناصرالدینشاه بوسیله صدراعظم به او جواب داد که بهیچوجه تقاضاهای او قابل قبول نیست .<sup>۱</sup>

مری پس از اطلاع ازاین پیام شاه نامه زیر را درروز ۲۰ نوامبر ۱۸۵۵ به وزیر امور خارجه نوشت :

<http://www.chobayadkard.com>

«جناب اشرف طبق نامه ای که در شنبه گذشته بصدر اعظم و بیغامهائی که دیروز برای آن جناب فرستادم نظر باینکه رفتار دولت ایران باعث پائین آمدن پرچم سفارت و قطع روابط سیاسی بین دولتین شده است، به اطلاع آن جناب میرسانم که فصدارم با هیئت سیاسی انگلیس بکشور عثمانی بروم وممنون خواهم شد اگر دولت ایران بمحض آنکه آماده حرکت شدم ، مهمانداری را تعیین کند که بامن تامل بیاید .

همچنین با اطلاع آن جناب میرسانم که کنسول انگلیس ضمن غیبت هیئت سیاسی، در تهران خواهد ماند وتمام امور اتباع انگلیسی و کارهای کسانی را که تحت حمایت آن اداره هستند خواهند کرد دوستدار مری»

میرزا سعیدخان وزیر خارجه نامه مری را بنظر ناصرالدینشاه میرساند، شاد پس از قرائت نامه این دستخط را بمیرزا سعیدخان مینویسد :

«وزیر امور خارجه - نامه سفیر انگلیس را خواندم واز قصد حرکت او وثقاضایش برای تعیین میهماندار مطلع شدم . فی الحقیقه اگر منافعی که از وجود سفیر انگلیس

عایدنا میشود همانست که ما می بینیم، نفع دودولت در آنست که مراغه کند و برود. هر وقت صداقت خود را با صداقت دولت انگلیس و انتظاراتی که قلباً از دوستی آن دارم با رفتار هیئت سیاسی آن مقایسه می کنم، غرق در دریای حیرت میشوم آبا وظیفه چنان دولت بزرگی در تهران فقط اینست که هر روز لطمه جدیدی بحیثیت و اعتبار دولت ما وارد آرد؟ چون همیشه حامی متمرکبین و لجاجها و احمقهای خانوادشعاست و این اشخاص را بدون اینکه لطمه ای بآنها وارد آید بطمع بالا بردن مواجب و مقام سفارت خانه ها دعوت می کند، حتی مایلند که این دولت را خوار و سرافکننده کنند و بطوری در امور دخالت می کنند که حق مهمان از حقوق صاحبخانه زیادتر شده است.

مطابق عهدنامه، حق داریم که در صورت تراضی بودن از قنصلهای خارجی، انفصال و عزل آنها را بخواهیم آنها حتی میل ما را در خصوص شخصی مثل میرزا هاشم که نوکر دولت ما و یکی از اتباع ماست محترم نمی شمارند و در مخالفت خود همیشه حیثیت خود و اعتبار ما را از یاد می برند، میرزاهای بیکار در تهران کم نیستند که آنها بخاطر میرزا هاشم، نوکر حقوق بگیر ما، هم خودشان و هم ما را مورد بحث خودی و بیگانه قرار دهند.

در خصوص اینکه نوشته که قنصلی در تهران بجا میگذارد، اگر مقصودش مستر-اسیونس است، رفتار و مفسده جوئی او ضمن اقامتش در تبریز ده کتاب را بر خواهد کرد و اگر کلرهایش در اینوقت که مری وزیر مختار باعث سردی و سوء تفاهم بین دو دولت شده همانست که می بیند، پس چه اعتمادی به اسیونس که در مفسده جوئی معروف است می توانیم داشته باشیم؟ اگر سفیر انگلیس برود، بگذارید مستر اسیونس را هم ببرد، بگذارید بکنفر دیگر را بجایش تعیین کند، سوادى از این دستخط را در جواب نامه سفیر بفرستید و جزئیات رفتار او را برای وزیر انگلیس بانضمام حقیقت قضیه تهیه کنید. اگر دولت انگلیس میخواهد دولت ما را خوار و سرافکننده کند، البته ما تا زمانی که قدرت داریم تن به بیج بی احترامی نخواهیم داد. پیشنهادهای سفیر انگلیس طوری است که نمی توانیم

آزاد قبول کنیم . پشسواد از این دستخط را برای سفیر کبیر و نسخه‌های دیگر را برای سفراء خارجی که با ما حتماً در این قضیه موافقت فرستید .<sup>۱</sup>

موره وزیر مختار انگلیس پس از قرائت نامه‌شاه جواب زیر را به میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه ایران فرستاد :

۳۴ نوامبر ۱۸۵۵

جناباً جلالت مآباء، دین این سفیر اینست که با جناب یادداشتی در جواب دستخط اعلیحضرت شهرباری که دیروز بافتخار آنجناب صادر شده بود و سواد آنرا نزد این سفیر فرستادند در جوف این نوشته انفاذ دارد و از آنجناب خواهش بنماید که اصل این کلاغه را بعینه بدست اعلیحضرت شهرباری برسانند . زیاده چه زحمت دهد . حررفی ۱۳ شهر ربیع الاول ۱۲۷۲ .  
<http://www.chebayadkard.com>

چون دستخط اعلیحضرت اقدس شهرباری را این سفیر بدقت ملاحظه کرد و از مضمونش استحضار بهم رسانید لازم است که اطمینان کامل از نهایت احترام که نسبت باعلیحضرت شهرباری این سفیر دارد بدهد و هر کس باعلیحضرت شهرباری عرض کرده است که این سفیر شخصاً یاد در حالت مأموریت خود خفت دولتی یا خللی بشأن اعلیحضرت پادشاهی را طالب است ، دروغ شنیع بخدمت سرکار اقدس همایون عرض کرده است ، محض اینکه اسباب برودت را که فیما بین این سفارت و اولیای دولت ایران بهم رسیده است فراهم بیاورد . خلاف حقیقت هم سرکار اعلیحضرت شهرباری عرض کرده‌اند . چنان که باین سفیر هم نوشته‌اند که پیوسته نوکرهای متمرّد و مخالف دولت ایران را در زیر حمایت میگذازد و صاحب منصب‌های این دولت را بطمع زیادی موجب بنوکری سفارت دعوت میکند . مقصود از این همه دروغ ، اترجار خاطر مبارک اعلیحضرت اقدس شهرباری از این سفیر بوده است . و حال اینکه اشخاصیکه این حرفها را نوشته‌اند و مذکور داشته‌اند خوب اطلاع دارند از اینکه از وقت ورود این سفیر در این دربار احدی

از صاحب منصبان و چاکران دولت ایران بحمايت دولت انگليس نيامده است . و فقط دو فقره مباحثه که در اين خصوص با اوليای دولت ايران نموده است هر دو بر سر اين اشخاص بوده است که ياد در اين سفارت بوده اند ، يا تعلق با اين سفارت داشته اند ، مدتی قبل از ورود اين سفير .

<http://www.chebayadkard.com>

در خصوص ميرزا هاشم خان همه اشکالات اين مسئله از ابتداء الی انتهي از بدخواهی و حرکات ناهنجار جناب اشرف صدراعظم دولت ايران شنماست . هيچ محل شبهه و تشکيک نيست که سال قبل جناب صدراعظم عباراتی مذکور داشتند که مطابق بوده با اخراج ميرزا هاشم و مرخصی که نوکری ديگری اختيار نمايد . اقرار اين معنی را از قول خود جناب اشرف صدراعظم در حضور یکی از صاحب منصبان اين سفارت شنيد ، وليکن وقتی که اين سفارت ياد آور شد ، در کاغذ رسما نه ( کذا در اصل ) در جواب نوشتند که فرارهای ایشان انحصار بمکاتبات رسميه دارد ، هر چه نوشته است با اين وسيله سند و دليل می شود . اعلی حضرت اقدس شهرباری در دستخط مرقوم فرموده اند که همه نوشته جات دایره فيما بين اين سفير و اوليای دولت ايران را در اين خصوص بدولتهای خارجه بفرستند . آيا بر شان دولت ايران می افزايد که شخص اول دولت انکار قول خودش را نموده و در کاغذ رسميه اعتراف نمايد که اظهارات شفاهی ایشان باطل است ؟ اگر جناب اشرف صدراعظم در اين مسئله بصيرت و خير خواهی ظاهر می نمودند ، در اوائل در کمال سهولت گذرانده ميشد . اگر فی الواقع ، وقت ورود اين سفير ، ميرزا هاشم خان صاحب منصب و موجب خوار دولت ايران بود ، دين ایشان اين بود که با اين سفير اطلاع دهد تا اقرار امر گذاشته شود ، وليکن ایشان در اين خصوص حرفی نزدند ، و چون اين سفير اطلاع داشت که ميرزا هاشم خان قريب بيکسال می موجب و مأموريت در سفارت بود ، مناسبتر از برای طرفين دانست که او را بشيراز بفرستد . لهنذا ، اوليای دولت انگليس اين سفير را مأمور نمودند که منصب مزبور را باو بدهد . بعد از منصوب شدن ( کذا در اصل ) او بود که رفتار اوليای دولت ايران به حدی نامناسب و تنفر آميز شد که اين سفير لابد بشد که پارهای فقرات ، که نمی بایست در چنین مکاتبات نوشته شود ، در نوشته دولتی خود

مذکور دارد. زن میرزاهاشم را گرفته و حبس کردند، و باین وسیله نه تنها خلاف تذکره حمایتی که بار و متابعاتش داده شده بود نمودند، بلکه خلاف قانون شرعی و عرفی این دولت را معمول داشتند، و مادامیکه در کاغذهای خودشان مینوشتند که در این امورات باین باریکی<sup>۱</sup> نمیتوان مباحثه کرد، باز رجوع به آنها نمود، امری را اقدام کردند که حسب الزوم همین فقره مورد گفتگوی کل شهر شده. علاوه بر این، جناب اشرف صدراعظم خودش مکرر در حضور جمع در خصوص این مسئله منظور پست‌ترین<sup>۲</sup> باین سفارت داده است بجهت حمایت میرزاهاشم خان و عیال او.

این سفیر شك ندارد که جناب اشرف صدراعظم این عبارات خود را هم منکر میشود چرا که در فقرات دیگر، این سفیر بتجربه رسانده است که بجهت اسبابی جناب ایشان حرف خودشان را اتکار مینمایند، ولیکن این سفیر یا هر سفیر دیگر دولت انگلیس میتواند متحمل چنین بی‌احترامیها و چنین افتراهای بی‌اصل ناشایسته و چنین تشرهای متفرانه بشود از شخص اول دولت ایران؟ یا که میتواند مرآوده دیپلوماتیکه (کذا در اصل) را معمول بدارد، بدون آنکه تلافی کامل داده شود؟ بنظر مبارک اعلیحضرت شاهیاری نمی‌آید که هرگاه آن کاغذ در نزد هر دولت دوست خوانده شود، همه تصدیق خواهند کرد که بی‌رق سفارت میبایست بخوابد. توفیقی که تلافی که مطالبه کرده است داده شود؟

<http://www.chebayadkard.com>

در خصوص توقف عالیجاه مجتهد و نجات همراة قونسل صاحب در تهران در غیبت سفارت، این سفیر در کاغذ جداگانه بیان نموده است، اشتباه است که اولیاء دولت ایران موافق عهدنامه، حق دارند که مطالبه عزل قونسلها را در صورت رضامندی از آنها بنمایند چنین حق موافق عهدنامه نه بدولت ایران و نه به دولت دیگر میرسد، مگر حق ایراد گرفتن از قونسولی در وقت معین شدنش. بعد از آنکه منسوب شد (کذا در اصل) بمیل هیچ دولت نمیتوان بی‌دخول کرد<sup>۳</sup> مگر دولت خودش.

۱ - یعنی امور مربوط به مسرای شاه.

۲ - مقصود مترجم پست‌ترین منظور است.

۳ - یعنی او را منضم کرد.

در دستخط همایون چند عبارت سخت در خصوص رفتار عالیجاه استیونس صاحب در تبریز فرمایش رفته بود. میشود که چند خدمت خوب که عالیجاه معزی الیه در زمان جلوس اعلیحضرت اقدس شهرباری نسبت بر سر کار اقدس همایون کرده بود بخاطر مبارك بیاورند، ولیکن بعد که از روی حقیقت بتفصیل، رفتار کلر گذاران تبریز و ظلمها و تعدیات وی حساینها که به آن واسطه ولایت آباد آذربایجان فریب به خرابی رسیده بود می نوشت، آنوقت مفسد شد. در نظر آنها که میخواستند حقیقت را از نظر اعلیحضرت شهرباری پوشیده بنارند. نه فقط عالیجاه استیونس بلکه هر کس بخواهد تقرب بجوید و پارامای حقیقتها که در روزنامه طهران نیست معرض بدارد، همه آنها را میبایست مفسد دانست و دور کرد. از بعضی عبارات از دستخط همایون چنین معلوم میشود در نظر اقدس شهرباری این سفارت میل تجاوز از حق و خفت دولت ایران دارد (کذا در اصل) این سفیر تصور دیگر نمیتواند بکند مگر اینکه این فرمایشات اعلیحضرت شهرباری بلا تأمل از روی نصیحت های بدخواهانه آنها بوده است که طالب بوده اند که دوستی چند ساله فیما بین دولتین رازاثل نمایند.

اعلیحضرت شهرباری اطلاع دارند آری اینکه اولیای دولت انگلیس همیشه طالب این بوده اند که استقلال و سلطنت اعلیحضرت شهرباری را استحکام دهند، و از وقت ورود رفتار این سفیر مبنی بر همین عقاید بوده است.

امادر خصوص قطع مراده که در این وقت فیما بین سفیر و اولیای دولت ایران شده است، دین این سفیر این است که با اعلیحضرت شهرباری اطلاع کامل بدهد که نمی تواند و نخواهد گذاشت که اقترای من غیر نسبت بخود و بی احترامی بدولت انگلیس داده شود، بی آنکه حق خود را بتلافی کامل و مطلوب نگاهداری نماید.

ناصرالدین شاه پس از قرائت نامه بسیار زنده وزیر مختار انگلیس، نامه زیر را خطاب به میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه مینویسد:



۲۶ نوامبر ۱۸۵۵

<http://www.chebayadkard.com>

وزیر امور خارجه نامه مستر موری را خواندیم . در نامه او عبارات زنده نسبت به صدر اعظم ما وجود دارد که ما را متغیر کرده است . بطور واضح باو پیغام بدهید که هر چه او گفته یا کرده طبق فرمان ما بوده است . لازم نمیدانیم که هیچ خارجی در خصوص اداره امور مملکت خودمان بما تعلیم بدهد . چند شایعه تهدید آمیز در شهر وجود داشت که فکر نمیکردیم از طرف سفارت منتشر شده باشد ، ولی حالا نامه مستمری این شایعات را تأیید میکند . مثل اینکه قصد دارد آشوب و مزاحمت در مملکت ایجاد کند . اگر روابط سیاسی قطع و نامه های رسمی رد و بدل و بنا بر تقاضای خود او مهماننداری برایش تعیین شده است ، دیگر تجدید مطلع چیست ؟ چرا کاغذ رسمی میفرستد ؟ اگر پشیمان شده و مطلب دعوائی ندارد ، بگذارید بیریق بزند و پس از اظهار دلائلش اگر مایل است دوباره آنرا بخواباند .

مینویسد که اولیاء دولت انگلیس همیشه طالب بوده اند که استقلال این دولت را استحکام دهند و خود او هم همین عقیده را داشته است . سفراء انگلیس عجب مایلند که استقلال ما را حفظ کنند! می خواهند قدرت و نفوذمان را حتی از اعضاء خانواده خودمان سلب کنند . یکروز از عمویمان فرهاد میرزا حمایت و اورا نسبت بما بیگانه و مخالف فرامین ما میکنند . روز دیگر یکی از نوکرهایمان را بر خلاف میل ما علناً میبرند . امروز هم بزور می خواهند خواهر زن ما را ببرند نمی فهمیم که چرا گذاشتید این قبیل مباحثات پیش بیاید قصد مستمری اینست که خواهر زن ما را بزور ببرد . فرمان ما اینست که ما تن باین خفت و خواری نباید بدهیم و نمیگذاریم که آن زن را ببرند .

اگر جناب صدر اعظم بازم مثل سابق اعتدال و اغماض نشان بدهد ، مجبور خواهیم شد که برای حفظ حیثیت خودمان بهر عملی که لازم باشد اقدام کنیم . چون مستمری بکلی از حدود ادب فراتر رفته و از حقوق سفارت آنها در وقت قطع روابط تجاوز کرده است کاملاً بی مورد است که این نامه ثبت شود . حتماً آنرا پس بفرستید و

آنرا نگاه ندارید، اجازه ندارید که قضیه را بیش از این مورد مباحثه قرار دهید یا با او مباحثات معقول یا غیر از آن بکنید. وارد بحث کلمه بحث با او نشوید، حالا که روابط را قطع کرده است و میخواهد حرکت کند این نوع حرفها نتیجه‌ای جز عصبانی کردن ما ندارد، بدیهی است که دوستی ما و روابط سیاسی ما با انگلستان مربوط بوجود مستمری نیست، ما خودمان بطریقی که مناسب میدانیم دوستی صمیمانه خودمان را نسبت بدولت انگلیس اظهار می‌کنیم و رفتار ناشایسته مستمری را کاملاً شرح میدهیم»<sup>۱</sup>

پس از اینکه وزیر امور خارجه ایران سواد این دستخط شامرا برای وزیر مختار انگلیس میفرستد، او نامه‌ای اهانت آمیز که نظیر آن تا یامروز در تاریخ دیپلوماسی جهان سابقه نداشته خطاب بوزیر امور خارجه ایران مینویسد و آنچه میتواند به شاه و دولت ایران توهین میکند:

۲۷ نوامبر ۱۸۵۵ - جناباً، جلالت ما یا کاغذ آن جناب مورخه دیروز با سواد دستخط همایونی که در جوف آن بود رسید.

ظاهراً آنجناب یا نتواندند یا نفهمیدند مضمون آن دستخطرا، و الاخلاف واضح حکم آن کاغذ مفصلی را در خصوص میرزاهاشم خان که تجدید مباحثه میکند، نمیفرستادند. این سفیر بیش از اینها رأی اعلیحضرت شهرباری را منظور خواهد داشت، لہذا از جواب فقرات مندرجه کاغذ مزبور معذور است. در خصوص خود دستخط همایون بسفقره اظهار اکتفا مینماید که بنظر همایون برسانید:

اولاً، در ضمن آن دستخط استفسار رفته است که چرا این سفیر بعد از قطع مراوده تجدید مطلقى نموده است و کاغذ دولتی نوشته است؟ جواب این سفیر واضح است. نه آرزو و نه منظور بد تجدید مکاتبات و نوشتن کاغذ دولتی داشت، ولی چون اعلیحضرت شهرباری بنوشتن دستخط و مأمور نمودن آنجناب در نوشتن کاغذ دیگر سبقت فرمودند این سفیر بملاحظه مدارا بر خود لازم دانست که جوابی نگارد.

۱ - متن نامه فارسی که در قسمت اسناد فارسی بایگانی عمومی انگلستان ضبط است.

ثانیاً ، اعلیحضرت شهرباری ایراد فرمودند ازاینکه شکایت نمودن این سفیر از وزیر اعلیحضرت ، تجاوز از حق سفارت شده بود . جواب این است که این سفیر فقط بر مشق دستخط همایون متابعت نموده که آن اصطلاح ناشایسته و شکایت‌های غیر منوط [درباره] قونسول دولت انگلیس که مأموریت نامه باین پایتخت از اعلیحضرت پادشاه [کذا در اصل] انگلستان دارد مندرج بود و در جواب آن اظهارات ، این سفیر لابد شد در خصوص رفتار وزیر سرکار اعلیحضرت شهرباری اظهار نماید . چون کاغذ این سفیر بی احترامی نسبت بر سرکار اعلیحضرت شهرباری نداشت ، نزد آن جناب انفاذ شد و پس نخواهد گرفت مگر وقتی که سواد دستخط همایون که بانی آن کاغذ بود پس گرفته شود .

ثالثاً ، در دستخط آخری همایون این عبارت مذکور است که مستمری مقصودش این است که بزور خود خواهر زن ما را ببرد . این الفاظ محل شبهه نمی‌ماند که بر اعلیحضرت شهرباری مشتبه کرده‌اند و اقترای بی اصل که وزیر سابقاً منتشر کرده همپور و ممضی فرمایند . همین قدر هم روشن است که تطویل این مکاتبات حاصلی نخواهد بخشید و لهذا مناسبتر این میدانند بجهت احترام اعلیحضرت شهرباری و حفظ شأن این سفارت که به آن جناب اعلام نماید که این سفیر بهیچوجه کاغذ دیگر در این خصوص قبول نخواهد کرد و جواب نخواهد نگاشت ، زیاده چه زحمت دهد . حرر فی ۱۶ ربیع الاول ۱۲۷۲

<http://www.chebayadkard.com>

نامه‌ای که ناصرالدین‌شاه بعد از خواندن این نامه مری به میرزا سعید خان وزیر خارجه مینویسد ، عصبانیت و خشم شاه را بخوبی آشکار می‌سازد . توهینی که وزیر مختار انگلیس در آن تاریخ بشاه ایران کرده بود ، نمودار افکار پلید نماینده استعماری بریتانیا در قرن نوزدهم است . جوانی که شاه غیر مستقیم به مری میدهد ، در هیچیک از آرشوها و کتب «زبان فارسی» دیده نمیشود . ولی مستر بوره<sup>۱</sup> سفیر کبیر فرانسه در تهران ترجمه این نامه را که از وزارت خارجه ایران گرفته بوده ، بوزارت خارجه

فراسه فرستاده است که دکتر اسمعیل دولتشاهی آنرا در مجله سخن نقل میکند. همچنین خان ملک ساسانی در کتاب سیاستگران دوره قاجار ترجمه دیگری از این نامه با حذف چند جمله و کلمه به نقل از یادداشت‌های «سرها تری دراموندولف» وزیر مختار انگلیس در تهران منتشر کرده است. چون دکتر اسمعیل دولتشاهی از اسناد بایگانی وزارت خارجه فراسه استفاده کرده و ترجمه ایشان کاملتر بنظر رسید عیناً نقل میشود:

نامه ناصرالدینشاه خطاب به میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه ایران اولدسامبر ۱۸۵۵ شب گذشته کاغذ وزیر انگلیس را خواندیم و از لحن گستاخانه و نفرت انگیز وی معنی او تعجب کردیم. کاغذی هم که قبلاً نوشته، بی ادبانه بود. بعلاوه شنیده بودیم که در منزل خودش همیشه بی ادبانه راجع بما و شما صحبت میکند، ولی هرگز آنرا باور نداشتیم. اینک آن را در نامه رسمی نشان داده است. بنابراین بر ما مسلم شده است که این مرد، مسترمری، احمق نادان و دیوانه است که جرأت و جسارت داشته حتی بسلاطین توهین کند.

از زمان شاه سلطان حسین (که ایران بمنتهای درجه هرج و مرج زندگی که بهلت بیماری شدید نمیتوانست بکارها برسد رسید) تا زمان حاضر، هیچ بی احترامی از طرف دولت یا نماینده‌ای نسبت بیادشاه نشده است. حال مگر چه شده است که این وزیر مختار احمق این طور جسورانه رفتار میکنند؟

پیدا است که هیئت خارجی که با ما دوست هستند از مندرجات آن کاغذ اطلاع ندارند، آن را بدهید بمیرزا عباس و میرزا ملکم که برای سفیر فرانسه وحید راقندی<sup>۱</sup> بخوانند و به آنها خوب بفهمانند چه بی ادبانه نوشته است. از دیشب تا بحال اوقات ما بتلخی گذشته است. اینک شما امر میکنم که خودتان بدانید و بهیئت های خارجی هم اطلاع دهید که تا خود ملکه انگلستان عنبرخواهی مناسبی از جسارت نماینده خود نکند، ما هرگز نماینده احمق او را که آدم سفیدی است دوباره نخواهیم پذیرفت و از طرف دولت او هیچ وزیری قبول نخواهیم کرد<sup>۲</sup>.

۱- منظور سفیر عثمانی است

۲- بایگانی وزارت خارجه فرانسه جلد ۲۶ صفحه ۱۹۳

در همین ایام (اواخر سال ۱۲۷۱ و اوایل سال ۱۲۷۲) هجری  
 جدا شدن هرات و قمری (۱۸۵۵م) در دنباله حوادثی که در هرات روی داد ،  
 قندهار از ایران شاهزاده محمد یوسف که در خراسان سکونت داشت، بدعوت  
 انگلیسها بهرات رفت و ظاهراً از طرف مردم به حکومت منصوب  
 گردید و سید محمد خان حاکم سابق نیز بدست یکی از همراهان «محمد یوسف»  
 قتل رسید .  
<http://www.chobayadkard.com>

رفتن محمد یوسفخان از ایران بهرات با آنکه ابتدا با موافقت سلطان مراد میرزا  
 حسام السلطنه والی خراسان بود ، معیناً بعداً مورد تائید و حمایت او واقع شد .  
 در قندهار نیز پس از فوت کهندهلخان حاکم آنشهر ، که در غالب موارد خود را  
 مستظهر بحمايت ايران ميدانست ، اختلافی بین برادران و پسران او روی داد . دوست  
 محمد خان حاکم کابل که از مدتها قبل جیره خوار انگلیسها شده بود به بهانه نسلیت  
 بیازماندگان کهندهلخان و رفع اختلاف بین آنها با عدهای سوار و پیاده به قندهار رفت  
 و این شهر را بدون مقاومت متصرف شد ولی اقدام او با اعتراض فرزندان و برادران  
 کهندهلخان مواجه شد و آنان برای رفع فتنه و شروی ، نامه هائی بدربار ایران نوشتند  
 و از شاه کمک خواستند .

متعاقب این حوادث ، انگلیسها با فرستادن مقدار زیادی اسلحه و مهمات  
 برای دوست محمد خان او را تشویق کردند که پس از تصرف کامل قندهار ، هرات را  
 نیز متصرف شود . و در نتیجه دوست محمد خان که نیروی کوچک ولی زبدهای فراهم  
 کرده بود ، پسرش را با عدهای ، مأمور تسخیر سیستان کرد .

پورش دامنه دار این دست نشانده انگلیس ، سبب شد تا محمد یوسفخان حاکم  
 هرات نیز متوحش شده او و بزرگان آنشهر و همچنین سردار علیخان سیستانی ، نامه -  
 هائی بدربار ایران بنویسند و تقاضای کمک و سرکوبی او را کنند .

دولت ایران که از مدتها قبل بمنظور و مقصود دوست محمد خان و انگلیسها  
 پی برده و خود را آماده جنگ کرده بود ، به حسام السلطنه دستور داد نیروهای خود

را بهرات اعزام دارد و این موضوع در روزنامه رسمی نیز با اطلاع عموم رسانیده شد . اعزام حرکت نیروهای ایران به هرات ، انگلیسها را در حمله بجنوب ایران و تصرف بنادر جزایر خلیج فارس مصمم کرد . بهترین بهانه قطع رابطه سیاسی ، عشق‌بازی پروین خانم زن میرزا هاشم خان با سفیر انگلیس و تعصن شوهرش در سفارت بود . چارلز مورای پس از مبادله نامه های توهین آمیز فوق الذکر سرانجام سفارت انگلیس در تهران را تعطیل کرد و از ایران رفت .

جریان اعزام قشون ایران بهرات و علل آنرا وزیر امور خارجه در جواب استعمال مسیو بوره ، وزیر مختار فرانسه مقیم تهران در تاریخ ربیع الثانی ۱۲۷۲ (دسامبر ۱۸۵۵) شرح داده است وی در پایان این نامه مینویسد : در ثانی زحمت افزا میشود که اولیای دولت ایران از حرکت مستر موره<sup>۱</sup> قرین بهرحیرت و فکرت بودند که بچه ملاحظه در سر امر جزئی بی معنی ترك مراد کرده سفارت را از دربار ایندولت برد حالا معلوم شد که حرکت جناب معزی الیه بهانه جوئی بوده است و چون از رفتار و منظورات دولت خودشان اطلاع داشت و میدانست که منظور دولتش از پس پرده بیرون خواهد افتاد بهانه جوئی نموده دست بآن کار بی معنی زده ترك مراد نمود و جمیع حرکات دوسه ماهه مستر موره معلوم شد بهانه جوئی بود ماست ، و الا بیدق دولت انگلیس بجهت مرد وزن بی معنی عقل اجازه نمیداد که بیفتد ...»

انگلیسها پس از اعزام نیرو بجنوب و اعلان جنگ بدولت ایران ، در صدد برآمدند در سواحل خلیج فارس نیز حوادثی علیه ایران بوجود آورند . مأموران سیاسی انگلیس موفق شدند ، امام مسقط را در خلیج فارس وادار به تصرف بندر عباس نمایند ، ولی شکست سختی که با امام وارد شد ، این توطئه انگلیسها را عقیم گذاشت . لرد کالاردن وزیر امور خارجه انگلیس در تاریخ دهم اکتبر ۱۸۵۶ (دهم صفر ۱۲۷۳) نامه ای بوزیر امور خارجه ایران نوشته و در آن پس از شرح عللی که موجب تعطیل سفارت آن دولت

۱- نام وزیر مختار انگلیس را موره - مورای - موری ثبت کرده اند و با انگلیسی چنین

و تهدید دولت ایران به «مکافات محققانه دولت انگلیس» شد ، اعلام داشت : «باز بر بیحرمتیهای که بیشتر باعث درخواستن [کذا] سفارت انگلیس از طهران شده بود بیحرمتیهای دیگر که هر یک ترضیه علیحده لازم دارند افزودمانند و بیحرمتیهای مذکوره بخصوص در نظر نامه نکار از این قرار است :

– قدغن اعنای دولت ایران باشخاص ایرانی که در طهران مراوده باقونسول دولت انگلیس نمایند .

– تخلف قرار دولت ایران در دادن مستمری بسید عبدالله رعیت دولت انگلیس ازبایت ادعای او ازدولت ایران .

– اصرار صدراعظم درباب تصاحب نمودن آبی که در سابق از برای ضروریات بیلاق سفارت انگلیس معین بود .

– مقطوع نمودن قدری از آب که بحسب قاعده از برای سفارتخانه دولت انگلیس در شهر طهران معین و مقرر بود .

– انکار از مجری ساختن و تنبیه اشخاصی که یکی از نوکرهای قسولگری انگلیس عنفاً هجوم آورده بودند .

– انکار اعضای حقوق دولت انگلیس بملکیت قونسولخانه انگلیس در طهران .

– اخراج نمودن شخصی از اسر آباد که نوکر سفارت انگلیس بوده .

– مندرج نمودن مضامین مضرت آمیز در روزنامه های دولتی ایران در باب

دولت انگلیس .

– تحریک آشکار بمتعصین درباب رعایای انگلیس بتجدید حرکاتی که سابق

اهالی طهران هنگام قتل یکی از مامورین دول خارجه از هجوم جهال غیور مشاهده نموده بودند .

همه این معاملات در پایتخت ایران شهرت تمام یافته است و مادامی که تلافی که

مطالبه شده است داده نشود و بهمین درجه شهرت نیاید امکان نخواهد داشت که سفارت انگلیس به امنیت ناچه رسد با احترام در دربار پادشاه ایران اقامت نماید ...»  
 انگلیسها نتایجی را که از «عشقبازی» وزیر مختار خود با «خواهرزن شاه ایران» انتظار داشتند خیلی زود بدست آوردند. در نامه‌ای که لرد کلازیدن به وزیر امور خارجه ایران ارسال داشته، مسئله حمله بیوشهر و محمره را عنوان کرده و نوشته است:

«... دولت انگلیس بیش از این نمیتواند متحمل بیحرمتیها و خسارتها از دولت ایران بشود. استعدادی برای ایران معین شده است و حالا از ممالک انگلستان روانه میشود و هر چه از این مقدمه که دولت ایران عبت خود باعث شده است عاید ایران بشود در عهد مشیران شریراعلیه حضرت پادشاه ایران است که اعلیحضرت پادشاه را تحریک نموده اند که وانمود بی احترامیها و خسارت نسبت بدولت انگلیس و بنقض عهود مشینه فیما بین دو دولت نمایند...»<sup>۱</sup>

مدتها قبل از وصول این نامه، یعنی از تاریخی که مستر مورای وزیر مختار از طهران رفت (نهم ربیع الاول ۱۲۷۲) و رابطه سیاسی ایران و انگلیس قطع شد، دولت ایران گذشته از اتخاذ تدابیری برای مقابله با حوادث احتمالی بمنظور رفع غائله از مجرای سیاسی توسط نمایندگان دولتهای فرانسه، عثمانی و روس اقداماتی بعمل آورده و همچنین فرخ خان امین الدوله را بنمایندگی باستانبول اعزام داشت تا با «رد کلیف» سفیر انگلیس مقیم آن شهر مذاکره کند و مقامات ایرانی با انگلیسها کنار بیایند.<sup>۲</sup> ولی دولت انگلیس که هدف اصلی اش از قطع رابطه، حمله بخلیج فارس و تهدید ایران برای عقب کشیدن نیروی اعزامی از مرز هندوستان و بوجود آوردن کشورهائی بین هندوستان و ایران بود، تلاش های ایران را نادیده گرفت و اعتنائی بصدراعظم دست نشانده خود نکرد. میرزا آقا خان نوری، اقدامات خود را در بخشنامه‌ای که برای سفراء ایران شرح داده چنین مینویسد: «... و این رشته را بجائی کشانید که ترك مراوده کرده بیری سفارت را که

۱- بایگانی راکد وزارت امور خارجه نامه دهم اکتبر ۱۸۵۶

۲- نشریه وزارت امور خارجه شماره ۱۲ دوره دوم



علامت استقرار دوستی دوئین بود انداخت که اولیای این دولت هرگز راضی نبوده و از این حرکت وزیر مختار کمال افسوس را دارند اگر بخواهم کل مطالب کاغذها را در این ورقه بنویسم گنجایش ندارد و تفصیل را رجوع کردم بخواندن آن سوادها در هر صورت از هر راهی که پیش آمدیم و پیغام دادیم چه بتوسط رجال دولت علیه و چه بتوسط سفیر فرانسه موسیو بوره و چه بتوسط حیدر افندی شارژدفر عثمانی مثل اینکه گویا از جانب دولت خودش مأمور به برهمزدگی میان دوئین است. ابدأ تمکین نکرد و ساعت تکلیف خود را زیادتر کرد و حتی اولیای دولت علیه بخواهش وزیر مختار فرانسه بجهة اصلاح کاغذها هم باو نوشتند که در حقیقت ترضیه داده بودند و آن کاغذ آخر خود را پس خواسته باز قبول نکرده و آن کاغذ ترضیه را پس داد که از این معنی وکل مراتب دایره فیما بین سفرای فرانسه و عثمانی اطلاع دارند سواد آن کاغذ را هم بجهة شما فرستادم. مقصود از این همه نوشتن و سواد فرستادن این است که مطلب را درست حالی بشوند و بعضی وصول این کاغذ سفرای فرانسه و نمسه<sup>۱</sup> خاصه جناب جلالتمآب ایلچی کبیر انگلیس را ملاحظات کرده کاغذ مختصری اینجانب یا ایلچی کبیر انگلیس نوشته است برسانید سواد این کاغذ را من البندو الی الختم بدهید. سواد کاغذ هائی که فیما بین رد و بدل شده است همه را برسانید و علاوه بگوئید اولیای دولت ایران از حالت مأمور دولت انگلیس حیرت دارند. در این وقت که هر دوئتی منظور دارد از برای خود دولت زیاد نماید بچه ملاحظه مأمورین شما دوست قدیم و صدیق دولت انگلیس را از دولت خودشان دور می نمایند دولت انگلیس همیشه طالب نظم و قرار مضبوط و محکم در این دولت بوده و هست و حرفی که بعضی اوقات مذاکره می شود می گویند دولت ایران در جمیع دول سویلیزه محسوب نمی شود یعنی دولت تربیت شده نیست در عوض مأمورین انگلیس باعتقاد خودشان راه و رسم تربیت را در ایران بگویند و مردم را با آن راه نمائی نمایند بچه ملاحظه می خواهند اولیای دولت ایران را برخلاف مدنیت یا جبار و اکراه وادارند ایرادی که ظاهراً دول یورپ در اول جنگ بدولت روس می گرفتند این بود که دولت

روس هنوز کاملاً تربیت نشده است که طالب قتال و خونریزی است و می‌خواهد اقدام بجنگ و خونریزی نماید بدولت ایران که بی‌طرف است و خود را بحالت دوستی سابقه نسبت بهر دولتی برقرار داشته و معنی سویطیزه را کاملاً رعایت کرده است چه ایرادی وارد می‌آید اولیای این دولت تا در قوه داشتند اول درخفاء این امر کوشیدند و فوق‌القدره از همراه با وزیر مختار و انجام این کار مضایقه و دریغ ننمودند، هر قدر از این طرف ملایمت و نرمی شد از آن طرف سخت‌تر شد حتی اولیای دولت علیه بتوسط وزیر مختار فرانسه و شارژدفر عثمانی و رجال دولت باو پیغام دادند که میرزا هاشم خان میل‌دارد در طهران بماند چهارصد تومان مواجب دوساله او پیش دیوان است که براه آن صادر شده است اگر چه در این سال در بست سفارت بوده است و خدمتی بدیوان نکرده است که مستحق مواجب باشد اما محض خواهش سفارت این چهارصد تومان باو داده میشود و سیصد تومان هم از وجوه هوائی بملاحظه پریشانی و مقروضی که در این مدت از برای او حاصل شده است علاوه باو داده میشود بیاید سر خدمت خودش از برای اطمینان او هم من کاغذی بنخودش می‌نویسم و مهر می‌کنم و قسم در آن یاد می‌کنم که باو اذیتی وارد نیاید و بعد از بیرون آمدن الزامی بدهد و تعدی نماید که زوجه خود را حفظ نماید و نه خودش بجای نامناسب او را ببرد و نه بگذارد خود سر او بجای نامناسب برود. زوجه او هم باو تسلیم خواهد شد و اگر میل دارد از طهران بولایت دیگر برود و در آنجا مشغول خدمت باشد غیر شیراز و تبریز بهر جائی که میخواهد برود هم منصب او زیاد می‌شود و هم يك صد تومان بر مواجب او افزوده می‌شود و هم بحاکم آن ولایت حکم می‌شود که سالی دوست تومان از خودش باو بدهد که در عرض سال پانصد تومان باو برسد وزن او هم در صورت بردن از شهر بلا شرط باو تسلیم میشود که با خودش بیرون ببرد. اینکه اگر در طهران میماند بر مواجب او افزوده نمی‌شود راهش این بود که من بعد از نوکرهای این دولت هر کس بتخیال زیادی مواجب و منصب خود را بسفارت می‌انداخت و ما بفرار از برای اولیای دولت و سفارت میشد. باین قرار ما هم وزیر مختار راضی نشد و ترك مر او ده کرد تکلیفی که او می‌کرد در نظر ملت ایران بقدری سنگین بود که اگر اولیای این دولت بتخیال

تمکین و قبول آن می افتادند واقعاً حالت استقلال و اقصیت از برای این دولت و مهمانهای خارجی این دولت چنان و عملاً بخطر بوده و عمده تکلیف او بود که زن میرزا هاشم با آن تفصیل و آن شهرتها حقاً ام باطلاً و آن طور اطلاعی که علمای این بلد از احوال او بهم رسانیده بودند و آن استقفاها و استشهادها که نوشته و مهر کرده بحکم اولیای دولت علیه بمیرزا هاشم خان بشود که بخانه نزدیک سفارت پیرد چون حکایت گریبایندوف ایلچی روس که در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه مرحوم اتفاق افتاد و هنوز رفع خجالت دولت ایران پیش اهل فرنگستان و کل دول روی زمین نشده است همیشه در مد نظر اولیای این دولت بوده و هست که از برای یک نفر گریه آن مرارت عمده بر باشد و قطعاً از برای خاطر این زن که انتساب نزدیک بحریم سلطنت عظمی دارد و مثل طایفه معظمه قاجار انتساب بایل و طایفه دارد مرارت عمده تر بر پا خواهد شد که خجالت آن ابدی باشد و مرارت آن سرایت باستقلال سلطنت هم نماید اولیای دولت توانستند تکلیف وزیر مختار را قبول نمایند و البقاء و اضطراراً با کمال دلتنگی افسوس در ترک مراد کرده وزیر مختار ساکت شدند. واقعاً این وزیر مختار که تازه وارد ایران شده است و از طرز وقاعدۀ ایران اطلاع ندارد و مراتب عصمت پرستی و دین و آئین ملت ایران را درست مطلع نیست چندان محل ایراد نیست. اشخاصی که حول و حوش او را دارند و وزیر مختار را راهنمایی باین کارها می کنند که از جمله مستر استیونس باشد آنها زیاد محل ایراد هستند که با اینکه از کل قواعد ایران اطلاع دارند او را و اعیان دارند که اقدام باین کارها نماید و این همان استیونس است که حرکات و رفتار او در تبریز واضح است و مکرراً اولیای دولت علیه ایران از او شکایت بدولت انگلیس بلا واسطه نوشته فرستادند و جناب ایلچی بزرگ مقیم اسلامبول بی اطلاع نیستند هنوز بایش بدارا الخلافه نرسیده کرد آنچه کرد. کی دیده شد که حرفهای دولتی که دخل بعمل قونسول گری ندارد و با قونسول بمیان گذاشته شود این وزیر مختار استیونس را وزیر خود قرار داده کارهای دولتی را با او شور می کند. خلاصه آن عالیجاه حسب الامر مأموریت دارد که جناب جلالتماب ایلچی کبیر دولت انگلیس را از این کیفیت من البدو الی الختم مطلع ساخته خواهش نماید که سواد این

نوشته‌جات عموماً پیش اولیای دولت انگلیس انفاذ نمایند که اولیای آن دولت از حالت وزیر مختار و اتباع سفارت خودشان در ایران اطلاع کامل حاصل نماید و در دوستی دولتین برای من بعد قراری بدهند که این طور اتفاقات ظهور نماید و از جانب سفارت انگلیس ملاحظه در امورات داخله این دولت نشود فی شهر ربیع الاولی ۱۲۷۲...»

حمله نیروهای انگلیسی به بوشهر و جنگ شدیدی که در «خوشاب» بزازجان روی داد منجر به شکست قوای نامنظم ایران شد، در محرمه (خرمشهر فعلی) نیز انگلیسها موفق به پیاده کردن نیرو و پیشروی در خوزستان شدند. این حوادث سبب شد تا شاه و صدراعظم، امین‌الدوله فرخ‌خان کاشی را به پاریس بفرستند و قرارداد منحوس معروف ۱۲۶۹ هـ. ۱۸۵۲ م. که منجر به جدائی همیشگی هرات و قندهار از ایران شد، باامضاء برسد. بعد از این حادثه میرزا هاشم‌خان و همسرش تا آخر عمر در گمنامی و شرمساری بسر بردند و در تاریخ قاجاریه نام آنان بزشتی یاد شده است.

## وکیل الدوله های انگلیس در فارس - کرمانشاهان و بنادر جنوب

از اواسط قرن نوزدهم ، اغلب از معالک خارجی در ایران نمایندگانی داشتند و وظائف کنسولی و نمایندگی سیاسی و اقتصادی را برای آنها انجام میدادند . اینان که مورد وثوق و اعتماد دول خارجی بودند ، با داشتن تابعیت ایران بعضی دارای تذکره انگلیسی بودند و برخی دیگر فقط تابعیت دولت شاهنشاهی را داشتند .

<http://www.chebayadkard.com>

از روزیکه ایرانیان قبول پست سیاسی ، کنسولی و اقتصادی دول خارجی را نمودند ، مردم آنها را تبعه ایران نمیدانستند و مثل تبعه خارجی با آنان رفتار میکردند . ایشان در بین مردم به «وکیل» ، «وکیل شهیندره» ، «وکیل الدوله» و از اوایل قرن بیستم بنام «وکیل البخاره» مشهور بودند . در بعضی از شهرها اینگونه نمایندگان بیشتر بکار جاسوسی و کسب و ارسال اخبار میرداختند ، چنانچه ملاهدی وکیل التجار خراسانی که کنفل فریز در سفر قامه اش از اولمچید فراوان میکنند در شهر مشهد سمت جاسوسی و تهیه اخبار و اطلاعات داشته است . اینک باختصار چند وکیل الدوله انگلیس را بعنوان نمونه معرفی میکنم :

یکی از خانواده های قدیمی ایران که اغلب از اعضای آن مدت

**خانواده نواب**

دویست سال حقوق بگیر انگلیس در ایران و هندوستان بودند

و حتی تذکره انگلیسی داشتند ، خانواده «نواب هندی» است . در مدت ۹۶ سال افراد

سرشناس این خانواده در فارس و تهران سمت «وکیل الدوله انگلیس» ، «منشی سفارت

انگلیس ، و بالاخره وزیر امور خارجه ایران انجام وظیفه میکردند .

در بین اسناد حکومت هندوستان و وزارت خارجه انگلیس بیش از سیصد گزارش و نامه راجع باین خانواده در بایگانی های دهلی و لندن ضبط شده است ، که مطالعه آنها اسرار جالبی ر افاش میکند . برای شناسائی این خانواده که مدت یک قرن افراد مختلف آن حقوق بگیر انگلیس بودند ، لازم است قبلا شجره خانوادگی افراد آن را مورد بررسی قرار دهیم :

در سالهای ۹۵۸-۹۵۲ هـ . - ۱۵۵۱-۱۵۴۵ م- محمد رضاخان مازندرانی سرداری یکی از افواج سپاه ایران ، بفرمان شاه طهماسب صفوی به هند رفت و بعد از کمک به همایون شاه گورکانی در محلی موسوم به «مچلی بندر» سکنی گرفت . هنگامیکه ایالت «ماسولی پانام» هند بتصرف قوای انگلیس درآمد فرماندهان انگلیسی ، حکومت «مچلی بندر» را به محمد رضاخان و اولاد او واگذار کردند و سالی یکصد هزار روپیه برای او و خانواده اش مقرری تعیین نمودند و بدین طریق بود که موفق شدند راجه ها و صوبه داران هندی این منطقه را سرکوب و نابود سازند و بجای آنها عوامل دست نشانده خود را بگمارند .

یکی از نواده های محمد رضا خان موسوم به جعفر علیخان در قشون هند نامقام ژنرالی ارتقاء یافت و در سرکوبی مسلمانان و هندیهای شورشی با قساوت و بیرحمی رفتار کرد . در یکی از شورشهایی که او سمت فرماندهی فوج اعزامی را برای سرکوبی آنان داشت چهارده هزار مسلمان و هندی ، حتی اطفال شیرخوار و پیر مردان و ریش سفیدان کشته شدند . بعد از این حادثه شوم که در تواریخ هند از آن بزشتی یاد شده است جعفر علیخان از خدمت ارتش هند استعفا کرد ، و برای استغفار و طلب بخشایش به بین النهرین رفت و در کربلای فعلی مجاورت گزید . او در کربلا هر روز بضریح مقدس حضرت سیدالشهدا علیه السلام پناهانده میشد و ساعتها با گریه و زاری از خدای متعال و امام شهید طلب بخشایش میکرد .

در یکی از روزها که ساعتهای متوالی به‌گریه وزاری مشغول بود، هیرزا حسنعلی طبیب شیرازی که فرزند حاج آقاسی بیگ و دوست و مصاحب کریم خان زند بود، او را در ضریح مطهر دید. حسنعلی طبیب که از شیراز با خانواده‌اش بزیارت رفته بود، متوجه حالت افسرده و اشکهای او گردیده بر تنهایی و بی‌کسی او ترحم نمود و مقامی را که سابقاً در هند داشت بخاطر آورد و از روی شفقت و دلسوزی، دختر خویش را باو داد و جعفر علیخان را باخود بشیراز برد و در محله میدان شاه معروف به (تکیه حاجی آقاسی) منزلش داد.

وقتی که نایب‌السلطنه هند از سفر نواب جعفر علیخان بشیراز باخبر شد، برای او ماهانه ۳۶۰ تومان مقرری تعیین کرد و باب مکاتبه را باو گشود. بر اساس این مکاتبه، جعفر علیخان تا سال ۱۲۳۴ هـ - ۱۸۱۸ م - که زنده بود، هر سه ماه یکبار گزارشی از اوضاع فارس برای شرکت هند شرقی و حکمران انگلیسی هندوستان میفرستاد. پس از مرگ او، دولت انگلیس نصف مقرری ماهیانه وی را قطع کرد و نصف دیگر را به فرزند ده ساله‌اش میرزا محمد علیخان و همسرش می‌پرداخت.

میرزا محمد علیخان پس از اینکه بسن بیست سالگی رسید، نماینده دولت انگلیس شد و بسمت وکیل‌الدوله تعیین گردید. از این پس، دولت مذکور باو ماهی پانصد تومان مقرری می‌پرداخت و تا سال ۱۲۷۶ هـ - ۱۷۶۲ م - که او زنده بود، مقرری دولت انگلستان کماکن در حق او پرداخت میشد.

از محمد علیخان پنج پسر باقی ماند، که بزرگترین آنها محمد حسن خان معروف به «نواب هندی» بود. محمد حسن خان در سال ۱۲۴۲ هـ - ۱۷۲۹ م - متولد شد و از ۲۵ سالگی بسمت وکیل‌الدوله انگلیس در شیراز تعیین گردید و از بابت این سمت و شغل ماهیانه، چهار صد تومان مقرری میگرفت. محمد حسن که در دوران اقامتش در شیراز همه گزارشات و اخبار فارس و بنادر را برای حکومت هندوستان میفرستاد، در سال ۱۲۸۴ هـ - ۱۸۶۷ م - از شیراز بتهران آمد و سفارت انگلیس او را

بسمت منشی اول سفارت برگزید .

پسر دوم میرزا محمد علیخان ، موسوم به حسنعلی خان نواب است که بلافاصله در ۱۲۹۶ هـ - ۱۸۷۸ م. پس از مرگ برادرش<sup>۱</sup> بسمت وکیل الدوله انگلیس با حقوق و مواجب یابین خدمت تعیین گردید . حسنعلیخان نیز بعدها در تهران منشی سفارت انگلیس شد و از ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵ هـ - با در دست داشتن تذکره انگلیس و تابعیت ایران و سمت منشی گری سفارت انگلیس فعالیت‌های بسیار جالبی بنفع انگلستان میکرد . او واسطه کارهای سفارت با رجال قاجاریه بود و چون سمت (منشی شرقی) را هم داشت هنگام انعقاد قراردادهائی نظیر قرارداد رویش و تأسیس بانک شاهی و امتیاز انحصار دخانیات با امین السلطان همکاری نزدیک داشت و چنانکه همه میدانند از این راه مبالغ هنگفتی نصیب واسطه‌ها و عاقدین قرارداد و کسانی که بنحوی از انحاء در روبراه کردن قراردادها دست داشتند ، شد .

بطوریکه قبلاً در همین کتاب ذکر گردید، حسنعلیخان نواب در دوران صدارت میرزا علی اصغر خان اتابک ، اخبار و اطلاعات پنهانی سفارت انگلیس را به صدراعظم میرسانید و همین امر باعث انتقال او بانگلستان شد .

پس از مرگ حسنعلی خان در تهران ، حیدرعلیخان پسر سوم میرزا محمدعلیخان در شیراز وکیل الدوله انگلیس شد .

میرزا حسنعلی خان نواب هنگامیکه منشی سفارت انگلیس در تهران بود ، دو نفر از برادر زاده‌های خود را ( عباسقلیخان و حسینقلی خان ) که پسران جعفرقلیخان بودند ، با خرج سازمان لوانت سرویس انگلستان برای تحصیل بلندن فرستاد .

این دو نواب که هم تذکره انگلیس داشتند و هم بتابعیت دولت ایران افتخار

۱ - محمدحسن خان اعتمادالسلطنه درباره او مینویسد : « ... محمدحسن خان نواب شیرازی منشی سفارت انگلیس داماد و دلشاد ، خانم روزشبه فوت ( و در اصل نسخه خطی از دیوئی ) خلاص شد ... » (خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۴۲۲).



میکردند ، پس از مراجعت بایران بخدمت دولت انگلیس مشغول شدند ، میرزا عباسقلیخان منشی سفارت انگلیس شد و حسینقلیخان بخدمت وزارت خارجه ایران در آمد . این دو برادر در حوادث انقلابات مشروطیت در تهران و ولایات ، برقراری رژیم مشروطه ، خلع محمد علیشاه از سلطنت تا جنگ بین‌المللی اول نقش اساسی و مهمی در سیاست ایران داشتند .

عباسقلیخان در دوران خدمتش در سفارت انگلیس دو نقش عمده بعهده داشت:

۱- شخصاً گزارش‌هایی برای سفیر انگلیس تهیه میکرد که در نامه‌ها و انواع راپورت‌های هفتگی ، ماهانه و سه‌ماهه مورد استفاده قرار میگرفت . بعلاوه او در جمع‌آوری اطلاعات روزانه برای سفارت و همچنین تهیه اسناد و مدارک نیز فعالیت میکرد است .

۲- هنگامیکه وزیر مختار انگلیس و یا یکی از کارکنان سفارت با صدراعظم وزراء و یا سایر مقامات دولتی ملاقات میکردند ، عباسقلیخان در این ملاقاتها شرکت میکرد و بعلت اعتماد و وثوق فراوانی که سفارت انگلیس باو داشت وی را مأمور تنظیم و نوشتن صورت مذاکرات میکردند . درحالیکه انگلیسها درکار تهیه اسناد و گزارش‌ها و نقل گفتگوها ، اعتمادی بگفته غیر انگلیسی نداشتند ، با اینحال عباسقلیخان نواب دراکتر از مذاکرات مهم شرکت داشته است . چنانچه در شب سی‌ام اوت ۱۹۰۷ م - ۱۳۲۵ ه . که سرسیل اسپرینگ رایس وزیر مختار انگلیس در تهران که بعد از رفع کدورت‌ها بدین‌اتابک میرود عباسقلیخان راهمراه میبرد . اسپرینگ رایس در گزارش قتل اتابک که روز بعد واقعه شده مینویسد : ... افتخار دارم صورت مجلس مذاکرات آن شب را که بوسیله عباسقلیخان ( مترجم مخصوص سفارت ) تنظیم گردیده است برای اطلاع جنابعالی تقدیم دارم ... ۴ ضمیمه شماره یک این گزارش عین نوشته عباسقلیخان است که در ۵ پارگراف صورت مجلس گفتگو را تهیه و امضاء کرده و برای وزیر خارجه بریتانیا فرستاده شده است.

در حوادث استبداد صغیر و دخالت انگلیسها در کار مشروطیت ایران، نقش عباسقلی خان بوضوح بیشتری نمودار میگردد. در این دوره، سفارت انگلیس که از بنام رسیدن مشروطیت امکان بیشتری پیدا کرده است، همه عوامل خود را وارد معرکه نموده، از وجود آنها برای پیش بردن مقاصد سیاسی و انقلابی استفاده میکند. یکی از این عوامل بسیار مؤثر عباسقلی خان بود که گزارشها و نظرات او از نظر صحت در ردیف گزارش دیپلماتهای انگلیسی بشمار میرفت و وزیر مختار انگلیس در تهران برای تأیید نوشته هایش از نام او استفاده میکرد. چنانچه در گزارش بسیار محرمانه شماره ۲۵۹ مورخ ۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۶) وزیر مختار انگلیس در تهران که بنظر میرسد گزارش سالانه او باشد مینویسد: «... از گزارش ضمیمه که توسط اسماوت تنظیم گشته و عباسقلی خان نواب و چرچیل آنرا دیده و تأیید کرده اند...»<sup>۱</sup>.

شاید تأثیر همین عملیات و نفوذ عباسقلی خان بوده که محمد علیشاه وی را یکی از دشمنان خود میدانسته و در گفتگوهای رسمی از او بزشتی یاد میکرد است. جرج چرچیل در گزارش روز اول ژوئیه ۱۹۰۸ (۳۰ جمادی الاول ۱۳۳۶) که برای وزیر مختار انگلیس تهیه کرده در باره گفتگویش با محمد علیشاه مینویسد: «... شاه مجدداً گفت: از دیدن من خوشحال است اما نواب (عباسقلی خان) دیوانه محض است! در این باره اظهار نظر نکردم و شرفیایی پایان یافت...»<sup>۲</sup>.

برای نشان دادن اهمیت مقام عباسقلی خان در سفارت انگلیس، این نکته شایان توجه است که در آن هنگام در سفارت انگلیس، چندین منشی و مترجم ایرانی بودند، ولی مقام عباسقلی خان نواب از همه آنها بالاتر و والاتر بود.

روزیکه عباسقلیخان مرد، هشتصد هزار لیره از خود باقی گذاشت که همه بنفع حسینقلی خان نواب برادرش ضبط شد، زیرا عباسقلیخان صاحب اولاد نبود.<sup>۳</sup>

۱- بایگانی راکدوزارت خارجه انگلیس

۲- مجله سخن شماره ۱۱ و ۱۲ دوره پانزدهم

۳- دست پنهان سیاست انگلیس در ایران ص ۹۶.

حسینقلی خان قواب یا داشتن گذرنامه انگلیسی<sup>۱</sup> در زمان سفارت علاء السلطنه ابتدا بنسبت نیابت سفارت ایران در لندن تعیین گردید. اما هنگام تأسیس اداره انحصار دخانیات (رژی) بدستور انگلیسها خدمت وزارت خارجه را ترک کرد از لندن بتهران آمد و مأمور کمیته رژی در شیراز شد. پس از لغو امتیاز رژی، مجدداً بعضویت وزارت امور خارجه ایران در آمد و بار دیگر بلندن رفت. علاء السلطنه که وزیر امور خارجه شد، حسینقلی خان بتهران آمد و در وزارت خارجه رئیس اداره دول غیر همجوار گردید.

در جریان استبداد صغیر اوبعضویت «کمیته سری» که فراماسونهای ایران آنرا اداره میکردند در آمد. ملکزاده در باره این کمیته مینویسد: «کمیته سری انقلاب از شانزده نفر رهبران مشروطه که اسامی آنها در پائین ذکر می‌شود، تشکیل شده بود: ملك المتكلمين - سيد جمال الدين اصفهانی - ميرزا جهانگیر خان صوراسرافیل - سيد محمد رضا ساوات - سيد حسن تقی‌زاده - حکیم الملک - سيد عبدالرحیم خلخالی - سيد جلیل اردبیلی - معاضد السلطنه - ميرزا سلیمان خان میکده - حسینقلی خان قواب - ميرزا علی اکبر خان دهخدا - حاجی میرزا ابراهیم آقا - ميرزا داود خان علی آبادی ادیب السلطنه - نصرت السلطان. محل این کمیته در خانه حکیم الملک واقع در خیابان پستخانه (اکباتان فعلی) تشکیل می‌شد. اعضای آن قبل از طلوع آفتاب متفرق می‌شدند، جالب توجه است که ملکزاده دستور قتل اتابک و فرمان قتل محمد علی‌شاه و اجرای آن را به هیئت مجریه تحت ریاست حیدر عمواوغلی، بدستور همین کمیته سری میداند<sup>۲</sup>. این کمیته سری بانوجه بمحل تشکیل آن و نامه‌ای که در تاریخ ۲۸ اپریل ۱۹۶۱ لژ گرانند اوریان فرانسه بنگازنده نوشته، بدون شك مرکز فراماسونی «بیداری ایران» وابسته به گرانند اوریان بود است. در این نامه Pannetier (پانیتیر) دبیر کل گرانند اوریان مینویسد:

«لژ بیداری ایران در تهران در روز ۶ نوامبر ۱۹۰۷ (۱۳۲۵ هـ) تشکیل شده و برای اولین

۱- دست‌پنهان سیاست انگلیس در ایران ص ۹۶

۲- جلد سوم تاریخ مشروطیت ایران ۲۰۷ - ۲۰۳



حسینقلی خان نواب

بار در سالنامه ۱۹۱۳ م (۱۳۲۲ هـ) گرانداوربان دفرا نس‌ذکری از تشکیل لژ مزبور شده است. محل این لژ در خیابان پستخانه‌کوچه جلیل‌الدوله نمره ۸ و روز ملاقات برادران «شنبه هر هفته میباشد».

همین کمیته سری بود که بموجب ادعای سیدحسن تقی‌زاده، شیخ فضل‌الله نوری را ترور کرد. او مینویسد: «در دوره استبداد صغیر هم در تهران فعالیت های سری در کار بود و سر حوم صنیع الدوله و حسینقلی خان نواب و بعضی از علماء نامی توانستند فعالیت میکردند و حاج شیخ فضل‌الله نوری را تیر زدند...»<sup>۱</sup> این ادعای تقی‌زاده جای تردید باقی نمیکند که حسینقلیخان نواب عضو کمیته سری هفده نفری فراماسونها با اطلاع و نظراعضاء کمیته که یکی از آنها خود تقی‌زاده بود دستور ترور شیخ فضل‌الله نوری، اتابک و محمد علیشاه را صادر کرده شاید به همین مناسبت باشد که محمد علیشاه پس از بمباران مجلس و تحصن عدهای از مشروطه خواهان در سفارت انگلیس از وزیر مختار خواست تا نواب را تحویل مقامات قضائی بدهند.

پس از ترور آیت‌الله بهبهانی و فرار سید حسن تقی‌زاده و خروج حسینقلیخان نواب از طهران، پرفسور ادوارد براون انگلیسی بحمايت از تقی‌زاده و نواب نامه‌ای بتاريخ ۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ به آخوند ملاکظم خراسانی مینویسد. در این نامه که از کمبریج بتوسط میرزا عبدالرسول یزدی برای آخوند فرستاده شده، براون شفاعت نواب و تقی‌زاده را نموده، چنین مینویسد:

«... یکی از مخبرین انگلیسی که خیلی ایران دوست است و خوب بر بواطن امور واقف است، خیلی اظهار تأسف می‌کند که اشخاصی مستعد و وطن پرست و عاقل و مجرب که اگر عیبی دارند منحصرست بتندروی که آنهم از کثرت حب الوطن و تنفر از مدارا یا اهل ظلم ناشی است خارج از کارها باشند خصوصاً جناب میرزا حسین قلی‌خان نواب

که سابقاً وزیر امور خارجه بود تا بواسطه مقاومت با روسها و شجاعتی که روبروی آنها بخرج داده بود آخر مجبور شد استعفا بکند و منبر روزنامه تيمس محرمانه بمخلص نوشته بود که در شجاعت و همت و کارکنی و درست گوئی و درست کلری عدیم المثال بود جف که چنین شخصی از اجزاء حکومت نباشد ولی مطمح بنض واستکراه دولت شمالی گردید و اینها در زوال او کوشیدند...<sup>۱</sup>

آخوند ملا کلظم خراسانی در جواب براون روز ۳ رجب ۱۳۲۹ از نجف مینویسد:  
 «... از نایب وزیر خارجه سابق آقای حسینقلیخان نواب ... و سایر دوستان صمیمی ایران ریاست روحانی کاملاً مطلع است و خیر خواهی و خدمات آنها مسبوق است...»<sup>۲</sup>  
 پس از عزل محمد علیشاه از مقام سلطنت، حسینقلیخان نواب مجدداً وارد خدمت دولت ایران شده و بمقامات عالیہ رسید. او در سال ۱۳۲۸ هـ - ۱۹۱۰ م بمقام وزارت امور خارجه منصوب شد. چون در این موقع تذکره انگلیسی داشت، دولت روسیه با انتخابش بوزارت خارجه ایران مخالفت و اعتراض کرد و در نتیجه او ناچار شد «ظاهرأ» ترك تابعیت انگلیس را بنماید. حسینقلیخان سپس دو دوره نماینده مجلس شورایی ملی شد.<sup>۳</sup>

در دوران جنگ بین المللی اول حسینقلیخان نواب باکمک سید حسن تقی زاده به سفارت ایران در برلن منصوب شد. خان ملک ساسانی می نویسد: «... در تمام مدت جنگ بین المللی اول حسینقلیخان نواب وزیر مختار ایران در برلن بوده. اما برای چه انگلیسها در موقع جنگ ایشان را بیرلن فرستادند، خود یکی از مسائل مهم سیاست

۱- مجله یادگار شماره ۲ سال اول

۲- ایضاً مجله یادگار

۳- حسینقلیخان نواب در ۱۸ رجب ۱۳۲۸ در دوره دوم قانونگذاری و شانزدهمین کابینه مشروطیت بمقام وزارت رسید و سه ماه و هشت روز در این مقام باقی بود. پس در هفدهمین کابینه که بریاست حسن مستوفی (مستوفی المسائلک) تشکیل شد، بار دیگر بوزارت منصوب گردید، ولی یکماه و ۲۸ روز بعد (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۸) استعفا کرد و حاج محشم السلطنه بجای وی وزیر خارجه شد.

بين المللی است که در جای خود نوشته شده است...<sup>۱</sup>. همانطوریکه دانشمند فقید انظار نظر کرده‌اند، سفارت او در بحرانی ترین ایام و هنگامیکه آلمانها با انگلیسها در ایران در حال نبرد پنهانی و علنی بودند، حائز اهمیت فراوان است. آنان که اعمال انگلیسها را همیشه با سوءظن مینگرند، عقیده دارند که انتخاب او در آن موقع حساس بمقام سفارت ایران در برلن بیشتر بمنظور کسب اطلاع از اعمال و افعال آلمانها در ایران و بنفع انگلیس و جزر آلمانها بوده است. چه آلمانها در دوران جنگ اول در شرق نزدیک تا هندوستان همه جا با انگلیسها در نبرد و ستیز بودند و سعی داشتند زمینه انقلاب و شورش در مستعمرات و مستملکات انگلیس و کشورهای نظیر ایران که تحت نفوذ و سیطره آنها بود، برپا کنند. و شاید بهمین منظور بود که کمیته مبارزه با انگلیس در هند و ایران نیز مورد علاقه انگلیسها بوده است. داستان تشکیل کمیته فارسیدن توابع بمقام سفارت ایران را در برلن از زبان مورخ الدوله سپهر که خود در آن هنگام در تهران منشی اول سفارت آلمان بوده بشنوید :

« در اواخر سال ۱۳۳۳ هـ ۱۹۱۴ م سیاسیون آلمان بمنظور تولید خصومت بین هندوستان و انگلستان در مقام استفاده از حزب انقلابی هندی بنام « غدر » برآمده با کمک یکی انقلابیون معروف هند با نام « چاتوپادایا » که از رجال دانشمند و تیزهوش و مدیر و باشهامت بود کمیته‌ای در برلن تشکیل دادند و توانستند بکنفرانقلابی بزرگ هندی موسوم به « هاردیال » را نیز از سویس با آلمان بکشانند. « مولوی برکت‌الله » از اهل بهوپال جزو همان کمیته بود. اولین وظیفه این کمیته تبلیغ و موعظه میان اسراء شرقی و وظیفه دوم اعزام مبلغین به هندوستان از راه ایران بود. « چاتوپادایا » گفت تنها نیروی ایرانی منظم و ملی، حزب دمکرات است که سید حسن تقی‌زاده در آن نفوذ دارد و او هم فعلاً در امریکا است و باید به برلن دعوت شود. در آن موقع تقی‌زاده در نیویورک اقامت داشت و بدعوت علیقلی خان نبیل الدوله یکی از وطنپرستان پسر

حرارت به بیلاق رفته دز باغ زیبای او واقع در روی کوه زندگی میکرد. در آنجا يك جوان ایرانی دیگر بنام میرزا رضا خان که بعدها معروف با فشار شد و دارای شور و احساسات تند نیز بود توقف داشت. پس از مراجعت تقی زاده به نیویورک روزی ژنرال فونسول آلمان مقیم آن شهر از تقی زاده وقت ملاقات خواست و پیشنهاد همکاری برضد متفقین را مطرح کرد. تقی زاده که آنشی در دل از مظالم روسهای تزاری میروید [او فقط دشمن روسهای تزاری بود نه انگلیسهای استعمارگر] بدون درنگ آن پیشنهاد را پذیرفت و پس از فراهم آمدن وسائل با اتفاق میرزا رضا خان افشار بطرف آلمان عزیمت نمود. در کشتی با يك هندی معروف موسوم به «لاتا» که قبلاً نیز در ایران با نام «ضیاءالدین» اقامت داشته آشنا شد. تقی زاده در هلند با وزیر مختار آلمان ملاقات کرد و روز دهم ژانویه ۱۹۱۵ وارد برلن گردید. رئیس امور شرق آلمان تلگرافاً توضیحاتی راجع به سوابق تقی زاده از تهران خواست. «فن کلردرف» شارژ دافرا آلمان جواب تلگراف را بنگارنده محول داشت. و من آنچه از ایام طفولیت از مراتب وطن پرستی و آزادی خواهی و فداکاری تقی زاده شنیده بودم بروی کاغذ آوردم.

در برلن کمیته هندی درخواست مساعدت فکری از تقی زاده کرد و اساساً همه آهنگی با اقدامات آنها را قبول نمود. اما برای عملیات خود استقلالی قائل شد و تصمیم گرفت بهترین عناصر ایرانی شریف و میهن دوست را که در اکناف اروپا پراکنده بودند، در برلن گرد آورده و از جمع آنها هیئتی برای نجات ایران از فشار همسایگان تشکیل دهد. اغلب ایرانیان ملت خواه دعوت تقی زاده را اجابت کردند. کلنم زاده ایران شهر از کمبریج، پورداد و اشرف زادم و میرزا محمد خان قزوینی از پاریس، جمال زاده و نصراله خان جهانگیر و سعداله خان درویش راوندی از سویس و میرزا اسمعیل نوبری و حاج اسمعیل آقا امیرخیزی و میرزا آقا ناله ملت و میرزا اسمعیل یکانی از اسلامبول با آلمان رفتند و پس از مشاوراتی تصمیم به تشکیل يك کمیته ایرانی و همکاری با آلمان گرفتند و چنین مقرر گردید که دسته دسته بنواحی شرقی عزیمت نمایند و فعالیت هر دسته دز یکی از ولایات ممرکز حاصل کند و بدین ترتیب بمقصد گسیل شدند:



کاظم زاده و میرزا رضاخان افشار به تهران - اشرفزاده و یکی دو نفر دیگر به شیراز - جمالزاده و امیرخیزی و پورداود و نویری بغداد - ابنعده بعداز بغداد به کرمانشاه رفته و در آنجا روزنامه « رستاخیز » را انتشار دادند . اقدام تقی‌زاده منحصر بتشکیل انجمن فوق‌الذکر نبود . او میخواست نمایندگی رسمی دولت شاهنشاهی در آلمان نیز بدستهای مطمئن سپرده شود . بدینوسیله میعادى با حسینقلی خان نواب در « مونتره » سویس قرارداد و خود عازم آن شهر شد . تقی‌زاده معتقد بود بجمع وسائل ممکنه باید دست زد تا حسینقلی خان نواب به مقام وزیرمختاری ایران در برلین منصوب گردد . نواب این پیشنهاد را قبول کرد و لذا از وزارت امور خارجه آلمان به سفارت تهران دستور صادر شد تا مواعین این انتخاب را مرتفع سازند خصوصاً که چون نماینده سیاسی ایران در برلین در آن موقع یکی از آرامنه موسوم به « آهانس خان » بود و آلمانها اطمینان نداشتند ، موضوع را بطهران رجوع و انجام این مأموریت بعهده نگارنده واگذار شد و من بسهولت توانستم **مستوفی الممالک را که خود از دوستان صمیمی نواب بود ،** لکن تصمیم به تعیین ضیاء الممالک به وزیرمختاری آلمان گرفته بود از نیت اولی منصرف و مصمم به نصب حسینقلی خان نمایم ... »<sup>۱</sup>

با انتصاب نواب به وزیرمختاری ایران در آلمان همه کارها بنفع کمیته تجارت هند و ایران که تقی‌زاده در رأس تشکیلات ایرانی این کمیته قرار داشت ، انجام گردید و او سالها در این سمت باقی بود . نواب در دوران سفارتش در آلمان بکار « بورس » پرداخت و از این راه استفاده سرشاری کرد . ولی با سقوط پول آلمان و نزول سهام بورس برلین آنچه را که جمع کرده بود ، از دست داد . بطوریکه خان ملک ساسانی می‌نویسد : « او با از دست دادن دارائیش در بورس برلین ، از غصه شبیه دیوانه‌ها شده ، نیمه‌عریان در (میتز کارتن) که باغ عمومی برلین بود ، پلیس او را دستگیر کرده . سفارت ایران برده بعداز چند روز به بیمارستان (هارتس) بردند و ماهها بستری بود<sup>۲</sup> . » نواب در دوران

۱ - ایران در جنگ بزرگ ص ۵۵ تا ۵۷

۲ - ده سال دو خدمت احمد شاه (کتاب خطی)

سلطنت اعلیحضرت فقید بایران برگشت و بسکار خرید و فروش زمین پرداخت و در ۱۳۱۴ شمسی درگذشت .

**آخرین وکیل الدوله در آخرین وکیل الدوله انگلیس از خانواده نواب خانواده نواب**  
غلامعلیخان نواب هندی بود. در آغاز جنگ

بین المللی اول ، حیدر علیخان که وکیل الدوله انگلیس در شیراز بود وفات یافت . ژنرال کنسول انگلیس در شیراز غلامعلی خان پسر محمدحسن خان نواب را با سمت وکیل الدوله ، و مقرری که در حق دیگران پرداخت میشد ، بعنوان منشی مخصوص و وکیل الدوله ، انتخاب کرد . غلامعلی خان در دوران جنگ جهانی اول و در مجموعه مبارزات انگلیسها با آزادیخواهان فارس ، سران عشایر و آلمانیها خدمات ذیقیمتی به انگلیسها کرد . در یکی از روزها که سوار بر اسب بود و بطرف قوتسولخانه میرفت ، چند تروریست او را هدف گلوله قرار دادند و او در دم جان سپرد و بدین ترتیب دوران خدمت خانواده نواب هندی با سمت وکیل الدوله انگلیس پایان یافت .

**وکیل الدوله های انگلیس از روزیکه دولت انگلیس و اداره کنندگان در کرمانشاه**  
حکومت هندوستان متوجه اهمیت ایران و خلیج

فارس برای حفظ مرزهای هند شدند ، سعی کردند بین النهرین و مغرب ایران را زیر نفوذ خود داشته باشند . به همین جهت فارس ، کرمانشاهان و بنادر ایران در خلیج فارس ، از جمله مناطقی بود که میبایستی همه اطلاعات و اخبار نقاط مختلف این استانها به لندن ، تهران و دهلی برسد . همانطور که انگلیسها در فارس از خانواده نواب با عنوان « وکیل الدوله » استفاده میکردند ، در کرمانشاه نیز بوجود چنین خانواده ای احتیاج داشتند . ولی سیاستمداران انگلیسی خوب میدانستند که خانواده های اصیل و قدیمی ایران حاضر بجاوسی و یا پذیرفتن تعاینسگی سیاسی برای آنها نمیشوند ، به همین جهت در صدد برآمدند یک خانواده عرب را از بین النهرین بایران کوچ دهند و از وجود این خانواده برای اعمال نظرات و اجرای مقاصد گوناگون خود استفاده کنند .

برای انجام این منظور سررالینسون انگلیسی هنگامیکه از بغداد بایران می‌آمد، یک خانواده عرب را با خود بکرمانشاه آورد و در آنجا اسکان داد. در رأس این خانواده عرب شخصی بنام «حاج آقا خلیل عرب» قرار داشت. حاج آقا خلیل که با ثروت و مکنّت فراوان بایران آورده شده بود، از راه تجارت،



دلالتی و معاملات نزولی روزگار میگذرانید. همیشه در خانه او پروی شیعه، سنی، مسیحی و یهودی باز بود و از هیچگونه انعام و الطافی نسبت بر هگنران یا مردم شهری و ایلی کرمانشاه دریغ نمیکرد. در دوران پیری و کهولت حاج آقا خلیل، پسرش «حاج آقا حسن» یا «حاج محمد حسن» بتدریج جانشین پدر شد و با گرفتن لقب و مقام «وکیل الدوله» انگلیس اخبار و اطلاعات مورد نیاز انگلیسها را به بغداد و تهران میفرستاد. لرد کرزن در کتاب «ایران و مسئله ایران» درباره او چنین مینویسد: تمام مسافران انگلیس از حاج محمد حسن وکیل الدوله به نیکی یاد کرده اند. حاج محمد حسن را مستر الینسون از بغداد با ایران برد و نمایندگی دولت انگلیس در کرمانشاه برگماشت. حاجی از آن تاریخ تا کنون خدمات برجسته‌ای انجام داده و چون دارای نشان سی.ام. جی<sup>۱</sup> از دولت انگلیس است، فوق العاده این رهگذر بر خود می‌بالد...<sup>۲</sup> اغلب از حاج محمد حسن نیکی یاد میکنند. مهدی باعداد مینویسد: «آقا حسن وکیل الدوله شخصی بوده بسیار زرنگ، باهوش، پشتکاردار، مردم‌دار، مدیر و مردم شناس... [او] اصلاً از اعراب بوده که با ایران مهاجرت کرده و در کرمانشاه ساکن و تابع ایران میشود و یا دیگران او را برای انجام کارهایی با ایران میفرستند و چون با انگلیسها ارتباط داشته دولت انگلستان او را بسمت نمایندگی سیاسی خود در کرمانشاه بلکه در نواحی غرب ایران تعیین نمود...»<sup>۳</sup> حاج آقا حسن بعزت سخاوت فوق العاده در دربار قاجاریه نیز نفوذ کرد و لقب «معمد السلطان» گرفت. در سفری که ناصرالدینشاه به زیارت عتبات حیرت، اویک کیسه اشرفی طلا بوسیله فرزندش عبدالرحیم که مقیم بغداد بود، برای شاه فرستاد و استدعا کرد، وجوه پیشکش در بین النهرین بخشش شود. میگویند وقتی ناصرالدینشاه چشمش بکیسه اشرفی و این پیشکش بموقع افتاد از حاج آقا حسن «نیکی یاد کرد». بعزت خدماتی که حاج آقا حسن بدولت انگلیس کرد با لقب «خان بهادری» نیز داده

۱ - نشان سن میشل در سال ۱۸۱۸ بیادبود الحاق جزیره مالت و جزایر ایونین در

انگلستان متداول شد. نشان مذکور صلیبی است دارای هفت شاخه.

۲ - جلد دوم ترجمه علی جواهر کلام

۳ - رجال ایران ص ۲۵۳

شد. محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در روز ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۰۶ هـ (۱۸۸۸م). که در تهران بدیدن حاج حسن آقارفته بود چنین مینویسد: «... صبح خانه مشیرالدوله (یحیی خان) بعد بدیدن آقا حسن وکیل الدوله که از کرمانشاه تازه آمده رفتم. نشان سن میشل با لقب بهادرخانی از طرف دولت انگلیس به حاج آقا حسن داده شده و این دلیل بر کمال اعتمادی است که انگلیس با او دارد...»<sup>۱</sup> از این تاریخ بعد او بنام «حاج محمد حسن معتمدالسلطان بهادر خان وکیل الدوله» نامیده شد. اعتمادالسلطنه در جای دیگر از یادداشت‌هایش که مربوط به دو سال بعد می‌باشد، مینویسد: (جمعه ۲۸ ذی‌قعدة ۱۳۰۸ هـ. ۱۸۹۰م) وکیل الدوله کرمانشاهانی معروف اردو آمده (در شهر ستانک) که مرخص شد به کرمانشاه برود بهتر از این مرد در دنیا نمی‌شود...<sup>۲</sup>

با اینکه حاج آقا حسن معتمدالسلطان و وکیل الدوله انگلیس نسبت بناصرالدین‌شاه و خاندان سلطنتی ایران همیشه اظهار وفاداری میکرد و با اینکها و پندرش از خدمتگذاران صدیق و وفادار و طرف اعتماد انگلیسها بودند، با اینحال از در وقایع (رژی) و هیارزاتی که در پایتخت و شهرها علیه این شرکت انگلیسی رویداد، علیه کمپانی رژی اقدام میکرد!

حسین سعادت نوری مینویسد «... باستناد مطالب مندرج در کتاب تحریم تنباکو و بازرگانان و علمای طهران» تلگرافات خود را که علیه کمپانی رژی انگلیسی بود، به حاج محمد حسن وکیل الدوله مقیم کرمانشاه مخابره میکردند. حاج محمد حسن وکیل الدوله نیز مطالب این تلگرافات را عیناً به حاج عبدالرحیم پسرش که در بغداد اقامت داشت مخابره مینمود و وی شخصاً این تلگراف را به سامره نزد میرزای شیرازی می‌برد و جواب میگرفت...»<sup>۳</sup>

۱- روزنامه اعتمادالسلطنه ص ۶۹۵

۲- ایضا ص ۷۱۲

۳- خواندنیها شماره ۴۹- سال ۲۷

حاج محمد حسن خان وکیل الدوله ، صفات عجیب و اغلب صفات عجیب پسندیده‌ای داشت که در خانواده های متعین ایرانی کمتر دیده میشود. مثلاً همه ساله در بهمن ماه بنمایندگانش در اصفهان تلگراف میکرد و چند صندوق گزوان شیرمال سفارش میداد . يك روز قبل از عید از خانه وکیل الدوله سینی هائی که روپوش های قیمتی روی آن انداخته بود و محتوی گز و نان شیرمال بود ، بخانه های عمال دولت و بزرگان شهر و معارف و آشنایان میفرستاد. تعداد سینی های ارسالی آنقدر بود که از انعام هر سینی ۲ تا ۱۰ ریال که نصیب نوکران وکیل الدوله میشد حقوق سالانه آنان تأمین میکردید.<sup>۱</sup>

همچنین در هر يك از خانواده های سرشناس شهر کرمانشاه و یا حتی در ایلات و عشایر هر از دو احوی صورت میگرفت ، وکیل الدوله يك طاقه شال و شاخ نبات و شیرینی برای عروس و داماد میفرستاد.

در حالیکه در اواخر عمر دارائی هنگفتی داشت ، با اینحال خیلی ساده زندگی میکرد و لباس ارزان قیمت میپوشید . در یکی از روزها که «امیر نظام گروسی» والی شهر شده و در عمارت «بیدستان» که شبیه کاخ گلستان بود بارعام میداد ، وکیل الدوله بدیدن والی رفت. رسم بر این بود ، که هر گاه حاکمی وارد کرمانشاه میشد ، وکیل الدوله مبلغی پول نقد و یا اجناس نقدی پیشکش میداد ، اما برای حاکم جدید تا آن تاریخ چیزی نفرستاده بود.

امیر نظام در آن روز در ظارمی عمارت نشسته ، دست راست او شاهزادگان قاجار در طرف چپ خوانین زنکته جای داشتند . وقتی وکیل الدوله وارد محل ضیافت شد . امیر نظام جائی در جلو خودش باو نشان داد و نشست. آن روز ماه دوم بهار بود و معمولاً اعیان شهر عبای بوشهری میپوشیدند. عبائی که وکیل الدوله پوشیده بود ، چند رفوداشت و آثار کهنگی در آن پیدا بود.

امیر نظام که متوجه عبای کهنه او شد ، بیاد نفرستادن پیشکش وکیل الدوله افتاد و تصمیم گرفت

۱- نقل از خاطرات نادعلی کریمی وکیل دوره های پیشین ، مجلس شورایی ملی از کرمانشاه

اورا خفت بدهد. صندوقدار حکومتی میرزا علی اکبرخان نامی بود دست بسینه جلو امیر ایستاده و منتظر فرمان بود امیر نظام چند کلمه‌ای در گوش او گفت. پس از نیم ساعت، میرزا علی اکبرخان بادو فراش حکومتی و یک سینی نقره که روی آن پارچه قلمکار بسیار زیبایی انداخته بود وارد طالار پذیرائی شده، با امیر تعظیم کرد. امیر نظام دستور داد سینی را جلو وکیل الدوله بگذارند. وکیل الدوله با برداشتن سفره قلمکار روی سینی عبای بوشهری را درون سینی دید. او بدون اینکه از چوب‌کاری امیر متاثر باشد، عبا را بوسید و روی سر گذاشت و فی المجلس ۲۵ تومان به میرزا علی اکبرخان انعام داد.

پرداخت این انعام در حضور شاهزادگان قاجار و روساء ایلات و بزرگان شهر، سبب شد که همه باو احترام بیشتری بگذارند. وکیل الدوله پس از مراجعت از دارالحکومه، مستقیماً بطرف زیرزمین خانه‌اش رفت و ده طاقه عبای بوشهری که لای آنها گرد تنباکو ریخته بودند، از صندوق بیرون آورده با نامه زیر برای والی فرستاد:

حضرت اشرف جناب آقای امیر نظام گروسی والی معظم کرمانشاهان از آنجائیکه راضی نیستم يك عبا از صندوق حضرت اشرف کم بشود و برای اینکه دیگران هم مانند چاکر مفتخر بدریافت خلعت بشوند ده طاقه عبای بوشهری تقدیم حضور گردید. علت پوشیدن عبای رفودار اینست که میخواهم دیگران از دیدن عبا و لباس نو بتن چاکر ناراحت نشوند.

الاحقر محمدحسن<sup>۱</sup>

درآمد حاج آقا حسن بیشتر از راه نزول تأمین می‌شد. بعلمت داشت نمایندگی سیاسی انگلیس هر گاه در سر موعد پرداخت نزول از طرف صاحب ملك میسر نمیشد، او بدون اینکه يك روز گذشت کند، ملكی را که در گرو داشت بنفع خود ضبط و باصطلاح اهالی کرمانشاه (لزوم) میکرد. روزیکه پدرش بایران آمد فقط ده هزار تومان پول نقد داشت ولی روزیکه حاج آقا حسن مرد هفتاد پارچه ملك آباد و زر خیز مردم

۱- این خاطره را نیز آقای نادعلی کریمی نماینده پیشین مجلس شورای ملی و همچنین آقای اسمعیل نیکومتش که از زندگی وکیل الدوله اطلاعات دقیق دارند نقل کرده‌اند.

کرمانشاهان را که درگروش بود و بنام خود برداشت کرده بود، در تملک خویش داشت.  
لرد کرزن در این باره مینویسد :

حاجی محمد حسن بواسطه کلردانی و مهارت در امور بازرگانی بزودی ثروت هنگفتی بدست آورد و دارای صدقیه و آبادی در بست و ششدانگ شد. وی بتدریج شش کاروانسرا ساخت و باغ و عمارت محمد علی میرزا دولتشاه پسر فتحعلی شاه را خریداری کرد. البته سرعتمه پیشرفت کار او تحت الحمایگی دولت انگلیس بود و بهمین سبب مامورین دولت نمیتوانستند هر روز به عناوین مختلف او را بدوشند.

وی در جشن تولد ملکه ویکتوریا تمام شهر کرمانشاه را آذین بندی و چراغان میکرد و به اعیان و معارف شهر شام و ناهار میداد و به این طریق آبرو و حیثیت نمایندگی ما را حفظ مینمود.

این اواخر که من او را در طهران ملاقات کردم پیر شده بود و از بیماری مالاریا رنج میکشید. چون اطبای طهران از معالجه او عاجز ماندند به سفارت انگلیس رفت و تحت درمان طیب مخصوص سفارت و سایر پزشکان اروپائی قرار گرفت و نزدیک بود معالجه شده، و از بیماری و از جنگ مرگ خلاص شود ولی متأسفانه با همه تلاشهایی که برای بهبود او به کار رفت ناگه اجل گریبان او را گرفت و بالاخره او را به خاک کشید.<sup>۱</sup>

اعتماد السلطنه فوت او را در جزء وقایع روز ۱۳ شعبان ۱۳۱۰ - ۱۸۹۲ م - ضبط کرده مینویسد: «... شنیدم حاجی آقا حسن وکیل الدوله انگلیس که بسیار شخص معتبر و معقولی بود در کرمانشاهان فوت کرده، خیلی افسوس خوردم»<sup>۲</sup> یکی از کارهای نیک او کمک به اردوی دولت و مردم کرمانشاه در قحطی سال ۱۲۸۸ هـ - ۱۸۷۱ م است که در تواریخ از او یاد شده است.

پس از درگذشت حاج آقا حسن، لقب وکیل الدوله انگلیس پس از ۱۲ سال به حاج میرزا عبدالرحیم که اوتیز بعداً لقب «خان بهادری» گرفت، واگذار شد. حاج میرزا

۱- جلد دوم ایران و مسئله ایران ترجمه علی جواهر کلام بنام جهانگردی ایران،

۲- خاطرات اعتماد السلطنه ۹۲۸



عبدالرحیم خان که تا ۱۹۱۰ م - ۱۳۲۸ هـ وکیل الدوله بود، در ۱۳۲۱ هـ - ۱۹۰۳ م. درگذشت. یکی از فرزندان زکوراوا دختر آقا محمد باقر بهبهانی امام جمعه کرمانشاه ازدواج کرد. از این ازدواج دو پسر بنام «هدایت‌الله پالیزی» و «عنایت‌الله‌هبان» باقی ماند. هدایت‌الله پالیزی در دوره های ۱۶ و ۱۵ نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت و یک دوره هم سناتور شد.

یک وکیل الدوله دیگر انگلیس که سالها در بندر وکیل الدوله انگلیس ایران سمت نمایندگی سیاسی و کنسولی دولت انگلستان را در بندر لنگه داشت، در بندر لنگه می‌زیست و بنام «آقابدر وکیل الدوله» معروف بود.

اسمعیل نورزاده بوشهری که یکی از احرار جنوب ایران و نویسنده چهار کتاب معروف درباره خلیج فارس و «اسرار نهضت جنوب» میباشند، معرفی جالبی درباره آقا بدر وکیل الدوله انگلیس بعمل آورده‌اند که بسیار شنیدنی است. نورزاده عقیده دارد که این آقا بدر که سالها سمت کنسولی انگلیس در بندر لنگه را بعهده داشت، تا خاتمه جنگ بین‌المللی اول در سواحل جنوبی ایران با داشتن سمت «کنسولی» و «وکیل الدوله» ای بدولت «صاحب‌خود» خدمت میکرد و از هیچگونه آزار و اذیت بمردم این سامان خودداری نمی‌نمود. از اسناد بسیار جالبی که نورزاده در دست دارد، یکی واگذاری جزیره «بوموسی» از طرف این شخص بدولت انگلیس میباشد. روزیکه او این جزیره را در اختیار دولت انگلیس گذاشت، در جزیره مذکور مأموران دولتی ایران حکومت میکردند ولی آقا بدر وکیل الدوله طی نامه‌ای این جزیره را بدولت انگلستان بخشید.

جزیره بوموسی ۵ کیلومتر طول و ۴ کیلو متر عرض دارد و عمق دریا در ساحل این جزیره هفت قامت (فادوم) میباشد. با اینکه این جزیره متعلق بدولت ایران بوده و هست، با اینحال حاکم محل بی اجازه دولت ایران استخراج گل سرخ (اکسید دوفر) جزیره را یک انگلیسی بنام (گاردن ویلی) واگذار کرد. قبلاً خاک سرخ بوموسی

بوسیله حاج حسن بن سمیه، تبعه ایران مقیم بندرلنگه استخراج میشد و تجارت خانه رابرت و نکموس آلمانی نیز آنرا بکشور آلمان صادر میکرد.

در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه، مرحوم محمد مهدی ملک‌التجار بوشهری حکمران بنادر و جزایر خلیج فارس، پرچم ایران را در آنجا برافراشت و نیز میسیون بلژیکی که گمرکات جنوب را اداره میکرد، یلترئیس گمرک بدیوموسی اعزام داشت. ولی در همین حال ناگهان آقا بدر وکیل الدوله نامه‌ای را که ذیل آن عنوان «کنسول افتخاری» مشاهده میشد، به ژنرال کنسول انگلیس در بوشهر فرستاد و باو اطلاع داد که برای تصرف جزیره و استخراج و حمل خاک سرخ آن اقدام کنند.

کنسول انگلیس در جواب آقا بدر نامه ز پر را باو نوشت:

عالیجاه عزت همراه آقا بدر رقعہ مورخ ۵ نوامبر ۱۹۰۲ - [۱۳۲۱ هـ] آنجناب رسید در باب استعلامیه که نمودید اعلام میدارد که مقصود از خاک سرخ (کلاک) چیزیست که آنرا خاک آهن خام مینامند و کلاک قرمز که باصطلاح محلی آنرا (مفر) میگویند، همان خاک سرخ است. حالاً زحمت کشیده اطلاع مطلوب را با اسرع مایکون بفرستید تا باداره وزارت خارجه لندن ایفا شود.

بتاریخ ۲۶ شعبان ۱۳۲۱ مطابق ۱۶ نوامبر ۱۹۰۲ سکرتری اول کنسولگری بیه انگلیس بوشهر (سکیره)

آقا بدر که در عالم خیال جزیره بوموسی را بدولت انگلیس بخشیده بود، موفق شد سالها خاک سرخ این جزیره را بشرکت های انگلیسی بفروشد ولی با آغاز جنگ جهانی دوران «ریاست» آقا بدر بسر آمد. وقتی جنگ جهانی آغاز شد، حکومت هندوستان یکی از پزشکان انگلیسی را بنام کنسول انگلیس مقیم بندرلنگه بدولت ایران معرفی کرد او که «دکتر جانستون» نام داشت در بالاخانه منزل مسکونی آقا بدر وکیل الدوله، دفتر کنسولگری انگلیس و همچنین مرکز طبابت دایر کرد. آقا بدر روزها پس از ملاقات دکتر جانستون بقبوه خانه‌ای که در زیر محل کنسولگری انگلیس قرار داشت میرفت و بازار واذیت مردم میپرداخت.

در سال ۱۲۹۸ هـ - ۱۸۸۰ م دولت ایران در صدد برآمد حاکمی به بندرلنگه

اعزام دارد. در زمستان آنسال محمود دریا بیگی از طرف حکمران کل بنادر، با صد نفر تفنگچی به بندر لنکه رفتند. همینکه حاکم وارد این شهر شد، سیل شکایت از طرف مردم علیه آقا بدر سرازیر گردید. روزی نبود که عندهای شاکی بدارالحکومه نروند و از مظالم آقابدر در گذشته شکایت نکنند. تضرع‌وزاری مردم بتدریج تفنگچیان حاکم را برانگیخت تا آقابدر و برادرانش را بقتل برسانند.

سه نفر از تفنگچیان حاکم که بازماندگان دلیران تنگستانی بودند و کینه انگلیس‌ها را بدل داشتند از شنیدن شرح مظالم آقابدر تحریک شده، یک روز صبح که آقابدر و برادرانش در قهوه‌خانه مشغول کشیدن قلیان بودند، او و دو برادرش را کشتند. ضاربین بلافاصله به قلعه حکومتی رفته با کمک سایر تفنگچیان در صدد دفاع از قلعه حکومتی برآمدند. دکتر جانتون که چند تفنگچی داشت، چون نمیتوانست در مقابل یکصد تفنگچی مقاومت کند، روز بعد بایک قایق بادی بطرف بوشهر رفت تا گزارش حادثه را به ژنرال کنسول انگلیس و حاکم کل بنادر بدهد. ضاربین آقابدر و ده تفنگچی دیگر وقتی از خبر حرکت کنسول انگلیس مطلع شدند، آنها نیز شبانه به بندر شبیکوه رفته، از آنجا به دشتستان و دلوار و دهات مسکونی خود رفتند و از مجازات فرار کردند. ژنرال کنسولگری انگلیس هم از اعزام مجدد دکتر جانتون به لنکه خود داری کرد و بدین ترتیب برای همیشه عنوان وکیل الدوله انگلیس در بنادر منسوخ و این دستگاه تعطیل و منحل گردید.

## آقاخان محلاتی

<http://www.chebayadkard.com>

از سیصد سال قبل تاکنون، خارجیان همیشه بفرقه‌های مذهبی در ایران و خاور میانه توجه خاصی داشتند و حمایت از آنان را از اصول سیاست خود می‌شمرده‌اند. از جمله این اقلیتها تشکیل فرق مختلف «بابی»، «ازللی» و «بهائی» و هم چنین فرقه اسماعیلیهرا میتوان نام برد. چنانکه میدانیم پس از ایجاد دو دستگی میان پیروان سید علی محمد باب، صبح ازل بریاست «ازلان» و میرزا حسینعلی بهاءاله بریاست فرقه «بهائی» رسیدند. بطوریکه در اسناد و مدارک بابیگانی عمومی انگلیس و بابیگانی عمومی هند دیده میشود و همچنین بسیاری از مورخان خارجی نیز نوشته‌اند، این دو فرقه در بدو تأسیس از پشتیبانی خارجیان برخوردار بوده‌اند.

«لرد کرزن» سیاستمدار مشهور انگلیسی در کتاب «ایران و مسئله ایران» تصریح میکند: «صبح ازل که در قبرس سکنی داشت، مقرری خاصی از حکومت انگلستان دریافت مینمود و در عین حال روسها هم از وی حمایت میکردند. چنانکه تا اواخر انقراض حکومت روسیه تزاری، دربار سلطنتی روس از هیچگونه کمک و جاویداری از بهائیان مضایقه نمیکرد و در مقابل قبرس، عشق آباد کانون بهائیان شد.»

ولی با سقوط حکومت تزاری و تسلط انگلیسها بر سرزمین فلسطین و نازل مقام و موقعیت و کاهش سازمان ازلیان، انگلیسها لقب «سر» را به پیشوای بهائیان دادند

و کوشیدند چنین وانمود کنند که بهائیان از حمایت آنان برخوردارند. اما بتدریج بهائیان که توسعه و نفوذ جهانی پیدا کردند، بجانب آمریکائیان روی آوردند و با گسترش دامنه بهائیت در آمریکا، در این سرزمین پهناور بفعالیت پرداختند و از انگلیسها روی برتافتند.<sup>۱</sup>

در این میان انگلیسها هم از «اسماعیله» و خانواده پیشوایان این فرقه مذهبی جانبداری میدرخ میگردند و هم از نفوذ خانواده «آقاخان» در پیش بردن سیاست خود در آسیا و آفریقا استفاده فراوان می بردند.

حال که به نقش فرقه های مذهبی اشاره کوتاهی کردیم، بد نیست که از آقاخان اول نیز نامی ببریم و خوانندگان ارجمند را با این نام که توأم با سلسله وقایع عظیمی در جنوب ایران است بهتر و بیشتر آشنا کنیم: نخستین سخن را از محمود محمود می آوریم که در باره «آقاخان» نوشته است: «این مرشدزاده محلاتی در لباس زهد و تقوی و عمامه سبزیسادت، به تحریک خارجی در این ایام غوغائی در نواحی یزد و کرمان و بم و بلوچستان برپا نمود، و بالاخره پس از شکست پی در پی از قشون ایران بهندوستان راه یافته در آن منلکت با مقرری دولت انگلیس مشغول ارشاد شد و اعقاب او هنوز هم از آن ارشاد متمتع میشوند، فتنه هائی که در این تاریخ در ایران رویداد همه آنها مربوط میشود بمسافرتی که محمد شاه بطرف هرات نمود...»<sup>۲</sup>

فتنه بزرگی که در لباس روحانیت و بمنظور آشفتن اوضاع جنوب ایران و اقتزاع بلوچستان برپا شد، بنصرت «سید محمد حسن الحسینی» معروف به آقاخان پسر دشیخ خلیل اله، رئیس فرقه اسماعیله صورت گرفت. شاه خلیل که جانشین پدر بود در سال ۱۲۳۲ - ۱۸۱۶ (م) در یزد بدست جماعتی از هنگامه طلبان کشته شد و آقاخان پسر ارشد او که در سال ۱۲۱۹ - ۱۸۰۱ (م) بدنی آمده بود و در آن هنگام

۱ - اسناد و مدارک بیشتر از ارتباط بهائیان - بایان - ازلیان با خارجیان بطور مفروح در جلد دوم این کتاب شرح داده خواهد شد.

۲ - جلد دوم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ۳۹۰

سیزده سال پیش نداشت که جانشینی از پدر را بارث برد.<sup>۱</sup>  
آقاخان خود در این باره مینویسد: «پس از وقوع این واقعه [قتل پدرش]



اولین عکس آقاخان محلاتی

خویش و بیگانه، یگانه وار بمخالفتم موافقت نمودند و تقویت امنای دولت سلطانی  
بمعاونت اعداد مزید بر علتها گشته و...<sup>۲</sup> در این هنگام فتحعلیشاه که متوجه خطر

۱- امیر کبیر و ایران.. چاپ اول س ۲۶۰

۲- عبرت افزا - س ۵

دین سازی در کشور شده بود ، برای اینکه غائله را خاموش کند ، در صدد استمالت آقاخان برآمد و یکی از دخترانش را بعقد او در آورد و بیست هزار تومان باو وجه نقد داد و موقتاً فتنه را خاموش کرد .

در دوران سلطنت محمد شاه ، بنا به پیشنهاد قائم مقام ، آقاخان بحکومت کرمان منصوب شد . اما هنگامیکه محمدشاه به هرات لشکر کشید و مرزهای هندوستان بخطر افتاد ، انگلیسها آقاخان را تحریک بانقلاب و طغیان علیه محمد شاه کردند ، ولی این قیام و طغیان زیاد بطول نیانجامید ، زیرا فیروز میرزا او را بشدت سرکوب و قوایش را متلاشی کرد . پس از مراجعت شاه از هرات ، فریدون میرزا فرمانفرمای فارس از آقاخان وساطت کرد و او را بتهران فرستاد و در حضرت عبدالعظیم اقامت داد .<sup>۱</sup> اعتمادالسلطنه در جزء وقایع ۱۲۵۵ هـ . ( ۱۸۳۹ م ) مینویسد : « هم در این سال آقاخان محلاتی این شاه خلیل الله رئیس طایفه اسماعیله که سابقاً به بم متحصن شده بود ، اطمینان یافته بدارالخلافه آمد و در حضرت عبدالعظیم اعتکاف جست و بنا بر سیادت عمامه سبز بر نهاده بود . حاجی میرزا آقاسی ، حاجی عبدالمحمد محلاتی را بزایویه مقدسه فرستاد که آقاخان را کاملاً اطمینان داده بدارالخلافه آورد ، اگر چه آقاخان بجهت اینکه حاجی عبدالمحمد سابقاً از رعایای او بوده از این معنی استنکاف داشت که بدارالخلافه آید ، ولی ناچار تصکین نموده ، باعمامه سبز بحضور حاجی میرزا آقاسی آمد و به شفاعت او عفو و مرخص شد و بخانه خود رفت . پس از چندی از خاکپای مبارکهما بون اجازت خواست که با اهل و عیال خود بزیرت مکهمعظمه مشرف شود و پس از حصول اجازت ، اهل و عیال و اطفال خود را از راه بغداد بعتبات روانه ساخت و بابتیاع اسبهای عربی و غیره پرداخت .

در مدت دوسه ماه تقریباً بانصد رأس اسب عربی تحصیل کرده و در هر جاسوار دلیری سراغ داشت او را به بذل وجوه فریفته دور خود جمع نمود و در اوایل رجب با

۱- عبرت افزا - ص ۷

۲- امیر کبیر و ایران - ص ۲۶۲

ملازمان و برادران خود بجانب کرمان روان شد ، چه هواخواهان و مریدهای او که از جمله فرقه عطاءالاهی بودند داخل در طریقۀ اسماعیلیه شدند در صفحات شهر بابلش و آن حدود بودند . خلاصه آقاخان فرمان معمولی تمام کرد باین مضمون که ما آقاخان را حکومت کرمان دادیم ، اهل کرمان باید اطاعت او کنند . و نوشتجاتی بر طبق آن فرمان باهالی کرمان نوشته ، اظهار داشت که من رخصت زیارت مکه خواسته بودم ، در بین راه حکم حکومت کرمان بمن رسید .

از آن طرف چون خبر حرکت آقاخان محلاتی بجانب کرمان باهنای دولت رسید احکام به بهاءالدوله بهمن میرزا حکمران یزد در دفع ورد او صادر شد . همین تفصیل را به فضلعلی خان قرايانی حاکم کرمان مرقوم داشتند . آقاخان چون بخارج شهر رسید ، میرزا حبیب الله<sup>۱</sup> نویسنده خود را با احکام معموله نزد نواب بهاءالدوله فرستاد و نواب معزی الیه چون هنوز بی خبر بوده فرماندار دستور داد منزلی در شهر برای اقامت آقاخان مهیا نمایند و چند نفر را معین کرد که روز ۱۵ رجب باستقبال او روند ، ولی آقاخان وارد شهر نشد و مستعذر شد باینکه مشغول اخذ زکوه جماعت عطاءالاهی هستم و راه کرمان پیش گرفت و احکام دفع و تمتع او به بهاءالدوله رسیده نواب معزی الیه با جماعتی آقاخان را تعاقب نمود ، ولی باو نرسید و به یزد بازگشت و آقاخان بنواحی کرمان رسید و نوشتجات معموله خود را بمردم نمود . روز دیگر اخبار صحیح شیوع یافت و کارگزاران دولت بفکر اخذ و قید آقاخان افتادند .<sup>۲</sup>

آقاخان وقتی دانست تحت تعقیب قوای دولتی قرار گرفته است ، بدون اینکه بشهر کرمان وارد شود ، بطرف شهر بابلک عزیمت کرد . او برای اینکه به انگلیسها خدمت بسزائی کرده باشد ، در نظر داشت با کهنبدل خان ، خدارحم خان و مهردل خان که در این ایام با انگلیسها در جدال و زد و خورد بودند ، بجنگد و بدین منظور ابتدا

(۱) جاعل فرامین سلطنتی بمشوان آقاخان ، حاجی میرزا احمد اصفهانی است نه

میرزا حبیب الله .

۲- منظم ناصری .



قصد تصرف «سیرجان» را کرد، ولی فضلعلیخان قرا باغی بیگلربیگی بقوای اوشکست سختی وارد آورد. فرمانفرمای هندوستان وقتی از شکست او باخبر شد، سعیدخان بلوچ را با توپخانه و مهمات فراوانی از راه قندهار و سیستان بکمک قوای آقاخان فرستاد. اما شکست های پی در پی، قوای او را بکلی متلاشی کرد تا جائیکه در صدد برآمد از راه بندرعباس و عربستان به هندوستان فرار کند. او در حین عقب نشینی خود را به «شمیل» رسانید ولی در آنجا نیز از قوای دولتی ایران شکست خورد. فرمانفرمای هندوستان و سایر انگلیسها برای نجات جان او اقدام کردند و «راولینسون»<sup>۱</sup> را که در این ایام در قندهار بود، مأمور رسانیدن او به هند نمودند. آقاخان در ۱۲۵۷ هـ (۱۸۴۱ م) وازد قندهار شد و بطوریکه مینویسد: «خرج مهمانی ما را خشکه از قرار روزی صد روپیه مقرر کردند»<sup>۲</sup>

«راولینسون» در صدد برآمد آقاخان را مأمور تسخیر هرات و سپس سامزد پادشاهی افغانستان کند. او موافقت «لرد مکناتن»<sup>۳</sup> را که در کابل بسر میبرد با طرح خود جلب کرد، ولی قیام مردانه وزیر محمد اکبرخان، سردوست محمدخان و شکست سختی که وی بقوای انگلیس وارد آورد، موضوع تصرف کابل بوسیله آقاخان را بکلی منتفی کرد.<sup>۴</sup> خود او مینویسد: «پس از دید و بازدیدها شرح احوال ما را شاهزاده محمد [تیمور میرزا] و راولینسن صاحب خود نوشته و بمن القا کردند. نوشتنم به لرد مکناتن صاحب و شاه شجاع و جواب در کمال مهربانی رسید و مقرر شد که بمعاونت آن هرات را گرفته، ساکن شوم. مگر تقدیر مخالف تدبیر آمد و حکایت بلوای کابل نتوانست شد و خلل فاحش در احوال صاحبان انگریز ظاهر شد». وقتی خیر همدستی آقاخان با انگلیسها به سرداران بلوچ رسید، شاهزاده «صفدر جنگ» و «محمد عمر خان سردار» نامدای به آقاخان نوشتند که «اگر بیرون آمدی و بما ملحق شدی فیها المعلنوب

RAWLINSON - ۱

۲- عبرت افزا - ص ۴۹

LORD MACNAUGHTEN - ۳

۴- امیر کبیر در ایران - چاپ اول - ص ۲۶۳

والا هر وقت دست یابیم اول تو و کسان تو را قتل میکنیم بعد انگریزان را<sup>۱</sup>،  
 متعاقب این وقایع او از ایران به هندوستان عزیمت کرد و بساط خود را در آنجا  
 گسترده به سبط نفوذ انگلیس در هند، کمک فراوان نمود.

«هنری بول» دانشمند انگلیسی در مقدمه‌های که بر کتاب «مارکو پولو» نوشته است  
 مینویسد: «... آقاخان در ازاء مستمری و وظیفه‌های که از حکومت انگلستان دریافت  
 میکرد حسن خدمتی نسبت به ژنرال «نوت» در قندهار و هم چنین «سرفاپیر» در سند  
 انجام داد». خود آقاخان درین باره چنین مینویسد: «در آن اوقات جنرال سرچالز  
 پنسیر صاحب و اطرام صاحب در سند بودند و مقصودشان این بود که میر نصیرخان  
 کراچی را واگذارند با نپا و پنسیر صاحب موصوف تمکین نمیکرد و علی‌مرادخان خیرپوری  
 باجنرال موصوف موافقت نمود و رفته رفته غائله طولانی شد.

من از رهگذر خیرخواهی اصرار بسیار بمیرها نمودم که مصلحت شما اینست  
 که کراچی را واگذارید و آسوده شوید که علاوه از آنچه مداخل سالیانه کراچی است  
 از دولت انگلیس بشما عاید خواهد شد» ولی این خیر اندیشی و نصایح پندرانه در نصیرخان  
 که علاقه بوطن خود داشت مؤثر نیفتاد و آماده جنگ شد.

اما آقاخان به فرمانده انگلیسی گفت: «موافق قانون اسلام نیست که من و نوکرهای من  
 مدد نکنیم، لکن چون لباس نوکرهای من ملبوس ایرانی است شاید بلوچهای لشکر شما  
 آنها را شناسند و خللی واقع شود. پس چند دست لباس سندی بدهید که نوکرهای  
 من بپوشند و باشما بجنگ بیایند. قبول نکرد و گفت شما مهمان من هستید و من هرگز  
 چنین تکلیفی را رضا نمیدهم...» آقاخان که بر اثر دوستی با انگلیسیان ناچار بکمک  
 لشکریان انگلیسی شتافته بود، سپس مینویسد: «... و چون قرار داده بودند که شبانه  
 بی خبر در «چپاونی» شیخون بزنند و او طرام صاحب و کسانی را که در چپاونی بودند  
 قتل‌عام کنند محض رضای الهی بجهازات سوار شدند و سلامت ماندند...»<sup>۲</sup>

۱ - عبرت افزا - ص ۵۰

۲ - عبرت افزا - ص ۵۳



آقاخان محلاتی و فرزندانش

اما وقتی بلوچها از رفتار آقاخان مطلع شدند با او و نوکرانش بیچسک برداختند و چهار دندان او را شکستند و ۳۲ هزار روپیه از اموالش را بیغما بردند. آقاخان مینویسد: «... جنرال صاحب سیاهه اموال غارت شده مرا خواستند که از بلوچها مطالبه نمایند. مگر مصلحت چنان دیدند که آنچه از ما غارت شد ببلوچان ببخشند

تا آنهارا رام وملك آرام گردد و در عوض از سرکار کمپنی بما بدهند...<sup>۱</sup>

پس از این فتح که نصیب انگلیسها و آقاخان شد، او قصد ایران کرد و برادر خود «سردار محمد باقرخان» را در ربيع الاول ۱۲۶۰ باعدادارك زيادى که حکومت هند دیده بود برای تسخير قلعه «بمفهل» واقع در منطقه بلوچستان بايران فرستاد.

دکتر فریدون آدمیت مینویسد «همینکه آقاخان بسند رسید، دو باره بارجاع خدماتی گماشته شد، زیرا نقشه تسخير هرات جاعه عمل نپوشیده بود و باید موضوع اتزاع بلوچستان صورت میگرفت. حقا که این روحانی شاید خدمتهای بزرگی بدولت انگلیس کرد».<sup>۲</sup>

آقاخان چه در دوران آغاز خدمتگذاریش بانگلستان، چه در سالهای آخر عمرش هیچگاه منکر خدمتگذاری دولت بریتانیا و تجزیه ایران نبود، چنانچه خود او مینویسد: «بجهت خوانین، خدمتگزار و انعام و مواجب مقرر کردم و بقدر لازم وقت باستعداد برادر معزى الیه افزودم و حکم دادم که اگر ده لکثروپیه هم خرج بشود مضایقه نکنند و حتماً بمفهل را تسخير نمایند...»<sup>۳</sup>

آقامحمد علیخان بلوچ که از سرداران وطنخواه بود باسپاه آقاخان بیجنگ پرداخت و آقاخان وقتی با مقاومت سردار محمد علیخان مواجه گردید، برادر دیگر خود را که «سردار ابوالحسن خان» نام داشت، بکمک محمد باقر خان فرستاد. شاه وقتی از هجوم برادران آقاخان مطلع شد قوای کافی بکمک سردار محمد علیخان فرستاد و سرانجام در سال ۱۲۶۲ هـ (۱۸۴۵-م) برادران آقاخان را شکست سختی داد و متسواری ساخت.

بعد از فرار آقاخان از ایران وییوستن او باردوی انگلیس در قندهار، و رفتن وی به هند، دولت ایران استرداد او را بموجب معاهده ۱۲۲۹ - ۱۸۱۴ (م) خواستار

۱- عبرت افزا - ص ۵۶

۲- امیرکبیر و ایران ص ۲۶۴

۳- عبرت افزا - ص ۶۸

شد. ماره دهم این معاهده میگوید: «اگر از روسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار بولایت انگلیس نماید، باید بمحض اشارت امانی دولت ایران آنکس را از ولایت مزبوره بیرون کنند و اگر بیرون نرود، او را گرفته روانه ایران نمایند و در صورتیکه پیش از رسیدن آنکس بولایت مزبور اشارتی از امانی دولت ایران در باره او به حاکم آن محدود رسد، آنکس فرود آمده او را گرفته روانه ایران نمایند و همچنین معلومست که از جانب دولین شرایط این فصل استقرار پذیرفته ...» دولت انگلیس بعنوان اینکه «مشارالیه خدمت بدولت انگلیس کرده است» بقبول تقاضای ایران تن نداد. سرانجام قرار بر این شد که استثنائاً ایران خواهش دوستانه دولت انگلیس را بپذیرد و از استرداد آقاخان صرف نظر کند و حکومت هندوستان نیز تعهد کرد که آقاخان را از بمبئی بکلکنه ببرند تا مصدر فتنه و فساد نگردد.

اما حکومت هند، باین تعهد خود وفا نکرد و آقاخان را در بمبئی بعزت و احترام نگاه داشت، تا در سال ۱۲۶۲ هـ (۱۸۴۵ م) که ویرا بتسخیر بلوچستان گماشت. آقاخان نیز برادران خود را بتفصیلی که گذشت برای تصرف آنجا روانه ساخت و نامه‌های تحریک آمیزی بر رؤسای قیایل بلوچ نوشت و آنانرا بنافرمانی ایران و اطاعت از حکومت هند تحریک و دعوت نمود. حاجی میرزا آقاسی بدولت انگلیس اعتراض کرد و در نامه مورخ ذیحجه ۱۲۶۲ بسفیر آن دولت نوشت:

جناب جلالت و نیالت نصابا. محبان استظهاراً دوستان اعتقاداً مشفقاً معظماً، مکرر با نجان برحمت داد و تحریراً مصدع آمد، باز اظهار میدارد که دولت علیه ایران از اول بادولتی از دول اروپا که افتتاح مرابودت کرد و عهد دوستی بست بادولت فخریمه عظیمة انگلیزه بود، باین امید که نظر بمجاورت ایران و هندوستان و مخالفت و معاملات تبعه دولتین ابرار کان و حفظ عهد مقررہ اتحاد و التیامی فیما بین دولتین فخریمین بدهد که محسود اقارب و اجانب شده و در سرأوضراً و انتظام و اختلال باهم مساهم و مشارک باشید و کارگذاران دولتین و منتسبان حاضرین در حفظ اساس دوستی چنانین و انتظام ثغور

وسرحدات مملکتین لازمه اجتهاد و اهتمام را بعمل آورند، لیکن این مقصود و مأمول بعمل نیامده چندی است که پاره اطوار ناخوب و رفتار نامرغوب از کار گذاران و منتسبان آن دولت بیه صادر و ناشی میشود که هرگز اولیای دولت علیه اینطور حرکات خلاف را از آنها متوقع نبودند و نمیدانستند هرگز ممکن است از کار گذاران دولتی بزرگه تثبیت بدولت همجوار خود اینطور حرکات که مخالفت صریح بعهد نامه مبارکه دارد بظهور رسد.

از جمله داستان آقاخان محلاتی نوکر خائن و فراری این دولت جاوید آیت است که در چهار سال قبل از این که مشارالیه در سرحد کرمان و بلوچستان پاره ای از اشار را جمع آوری کرده بنای هرزگی را گذاشت. سرحداتاران دولت علیه سلك جمعیت او را از هم گسیخته سه عراده توپ که روی آنها خط انگلیس داشت از او بدست آورده خود او فرار کرده باردوی قشون انگلیس که در آن اوقات در قندهار بود رفته او را تصاحب کردند و با اتفاق خود بمملکت سندیرده در آنجا نگاهداشتند، دوستدار شرحی بآن جناب نگارش داشت که چرا کار گذاران آن دولت بیه مخالف شروط عهدنامه مبارکه عالیجاه مشارالیه باید بدولت علیه رد شود یا از حدود متعلقه بدولت انگلیس اخراج کنند، اما از اینکه عالیجاه مشارالیه خدمت بدولت بیه انگلیس کرده است اولیای آن دولت بیه توقع دوستانه دارند که بمشارالیه اذن داده شود که در کلکته اقامت کند اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاهی صان الله شوکت عن التناهی محض امراضی خاطر آن دولت بیه این خواهر را که مخالفت بعهدنامه مبارکه داشت قبول فرمودند و قرار شد که مشارالیه در کلکته سکنی نموده مشروط بر اینکه روابط مخفیانه باهالی ابران نداشته، دست شرارت او از سرحدات دولت علیه کوتاه باشد. معذالك المراتب کار گذاران هندوستان او را بکلکته نبرده در بندر بمبئی نگاهداشته که مصدر شرارت و فساد شود و سرحدات کرمان و آن حدود را مغشوش نماید. چنانچه این روزها مشارالیه میرزا ابوالحسن خان و محمد باقر خان برادران خود را با چند اراده توپ و

جمعیتی از اشرار بلوچیه آنجا بر سر قلعه بمقبل فرستاده که آنجا را تسخیر کرده معامن فساد و شرارت خود سازد ... ظهور اینگونه افعال و حرکات خلاف از کار گذاران هندوستان یادوستی مثل دولت علیه ایران کمال استبعاد را دارد و از حسن انصافی که آن دولت دارند یقین دارم در قول من شریک نمی باشند و با ولیای دولت بیهیبه انگلیس خواهند نوشت که بکار گذاران هندوستان قدغن نمایند اینطورها با دولت همجوار قدیمی خود راه نروند و زیاده از این آن مفسد خائن را در بمبئی نگاه ندارند . یا موافق عهدنامه مبارکه عمل کنند و او را از ملک خود اخراج نمایند یا موافق خواهشی که کرده اند او را بکلکته برده دست شرارت و فساد او را از سرحدات دولت کوتاه دارند ...<sup>۱</sup>

پس از این اعتراض، بعضی از نامه های محلاتی که با مرای بلوچ نوشته بود، بدست عمال دولت ایران افتاد و حاجی میرزا آقاسی همه را بنظر سفیر انگلیس رسانید، تا بالاخره حکومت هند بناچار آقاخان را در جمادی الاول ۱۲۶۳ هـ - (۱۸۴۵ م) از بمبئی بکلکته کوچ داد. خود او مینویسد (... به دمدغه که جهت ترول ما تو اب فرما فرما معین کرده بود، ساکن گردیدیم ...)<sup>۲</sup>

آقاخان پس از اینکه بکلکته تبعید شد، بدستور انگلیسها عده ای از هندوان گرسنه و جمعی از جماعت «نجس»ها و مسلمینی که فرماندار انگلیسی آنها را جمع کرده بود، بنام «اتباع» و پیروان دین «اسمعیلیه»، علم کرد. کلنل استوارت معاون انگلیسی فرماندار که ضمناً رئیس سازمان جاسوسی انگلیس در هند بود مینویسد: «... دستوری از روساء بمن رسید تا هر چه زودتر عده ای را بدور آقاخان جمع کنم و مقدمات دینی تازه فراهم کنیم. من از دینی که قرار بود عنوان شود هیچ اطلاعی نداشتم، خود آقاخان نیز مطالب زیادی در آن باره نمیدانست به همین جهت خواستم تا مستشرقین و یاماموران مذهبی هندوستان اطلاعات کامل در این باره بما بدهند ...»<sup>۳</sup>

۱- اسناد راکد وزارت خارجه ایران مجموعه ۵۰۲۵

۲- عبرت افزا،

۳- یادداشت های کلنل استوارت - ایندین افیس

همینکه وسائل دین نوینی که آقاخان میبایست رهبر آن باشد آماده شد، انگلیسها در صدد برآمدند، او را با جلال و شکوه روانه ایران نمایند. قبل از اعزام



آقاخان اول و برادرش سردار ابوالحسن خان

او بایران عده‌ای از جاسوسان حکومت هندوستان در بلوچستان و کرمان تبلیغاتی برای او نموده و مقدمات پذیرفتن دین جدید را فراهم کردند، بدین سبب وزیر مختار انگلیس در ایران از طرف فرمانفرمای هندوستان نامه‌ای بدولت ایران نوشته در صدد برآمد



فرمان کتبی برای معاودت او بدست آورد. کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در ایران در نامه ۲۷ صفر ۱۲۶۳ هـ (۱۸۴۶ م) بحاجی میرزا آقاسی چنین مینویسد: «... چون در این اوقات خود عالیجاه آقاخان مایل و راضی باین دربار شوکتمدار شده است و برضای خاطر میخواهد معاودت نماید لهذا جناب فرمانفرمای مملکت هندوستان دوستدار را مأمور فرموده اند که از اولیای این دولت علیه در مقام استفسار برآید که آیا اولیای دولت علیه راضی بمعاودت عالیجاه مشارالیه خواهند بود تا دوستدار مراتب را اظهار دارد. حال زحمت کشیده بهره رأی اصابت پیرای اولیای این دولت علیه قرار گیرد مرقوم فرمایند تا دوستدار نیز بجناب فرمانفرما اظهار دارد...»<sup>۱</sup>

حاجی میرزا آقاسی با مراجعت میرزا آقاخان مخالفت نکرد، اما شرط ورود او را از راه فارس یا بین النهرین دانست نه از راه بلوچستان و کرمان. شاید هم حاجی میرزا آقاسی از ورود جاسوسان اعزامی فرمانفرمای هندوستان اطلاع داشته است.

بطوریکه دکتر آدمیت مینویسد: «این نظریه حاجی میرزا آقاسی مبتنی بر این بود که اگر آقاخان از راه بلوچستان معاودت کند، احتمال دارد بتحریک وی در آن خط اغتشاشات و فتنه‌های برپاشود...»<sup>۲</sup> به همین جهت در جواب کلنل شیل مینویسد:

«... معلوم است بودن یا نبودن آقاخان در ایران برای دولت علی السویه است و اینکه چندی هم رفته بوده محض سفاقت و بیخردی بود کسی باور جوعی ندارد و حالا هم نخواهد داشت. در صورتیکه از راه فارس یا در غنبات عالیان از راه کرمان شاهان باعیال خود بخواهد بمحلات بیاید و در خانه خود بنشیند، کسی با او حرفی ندارد. بیاید بفرات در خانه خود باشد. فریه دولت آباد را هم که در عوض طلب خواجه عیسی تاجر دولت بیه روسیه داده بود و من دوهزارو پانصد تومان اشیاع کردم، تنخواه مرا رد کند.

۱- مجموعه اسناد راکد وزارت خارجه ایران مجموعه ۱-۴۰

۲- امیر کبیر و ایران چاپ دوم ص ۲۱۴

من قریه مزبور را بخود او وامی گذارم...» اگر چه تبلیغات بعدی انگلیسها حاجی میرزا آقاسی را مردی سفیه و ابله معرفی میکند، ولی همین نامه نشان میدهد که حاجی با چه زیرکی دفع شر او را کرده و در عین حالیکه وجودش را در ایران امر عادی جلوه میدهد، از ورودش به بلوچستان و کرمان جلوگیری میکند و در عین حال او را مجبور با قامت اجباری در محلات مینماید.

پس از فوت محمد شاه و سلطنت رسیدن ناصرالدین میرزا، آقاخان تیز با اجازه فرمانفرمای هندوستان از کلکنه به بمبئی بر میگردد. کنل شیل وزیر مختار انگلیس در ۲۹ صفر ۱۲۶۶ - ه (۱۸۴۹ - م) نامه زیر را به امیر کبیر مینویسد:

جناب جلالت و نبالت و کفایت نصایباً معجان استظهاراً دوستان اعتضاداً مشفقاً مکرماً، چند روز قبل با جناب مشفق مکرماً مهربان اظهار داشت که امنای ممالک هندوستان بر حسب خواهش اولیای دولت علیه ایران عالیجاه آقاخان را در هندوستان نگاهداشته اند اینروزها از جانب اولیای دولت بیه انگلیس شرحی رسید که از اولیای دولت علیه ایران استفسار دارد که آیا سبب حمایتی در ممانعت عالیجاه مشارالیه با مدن بخاک ایران دارند یا خیر؟ تادر صورت عدم سبب کارگزاران ممالک هندوستان را اعلام دارد، زحمت کشیده دوستدار را در مقام اطلاع بر آئید چون لازم بود زحمت داد.

امیر کبیر بدین نامه وزیر مختار پاسخی نمیدهد. باردیگر وزیر مختار انگلیس در غره ربیع الاول ۱۲۶۶ - ه (۱۸۴۹ - م) دومین نامه را به امیر مینویسد و بطور علنی بحمایت از آقاخان برخاسته و از صدر اعظم اجازه ورود او بایران را خواست. امیر کبیر در جواب او مینویسد:

جناب جلالت و نبالت نصایباً مجددت و فخامت اتساباً معجان استظهاراً مشفقاً معظماً شرحی که در باب آقاخان محلاتی مرقوم داشته بودید که امنای ممالک هندوستان او را بر حسب خواهش اولیای دولت علیه ایران در هندوستان نگاهداشته اند و از جانب اولیای دولت بیه انگلیس مأمورند که از اولیای دولت علیه ایران استفسار کنند که

آیا سبب حساسی در معامات عالیجاه مشارالیه بآمدن بخاک ایران دارنده یاخیر رسیده و بجواب میپردازد که در باب عصیان و شرارت‌هایی که از مشارالیه در سرحدات دولت علیه



سید محمد حسن برآقاخان

بظهور رسیده، ضرور باستظهار دوستدار نیست. آنجناب بهتر از من استحضار دارند و میداند که جرائم اعمال او نه بطوری است که ابداً از تقصیر او اغماض شده، هم استحضار

دارند که بعد از آنکه مشارالیه بسمت هندوستان فرار کرده، اولیای دولت علیه موافق شرط عهدنامه مبارکه از اولیای دولت بیه انگلیس مطالبه رد او را کردند. اولیای دولت بیه انگلیس دوستانه خواهش کردند که نظر بخدماتی که مشارالیه در سند کرده است، او را مستثنی داشته راضی نشود که در هندوستان باشد مشروط باینکه در جانی محل توقف او را قرار بدهند که دست فساد او از سرحدات دولت علیه کوتاه باشد و هم آنجناب نیز اطلاع دارند که در اوقاتی که مشارالیه در بمبئی اقامت داشت و باره نوشتجات فسادآمیز او که بایلات بلوچیه رعیت دولت علیه نوشته بود، بدست افتاده بود بملاحظه آنجناب رسید و اولیای دولت علیه خواهش کردند که حالا که او را نگاهداشته اند، کار گزاران هندوستان او را در کلکته که سرحدات دولت علیه مسافتی دارد، سکنی دهند. حال هم آنجناب اظهار میشود که اگر اولیای دولت بیه انگلیس مایل باشند که بایران بیاید باید بطور قراری او را سرحد داران دولت علیه بسپارید و الا نظر بکثرت عصیان و جرائم اعمال او اولیای دولت علیه راضی نخواهد شد که آقاخان بطور دیگر بایران معاودت بکند. چون لازم بود اظهار شد فی شهر ربیع الاول ۱۲۶۶ - ۲

این جواب روشن و صریح امیر کبیر، وزیر مختار انگلیس را درین بست قرارداد زیرا امیر در ضمن اینکه به آقاخان اجازه ورود بایران را داده، از دولت انگلیس نیز خواسته بود که بعلت و شرارت و فساد در ایران «و فرار به هندوستان» او را بعنوان فراری فاسد تحویل دهند. وزیر مختار انگلیس در ۱۴ ربیع الاول ۱۲۶۶ - ۳ (۱۸۴۹ - م) بامیر کبیر چنین مینویسد:

«بعد العنوان - شرحی که در جواب مراسله دوستدار در باب آقاخان بدان روش که نگارش رفته بود رسید، مراتب مندرجه اش معلوم آمد، دوستدار نیز خواهش اولیای ایندولت علیه را در دهند نگاه بدارند بامتنای دولت علیه انگلیس اظهار خواهد داشت البته سابقاً عالیجاه فرنت صاحب از حکم اولیای دولت انگلیس اولیای ایندولت علیه را اطلاع داده است که دولت انگلیس در قوه ندارند که او را برخلاف رضای خودش در آنجا نگاه بدارند، آنکه نوشته اند بطور فراری رد کنند البته آنجناب استحضار

دارند که دولت انگلیس چنین قراری با هیچ دولت ندارند که فراری پس بدهند، در فصل دهم عهدنامه مبارکه ملاحظه خواهند فرمود که قرار فیما بین دولتین علیتین این است که فراری خائن دولت ایران را از خاک خود بیرون کنند چنانچه در باب آقاخان هم در عالم دولتها و اتحاد فیما بین دولتین بیرون کردن او را موقوف کردند. چون لازم بود اظهار داشت.<sup>۱</sup>

این نامه وزیر مختار فقط پاسخ زیر کانه‌های است که انگلیسها میخواستند در زیر آن اقدامات و برنامه‌های اساسی خود را پنهان سازند. زیرا آنها در مورد آقاخان برنامه‌های وسیعی داشتند و میخواستند او را با تشریفات و رسوم من در آوردی روانه ایران کنند و بدست او تجزیه بلوچستان را از ایران فراهم نمایند، بیکار نه نشسته و بوسیله میرزا حسینخان کنسول ایران در بمبئی تقاضای شفاهی آقاخان را با اطلاع شاه ایران رسانیدند. خود او در وقایع سال ۱۲۶۷ چنین مینویسد: «... از رعایت دولت بغایت امیدوار بودم که باقصی الغایه بزمتم خواهند افزود و در حق عطفوت خواهند فرمود و بعد از آن همه خرابیها که در دولت شاه مرحوم دیده و کشیدم حال با بادیم خواهند پرداخت و با جمعی عیال و اطفال سادات متواری فراری بالطف شهریاری بموطن و مسقط الراس مستقر و متقبل خواهند ساخت...»<sup>۲</sup>

سفارت انگلیس در تهران، چند نامه دیگر درباره مراجعت آقاخان بایران نوشت، تا سرانجام امیر کبیر نیز موافقت کرد که از راه بوشهر بایران برگردد نه کرمان و بلوچستان. اما انگلیسها که میخواستند او را در شرق ایران مستقر کنند و سرحددار هندوستان و یا پادشاه بلوچستان و سیستان و کرمان نمایند، راضی باین امر نشدند.

پس از اینکه امیر کبیر بنحریك انگلیسها و مهد علیا کشته شد، بار دیگر مسئله مراجعت آقاخان بایران مطرح گردید. این بار خود آقاخان با فرستادن هدایای قیمتی برای شاه و صدراعظم و همچنین فرستادن فیل و زرافه بدربار سعی کرد تا شاید اجازه

۱- مجموعه اسناد وزارت خارجه ایران

۲- عبرت افزا- ص ۷۲

مراجعت از راه بلوچستان و کرمان وسکونت در این قسمت از ایران را بدست آورد .  
ولی حتی میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری که از سرسپردگان انگلیسها بود ، هم  
نتوانست اجازه ورود او بایران از راه بلوچستان را بدهد .  
آقاخان وقتی از همه جا مأیوس شد ، تصمیم باقامت در بمبئی گرفت و همه عمر  
را آنجا گذراند و یکی از ارکان سیاست انگلیس در هندوستان شد .

مسأله پناهنده شدن برخی از ایرانیان به سفارتخانه های بیگانه و حمایت دولتهای بیگانه از آنان از مسائل مهم و حساسی است که در طول تاریخ قاجار بارها مشکلات و دردهای فراوان و پیچیده‌ای برای دولتهای وقت ایران فراهم ساخته و در همه حال این مسئله چون سلاحی مؤثر، برای حفظ و تأمین مصالح بیگانگان بکاررفته است. چنانکه آنان گاهی در موقع مناسب از وجود این پناهندگان برای ارباب دولت ایران استفاده کرده و زمانی با حمایت از ایشان صفحه وقایع را بکلی بفتح خود برگردانیده‌اند و هنگامی هم از این مسأله برای تضعیف دستگاه سلطنتی و دولتی و عقیم کردن تصمیمات دولت ایران بهره برداری نموده‌اند. ماجرای پناهندگی حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدین شاه که از شاهزادگان فاضل و معتبر قاجار میبود از این راه بوده است.



از موضوع پناهنده شدن فرهاد میرزا در سفارت انگلیس در تاریخهای دوره قاجار ذکری بمیان نیامده و ظاهراً مورخان این دوره بخاطر اعتبار و نزدیکی او با پادشاه موضوع را بسکوت برگزار کرده‌اند. تنها نادر میرزا در تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، ضمن ترجمه شرح حال مختصری که از فرهاد میرزا نوشته باین موضوع اشاره کرده است که آن اشاره چنین است :

«... پس از آن، او را غلطی افتاد تا بدولت انگلیس پناهند و سالها از درگاه دور مانده بحکم پادشاه به طالقان و قزوین ساکن بود و وجوه دیوانی انجای، اورا مشاخره بود...» و سپس در پایان ترجمه حال او چنین اضافه میکنند: «چون از افتادن پناهی خاست و از دولت خارج بپرید»<sup>۱</sup>

محمود فرهاد معتمد نیز که در توضیحات کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی»، ترجمه حالا بالنسبه مبسوطی از شاهزاده فرهاد میرزا تنظیم کرده است از موضوع پناهنده شدن فرهاد میرزا سفارت انگلیس و مسأله حمایت انگلیسها از او بهیچوجه ذکری بمیان نیآورده و ماجرای او را بسکوت برگزار کرده است.

خوشبختانه با بدست آمدن بیست و چند نامه که بر سر همین مسأله بین دولت ایران و سفارت انگلستان در تهران مبادله شده است و اصل آن نامه هادر وزارت خارجه ایران ضمن مجموعه‌ای بشماره ۶۰۵۹ موجود میباشد،<sup>۲</sup> می‌توان تاحدی از ابهام این قضیه کاست و بستگی و ارتباط آنرا با تاریخ دوره قاجاریه روشن ساخت.

فرهاد میرزا پسر پانزدهم ولیعهد شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه است که در جمادی الاول ۱۲۳۳ - (۱۸۱۷ م) متولد شد<sup>۳</sup> و از شاهزادگان فاضل و دانشمند قاجاریه بوده است. فرهاد میرزا در سال ۱۲۵۰ - (۱۸۴۳ م) بحکمرانی خوزستان منصوب شد و تا سال ۱۲۵۲ - (۱۸۳۶ م) بر این کار باقی بود. در این سال بطهران احضار گردید و در التزام رکب محمد شاه بگرگان رفت. در سال ۱۲۵۴ - (۱۸۳۸ م) چون محمد شاه عازم جنگ هرات بود او را بعنوان و سمت نایب السلطنه در تهران گماشت<sup>۴</sup> و خود عازم هرات گردید. در سال ۱۲۵۵ - (۱۸۳۹ م) هم که محمد شاه باصفهان مسافرت میکرد (۱۴شوال) باز فرهاد میرزا بنیابت پادشاه در تهران برسیدگی

۱- ص ۷۵

۲- تنظیم این فصل، مرهون اطلاعات عمیق و محققانه سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی میباشد.

۳- منتظم ناصری ج ۳ ص ۱۱۸

۴- تاریخ تبریز ص ۷۵



امور پرداخت<sup>۱</sup> و در سال ۱۲۵۶ هـ (۱۸۴۰ م) بسمت نایب‌الایاله فارس منصوب شد.<sup>۲</sup> و چون نصراله خان کشیکچی باشی حکمران فارس درگذشت فرهاد میرزا مستقلاً بحکمرانی فارس انتخاب گشت و آغاز بکار کرد. مقارن این احوال بین ایلات قشقایی و قبایل ممسنی اختلافات وزد و خورد هائی روینداد و فرهاد میرزا برای سرکوبی آنها و آرامش منطقه، خود بمیان قبایل مزبور رفت و آنها را سرکوبی کرد و قلعه های طوس و نونز را که در محال ممسنی میبود ویران ساخت و پس از برقراری امنیت در آن مناطق و ناحیه کوهکیلویه، در ربیع الاول ۱۲۵۷ - (۱۸۴۱ م) بشیراز بازگشت. این قدرت و شایستگی فرهاد میرزا همچنین مقام فضل و دانش وی و نیز حسن تدبیر و درایتی که او در اداره امور فارس از خود نشان میداد، احتمالاً یکی از جهات و عللی بود که انگلیسها را با متوجه ساخته و اگر تیرگی روابط او و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقت راهم که برخی بدان اشاره کرده اند<sup>۳</sup>، صحیح بدانیم، این گمان بیشتر قوت می یابد که انگلیسها او را زیر نظر داشته اند. بهر حال ظاهراً از این روزها بود که عمال انگلیسی رفته رفته فرهاد میرزا را بجمع خود کشیدند، تا جائیکه روابط او با آنها در سال ۱۲۵۹ - (۱۸۴۳ م) بگوش دربار تهران رسید.

مؤلف تاسخ التواریخ در این خصوص بطور اشاره می نویسد: «جماعتی از اعیان فارس در حضرت کلداران دولت معروض داشتند که شاهزاده فرهاد میرزا حقوق دولت ایران را از گردن خویش فرو گذاشته و در نهانی با دولتی دیگر آشنا و یگانه شده. کلداران دولت بیم کردند که مبدا از میانه فتنه انگیزد و بادولتی که سالها طریق مؤالفت سیردماند مورث مخالفت شود. لاجرم او را از نیابت ایالت فارس خلع کردند و فتح اله خان مانی را باسواری چند از مردم مانی فرمان کردند تا سفر شیراز کرده او را بحضرت آورد و میرزانی خان امیر دیوان را بجای او بحکومت فارس فرستادند.»<sup>۴</sup>

۱- منتظم ناسری ج ۳ ص ۱۷۲

۲- تاریخ تبریز ص ۷۵

۳- مجله یادگار سال ۶ شماره ۶

۴- تاسخ التواریخ قاجاریه جلد ۲ ص ۱۵۰

از این پس تا سال ۱۲۷۳ در تواریخ دوره قاجار از فرهاد میرزا و بستگی‌ها و ارتباط او با انگلیس‌ها دیگر ذکری دیده نمی‌شود و همچنین مورخان مزبور نوشته‌اند بعد از آنکه فرهاد میرزا در سال ۱۲۵۹ بپهران آمده، با او چه رفتاری شده است.

در یکی از نامه‌های آن زمان که سر ویلیام تیلور طامسن وزیر مختار انگلیس بتاريخ ۲۶ ربیع الاول ۱۲۷۱ برای میرزا آقاخان اعتماد الدوله صدراعظم وقت نوشته، در مورد آمدن فرهاد میرزا بپهران چنین اشاره شده است:

«... در سنوات سابق که شاهزاده حاکم فارس بودند، با اینکه در رسانیدن مالیات و انجام امورات دیوانی بهیچوجه مورد ایراد نبودند و پیوسته مراقب بوده‌اند که فیما بین دولتین علیتین مودت و دوستی باشد و این فقره را مصلحت دولت خود می‌شمردند، چون مرحوم حاجی میرزا آقاسی صدراعظم آن زمان که علایه اظهار و افتخار برجستی روس میکرد و رفتار شاهزاده را منافی رأی و عقیده خود میدانست، شاهزاده را عزل کرد، در کمال خفت و بی‌احترامی به دارالخلافت آورد»<sup>۱</sup>

از این تاریخ تا سال ۱۲۶۴ هـ - ۱۸۴۷ م از وضع فرهاد میرزا اطلاعی در دست نیست ظاهراً وی در طی این مدت از کارهای دولتی برکنار بوده است در این سال محمد شاه درگذشت (ششم شوال ۱۲۶۴) و تا تخت نشستن ناصرالدین میرزا ولیعهد که در تبریز بود، مهد علیا مادر او قدرت را بدست گرفت و نخستین کاری که کرد این بود که برادران خود را چند تن مأمور نمود شاهزاده عباس میرزا برادر کوچکتر ناصرالدین میرزا را دستگیر و کور کنند<sup>۲</sup> ولی چون فرهاد میرزا از قضیه آگاه شد بی‌بانه دیندار خواهران خود باندرون شاهی آمد و پس از گفتگوهای بسیار با اهل حرم، صلاح در آن دیده شد که عباس میرزا بسفارت انگلیس پناهنده شود و چون در بیرون آمدن عباس میرزا از اندرون احتمال خطر میرفت تا گزیری نامه‌ای بسفیر انگلیس نوشت و آن نامه

۱- استاد دولتی ایران مجلد ۶۰۵۹

۲- شرح حال عباس میرزا ملک آرا ص ۲

را از بیراهه بقلهك ، مفر تابستانی سفارت انگلیس برد و بطوریکه عباس میرزا خود نوشته است :

« فی الفور صاحب ، حکیم خود دکسون صاحب را فرستاده بهمه ابلاغ نمود که عباس میرزا در تحت حمایت دولت انگلیس است...<sup>۱</sup> و از اینجا این نکته معلوم میشود که فرهاد میرزا در این موقع هنوز با سفارت انگلیس رابطه داشته و راه آنجا را خوب میشناخته است .

دخالت فرهاد میرزا در امر نجات عباس میرزا بی گمان موجب گردید که فرهاد میرزا مورد کینه و بی مهری مهد علیا قرار گیرد و سالها از کار برکنار بماند. چه آنکه سالها بعد از آنکه با پادشاهی ناصرالدینشاه بساط قدرت حاجی میرزا آقاسی برچینه شد ، معذالك چون مهد علیا هنوز قدرت مطلقه را در دست داشت ، فرهاد میرزا را تا حدود سال ۱۲۷۶ هـ - ( ۱۸۵۹ - م ) برکنار نگاهداشت و فقط بدریافت نشان میرپنجی و حمایل مخصوص آن مقنن گردید<sup>۲</sup> در حالیکه او در دستگاه دولتی راه و جایی نداشت. اسناد و شواهد تاریخی نشان میدهد که در خلال این ایام - یعنی از سال ۱۲۶۴ تا ۱۲۷۶ فرها میرزا دوبار سفارت انگلیس پناهنده شد و مکاتباتی که بر سر پناهنده شدن او میان دولت ایران و سفارت انگلیس مبادله گردید ثابت میکند که موضوع بوخامت کشیده بود ، تا جایی که وقتی مأموران دولت ایران برای مذاکره در خصوص بازگرداندن فرهاد میرزا ، سفارت انگلیس میروند ، سفیر انگلیس خطی بروی زمین در مقابل ایشان میکشد میگوید :

« هر کس از این خط تجاوز کند او را بقتل خواهیم رساند ! »<sup>۳</sup>

در سال ۱۲۶۸ بوسیله عده‌ای پیروان باب سوه قصدی نسبت بجان ناصرالدینشاه صورت گرفت<sup>۴</sup> که در این حادثه مغرضین عباس میرزا ، برادر او را که از سال ۱۲۶۴ تحت

۱- شرح حال عباس میرزا ملك آرا ص ۲

۲- منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۶۶

۳- یکسال در میان ایرانیان - براون ص ۱۱۳

۴- ناسخ التواریخ ج ۳ ص ۱۷۲

حمایت انگلیسها بود متهم کردند. ناصرالدین شام‌آورا به بغداد تبعید کرد و احتمالاً فرهاد میرزا در این قضیه باعباس میرزا متهم شد زیرا در نامه‌ای که «سرجستن شیل» وزیر مختار انگلیس بتاريخ ۲۹ محرم ۱۲۶۹- یعنی سه ماه بعد از سوء قصد مزبور- بمیرزا آقاخان نوشت معلوم میگردد که درست مقارن همان روزها، فرهاد میرزا مورد بی‌مهری شاه واقعه و ناصرالدین‌شاه دستور داده بود او را بطالقان تبعید کنند و در نتیجه فرهاد میرزا از بیم جان بسفارت انگلیس پناهنده شد.

اگرچه در این نامه ذکری از همکاری فرهاد میرزا با عباس میرزا بی‌بیان نیامده است، ولی تقارن واقعه تبعید این دو نفر از عواملیست که این گمان را بوجود می‌آورد. بخصوص که چندی بعد هم این مسأله بخودی خود مورد بحث و گفتگوی دولت ایران و سفارت انگلیس واقع گردید از طرفی در گزارشی که سفارت فرانسه در ایران، بتاريخ هشتم ژانویه ۱۸۵۵ (۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۷۱) بدولت متبوع خود فرستاده، بصراحت از این همکاری و ارتباط و بعد هم از پناهنده شدن فرهاد میرزا در سفارت انگلیس صحبت شده است.<sup>۱</sup>

مواد نامه سرجستن شیل که مضمون بمهرآوست درباره فرهاد میرزا چنین است: «جناب جلالتماً با. شرحی که در باب نواب فرهاد میرزا نگارش رفته بود که در آن واهمه کرده و در آن ضمن قسم‌های موکده یاد کرده بودند<sup>۲</sup> و از دوستار خواهش کرده بودند که ایشان را اطمینان داده روانه نماید رسید. اگر چه دوستار از همان تفصیلات شفاهی آنجناب که بکرات با دوستدار صحبت داشتند اطمینان داشت، ولی حالاً که این نوشته آنجناب که در حقیقت تمهد و اطمینان از آن بالاتر نمی‌شود، رسید کمال اطمینان حاصل کرده و یقین قطع دارد که از قرار همان نوشته از هر جهت بشخص نواب والا، جاناً و مالاً بر حسب شأن و آبرو بهیچوجه خللی راه نخواهد یافت. لذا محض خواهش اولیای آن دولت او را اطمینان داده روانه می‌نماید. ولی در دوستی از آنجناب خواهش

۱- اسناد دولتی ایران مجلد ۶۰۵۹

۲- اسناد ایران در وزارت امور خارجه فرانسه مجلد ۲۵ ص ۳۳

می‌نماید که تا ۱۳ صفر با ایشان مهلت بدهند که روز ۱۴ بر حسب امر اعلیحضرت شهریارى حکما روانه طالقان گردد. زیاده زحمتى ندارد. - تحریراً فی ۲۹ محرم سنه ۱۲۶۹ (پشت نامه اثر مهر کوچک و هشت گوش «جستن شیل» بتاریخ ۱۲۶۴ موجود است.<sup>۱</sup>)  
جالب این است که میرزا آقاخان در نامه اش مینویسد: «بعلی این ایطالاب و به جقه مبارک سرکار اعلیحضرت شهریارى و به مرگ فرزندی نظام الملک که اگر نواب فرهاد میرزا فرمایش پادشاه و لینهمت خود را اطاعت کند و بطالقان برود ابتدا ضرر جالبى و مالی برای ایشان نیست.»<sup>۲</sup>

بدین ترتیب فرهاد میرزا بعد از سپری شدن سیزدهم ماه صفر بطالقان رفت و تا اواخر ۱۲۷۱ هم ظاهراً در آنجا بود.

بموجب اسناد موجود، فرهاد میرزا در این سال بعلی که ظاهراً یکی از آنها سختی زندگى در طالقان بود، از حضور ناصرالدین شاه استدعا کرد که با اجازه داده شود بطهران بیاید و در طهران اقامت کند و سفیر انگلیس را نیز واسطه این کار ساخت. ولی ناصرالدین شاه خواهش فرهاد میرزا و وساطت سفیر را نپذیرفت و فرهاد میرزا ناچار از بیم جان، بی خبر از طالقان بتهران آمد و بسفارت انگلیس پناهنده شد و در نتیجه کشمکش میان دولت ایران و سفارت انگلیس آغاز گردید. ۲۰ فقره نامه و یادداشت رسمی در مورد این پناهندگى موجود است.

اسناد مزبور، حاوی شرح سماجت های نماینده انگلیس بطرفدارى از فرهاد میرزا و مدافعات دولت ایران بر اساس اثبات این حقیقت است که فرهاد میرزا يك نفر از اتباع دولت ایران است و صدور اجرائى هر حکمى در باره او در حد اختیارات دولت ایران میباشد. ولی ویلیام طلعمسن برای اثبات حرف خود موضوع تبعید فرهاد میرزا را یکتوع «بی احترامى بزرگ بدولت انگلیس» تعبیر می‌کرد و تلافى این «بی حرمتى» را بر ذمه خود واجب میدانست: «با وجود اینها دوستدار لازم می‌داند که مجدداً تکلیف

۱- مجموعه اسناد وزارت خارجه ایران ۶۰۵۹

۲- ایضا مجله ۶۰۵۹

کند که اولیای دولت ایران تعمق و تفکر نمایند که این فقره محض از برای یکنفر از خانه زاهدان همایون است. حرف همان است که سابق نوشته شده است، مطالبه دوستدار تلافی بی حرمتی است که بدولت انگلیس شده است و لازم است اظهار بدارد که آن بی حرمتی قصداً و عمداً از اولیای دولت ایران ظهور یافته است. آن سخت کاریها که از رفتار خود اولیای دولت ایران بظهور رسیده است سبب و جهت آن خود دولت ایران شده اند و رجوعی بدوستدار ندارد و چون حفظ ناموس و شأن و احترام دولت انگلیس را اولیای این دولت اینقدر کم اعتنائی نمودند حالاً بر عهدہ دوستدار است که فقط ملاحظه نماید آنچه لایق و شأن دولت خود است، لهذا مجبوراً دوستدار از آن جناب اشراف مطالبه میکند که بزودی بالصراحه اطلاع بدوستدار بدهند که منظور اولیای دولت ایران این است که قبول کند مطالبی را که دوستدار مطالبه کرده در کاغذ مورخه بیست و ششم ربیع الاول.<sup>۱</sup>

دولت ایران در ۱۵ ربیع الثانی باین نامه تند سفیر انگلیس پاسخ مبسوطی فرستاد و ضمن آن اظهار کرد که موضوع فرهاد میرزا از مسائل داخلی کشور است و با روابط خارجی بهیچوجه بستگی ندارد، حکمی که درباره او صادر شده حکمیت است که در باره يك تبعه ایران و از طرف دولت ایران صادر شده و این عمل بهیچوجه بی احترامی بدولت انگلیس نیست و در خاتمه یادداشت یادآوری شده بود که «بعد از این دوستدار در باب فرهاد میرزا راضی بر حمت شوال و جواب با آنجناب نمی شود و آنرا بی نمر میداند...» سر ویلیام طامسن در جواب این نامه کلیه اظهارات دولت ایران را بی مورد میداند و قید می کند که دولت ایران برای تلافی این بی حرمتی که نسبت بدولت امپراطوری انگلستان شده باید: <sup>۲</sup>

اولاً: دو نفر را یکی از طرف دولت و یکی از طرف شخص شاه برای عذرخواهی از شارژ دافر انگلیس بسفارت بفرستد!

۱- مجموعه اسناد وزارت خارجه ایران ۶۰۵۹

۲- مجله ۲۵ اوراق ۳۳ و ۳۴ اسناد وزارت خارجه فرانسه

ثانیاً- کلیه اموال و مایملک و حقوق فرهاد میرزا که دولت ایران آفران نصب و تصاحب کرده است فوراً پس بدهد.

ثالثاً- بفرهاد میرزا اجازه داده شود در تهران مقیم باشد و از همان حقوق و مزایا که سایر شاهزادگان قاجار برخوردارند استفاده کند.

این یادداشت در شانزدهم ربیع الاخر ۱۲۷۱ (عزرنویسه ۱۸۵۵) بدولت ایران رسید و شاه قاجار مجلس مشاوره‌ای مرکب از هشتاد تن از بزرگان و سران و اولیای امور کشور در دربار تشکیل داد تا برای رفع مشکل و معضل سیاسی که پیش آمده بود راهی یافته شود. مجلس مشاوره تا ساعت ۱۰ شب بطول انجامید و در بند امر سه تن از رجال پیشنهاد کردند پول و مقرری فرهاد میرزا باو واگذار شود تا با اطمینان خاطر از سفارت خارج گردد. اما خیلی زود این اقلیت هم بدسته دیگر پیوستند و بالنتیجه کلیه اعضای مجلس بالاتفاق رأی دادند که شاه در قلمرو سلطنت خود هر چه بخواهد بکند مختار است و اگر این پیشنهاد سفارت انگلیس پذیرفته شود کسر شأن و احترام مقام سلطنت خواهد بود شاه باید در اعتراض بر این سفیر گستاخ فوراً اقدام نماید.

در نتیجه نامه‌ای بدین شرح بسفارت نوشته شد: «... کاغذ مورخه ۱۶ آنجناب را در باب فرهاد میرزا موافق تفصیل فوق لابتدا نرسیده و ندیده محسوب دارند...»<sup>۱</sup>

آن جناب من غیر حق در اجرای مقصود غیر حقه اصرار و ایستادگی می نمایند. بطریق اولی حق بر اولیای این دولت می دهند که بعد از این بدناچه مصلحت امور کلی و دولتی و حفظ پاس شأن سلطنت اقتضا نماید عمل کنند و نتیجه که از این نوع مطالبات مصرا نه غیر حقه آنجناب روی دهد بر عهده خود آن جناب خواهد بود...»<sup>۲</sup>

گویا این ایستادگی و جواب محکم و قاطع دولت ایران کلر خود را کرد زیرا بموجب یادداشت دیگری که يك روز بعد از ارسال نامه مذکور از طرف دولت ایران خطاب به ظامسن فرستاده شد، معلوم گردید که فرهاد میرزا: «پس از ملتفت شدن بر قبح حرکت خود و بر معایب و خطرات راهی که اختیار نموده بود، اظهار توبه کرده

۱- ظاهراً بهمین سبب است که اصل این نامه جزو سایر نامه های متبادله نیست

۲- اسناد رسمی دول - ۶۰۵۹

و در باطن بحضور همایون واسطه برانگیخت، و ناصرالدین شاه هم از تقصیرات او گذشت و در نتیجه در شب دوشنبه هیجدهم ربیع الآخر - یعنی چند ساعتی بعد از وصول پاسخ تند و سخت دولت ایران - فرهاد میرزا از سفارت انگلیس خارج شد و این بیرون آمدن فرهاد میرزا از سفارت خواه بر حسب توصیه خود او بود و باصلاحدید و توصیه انگلیسها می‌رساند که انگلیسها دریافته بودند اصرار در طرفداری و حمایت از او به صلاح سیاست آنها نیست و بهمین سبب در نگاهداری فرهاد میرزا با فشاری بیشتری نکردند خاصه که می‌بینیم چند روز بعد هم که سفیر انگلیس بحضور ناصرالدین شاه رسید باصراحت اعتراف و اذعان کرد که شاهزاده فرهاد میرزا در حمایت دولت انگلیس نیست و این نکته را در نامه ۱۶ جمادی الاول خود نیز نوشته است :

«... باوجود اینکه دوستدار شفاهاً گفته بود حالا هم این دفعه مضایقه ندارد تحریراً جواب بدهد که نواب والا شاهزاده فرهاد میرزا در آن حالت نیست» (یعنی در حمایت انگلیس).

اما باید دانست شارژدافرانگلیس در نامه خود باز هم راهی برای تعقیب موضوع (اگر ضرورت یابد) باز گذاشته بود، باین معنی که در همان نامه مینویسد «هر چه فیما بین دوستدار و اولیای دولت ایران در این خصوص گفتگو شماست دوستدار باولیای دولت انگلیس اظهار داشته و روانه نمود و احکامی که در این خصوص از برای دوستدار صادر میشود در وقتش باولیای دولت ایران اظهار خواهد شد...»

بدین ترتیب قضیه ظاهراً بهمین جا پایان پذیرفت اما طولی نکشید که باز آتش فتنه روشن شد، باین معنی که چهار ماه بعد (در ماه رمضان) دولت ایران بفکر کاستن مقرری فرهاد میرزا افتاد و این امر موجب گردید فرهاد میرزا که راه سفارت انگلیس را شناخته بود، مجدداً بآن سفارت متوسل و ملتجی گردد و چنانکه استاد موجود نشان میدهد ناصرالدین شاه و سلطنت سفیر انگلیس را نپذیرفت و در نتیجه فرهاد میرزا که متکی بحمايت دولت انگلستان بود با پرخاش و تفرین نسبت به دستورات و دستخط شاه



بی احترامی کرد.<sup>۱</sup>

این وقایع درست مقارن ایامی است که چارلز موره سفیر جدید انگلستان تازه به تهران وارد شده بود و این چارلز موره همانست که دولت انگلیس او را برای تیره کردن روابط سیاسی دو تنین تهران فرستاده بود تا زمینه قطع روابط دو تنین را فراهم سازد و نتایج مطلوب بنفع دولت انگلستان بدست آید و او هم با وسایل و حیل فراوان بالاخره کار دو تنین را بقطع روابط کشانید و پرچم سفارت را پائین آورد و با هیأت سفارت از ایران خارج شد و به دنبال او کشتی های جنگی انگلستان بخلیج فارس وارد شدند و به بنادر بوشهر و محمره (خرمشهر امروز) حمله بردند و قوای نظامی آنها تا اهواز در خاک خوزستان پیش آمدند و بالاخره عهدنامه پاریس مبنی بر انتزاع افغانستان از ایران، بدولت ایران تحمیل گردید، (۷ رجب ۱۲۲۳) بنابراین هنگامی که این مقدمات و این سیر وقایع را در نظر بیاوریم، آیا نباید چنین استنباط کرد که میان قضیه فرهاد میرزا و سیاست چارلز موره ارتباط و بستگی هائی بوده است؟ شاید روزی با بدست آمدن اسناد و مدارک دیگری این نظر تأیید شود...

بهر حال قدر مسلم اینست که در همین روزها نامه ای از لرد کلارندن وزیر امور خارجه انگلیس به تهران رسید و چارلز موره مفاد آنرا بدینگونه تعبیر نمود که اولیای دولت انگلیس سخت آزرده اند و این رفتار را نوعی بی احترامی بمقام امپراطوری انگلستان می دانند و در مورد التزامی هم که فرهاد میرزا بشوق خاطر و بر حسب صلاح خویش بدولت ایران سپرده و در آن فید کرده بود دیگر مراودهئی با سفارت انگلیس نخواهد داشت، چارلز موره اظهار می داشت دولت ایران این التزام نامه را بجهت و

۱- از نامه ای که میرزا آقاخان اعتمادالدوله به چارلز نوشتن چنین آمده است:

... بعد از آنکه اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحی قدا منظور فرهاد میرزا را در آن خصوص قبول نفرمودند، بمقتضای اطمینان از طرف آنجناب در ماه مبارک رمضان بکتابچه دستور العمل که مزین بدستخط مبارک بوده آن بی ادبی و خودسری را نموده که بتفصیل آنجناب ملاحظه و این معنی باعث شده که دوستدار حضوراً باوتنفر نمود، و اورفت بخانه سرکار عظمت مدارمهد علیا و مترکبری دامت شوکتها نشست... - (مجموعه ۵۹، اسناد رسمی)

فشار از فرهاد میرزا گرفته است نه برضای خاطر، چنانکه در نامه‌ای که در دوازدهم شوال چارلس مری برای میرزا آقاخان فرستاد، نوشته بود: «اطلاع دوستدار از تفصیل دخالت گرفتن آن نوشته کمتر از استحضار خود آنجناب اشرف نمیشد...» و این نکته را دلیل بر بی‌احترامی نسبت به امپراطوری انگلستان دانسته چنین اعتراض کرده بود: «... از عبارات نوشته [بی] که اولیای دولت ایران از نواب شاهزاده فرهاد میرزا گرفته‌اند آشکار بود که تفسیر عمده نواب معظم‌الیه در نظر اولیای دولت مرادیه با این سفارت بود و چون دوستدار ظاهراً مقصود مراسله جناب جلالت‌ماب لاردر کلارندنان<sup>۱</sup> را در این باب واضحتر از آن جناب اشرف می‌فهمد، مجدداً با آنجناب اشرف تکرار می‌نماید که تا وقتی که دستورالعمل فانی از اولیای دولت انگلیس در اینخصوص ترسد نواب شاهزاده فرهاد میرزا در تحت حمایت تمام این سفارت خواهد بود. هرگاه اولیای دولت بخواهند منقصی جاناً [کذا] و مالا و حرمتاً بنواب معظم‌الیه برسانند، همان تاپیج بعمل خواهد آمد که ظاهر میشد در صورتی که چنین رفتار بنواب حاجی سیف‌الدوله میرزا یا دیگری از رعایای دولت ایران که در تحت حمایت این سفارت هستند می‌کردند...»

بدین ترتیب باز فرهاد میرزا، موضوع کشمکش دولتی ایران و انگلیس و مورد بهانه انگلیس‌ها گردید و سفیر انگلیس رسماً فرهاد میرزا را در حمایت خود اعلام کرد و تذکره حمایتی هم بدست او سپرد.

دولت ایران بر اثر پیش‌آمدن این وضع، نامه‌ئی اعتراض‌آمیز بتاريخ ۲۴ شوال بسفیر انگلیس نوشت که قسمتی از آن چنین است:

«دوستدار چیزی که از سواد مزبور استنباط کرد این است که سفارت آن دولت

۱- موضوع مراسله لاردر کلارندنان که چارلس مری ضمن نامه خود بدان اشاره کرده مربوط باین است که «اولیای دولت پادشاه انگلستان چنین حرکتی را [یعنی اتهام فرهاد میرزا را به داشتن ارتباط و مرادیه با سفارت انگلیس] گواه بدخواهی اولیای دولت ایران نسبت بدولت انگلستان خواهد داشت...» (اسناد رسمی مجموعه ۶۰۵۹)



قره‌آباد میرزا معتمدالدوله

خودش دارد اولیای دولت خود را متقاعد بر این می‌سازد که دولت ایران در مقام انبیت اشخاصی هستند که با سفارت آن دولت مراوده دارند. اگر از آنجناب سؤال شود که آیا مراوده اهالی ایران با آن سفارت انحصار بشخص فرهاد میرزا دارد یا اینکه جمعی از اعیان و معاریف ایران اعم از شاهزادگان و غیره همیشه با آن سفارت آمده و شده دارند و هیچگونه مورد بحث و ایراد نشده اند آیا چه جواب خواهد داد؟ بلی چیزی که حقیقت دارد و اولیای ایران بملاحظات چند نمی‌توانند راضی شد و افکار ندارند، اینست که میل ندارند جاهل کم‌ظرفی یا ستظهار حمایت از آن سفارت علانیه طریق تمبر و خودسری پیش بگیرد و سرمشق بدراهی سایر جهال این مملکت بشود. آنجناب بدون ملاحظه معایب که تذکره حمایت بنصت فرهاد میرزا شخص کم‌ظرف بی‌مایه که مدتی اولیای این دولت و آن سفارت گرفتار شیطان خیالیهای او بودند دادند و حال اینکه آنجناب هیچ حقیقی نداشتند که چنین کاغندی را در این مملکت بنصت چنان منسوب خاندان سلطنت بدهند، چنانچه اولیای دولت ایران آن تذکره را کان‌لم یکن انگاشته اند...»

اسناد دولتی مربوط به فرهاد میرزا بتاریخ ۲۸ شوال ۱۲۷۱ خاتمه می‌یابد و بدین ترتیب دیگر از وضع فرهاد میرزا اطلاعی نداریم، تا اینکه ضمن شرح وقایع سال ۱۲۷۳ در نسخ‌التواریخ به نام فرهاد میرزا بر می‌خوریم که چنین نوشته شده... چون مستر موره از ایران می‌رفت، جماعتی از مردم ایران را که در ظل حمایت دولت انگلیس می‌دانست نام و نشان ایشان را جریده کرده و بموسیقی قویینوا شارژدافر دولت فرانسه فرستاد و اعلام داد که این مردم در حمایت دولت انگلیس اند و بعد از سفر کردن من رعایت ایشان بر ذمت دولت فرانسه است و در آن جریده نام شاهزاده فرهاد میرزا نیز رقم بود. شاهزاده چون اصفای این سخن را کرد، روز هفتم ربیع‌الثانی کلمه [بی] چند نگار کرده خاتم بر زد و بشارژدافر داد که من پناهنده هیچ دولتی نیستم بلکه يك تن از چاکران درگاه شاهنشاه ایرانم و اگر مرا حکم بگردن زدن برسد، گردن نهادم و چاره نمی‌جویم و روی با دولت بیگانه نمی‌کنم. لاجرم شارژدافر نام او را از میان اسامی

محو کرد و از این فتنه وزیر مختار انگلیس را آگهی فرستادم<sup>۱</sup>.

میرزا آقاخان در نامه‌ای که به فرخ‌خان امین‌الدوله نوشته درباره تصمیم فرهاد میرزا معتمدالدوله چنین مینویسد: «... نواب فرهاد میرزا هم که فهمید استیونس [اسم] او را به شارژدفر فرانسه داده است، خودشان بی آنکه من مستحضر باشم بصراحت کاغذی به شارژدفر معزی‌الیه نوشتند که من از بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی روحی فداء هستم و در حمایت انگلیس و هیچ دولتی نیستم و نخواهم بود و اعلیحضرت اقدس همایون اعلی ولی نعمت من هستند هر حکمی که بر من جاری سازند مطیع و منقادم. شارژدفر فرانسه هم در جواب کاغذ نواب معزی‌الیه رسیده‌ای نوشته است و از تحت حمایت سفارت فرانسه که بجای حمایت سفارت انگلیس است نواب معزی‌الیه را بیرون آورده، بعد از آن نواب فرهاد میرزا خودش کیفیت را به من اظهار کرد. کاغذ شارژدفر فرانسه را که بپایشان نوشته بود به من داد که به وزارت امور خارجه دادم ضبط نمایند، و همچنین سواد کاغذ خودشان را که به شارژدفر مشارالیه نوشته بود به من داد که سواد هر دو را در جوف این پاکت برای استحضار شما فرستادم. منم مراتب ارادت شعاری نواب معزی‌الیه را به خاکپای همایون عرض کردم ایشان را مورد التفات فرمودند و به اعطای يك توب کلهجه تن مبارک همایون اعلی نواب معزی‌الیه را قرین مباحات فرمودند...»<sup>۲</sup>

بدین ترتیب بالاخره فرهاد میرزا که مدتی آلت سیاست انگلیسها شده بود، از سفارت انگلیس و حمایت دولت انگلستان بیرون آمد و باز در سلك خدمتگذاران دولت ایران قرار گرفت و غائله او پایان یافت.

از این پس دیگر در کتابهای تاریخی کراراً به نام فرهاد میرزا برمیخوریم که گاهی بدریافت نشان میر پنجبی و حمایل مخصوص (در سال ۱۲۷۶) و یا نشان طلا از مرتبه

۱- منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۶۶.

۲- اسناد و مدارک مأموریت امین‌الدوله ص ۱۸۱.

اول باحمایل امیرتومانی<sup>۱</sup> (درسال ۱۲۷۸) و با بلقب معتمدالدوله مقتخر گردیده است<sup>۲</sup> همچنین زمانی بحکومت برخی از ولایات و ایالات ایران مأمور شده (درسال ۱۲۷۸ بحکومت خوزستان و لرستان<sup>۳</sup> و حکمرانی کردستان و همدان سال ۱۲۸۴)<sup>۴</sup> و بسیاری مناصب و مشاغل دیگر ... تا اینکه سرانجام سال ۱۳۰۵ قمری درگذشت .

<http://www.chebayadkard.com>

- 
- ۱- اسناد و مدارك مأموریت امین‌الدوله ص ۱۸۱ .
  - ۲- ایضاً ص ۲۷۷ .
  - ۳- ص ۷۵ تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز
  - ۴- ص ۷۶ همان کتاب و تاریخ سپهسالاران اعظم .

## سید کاظم یزدی عالم جلیل القدر شیعیان

در فصول گذشته شمه‌ای از روابط برخی از علماء با انگلیسها را ذکر کردیم . آنچه که قبلاً یاد آور شدیم، مستند با اسناد وزارت خارجه و مدارک دیگری بود . اینک با استفاده از چند کتاب دیپلماتهای انگلیسی ، نکات تاریک دیگری از نفوذ و فعالیت مأموران سیاسی و دولتی انگلیسها را روشن میکنیم . از جمله دو کتاب مستند در باره (موقوفات اورد هند) است ، که نگارنده را در طریق دیگری از نحوه نفوذ انگلیسها در کشورهای مسلمان رهنمون میکند . مندرجات این کتب فعالیت‌های پنهانی انگلیسها را آشکار میکند ، و نشان میدهد که در این راه چگونه عالیت‌ترین احساسات و مقدمات مردم مسلمان بیازی گرفته میشود .

این دو کتاب در لندن و بزبان انگلیسی منتشر شده است . مؤلف یکی از این کتابها شخصی است بنام «جون هولیستر» که کتاب خود را تحت عنوان «شیعه در هند» نوشته است و دیگری «میس بل» دیپلمات انگلیسی است که سالها در سفارت بریتانیا در بغداد انجام وظیفه میکرد ، و شغل سیاسی اش حفظ ارتباط با دستجات مختلف در بین النهرین بود . متعاقب وصول این دو کتاب ، چهار جلد کتابی که «جعفر خلیلی» محقق شیعه و برادر عباس خلیلی قدیمی ترین روزنامه نگار ایرانی در عراق منتشر کرده به تهران رسید . دو جلد از کتاب خلیلی در باره نجف و مجلدات دیگر بکر بلا و سامره اختصاص دارد . تحقیقات عمیق خلیلی در باره «اعتاب مقدسه» آفتاب ارزنده و گرانبهاست که جا دارد

ایرانیان در صدور ترجمه و انتشار آن برآیند. نکته‌شایان توجه آنست که در مجلدات این کتب اسناد و مدارک فراوانی در باره ارتباط انگلیسها با مقامات مختلف و پرداخت حقوق و مستمری به اهل عمامه وجود دارد که در عین حال در دو جلد از آن یعنی در (قسم نجف) راجع به آن دسته از رؤسای مذهبی و رهبران شیعه که حاضر بقبول «پول» و «مقرری» از انگلیسها شده بودند نیز بتفصیل مطالبی بمیان آمده است.

چون نقل همه نوشته‌های این دانشمندان در باره آن دسته از اهل عمامه که به نحوی با انگلیسها ارتباط داشتند میسر نیست، به اختصار قسمت‌های کوتاهی از کتب دو گانه‌ای که در بالا بآنها اشاره شد، نقل می‌گردد.

«جون هولیستر» مؤلف کتاب «شیعه در هند» می‌نویسد «در این سرزمین کشوری بنام «اوده» در شمال هند وجود داشته که از سال ۱۷۲۲ تا ۱۸۵۶ [۱۱۳۴ تا ۱۲۷۲ هـ] حلقه ارتباط بین امپراطوری مغول و شیعه‌هند و استانهای که اکنون جزو دولت پاکستان میباشد، بشمار میرفته است.

این دولت موفقاتی داشته که درآمد آنها بین مستحقان در نجف و کربلا توزیع میشده است. سلاطین «اوده» مبلغ سده میلیون و نیم لیره استرلینگ، بعنوان ذخیره برای افراد خانواده خود نگاهداشته بودند و همه ساله بمبالغ هنگفتی به مکه، مدینه، کربلا و نجف اشرف میفرستادند و چون بعضی از آنان ورته‌ای نداشتند، همه وجوهات را به این اماکن اختصاص میدادند.»

میس بل دیپلمات انگلیسی می‌نویسد: «غازی الدین حیدر، پادشاه اوده مبلغ ۱۲۱/۰۰۰ روپیه در سال به کربلا و نجف میفرستاد، دولت هند که وارث مسئولیت‌های شرکت هند شرقی بود، خود را ناظر بر این وقف میدانست. معیناً پول هر دو رهمه ساله مشکلائی ایجاد می‌کرد، یحیی که سرانجام در سال ۱۹۱۰ (۱۲۳۷ هـ) ترتیبات خاصی برای پرداخت آن داده شد و دو کمیته خیریه در نجف و کربلا بوجود آمد که در هر يك از آنها عده‌ای مجتهد و ریش سفید عضویت داشتند و وجوهات زیر نظر آنها تقسیم میگردد و اصل وجوه موقوفه بوسیله نماینده سیاسی بریتانیا در بغداد برای آنها حواله میشد...»



سرار نولدویلسن در کتاب «بین‌النهرین (۱۹۱۷ - ۱۹۲۰) می‌نویسد: «هنگامی که انگلیسها وارد بغداد شدند، «سرپرسی کاکس» متوجه شد که موقوفات «اوده» پس از آغاز جنگ بین‌المللی، بکر بلا و نجف فرستاده نشده است. علت عدم ارسال وجوه مذکور آن بود که ارد «اورست» فرماندار هند، بعلت بحران مالی که بر اثر بروز جنگ برمه در سال ۱۸۲۵ برایش پیش آمده بود، مبلغ قابل توجهی از پادشاه اوده (هند) به منظور ادامه جنگ و ام گرفته بود.

این وام تقریباً به دو میلیون روپیه بالغ میشد و سلطان «اوده» هنگام پرداخت وام شرط کرد که ربع آن تا پنج درصد به کربلا و نجف فرستاده شده و تحت نظر نماینده انگلیس توزیع گردد و طبق همین شرط، همه ساله وجوهات بکر بلا و نجف ارسال گردید، لیکن بعدها مشکلات زیادی بعلت دخالت ترکها بوجود آمد که مدتها ادامه یافت. حقیقت آن بود که ترکها می‌نرسیدند که مبادا وجوهات مزبور صرف کارهای تخریبی و سیاسی گردد و بمنظور زوال حکومت ترکها در بین‌النهرین بکار افتد و ازینرو انواع مشکلات را در راه رسیدن و توزیع آن می‌تراشیدند.

در نتیجه با آنکه عده‌ای از اهل عمامه در نجف و کربلا از

**مقاومت بنفع** وجوه موقوفه هند بوسیله نماینده سیاسی انگلیس برخوردار

**انگلیسها** بودند، تنی چند از روحانیون طراز اول از گرفتن این وجوه و

قبول حقوق و مقرری امتناع کردند. یکی از این روحانیون

بزرگوار مرحوم حاج سید کاظم یزدی بود که مقامش در نزد شیعیان جهان و بخصوص ایرانیان

ارجمند است. مرحوم آقا سید کاظم در حالی که طرفدار سیاست و حمایت قوای انگلیس

برای اخراج ترکها بود، از گرفتن وجوهی که باو پیشنهاد می‌شد جداً خودداری

می‌کرد.

میس بل دیپلمات انگلیسی مقیم بغداد در این باره چنین می‌نویسد: حکومت

عثمانی قبل از اعلام قانون اساسی سال ۱۹۰۸ در بین‌النهرین، معتقد بود که شهرهای

مقدم این سرزمین امتیازاتی بر سایر شهرها دارند و به همین جهت مقررات مخصوصی برای ساکنان این شهرها وضع کرده بود که از جمله آنها معافیت جوانان ساکن این شهرها از خدمت نظام وظیفه بود. این امتیاز سبب شد تا عده‌ای از جوانان سنی نیز برای فرار از خدمت سر بازی به نجف اشرف بروند، ولی ترکها اعلام کردند که فراریان را بخدمت باز میگردانند و تهدید کردند که ساکنان اصلی نیز که مشمول خدمت سر بازی هستند، بخدمت فراخوانده خواهند شد.

دولت عثمانی همچنین تصمیم گرفت که موجودی خزائن اعتبار مقدسه را برای (مخارج جهاد) مصادره کند و مأمورین ترك برای احضار مشمولین سر بازی دست بکار شدند و هر جوان عمامه بسری را که در مدارس مشغول تحصیل بود، بزور وارد ارتش کردند.

مأموران ترك مقیم اعتبار مقدسه، بدین امر اکتفا نکرده شبانه خانه‌های شیعیان را تفتیش می‌کردند و حتی متعرض آنان میشدند و بهانه آنها این بود که جوانان شیعه در خانه‌ها لباس زنانه می‌پوشند و به همین جهت بهر خانه‌ای که وارد میشدند متعرض زنها می‌گردیدند تا جنسیت آنها اثبات شود.

شدت عمل سر بازان و مأموران ترك تدریجاً با نجا کشیده شد که مرحوم آقا سید کاظم یزدی علیه آنان فرمان جهاد صادر کرد و مردم نجف در خیابانها و محلات شهر مواضع جنگی درست کردند و آماده پیکار گردیدند. سر بازان ترك نیز توپهای خود را در صحن مطهر بجای دادند و بر اثر تیراندازی، چند گلدسته در حالیکه مؤذنین در آنها بازان گفتن اشتغال داشتند، هدف قرار گرفت و ویران شد.

آقا سید کاظم یزدی بالاخره تلگراف اعتراض آمیزی به اسلامبول مخابره کرد و از دولت عثمانی خواست تا به این وقایع خاتمه دهد. اما دولت عثمانی به او جواب داد: «بہتر است مانند يك درویش سالک طریقت بکار خود بپردازید و در امور دولت مداخله نکنید، و صول این تلگراف به منزله اعلام جنگ بین شیعیان و سر بازان ترك تلقی شد و چنان زود خوردی آغاز گردید که سه شبانه روز ادامه یافت. روز چهارم بالاخره ترکها

تسلیم شدند و مردم ، مأمورین آنها را خلع سلاح کردند. ساختمان های دولتی غارت شد و طعمه حریق گردید و منزل فرماندار ترك نیز از بین رفت و خود او متواری گشت .

پس از این حوادث بود که حکومت عثمانی در شهرهایی که اعتاب مقدسه در آنها فرار داشت از بین رفت و اداره شهر بدست روحانیون افتاد . میس بل دیپلمات انگلیسی مینویسد : « بعد از این حوادث چهار مرد بر نجف حکومت میکردند که بترتیب عبارت بودند از : سید مهدی سید مسلمان ( حویش ) ، حاج عطیه ابو کلل ( عماره ) کاظم صبی ( براق ) و حاج سید حاج راضی ( مشراق ) امور شهر را با مشورت سید کاظم یزدی اداره میکردند و فرزند سید کاظم بنام سید محمد از طرف پدرش نزد این افراد نمایندگی داشت . »

در حالیکه دیپلمات انگلیسی سعی دارد مرحوم آقا سید کاظم را وارد امور سیاسی کند ، جعفر خلیلی بعکس این روحانی پاك سرشت را عاری از اینگونه امور دانسته مینویسد : « سید کاظم یزدی ، نه در اینجا و نه در جای دیگر هیچگونه مداخله ای در امور اداری نداشت ، او فقط يك مرجع دینی بود . »

بهر حال از آن به بعد منطقه فرات برای تركها بحرانی شد ، صورتی که مقامات ترك تصمیم گرفتند سیاست خود را تغییر دهند ، و روش آشتی و مسالمت در پیش گیرند. در نتیجه کمیته ای مرکب از ریش سفیدان برای حل مشکلات تشکیل شد و در آن توافق گردید که فرماندار بمحل کلر خود در نجف برگردد و يك نگهبان ضعیف و مردنی از او حمایت کند . اما اداره شهر همچنان در دست انقلابیون باقی بماند ، زیرا فرماندار بازیچه ای در دست این چهار مجتهد شده بود و مردم در کوچه و بازار علناً نگهبانان او را مسخره میکردند .

بعقیده میس بل ، این آرامش ، يك پیروزی موقتی برای تركها بود ، زیرا پس از مدتی حاج عطیه ، بر قایت و مخالفت با سید کاظم یزدی برخاست و محرمانه با فرمانده انگلیسی نیروی اشغالگر تماس گرفت . اما مرحوم آقا سید کاظم که همیشه بیطرفی را رعایت میکرد اصولاً نمیخواست در سیاست مداخله کند و به خرده گیری هایی که در بن مورد از او میشد وقتی نمینهاد . سرانجام حاج عطیه و سایر روحانیون شیعه فرمانده



سید کاظم یزدی

انگلیسی پیشنهاد کردند که شهر نجف و قبایل اطراف آن که آمادگی برای مبارزه با ترکها دارند ، به انگلیسها ملحق شوند ، بشرط آنکه نیروهای اشغالگر بین النهرین ، احترام اعتاب مقدسه را محفوظ نگاه دارد و این اماکن مورد تعرض آنان قرار نگیرد .  
 جواب فرمانده انگلیسی این بود که : « اعلامیه ها و بیانیه های دولت انگلیس در بدو امر این موضوع را روشن کرده است که نیروهای انگلیسی نه با عربها سرجدال دارند و نه با مسلمانان شیعه دشمنی . و بحاج عطیه یاد آور شد که رجال مذهبی که اسیر انگلیسها شده اند ، از هر جهت مورد احترام هستند . »

باری ، پس از شکستی که انگلیسها در طاق کسری  
**دخالت مستقیم انگلیسها** (سلمان پاک) از ترکها خوردند ، ژنرال مود انگلیسی همه  
**در امور شیعیان** قوای خود را متوجه (کوت العماره) کرد و در آخر سال  
 ۱۹۱۶ ، این نقطه حساس را از ترکها پس گرفت و در ۱۱  
 اوت ۱۹۱۷ بغداد را هم متصرف شد . پس از اینکه انگلیسها پیروزی بزرگی کسب  
 کردند ، بقول میس بل ، علمای نجف و کربلا تا گرافهائی بدولت اعلیحضرت پادشاه  
 بریتانیا مخایره نمودند و این پیروزی را تبریک گفتند . پادشاه انگلستان در جواب  
 علماء و روحانیونی که از انگلستان طرفداری کرده بودند جواب داد منظور و عقیده  
 قلبی ما اینست که مردم عراق مرفه باشند و اعتاب مقدسه را محافظت کنند . آنها  
 خواهند کوشید تا آرامش و رفاه سابق دوباره بدست آید .

پس از این که سرروئالد استورز ، کربلا و نجف را متصرف  
**پیشنهاد پرداخت** شد ، تصمیم گرفت با ریش سفیدان و علمای دین درین دو شهر  
**رشوه** ملاقات کند . او که زبان عربی را خوب می دانست در کتابی  
 بنام « Orientations » که آنرا در سال ۱۹۴۵ در لندن

منتشر کرده است می نویسد : « وقتی به نجف رسیدیم ، بعلت تعطیل عمومی هزار نفر  
 به استقبال ما شتافتند . عصر آنروز بدیدن یکی از علماء بزرگ شیعه بنام سید کاظم یزدی  
 که نفوز او در عراق و اصفهان زیاد بود رفتم و بوی گفتم انگلیسها از ارزش شما نسبت بخود

معلمین نیستند، خاصه آنکه چندی پیش از قبول دو بست لیره که برای شفا فرستادیم خودداری کردید ، . مستر گاریوت که در این سفر همراه ورنالد استورز بود مینویسد: «... من بوی (به استورز) تکلیف کردم، بار دیگر معادل يك هزار لیره استرلینگ بمسئد کاظم یزدی بعنوان هدیه از طرف حکومت انگلستان بپردازد . انجام این امر مهم ، برای استورز مشکل می نمود و از این جهت به من مأموریت داد تا شخصاً این پول را به او کارسازی کنم . من نیز با اکراه این امر را پذیرفتم و هر دو نفر بطرف منزل سید براه افتادیم ، در حالی که یک هزار لیره در جیب من بود. در جلو منزل وی لحظه ای منتظر ماندیم تا خبر آمدن ما را به اندرون او بدهند . سید در بیرون منزل به استقبال ما شتافت ...

... او مردی پیر بود که عمامه سیاهی بر سر داشت، ریشش را رنگ زده و ناخنهایش را حنا بسته بود. بما خوش آمدگفت و در خارج از حجره اش هر دو ی ما را روی حصیری نشاند « استورز نوشته است : « بادیدن او احساس کردم که مردی است فوق العاده و در هیچیک از کشورهای اسلامی ، مجتهدی را بهوش و نفوذ او اصلاً ندیده بودم . وقتی صحبت آغاز شد اقداماتش را ستودم و از او پرسیدم که میل دارید انگلیسها چه بکنند؟ سید جواب داد : « شما عتبات مقدسه را حفظ کنید ، این سخن را دو بار تکرار کرد . سید آن نگاه با عجله گفت که در شهرهای شیعی مذهب ، فقط مأمورین جعفری بگذارند و بعضی از شیعیان که در زندان هستند ( مانند دکتر مظفر بگ ) آزاد شوند و میرزا محمد خان بهادر ایرانی بسمت فرماندار نجف تعیین شود . »

میرزا محمد اکنون زنده است و در بصره و کالت عدلیه می کند . او قبل از جنگ بین الملل اول در منطقه خلیج با انگلیسها همکاری داشت و هنگام حمله آنها بعراق به سمت معاون نماینده سیاسی انگلستان در کربلا تعیین گردید و مرحوم کروی در کتابهایش از او به نیکی یاد می کند .

مستر گاریوت در دنبال خاطراتش می نویسد : « در این هنگام سید در مقابل سرور و نالد ، نرمتر شد و تصمیم گرفت مقداری از مناعت و شخصیت خود را بشکند، زیرا بسیار از او تمجید کرد و سپس با یکی از علما که در آنجا حاضر بود، بفارسی صحبت کرد و بعداً

معلوم شد که بآن عالم گفته بود اگر ترکهای مسلمان روش بهتری در پیش گرفته بودند، هیچوقت دوستی و حمایت عربها را از دست نمی دادند.

سرروالد باو وعده داد که در بغداد همه مطالب را با سرپرستی کاکس در میان خواهد گذاشت. پس از تأمل بسیار، از سید خواست که سه دقیقه یا او خلوت کند، او در این ملاقات گفت:

من همساله عده کثیری را نان می دهم و آمادگی آنرا دارم که دست دوستی بسوی انگلیسها دراز کنم. استورز فرصت را غنیمت شمرده و کیسه هزار لیره ای را بیرون آورد که بسید بدهد. ولی او با آرامی آنرا بدکرد و استورز نیز مناسب ندید که درین مورد اصرار کند. این ملاقات یک ساعت بطول انجامید، هنگام خدا حافظی بار دیگر استورز کیسه هزار لیره ای را باو داد ولی بار دیگر ادب و تعارف تمام آنرا رد کرد و گفت که من بشخصیت بیش از آن اهمیت میدهم. استورز روز بعد بخدا حرم مطهر مبلغ ۱۵۰ لیره انعام داد و سید عباس کلیددار، متولی صحن حضرت امیر (ع) از او پذیرائی کرد و وی در مدت اقامت خود، در منزل او مهمان بود.

در روزهای اقامت استورز عده ای از علماء و روحانیون از وجوه موجود استفاده بردند. (با آنکه نویسندگان انگلیسی نام همه علمائی را که پول و رشوه گرفتند ذکر کرده اند معیناً از انتشار نام آنان اجتناب میشود.)

در تائید آنچه که درباره موقوفه «اود» هند نوشتیم قسمتی از عثمانی و موقوفه  
 نامه ای را که شیخ اسمعیل آقا زاده رشتی داماد آخوند ملا محمد  
 کاظم خراسانی به آقا سید محمد رضا کرامی فرزند حاج سید  
 جعفر مجتهد کاشانی نوشته و در سال ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸ م)

منشر شده<sup>۱</sup>، نقل میکنیم: قبلاً باید تذکر داد که شیخ اسمعیل آقا زاده فرزند بزرگه حاج میرزا حبیب اله رشتی است که یکی از بزرگترین دانشمندان روحانی و مرجع تقلید مذهب جعفری مقیم نجف بود. ایشان در حدود هزار طلبه در پای منبر خود داشتند

که آنها را تعلیم میدادند<sup>۱</sup>. قسمتی از نامه شیخ اسمعیل آقا زاده علیه (طایفه مستبدین ایران) است و سپس چنین مینویسد: «... در چهار سال قبل بر اینکه علمای عراق با دولت مظبرات تلگرافی داشته و عزل میرزا علی اصغر خان را باعث شده از دوسه قضیه که اسباب وحشت و بدگمانی عثمانی از علماء باشد روی داد منجمله پول هندی که از عهد مرحوم شیخ الی یومنا بتوسط قونسول انگلیس بعلماء نجف و کربلا میرسید یک طایفه و یک خانواده همیشه داده میشد و از چهار سال قبل موزع شد در کربلا بده نفر و در نجف هم بده نفر ماهانه میرسید و این قضیه مقارن شد با تحریم کردن آقایان استنراق جبل را که اختیاریش بعهد آل رشید که دولت عثمانی کمال وثوق را بایشان داشت دولت عثمانی گمانی نمود که تضعیفاً آل رشید استنراق جبل را حرام نمودند و در همان اوان قضیه کوبت که از سرحدات بحری عثمانی محسوب میشد و امیر کوبت هم بآل رشید کمال خصومت و مجادله را داشت کوبت را بقبضه انگلیسی ها داد و از قضا در آن حین مراسله و مرادده حجج باقونسول خانه انگلیس زیادتراً از سابق بواسطه پول هندی روی داد. میرزا علی اصغر خان تمام مقارنات اتفاقیه را بنظر عثمانی از علمای عراق جلوه داد و ایشان را مختل آسایش عثمانی و روابط باطنی انگلیس قلم داد و چنین وادار نمود که در مقام تنفیذ اقتدار انگلیس در عراق و سلب دولت عثمانی هستند چنانچه فتنه و آشوب در ممالک ایران احدات نمودند و اقوی شاهد این مطلب را در نظر دولت عثمانی شهریه گرفتن ایشان را علناً از قونسول خانه انگلیس قرار داد و از این معنی عثمانی از علمای عراق بوسواس افتاد ...»

در حالیکه مرحوم سید کاظم یزدی در بحران بین النهرین از تقاضای رشوه در گرفتن موقوفه هند از انگلیسی ها خودداری کرد و در انقلاب مشروطیت مشروطه نیز از ایرانیان جانبداری نمود، عده ای از کسانی که لباس روحانیت بتن داشتند، نه تنها به وی اقتدا نکردند، بلکه

۱- رجوع کنید بتاریخ مختصر فقه فقها مذهب جعفری تألیف استاد مرتضی مدرس

چهاردهم سال نهم و دهم مجله کانون سردفتران ایران .



از سفارت انگلیس در تهران برای شرکت در انقلاب مشروطیت پول خواستند . يك سند جالب اداره بایگانی عمومی انگلستان پرده از روی کار بعضی ملایان و دخالت آنها در امر مشروطه بر میدارد. در گزارشی که وزیر مختار انگلیس از تهران به وزیر امور خارجه دولت متبوع خود داده است اشاره شده ، که یکی از رؤساء مذهبی تهران با مراجعه کرده و تقاضای کمک نقدی نموده است . ولی متأسفانه در این سند نام آن رئیس مذهبی تهران که از وزیر مختار انگلیس « پول » برای « انقلاب » و « برآه انداختن شورش » خواسته بود ، برده نشده است .

از فحوای این سند جالب و جوابی که وزیر خارجه انگلیس بآن داده است چنین بر می آید ، که وقتی ملای موصوف از طرف وزیر خارجه انگلیس مایوس شد و بگرفتن پول توفیق نیافت ، قاچار تغییر رنگ داده و بدسته دیگری روی آورده است . البته تصور نمیرود حتی بکتن سران روحانی که تا پایان کار مشروطیت در صف مردم قرار داشتند ، چنین تقاضایی از سفیر انگلیس کرده باشند . زیرا اگر آنها بامید گرفتن پول خواستار انقلاب میبودند ، وقتی سفارت بآنها پول نداد بالطبع از انگلیسها برمی گشتند و بجانب روسها و درباریان قاچار ، که در صف مقابل مشروطه خواهان قرار داشتند ، روی می آوردند. اینک ترجمه دو سند :

سند شماره ۴۳۵۱۶ وزارت خارجه انگلیس - ضمیمه شماره ۴۰ -  
سفارت انگلیس در ایران - گزارش شماره ۱۷۸ تهران ۱۰ جولای ۱۹۰۶ .  
تلگراف از مستر ای - گرانت داف به سرادودگری وزیر خارجه انگلیس وصول  
به لندن ۱۰ جولای ۱۹۰۶ .

«از یکی از روحانیون طراز اول تهران Principal priest (پاپشوای روحانیون تهران) پیامی دریافت داشتم، مبنی بر اینکه مردم حاضرند دولت فعلی را سرنگون سازند و بنا بر این اگر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در نظر دارد با مساعدت مالی

کند ، حالا وقت آن فرا رسیده است . چنانچه تصویب بفرمائید به او پاسخ خواهم داد که سفارت انگلستان بهیچ وجه قادر نیست از هر نهضتی که علیه دولت کنونی باشد ، پشتیبانی کند . مالاها ممکن است در سفارت پادشاهی انگلستان تحصن بجویند که در آن صورت باعث ناراحتی زیادی خواهند شد . آیا میتوانیم با روسها تفاهمی حاصل کنیم تا وسیله عزل وزیر اعظم کنونی فراهم شود یا نه ؟ زیرا تا وقتیکه دولت فعلی بر سر کار است اوضاع بهبود نخواهد یافت . احتمالاً شاه از اوضاع حقیقی اطلاعی ندارد . »

### سند شماره - ۲۳۵۱۶ - نمره ۳۹ - وزارت خارجه انگلیس

جواب سرادوردگری به گرانٹ داف - لندن به تهران - نمره ۹۲ - ۱۱ جولای ۱۹۰۶ - پیشنهاد مندرج در تلگراف شماره ۱۷۸ مورخ دیروز شما بمنظور عزل وزیر اعظم که فقط از طریق دخالت در اوضاع داخلی ایران امکان پذیر است ، یقیناً مشکلاتی را بوجود خواهد آورد و این مشکلات چنانست که دولت روس طالب آن است و نه ما . پیشنهاد جوابیه شما به مالاها نیز بدینوسیله تصویب میگردد .<sup>۱۴</sup>

در گزارش‌های متعدد دیگری نیز که مسئولان سفارت انگلیس از تهران به وزارت خارجه دولت متبوع خویش در لندن فرستاده‌اند ، در باره مراجعات مکرر بعضی از کسانی که کموت روحانیت بر تن داشتند «ومالاها» یا اعضاء سفارت برای گرفتن کمکهای نقدی و حمایت سیاسی اشارات فراوانی وجود دارد . در پاره‌ای از این گزارش‌ها ، مسئولان سفارت مطالبی را عنوان نموده‌اند که هنوز هم پس از گذشت شصت سال نقل آنها مایه شرمساری است . در عین حال در گزارشهایی که از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۷ از تهران بلندن فرستاده شده موارد متعددی مبنی بر بزرگواری و علو همت و پاکدامنی عده‌ای از پیشوایان ستایش‌هایی شده است . باالنتیجه معلوم می‌گردد حتی انگلیسها این پیشوایان بزرگ

روحانی را از عناصر فاسد دیگر جدا می‌دانند . از مطالعهٔ مجموع گزارش‌ها چنین استنباط میشود که در حوادث مشروطیت عدای روحانی نما و فاسد ، به لباس روحانیت و دیانت درآمده بودند و برای گرفتن چند تومان مقررری و دستمزد، از خبرچینی و دادن گزارش علیه هموطنان خویش و حتی توطئه برای بدنام کردن روحانیون حقیقی دریغ نمی‌ورزیدند .

## تحت الحمايه‌ها و مدعيان تابعيت انگلستان

پايان جنگهاي ده ساله ايران و روس و شكست مقتضاجاهای كه متجر بجدائي قسمت بزرگي از ميهن ما شد ، سبب گرديد تا دخالت نمايندگان سياسي خارجي در امور داخلي ايران و حتي رخنه و نفوذ آنها در ميان خانواده‌ها افزايش يابد و نمايندگان دولت فاتح روسيه در كمك به دخالت خارجيان بسيار مؤثر بودند . توسعه نفوذ خارجيان سبب شد تا عده‌اي از اتباع ايران براي فرار از مجازات و بازهائي از زندان ، و قتل و جلوكيري از تاراج اموال و دارائي خود به سفارتخانه‌هاي خارجي پناه ببرند و خود را تحت الحمايه آنها قرار دهند . در آن ايام شوم ، سفارتخانه‌ها و كنسولگريهاي خارجي از «مصونيت سياسي» خود سوء استفاده مي‌كردند و حتي اصطبل‌هاي خود را محل «تحصن» و «بست نشستن» افراد قرار داده بودند . هر چه دوران ضعف و عدم لياقت صدر اعظمها ، اولياء دولت و شاهان بيشتر ميشد ، بهمان درجه دخالت مأموران ديپلماسي و مسئله «بست نشيني» ، «تحت الحمايه‌گي» و «پناه بردن به پرچم سفارتخانه» هاي خارجي اضافه مي‌گرديد ، تا جائيكه بنديج اهميت سفارتخانه‌ها از امامزاده‌ها ، شاه چراغها ، مساجد و تكايا بيشتر شد . در بين بست نشينان ، شاهزادگاني چون معتمد الدوله ، فرهاد ميرزا ، سيف الدوله و بهمن ميرزا بودند كه از ظلم و جور شاهان و صدر اعظمهاي ايران به خارجيان پناه بردند . عده‌اي از رجال ، چون ميرزا آقاخان توري خود را تحت الحمايه دولت فخيমে معرفي مي‌كردند و بازرگاناني مثل برادران قندهاري

صمدخان دراز و غیره گاهی که اموال و دارائیشان در خطر بود و با «دارباب»ها اراده میکردند که آنها را «آلت فعل» خود کنند، فوراً در پناه سفارت و سفیر انگلیس قرار میگرفتند. از اینها که بگذریم سفالکان و مزدوران و ظلم زدگانی چون کوچک خان دنبلی، عباسقلیخان سردار لاریجانی، ایلخانی فارسی، خانباخان خوانساری، آقا جان بیگ، میرعلی نقی خان، سید عبدالله و سید مصطفی و سید محمد شوشتری، تقی آشپز و غراف قراچای مستخدمین سفیر انگلیس و حسنقلیخان و میرزا آقای شیرازی منشیان سفارت قنیمه نیز خود را تحت الحمايه انگلستان معرفی میکردند و با تحصن در سفارت انگلیس، بیش از پیش برونق بازار «بست نشینی» میافزودند. در این میان چند نماینده سیاسی انگلیس نیز بودند که در ترویج تحت الحمايه یکی ایرانیان، تابعیت‌های خلق الماعه و تحصن پیش از همه تلاش میکردند. در رأس اینعده کلنل شیل، امتیونس، مور و تاجمن قرار داشتند که بیش از سایر دیپلماتهای انگلیسی در ترویج تحصن و تحت الحمايه یکی میکوشیدند و از اینراه مشکلات زیادی بوجود آوردند.

در دوران صدارت هفت ساله میرزا آقاخان نوری، یکی از وظائف عمده دیپلماتهای انگلیسی در ایران، دخالت در کارهای دولتی و حمایت از عناصر مزدور، ناراضی‌ها و مجرمین بود. میرزا آقاخان نوری در نامه ۲۹ شعبان ۱۲۷۳ هـ (۱۸۵۶ م) خود اشاره بمداخله مأموران انگلیسی در امور داخلی ایران نموده چنین مینویسد: «... از قرینه و قیاس چنان استنباط میشود که این عهد دولت انگلیس با دولت ایران چندان بقا و بنیادی پیدا نکند به دلیل اینکه کار سفارت انگلیس در این مأموریتی که در ایران دارند این بود که متصل مداخله در امور داخلی کرد. اشرار ایرانی را حمایت کرده، خانههای خود را بست فرار می‌دادند، به این وسیله خود را از سایرین ممتاز میدانستند...»<sup>۱</sup>

تسایح نکبت‌بار دخالت مأموران انگلیسی در امور داخلی ایران و حمایت از سرسپردگان و نوکران صدیقشان آنقدر برای آنان رضایت بخش و مفید بود که هنگام انعقاد عهدنامه تنگین باریس ۱۲۷۳ هـ (۱۸۵۶ م) نیز اینعده فراموش نشدند. میرزا

آقاخان مینویسد: « خطرات همه فصول این عهدنامه يك طرف خطر فصل یازدهم يك طرف. مقصود از این فصل طلبیدن شی صاحب است از معتمد الدوله مرحوم و احوال مسروقه میرعلینقی خان و مستمری سید عبدالله و پروات و دستخطی که استیونس از صمدخان رزاز گرو گرفته است و محاسبه مسترماکتر<sup>۱</sup> که مکرر به شما اصرار کردم بکنند و غفلت کردید...<sup>۲</sup> فصل یازدهم معاهده تنگین پاریس که صدراعظم از آن وحشت داشت میگوید دولت ایران تعهد میکند که در ظرف سه ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس بطهران مأموری معین نماید که باتفاق مأموری که دولت انگلیس معین میکند بدعاوی نقدینه رعایای انگلیس بر دولت ایران رسیدگی کرده و قطعی نمایند و نیز تعهد مینماید که هر يك از این دعاوی که بتصدیق مأمورین رسیده باشد، در ظرف مدتی که بیش از یکسال از تاریخ صدور حکم نباشد در یکدفعه با قساط تأدیه نمایند. هر تبعه ایرانی یا رعایای سایر دول که تا زمان حرکت سفارت انگلیس از طهران تحت حمایت انگلیس بوده و از آن بعد آنرا ترك نموده اند، دعاوی و ادعای بر دولت علیه داشته باشند مأمور مزبور بآن هم رسیدگی کرده و حکم خواهند داد... »

ملاحظه میشود که انگلیسها چگونه از مزدوران و جیره خواران خود حمایت میکنند که حتی هنگام انعقاد قرارداد نیز ادعای واهی آنها را تثبیت مینمایند. این ماده از قرارداد تنگین، چون شمشیر « داموکلس » تا نیم قرن بعد برگردن شاه و صدراعظمها فشار میآورد و حتی سبب شد که ادعاهای واهی « میرعلینقی خان » - خائنترین ایرانی و فدائی بزرگ انگلستان بر آورده شود و شاه او را « باطمطراق و جلال و شکوه بار داده و باو خلعت مرحمت کرد ».

باتوجه باین مقدمه اینك چندتن از سرسپردگان، تحت الحمايه ها و بست نشینان سفارت فتیمه را معرفی میکنیم:

۱- حسین سعادت نوری مینویسد: مسترماکتر غلط و صحیح آن مستر هکتر Hecter

میباشد. مجله یفما اردیبهشت ۱۳۴۷.

۲- اسناد و مدارك مأموریت امین الدوله ص ۳۴۸.

حاجی سیف الدوله میرزا سومین فرزند زکوره علیشاه ظل -  
حاجی سیف الدوله السلطان از جمله شاهزادگانی بود که دولت انگلیس ، سالها  
میرزا او را آلت اجرای مقاصد شوم سیاست استعماری خود در  
ایران کرده بود : حاجی سیف الدوله در مدت بیست و پنج سالی که تحت الحمايه انگلیس  
بود چنان عملیات شرم آوری مرتکب شد ، که حتی میرزا آقاخان نوری نیز او را  
«فته جو ، مفسد ، هرزه و خائن» میدانند .

حاجی سیف الدوله با همشیره «محمدشاه» ازدواج کرد و وصلت با خاندان شاهی  
او را بدستگاه سلطنت نزدیک ساخت ، تا جائیکه در سال ۱۲۴۶ - هـ ( ۱۸۳۰ م ) که  
حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی کرمان با عبدالرضا خان یزدی جنگ می کرد و شهر  
یزد نه ماه در محاصره او بود ، فتحعلیشاه برای پایان دادن باین غائله ، سیف الدوله میرزا  
را بحکومت یزد منصوب و او را روانه محل جنگ کرد . اما شجاع السلطنه دستور صادره  
از طرف پدرش را ندیده گرفت و همچنان یزد را در محاصره داشت و از حرکت سیف الدوله  
بداخل شهر یزد نیز جلوگیری کرد . فتحعلیشاه بناچار عباس میرزا نایب السلطنه را مأمور  
حفظ انتظامات صفحات جنوب کرد و فرمان داد از آذربایجان بطرف یزد و کرمان حرکت  
کند . پس از ورود عباس میرزا بحوالی یزد ، عبدالرضا خان یزدی تسلیم نایب السلطنه  
شد و جنگ و محاصره یکساله یزد پایان یافت . عباس میرزا ، برای احترام بفرامین  
پدرش سیف الدوله را کسان بحکومت یزد منصوب کرد و خود رهسپار کرمان شد .

حاجی سیف الدوله دو سال حاکم یزد بود ، تا اینکه در سال ۱۲۴۸ - هـ ( ۱۸۳۲ م )  
بین حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس و سیف الملوک میرزا حاکم کرمان که نسبت  
خانوادگی آنها «عمو» و «برادرزاده» بود ، اختلاف شدیدی روی داد که منجر به جنگ  
بین آنها شد . این جنگ به پیروزی حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس و شکست سیف الملوک

---

۱ - در دوران قاجار به سه نفر دیگر لقب سیف الدوله داشتند که اولین آنها سلطان محمد  
میرزا حاکم اصفهان بود . دومین سیف الدوله عبدالدوله برادر تنی عین الدوله و سومین نفر  
سیف الملوک میرزا بود که بعداً سیف الدوله لقب گرفت .

میرزا منتهی شد و در نتیجه والی شکست خورده کرمان یزد پناهنده شده. عباس میرزا نایب السلطنه، پس از اطلاع از این حوادث سیف الدوله را از حکومت یزد معزول ساخت و بجای او قهرمان میرزا فرزند خود را بوزارت محمد رضاخان فراهانی بحکومت یزد منصوب کرد. پس از ورود حاکم جدید یزد سیف الدوله و سیف الملوک پتهران احضار شدند. اما یکسال بعد مجدداً سیف الدوله حاکم یزد شد و قهرمان میرزا و محمد رضا خان مأمور خراسان شدند.

مرگ فتحعلیشاه و اختلافاتی که بین پسران او و مدعیان سلطنت ایران رویداده بود، سبب شد که علیشاه ظل السلطان پسر سیف الدوله خود را شاه ایران بداند و با کمک سفارت انگلیس بنام خودش که یزد، اما شکست قوای او از محمد شاه، امید مدعیان سلطنت را مبدل یأس کرد و فرزندان وی از ترس عقوبت و کشته شدن خود را در پناه انگلیسها جای دادند. انگلیسها نیز بحمايت از علیشاه ظل السلطان و فرزندان او برخاستند و موفق شدند عندهای از شاهزادگان را از ایران فرار داده در سرحدات نگهدارند، که از جمله آنها حاجی سیف الدوله میرزا سومین فرزند علیشاه بود.

دوران در بدوئی حاجی سیف الدوله مدت زیادی بطول انجامید، همسر او که خواهر محمدشاه بود، همه روزه پیش مادر خود می رفت، گریه و زاری می کرد و تقاضا داشت شوهرش را از بین النهرین و عتبات بایران بازگردانند<sup>۱</sup>. محمد شاه مراجعت او را بلا مانع میدانست، اما چون خواهرش از او میخواست که شوهرش را توسط سفارت انگلیس و تحت حمایت دولت انگلیس بتهران بازگردانند، شاه مخالفت میکرد.

چندی که از اقامت سیف الدوله در عتبات گذشت، همسرش بمرضی عجیب مبتلا شد: «... سرکار شاهزاده متعلقه او به ناخوشی دق مبتلا شد و به تجویز اطباء مناسبت پیدا کرد که شوهرش بیاید...»<sup>۲</sup>. با وجودی که اطباء مرض خواهرش را دوری از همسرش دانسته بودند، با اینحال محمد شاه حاضر بیازگشت او تحت حمایت سفارت انگلیس

۱- اسناد و مدارک امین الدوله - ص ۳۲۰

۲- ایضاً - ص ۱۲۶ -



نمی‌شد. اما شدت کسالت خواهرش و نوشته رسمی اطباء که «احتیاج به شوهر<sup>۱</sup>» را در سلامتی او مؤثر دانسته و میگفتند بهبودیش متضمن داشتن «همسر» و «هم بالین» است، سبب شد تا محمد شاه سرانجام راضی شود که حاجی سیف‌الدوله تحت حمایت سفارت انگلیس به ایران بیاید. میرزا آقاخان نوری در نامه ۷ رمضان ۱۲۷۳ خود مینویسد:

«... حاجی سیف‌الدوله می‌ترسید به ایران بیاید، شاه مرحوم دستخط به فرنت صاحب [کلدار سفارت انگلیس در تهران] نوشت که او را مطمئن کرده بیاورد...<sup>۲</sup> صدراعظم سپس مینویسد: «... در این دولت حاجی سیف‌الدوله که از جان خودش می‌ترسید از شاه مرحوم، جرأت نمی‌کرد به ایران بیاید، انگلیسها او را اطمینان دادند و به ایران آمد. سلطنت تغییر کرد و قریب بیست سال محترم در ایران راه رفت و زندگی کرده و واجب گرفت...»<sup>۳</sup>

صدور این دستخط از طرف شاه برای سفارت انگلیس، گرچه ظاهراً بمنظور معالجه همسر سیف‌الدوله و «احتیاج به شوهر» و تضمین سلامتی خواهرش بود، اما در حقیقت بعنوان سند تحت الحمايکي و نوعی تابعیت این شاهزاده تلقی شد. حاجی سیف‌الدوله سالها در پایتخت زندگی کرد و از دربار شاه حقوق گرفت. او در ارباب سلطنتی منزل داشت و مثل سایر شاهزادگان از همه مزایای خاندان سلطنتی برخوردار بود. ولی همینکه «چارلز مور» وزیر مختار انگلیس در ایران به بهانه حمایت از «زن میرزا هاشم خان» سفارت را تعطیل کرد و از ایران رفت، ناگهان بار دیگر موضوع تحت الحمايکي حاجی سیف‌الدوله عنوان شد و وزیر مختار انگلیس او را تبعه انگلیس دانست. مور روزیکه از ایران میرفت، نامه‌ای به وزیر مختار فرانسه نوشت و طی آن عده‌ای از اتباع ایران را تحت الحمايها و تبعه انگلستان معرفی کرد، که حاجی سیف‌الدوله یکی از آنها بود. میرزا آقاخان نوری مینویسد: «دولت علیه حاجی سیف‌الدوله و میرعلینقی خان

۱- اسناد و مدارک امین‌الدوله ص ۳۲۸ .

۲- ایضاً - ص ۳۲۸ .

۳- ایضاً - ص ۱۶۰ .

و حاجی عبدالعظیم را بسمت رعیتی این دولت می شناسد و هیچ وقت آنها را به تبعیت انگلیس نشناخته و نخواهند شناخت، لیکن مأمورین انگلیس که من غیر حق سیاهه تبعیت اینها را به شارژدافر فرانسه داده اند و دولتین ایران و فرانسه هم که با یکدیگر کمال اتحاد و دوستی را دارند نمی خواهند در این باب مکالمه نمایند و زحمت بدهند و اشخاص مزبور را که می دانید فتنه جو و مفسد و بهمین بهانه تبعیت شیطنت ها و فسادها کرده و می کنند، الهائاً به اطلاع سفارت آنها را از خاک ایران بیرون می کنیم و این کار را به استحضار ایشان جاری می کنیم. والا دولت علیه خواسته باشد آدم مفسد را که اسم تبعیت انگلیس را ندارند از خاک ایران بیرون نمایند اختیار دارند، این اشخاص هم آنهاست. اما بجهة دوستی ایران و فرانسه ملاحظه این کار را کردیم و سواد کاغذ های سؤال و جواب دایره را در این مواد بجهة اطلاع شما فرستاد که اشخاص مزبور در کار رفتن بسمت بغداد هستند...<sup>۱</sup>

قبل از اینکه حاجی از ایران اخراج شود، نامه های بدون امضائی به حمایت از انگلیسها و علیه ناصرالدینشاه و صدر اعظم مینوشت و مردم پایتخت را بوحشت میانداخت همینکه حاجی سیف الدوله و سایر اتباع و تحت الحما یگان انگلیس به بغداد عزیمت کردند، ناصرالدینشاه دستور داد خانه او را مصادره کنند، عمارت ظل السلطانی را خراب و ضمیمه کاخ سلطنتی نمایند. وقتی تخریب کاخ سلطنتی آغاز گردید، استیونس کنسول انگلیس نامه ای بوزارت امور خارجه نوشته، ضمن ضمیمه کردن دستخط محمد شاه به (فرنت صاحب) جان و مال سیف الدوله را تحت الحما یه و تبعه انگلیس دانسته، بتخریب خانه او اعتراض کرد. صدر اعظم در جواب اعتراض انگلیسها مینویسد: ... اراضی ارك كلاً تعلق به دولت دارد و الان احدی را اختیار دخل و تصرف در آن بجز وجود ذیجود مبارك هما یون روحی فداه نیست و کسی در ارك مالك اراضی خانه نبوده و نخواهد بود و همین خانه ها در عهد خاقان مغفور از برای مرحوم محمد علی میرزا و بعد بجهت مرحوم مغفور نایب السلطنه ساخته و معین شد. آنها که به محل مأموریت و حکومت

رفتند خانه حكومتی و دارالخلافه شد و مرحوم ظل السلطان در آنجا نشست و بعد از رفتن ظل السلطان و جلوس همایون داخل انبار و بيك ملاحظه ضبط ديوان شد... حالا چطور شد كه حاجی سيف الدوله مالك حقیقی آن عمارت شد ؟ ، هیچوقت نه مرحوم ظل السلطان و نه خود حاجی سيف الدوله این خیال را کرده بودند و اگر در این خیال بودند می خواستند در عهد شاه مرحوم یا در این دولت حرفی بزنند و بگویند چرا انبار را در آنجا قرار داده اند ، نیست این مگر از هرزگی و بهانه جوئی استیونس...<sup>۱</sup>

همینكه در لندن و پاریس مذاكرات برای انعقاد قرارداد تفكین پاریس آغاز گردید، یکی از مسائلی كه در درجه اول اهمیت برای انگلیسها قرار گرفت، حمایت از مزدوران ، حقوق بگیران و تحت الحمايگان خودشان بود . دولت ایران بوسیله امین الدوله فرخ خان با انگلیسها اطلاع داد كه مراجعت سيف الدوله با ایران در صورتی میسر است كه حمایت سفارت انگلیس را از خودش خلع و ترك نماید و مثل شاهزادگان و امیرزادگان در تحت قاعده و قواعد مملکتی و دولتی ایران باشد ، و بدون توسط انگلیس عریضه به خاکپای همایون نوشته و عرض استدعا بکند تا اذن داده شود كه او به ایران بیاید ، و اگر غیر از این طور باشد بهیچ وجه راضی نخواهیم بود او به طهران بیاید ...<sup>۲</sup>

انگلیسها بهیچوجه راضی نشدند كه سيف الدوله مستقیماً بشاه كلفد بنویسد و یا با تحت الحمايگی با ایران برگردد. آنها استدلال میگردند كه بموجب نوشته ای كه به سرهنگ فرانت داده شده او تبعه انگلیس و تحت حمایت سفارت ایندولت میباشد ، ولی صدراعظم با ارائه مدارك تابعیت آنها در جواب اعتراض آمیز انگلیسها نوشت : «... اینها اولاد دارند، زن دارند و وابسته و متعلق دارند ، و نوه و نتیجه از آنها متولد خواهد شد »<sup>۳</sup>

۱- اسناد و مدارك ماموریت امین الدوله - ص ۱۲۶

۲- ایضاً ص ۳۲۸

۳- ایضاً ص ۳۰۰

میرزا آقاخان استدلال میکرد که تعهد سفارت انگلیس مادامیکه سیفالدوله در ایران بود، ارزش داشت<sup>۱</sup> ولی حال که او از ایران خارج شده، اگر میخواهد یا ایران بازگردد باید مثل خارجیان اجازه ورود بخواهد که در اینصورت دولت ایران مجاز خواهد بود، اجازه ورود باو بدهد یا نه. و اگر او خود را تبعه ایران میداند باید مستقیماً دولت انگلیس از شاه اجازه بگیرد. و حتی صدراعظم بفرخ خان مینویسد: «بگذارید او يك مرتبه از خاک ایران برود و جان عالمی را خلاص کند».<sup>۲</sup>

اما دولت انگلیس بهیچوجه با اعتراضات شاه و صدراعظم ایران وقتی تمسک ندارد و در ماده چهارم معاهده شوم پاریس از دولت ایران میخواهند: «اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد مینماید... فوراً عفونامه کاملی اعلام نموده و بموجب آن تمام رعایای ایران را که بواسطه مناسبات و مرادفات خود در مدت جنگ با عساکر انگلیسی بهر نوعیکه متهم شده و آلاشی پیدا کرده باشند از مسئولیت رفتار خود عفو دارند بطوریکه هیچ کس از هر طبقه که بوده باشد مورد هیچگونه زحمت و اذیت و سیاست واقع نشود».

میرزا آقاخان نوری که در این ایام روابطش با انگلیس تیره شده و با آنها در مبارزه بود، باین فصل عهدنامه و سایر فصول اعتراض کرده به امینالدوله مینویسد: «به نظر قدری بی تأملانه حرکت شده است. به این معنی که قرار دادهاید از رعایای ایران، اشخاصی که سابقاً در حمایت سفارت انگلیس بودهاند و ترك تبعیت نکردهاند، بصف رعیتی انگلیس شناخته خواهند شد، از جمله حاجی سیفالدوله میرزا و دیگران است که ترك تبعیت نکردهاند. آنها سابقاً از رعیتی ایران خارج بوده، منتها این است که می گفتند در حمایت سفارت انگلیس هستیم. حالا شما آنها را انگلیسی کردهاید...»<sup>۳</sup>

متأسفانه فریادها و اعتراضات شاه، صدراعظم، وزیر خارجه و نماینده اعزامی شعر نرسید و در عهدنامه تنگین پاریس همه جا از خائنان مملکت و جیره خواران

۱- اسناد و مدارك مأموریت امینالدوله م ۳۰۱

۲- ایضاً م ۱۶۰

۳- ایضاً م ۳۰۰

انگلیس حمایت شد. روزیکه چارلز مور و وزیر مختار مفسد و بقول ناصرالدین‌شاه (احمق) با جلال و شکوه فراوان بایران بازگشت، حاجی سیف‌الدوله میرزا نیز در زیر سایه و نعت حمایت او بایران آمد، و مورد عفو قرار گرفت.

ناصرالدین‌شاه که از این پس تحت فشار سفارت انگلیس و معاهده تحمیلی پاریس بود، همه مزایای سلطنتی را در باره سیف‌الدوله میرزا و خانواده‌اش برقرار نمود. در سال ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) او را حاکم ترشیز (کاشمر فعلی) کرد و در ۱۲۹۶ هـ (۱۸۷۸ م) حکومت اردبیل را تفویض نمود. حاجی سیف‌الدوله تا اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه میزیست و چون یکی از معمرترین شاهزادگان قاجاریه بود، شاه و دیگران او را (حاجی عمو) خطاب میکردند و بعلت پیری حق جلوس در حضور شاه را داشت. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روز ۲۳ صفر ۱۳۰۶ مینویسد: «... ولیعهد نشسته بودند. حاجی سیف‌الدوله معروف بجاجی عمو که پیرمرد است نشسته بود. سایرین تمام ایستاده بودند...»<sup>۱</sup> و بدین ترتیب حاجی سیف‌الدوله تا پایان عمر بجزت و احترام بسربرد و تحت حمایت سفارت انگلیس قرار داشت.

یکی دیگر از کسانی که نام او در هنگامه هرات و در اسناد میرعلینقی خان دولتی ایران و اسناد بایگانی وزارت خارجه انگلیس، زیاد برده شده است، میرعلینقی خان نامی است که مردی مفسد، جوی و از عهد فتحعلیشاه منشاء فتنه و فساد و شر بوده است.<sup>۲</sup> وی از اواخر سلطنت فتحعلیشاه تا هنگام انعقاد قرارداد صلح پاریس یکی از عواملی بوده که سفارت انگلیس برای ایجاد حوادث، مبارزه قلمی و ارسال یادداشت، از وجود او استفاده میکرد.

خدمات این جیره‌خوار خائن، بدولت انگلستان آنقدر ارزنده بود که

۱- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۶۸۵

۲- امیرکبیر و ایران ص ۳۴۰

نخست وزیر انگلستان باویک حلقه انگشتر الماس هدیه داد<sup>۱</sup>. استویک شارژ دافر انگلیس مینویسد: «... این میرعلینقی خان سالها بود که در تحت حمایت دولت انگلیس بود و خدمات برجسته‌ای برای دولت انگلستان انجام داده بود و این خدمات مورد تحسین و رضایت فوق‌العاده لرد پالمستون صدراعظم و وزیر خارجه دولت پادشاهی انگلستان واقع شده بود بطوریکه علاوه بر قدردانی‌ها یک حلقه انگشتر الماس نیز برای او فرستاده بودند...»<sup>۲</sup>

در دوران سلطنت ناصرالدین شاه بعلم ارتباط پنهانی که با خارجیان داشته و در کلرهای غیرقانونی شرکت میکرد، شاه تصمیم گرفت او را به بین‌النهرین تبعید کند. مأموران دولتی باو ابلاغ کردند که آماده سفر باشد. او هم بظاهر امرشاهرا اطاعت کرد. ولی روزیکه میبایست از تهران خارج شود، از منزلش مستقیماً بسفارت انگلیس رفت و خود را در پناه بیرق انگلیس معرفی کرد. کلنل شیل وزیر مختار انگلیس نامه‌ای بوزارت امور خارجه نوشته او را تبعه انگلیس و تحت حمایت سفارت اعلام کرد. وزیر امور خارجه ایران این نامه را در جواب سفارت انگلیس نوشت:

«... در مراسله مرسوله استوالی از آن جناب شده بود که چگونه میشود رعیت و نوکر دولت ایران در زیر حمایت دولت دیگر برود؟ اگر موافق عهدنامه قراری در این باب هست مرقوم دارند نامعلوم شود. آن جناب از این فقره صرف نظر کرده، جوابی مرقوم نداشته‌اند. یقین است که در این باب جوابی مرقوم خواهید داشت. ثانیاً نوشته بودند که اولیای دولت ایران رسماً بطور دولتی بسفارت دولت انگلیس اطمینان دادند تا از سفارت بیرون رفت اگر در این باب سندی از اولیای دولت ایران دارند ابراز نمایند»

۱ - انگلیسها همیشه بجاسوسان و خدمتگزاران و جیره‌خواران خود الماس‌های یتما شده آفریقای جنوبی را میدهند. چنانکه در جنگ بین‌المطلی اول یکی از نوکران ایرانی آنها که موفق شده بود رمز واسموس آلمانی را بدست آورده و سبب دستگیری او گردد، بدریافت یک قطعه برلیان قیمتی مقتخر شد. سه فرزند ذکور این مرد در جنگ بین‌الملل دوم و اشغال ایران در طرفداری از انگلستان، از هیچگونه اقدامی خودداری نکردند و هم‌اکنون نیز بزرگترین مؤسسات اقتصادی و مالی را در اختیار دارند.

نامعلوم شود آن چگونه سندی است که او را از تسلط مملکت و آقا و نوکر ورعیت بودن دولت ایران خارج می‌کند؟

وزیر مختار انگلیس نمیتواند جواب صحیحی بنامه وزیر امور خارجه بدهد و بناچار پس از چندی کلنل شیل، موفق میشود تأمین نامه‌ای از دولت ایران برای میرعلینقی بگیرد و او را روانه خانه و کاشانه‌اش بنماید. اما یار دیگر همین مرد خائن و مفسدمانگیز، آلت دست وزیر مختار انگلیس واقع می‌گردد و از وجودش برای تهدید و نیرگی روابط ایران و انگلیس استفاده میشود.

هنگامیکه چارلز موره سفارت انگلیس در تهران را تعطیل کرد، میرعلینقی جیره خوار فاسد و شریب خود را تحت حمایت سفارت فرانسه قرارداد و رفت. موره بنوکر صدیق خود دستور داده بود هرچه میتواند بپانه جوئی کند و زمینه را برای ادعاهای هنگفت علیه ایران آماده کند.

این مزدور فاسد برای موجه جلوه دادن جادئه سرقتی که میبایستی عنوان کند، ابتدا اشیاء نفیس و قیمتی و وجوه نقدینه را از خانه برادرش «میرهاشم» و با کمک «کافم» مستخدم «طامسن» دیپلمات سفارت انگلیس، بخانه خودش برد. سپس با کافم و یکی از نوکرانش قرار پنهانی گذاشت و با دادن مبلغی وجه نقد از آنها خواست تا شایعه سرقه خانه‌اش را عنوان کنند. کافم مستخدم «طامسن صاحب»<sup>۲</sup> دیپلمات انگلیسی، جریان مذاکرات او و میرعلینقی را در نامه‌ای که به حیدر افندی و کنت دوگو بینو

۱- امیر کبیر و ایران ص ۳۴۱

۲- بنظر میرسد کافم «ورد گنتکو» مستخدم «ویلیام نایلو» نامسون بوده که اولین بار در سال ۱۲۶۷ هـ - (۱۸۵۰ م) بسمت متصدی امور کنسولی در ۱۲۶۸ هـ - (۱۸۵۱ م) دبیر سفارت در ۱۲۷۲ هـ - (۱۸۵۵ م) کاردار سفارت انگلیس در تهران شد. در این سال بعلت قطع رابطه سیاسی ایران و انگلیس و آغاز جنگ محرمه با اتفاق اعضاء سفارت به بغداد رفت. در ۱۵ ژوئیه ۱۸۷۲ م - (۱۲۸۹ هـ) بار دیگر به سمت وزیر مختاری و مأمور فوق‌العاده در ایران انتخاب شد. امتیازهای تنباکو - بانگ شاهنشاهی - لاتاری در دوران سفارت او به انگلیسها داده شد.

وزرای مختار عثمانی و روس نوشته ، مینویسد :

« میرعلینقی خان مالی که از برادرش نزد او بود در آن خانه که می گفت از آنجا برده اند گذاشته بود . من با دو نفر در آنجا بودیم ، به خیال اینکه آن مال را بخورد و تهمتی به اولیای دولت زده قسادی بر پا نماید آن مال را از جانی که بود به خانه دیگر برده با ما قرار داده تعلیم نمود که در هنگام شب یقیناً بنای داد و فریاد گذاشته مردم و همسایه ها را در آنجا جمع نموده بگوئید که دزد آمده مالی که در آنجا بوده برد چند روزی به امشب و فردا شب از این بنا گذاری او که گذشت يك شبی که من و رفیقم شراب خورده با هم عروه [ عربده ] کرده زخم بیکدیگر زده بودیم میرعلینقی خان خبردار شده به خانه [ ای ] که ما بودیم آمده ما را بحالت مزبور دید گفت : شما را که همسایه ها به این حالت مستی و زخم به بینند به دیوانیان خواهند رسانید و آنها هم شما را گرفته و سیاست خواهند کرد .<sup>۱</sup> چاره این است که الان بنای داد و فریاد گذاشته های و هوی کنید و بگوئید دزد آمد و مالی که در اینجا بود برد ما هم به گفته او عمل کردیم در حقیقت نه مالی از او و برادرش سرقت شده و نه دزدی آمده بود . »<sup>۲</sup>

پس از وقوع حادثه ساختگی دزدی خانه میر هاشم و شایعه شکایتی که میرعلینقی به وزیر مختار فرانسه کرد ، همه جا شهرت داد که یکصد هزار تومان از اموال و دارائی خانه من و برادرم بسرقت رفته است . میرعلینقی نه تنها ماجرا را به « کنت دو گوینو » وزیر مختار فرانسه که حافظ منافع اتباع و تحت الحمايه های انگلیسی بوده نوشت ، بلکه طبق دستوری که « چارلز مور » با او داده بود ، شکوائیه ای نیز به حیدر افندی وزیر مختار عثمانی نوشت و او را هم وادار کرد که « موقتاً مداخله کرده نامه ای نوشته بدولت

۱- در نامه هفتم رمضان ۱۲۷۳ - « صدر اعظم به فرخ خان از قول کاظم مینویسد :  
« اگر آن طور نگوئید صدر اعظم که با من و شما عداوت دارد شما را می گیرد و عقوبت خواهد کرد... » من ۳۲۸ اسناد امین الدوله .

۲- میرزا آقاخان نوری به نقل از نامه کاظم این حادثه را در نامه های ۷ رمضان و ۲۴ رجب ۱۲۷۳ به تفصیل به فرخ خان امین الدوله نوشته . رجوع شود به اسناد و مدارک مأموریت امین الدوله من ۲۸۰-۳۲۸



فرستاد. <sup>۱</sup>

در تحقیقاتی که صدراعظم پس از اطلاع از شایعه سرقت انجام داد، معلوم گردید که در خانه مورد ادعای میرعلینقی اموال او وجود نداشته، و آنچه راهم که ادعا میکند سرقت شده متعلق به برادرش «میرهاشم» بوده است. میرزا آقاخان صدراعظم، دستور میدهد از «میرهاشم» در باره میزان اموال مسروقه و نوع کالائی که ارزش آن به یکصد هزار تومان میرسیده سؤال شود. او در جواب این سؤال به صدراعظم مینویسد:

«... اولاً مالی گمان ندارم از من رفته باشد، اگر هم رفته باشد زیادتر از هفت هشت هزار تومان مال ندارم و نداشتم تا چه قدر بگویند رفته است...» <sup>۲</sup>

صدر اعظم برای اینکه مدرکی از وزیر مختار حافظ منافع تحت‌الحمایگان انگلیس بگیرد، نامه‌ای به شارژدافر فرانسه مینویسد. میرزا آقاخان در این باره نوشته است:

«... پس از اینکه شارژدافر وارد طهران شد، چون تبعه انگلیس سپرده او بودند میرعلینقی خان مراتب را به او اظهار کرد، بقدریست روز طول کشید، شارژدافر در این باب اظهاری به اولیای دولت علیه نکرد. من خواستم از صاحب منصبان سفارت خانه‌ها در رسیدگی این امر تعامیم. قبل از اقدام به اجلاس بموجب شرح دولتی از شارژدافر فرانسه سؤال کردم که کیفیت اموال مسروقه میرعلینقی خان به شما معلوم شده است؟ جواب نوشت رسیدگی کردم، بی‌پا بود. سواد سؤال و جواب را برای شما فرستادم...» <sup>۳</sup>

برای آنکه از میزان سوء نیت و مزدوری میرعلینقی آگاه شویم و بدانیم که این مرد فاسد و جیره خوار انگلیسها چگونه باعث گرفتاری دولت ایران شده بود که حتی در موقع مذاکرات صلح با انگلیسها نیز نام او بمیان آمده، قسمتی از نامه ۲۹ شعبان ۱۲۷۳ هـ (۱۸۵۶ م) میرزا آقاخان را به فرخ خان امین الدوله نقل میکنیم:

۱- اسناد و مدارک امین الدوله - ص ۲۷۹

۲- ایضاً ص ۳۲۸

۳- ایضاً ص ۳۲۸.

« در باب میرعلینقی خان که تفصیل سوء حرکات و خبیث طبیعت و شرارت ذاتی و فساد حالات او بر آن برادر مهربان کما هو حقه ظاهر و آشکار است سابقاً و لاحقاً کراراً و مراراً نوشته، و سواد نوشتجات سؤال و جواب دایره را که فیما بین اولیای دولت علیه و شارژ دافر عثمانی و فرانسه در خصوص اموال مسروقه و سایر کیفیات او مکالمه و مکاتبه شده است جمیعاً برای استحضار شما قلمی و انقاد داشته‌ام و گزارشات را نوشته‌ام که محض هرزگی و افساد این اوضاع اموال مسروقه را به میان آورد که بفضل خدا آدمش رفت پیش شارژ دافر فرانسه، او را رسوا کرد، تحریرات و ادعای او را نقل کرد که پیشتر هم اسم آدمش و همین تفصیل را بجهت اطلاع شما نگاشته‌ام، دیگر ضرورت تفصیل علی‌حده نیست جمیع تفصیلات را قلمی داشته‌ام، بر شما واضح است طوری نباشد که فردا باز انگلیسها بیایند در خصوص اموال مسروقه او [که] هیچ اصل و مایه و پایه ندارد حرف بزنند، یا اینکه باز خودش در طهران بماند، مایه شراری و گفتگو بشود، البته می‌دانید که [وجود] این طور اشخاص هرزه باعث مرارت و زحمت کارگزاران طرفین است، در باب میرعلی نقی خان طوری قرار بدهید که در حمایت انگلیسها و تبعیت آنها نباشد. حالاً که انشاءالله تعالی به لندن می‌روید بطور خوب و قاعده دانی می‌توانید بالمره او را به دلایل کافی و براین واضحه از حمایت و تبعیت آنها بیرون بیاورید ».

همانطوری که صدر اعظم پیش‌بینی می‌کرد، بعد از عزل او، پرداخت غرامت و شکست قطعی ایران و اجرای قرار داد تنگین پاریس، همین شرفیایی بحضور شاه که اولین نماینده سیاسی انگلیس وارد تهران شد، موضوع (میرعلینقی) مطرح گردید. این بار استویک کلردار انگلیس

موضوع را مستقیماً با ناصرالدین‌شاه در میان گذاشت. خود او می‌نویسد: « در سوم ژانویه ۱۸۶۳ يك ملاقات خصوصی دیگر باشاه داشتم، مقصود من از این ملاقات آن بود که قضیه میرعلینقی خان را هم تمام کنم... در موقع جنگ دولت انگلیس با ایران خانه این شخص را غارت کرده بودند. البته این غارت بدون اطلاع میرزا آقاخان نوری

صدر اعظم وقت نبوده . بعد از جنگ که قرار بود دعاوی طرفین را يك كميسيون مختلط رسيدگي كند ، اين موضوع نيز جزء دعاوی دولت انگلستان بود که جبران آنرا از دولت ايران مطالبه می کرد ، نماینده دولت ايران در كميسيون فوق الذکر ، حاضر نشد داخل اين موضوع شود و از آن سال تا حال اين مسئله در جریان بود تا شارژ دافری اينجانب در اين مدت بقدری در اين باب مکاتبه رد و پدل شده بود که دوسيه اين عمل بقدر يك کتاب ضخيم مينمود . زمانیکه مستر ايليس وزير مختار انگليس در طهران بود مرا واداشت که در اين باب يك گزارش تهیه نمايم و چون شرافت دولت انگليس در میان بود نميشد از آن صرف نظر کرد . اينکته انجام آن بمن محول شده بود . من نيز ميدانستم بدون موافقت و امر اکيد شخص شاه ممکن نيست اينکار خاتمه پيدا کند ، ولی باطن امر اين بود که اين شخص ایرانی و تبعه دولت ايران است و بعلاوه مستخدم دولت ايران بود ، بعد تحت الحمايه دولت انگليس قرار گرفته ، حال کدام يك از دول روی زمين حاضر ميشد خسارت وارده بيك نفر از اتباع خود را توسط يك دولت خارجي جبران کند من گاهگاهی اين فکر را می کردم . بهر حال من خود را مجاز نمیدانم با آنچه که بين من و شاه در اين مورد گذشت اشاره کنم . فقط ميتوانم بگويم که در اين ملاقات موفق شدم که اين موضوع بس مشکل را بنفع ميرعلينقی خان خاتمه دهم و علاوه بر اين موفق شدم مراحم شاه را مجدداً نسبت بشخص فوق الذکر تحمل کنم ...<sup>۱</sup>

هماطوریکه کاردار سفارت انگليس نوشته ، او موفق شد یکصد هزار تومان ادعای واهی و دروغ او را که کنت گوپينو صدر اعظم نوشت « ... رسيدگي [ کردم ] چیزی از ادعای ميرعلينقی نفهميدم ... »<sup>۲</sup> وصول کند حتی وساطت سفارت انگليس سبب شد تا اين فرد خيانتکار «مقام و منصب دولتی» هم بنست آورد .

ميرعلينقی خان پس از خاتمه غائله ای که بدستور اربابان انگليسی اش بوجود آورده بود عريضه ای بدین شرح به «استوبک» نوشت :

۱- تاريخ روابط سياسی ايران و انگليس جلد دوم س ۵۹۶

۲- اسناد و مدارك امين الدوله س ۳۴۸

۲۴ رجب ۱۲۸۰ - مطابق ۲۴ ژانویه ۱۸۶۳

بعدالمتوان ... در این موقع بر خود واجب میدانم احساسات قلبی خود را برای ادای تشکر و سپاسگذاری در مقابل این همه مهر بانی و توجه و حمایت دولت فخیمه انگلیس، و همچنین از شخص جناب عالی برای تحمل این همه زحمت و نشان دادن علاقه مخصوص و دوستی در تصفیه کار این بنده تقدیم داشته و ضمناً عرضه بدارم که هیچیک از وزراء مختار دولت فخیمه انگلیس باندازه جناب عالی در گذرانیدن این عمل متحمل زحمت نشدند. در این چند سال اخیر بواسطه معوق ماندن این مسئله فدوی نهایت درجه در زحمت و رنج بودم. حال خدا را شکر میکنم که بمرحمت و توجه دولت پادشاهی انگلستان و بوسیله مرحوم و الطاف شخص حضرتعالی کرامت بطور دلخواه و رضای شبتش خاتمه پیدا نمود و نتیجه اقدامات جناب عالی که اسباب از دیار اعتبارات دولت انگلیس در انظار است دیروز آشکار شد و بافتخار در ریافت خلعت فاخر از طرف اعلیحضرت شهرباری مقتخر شدم و ذات مقدس ملوکانه نیز مرحوم شاهانه را در حق فدوی تکمیل فرموده اجازه صادر شد بحضور پاهراتور همایونی تشریف حاصل کرده مورد مرحمت ملوکانه واقع شوم. اینک امیدوارم که مرحوم شاهنشاهی در حق فدوی روز بروز زیاد گردد. این مختصر را برای این بحضور محترم عالی معروض داشتم که مسبوق باشید فدوی تا چه درجه مرهون مساعدت و حمایت و توجه پادشاهی انگلستان می باشم و علائق دوستی و محبت های جناب عالی را تا چه میزان قدر شناسی میکنم  
امضاء میرعلینقی ۱

و بدین ترتیب يك خائن جیره خوار از حمایت کامل انگلیسها برخوردار شد و جالب اینکه افراد خاندان او تا سالهای خیلی نزدیک صاحب مقاماتی میبودند.

### حاجی عبدالکریم قندهاری

حاجی عبدالکریم قندهاری ، بازرگانی بود از اهل «کرسک» از نواحی قندهار که در سال ۱۲۲۰ هـ (۱۸۰۵ م) از قندهار بسوی سایر شهرهای ایران آمده و مشغول کسب و تجارت میشود. خود او در سالهای بعد نامه‌ای به دکت دوگوینو، وزیر مختار انگلیس نوشته و درباره ملیت و موطنش چنین مینویسد : . . . من استشهادی دروغ از ترس حاجی (حاجی میرزا آقاسی) کردم و هزار نفر افغان در طهران می‌دانند من قندهاری و از اهل کرسکم . . .»

حاجی قندهاری پس از مدتی که از قندهار بطهران آمد با نمایندگان سیاسی انگلیس رابطه مخفی و علنی ایجاد کرد و در سلك جاسوسان و عمال آنان درآمد و از این راه ثروت هنگفتی که بالغ بر یکصد هزار تومان میشد بهمرسانید<sup>۱</sup>.

حاجی میرزا آقاسی نخستین صدراعظمی بود که او را بعلت داشتن ارتباط مخفی با انگلیسها و جاسوسی برای دیپلماتهای انگلیسی تنبیه و مجازات کرد . مأموران حاجی در دستگیری و مجازات او آنقدر سرعت عمل کردند که وی نتوانست بسفارت انگلیس پناه ببرد و با انگلیسها از اوحمايت کنند . بدین سبب بعد از مدتی که آزاد شد ، استشهادی تنظیم و بمهر و امضاء عده‌ای رسانید که اهل (شکارپور) و تبعه انگلیس است نه متولد قندهار و ایرانی .

در دوران صدارت میرزا تقیخان امیر کبیر ، که وصول مالیات و عوارض عمومی و اجباری شد ، حاجی قندهاری برای فرار از پرداخت مالیات ، خود را تبعه انگلیس و معاف از پرداخت مالیات دانست و کلنل شیل انگلیسی نیز برای او تذکره انگلیسی صادر کرد . وقتی مأموران امیر در وصول مالیات از او با فشاری کردند ، کلنل ، «شیل» نامه زیر را برای امیر نوشت :

« باولیای دولت ایران بصراحه اظهار میدارد که حاجی عبدالکریم رعیت

۱- اسناد و مدارك مأموریت امین الدوله ص ۲۰۱ .

۲- ایضاً ص ۳۷۴

خلص دولت انگلیس است و با شبرت<sup>۱</sup> رعیتی دولت انگلیس را هم در دست دارد و از نوشتن و اسناد دادن این قبیل ایرادات بهیچوجه منقصتی در رعیت و مطالبات او و اشخاصینکه تذکره رعیتی دولت انگلیس را در دست دارند نمیرسد و دولت انگلیس مطالبات حاجی مشارالیه را از هر کسی که باشد بقسمی مطالبه خواهد کرد، که مطالبات رعایای متولد شده در خود لندن را مطالبه میکنند. و در مطالبات مشارالیه اصلا تفاوتی نخواهد کرد. البته اولیای ایندولت از مراتب مسطور در اینمراسله استنباط کامل خواهند فرمود که ایستادگی بیشتر در اینموارد عاقبت نیک نخواهد داشت و هر قدر زودتر قراری در مطالبات مشارالیه بدهند بصرفه التیام و مودت دولتمین نزدیکتر و بهتر است...<sup>۲</sup>

در پاسخ این نامه تهدید آمیز کلنل شیل، میرزا تقی خان امیر کبیر در روز ۱۱ جمادی الاول ۱۲۶۷ چنین می نویسد:

«استشهاد معتبره مشحونه بامهار مقنیهای هرات و معتبرین و مشاهیر آنجا، حتی جناب ظهیر الدوله [حاکم هرات] در دست است که تولید مشارالیه در کرشك قندهار شده و اوقندهار بست و این معنی از غایت شهرت و وضوح مستغنی دلیل است... خلاصه ابدأ اولیای ایندولت، حاجی عبدالکریم را برعیتی آن دولت نشناخته اند و نمیشناسند...<sup>۳</sup> و... در همه قبالات و تمسکات شرعیه و عرفیه اصل مشارالیه قندهاری و مسقط الرأس و مولد او کرشك قندهار بوده، محلشك و شبهه نیست و هم از اینکه متجاوز از قری [قرن سی ساله] در جزو آحاد رعایای ایران محسوب بوده و صاحب خانه و ملك و عیال و اولاد و ثروت و مکننت زیاد شده و قرابت با دودمان و اشخاص بزرگ کرده و با رعایا و عموم تبعه ایندولت در جمیع تکالیف و تحکیمات شریك و سهیم بوده و در این مدت يك قرن توطن او در دار الخلافه، مثل سایر افراد و آحاد رعایای مخصوص

۱- پاسپورت و گذرنامه که در اینجا ظاهراً بعنوان ورقه «تابیت» بکار رفته است.

۲- اسناد وزارت خارجه ایران.

۳- نامه امیر به شیل - اسناد راکد کتابخانه وزارت امور خارجه.

خود بر مشارالیه حکم کرده اند ، و از دادوستد معاملات و دادن وجه گمرک و سایر قواعد ملکيه بطریق رعیتی ایران رفتار کرده است و هرگز در هیچ حالت بجز در این اواخر خود را از تبعه خارجه محسوب نداشته است ...<sup>۱</sup>

دکتر فریدون آدمیت ، ضمن تفسیرنامه هائی که بین اولیای دولت ایران و سفارت انگلیس در این زمینه مبادله شده است چنین نتیجه میگیرد :

۱- املاک و علاقه بسیار حاج عبدالکریم در ایران دال بر رعیتی او نسبت به این دولت است .

۲- حقوق گمرکی را وی مانند سایر تجار ایرانی میپرداخت و باینترتیب عوارض متنوعی که در شهرهای مختلف میداد ، خود دلیل بر تابعیت ایرانی او است والا فقط گمرک صدی پنج را میداد ، نه دروازه بانی و راهداری را ...

۳- تمام قراردادهای ضمانت نامه ها ، و برائتهای حاجی عبدالکریم در محاضر شرع صورت میگرفت ، حال آنکه اگر تبعه دولت دیگری می بود ، باستناد فصل دوم عهدنامه تجاری «ترکمن چای» - که دولت انگلیس نیز بعنوان دولت کاملة الوداد از آن بهره مند میشد - این قراردادها بایستی در نزد حاکم و نماینده دولت انگلیس انجام می شد .

۴- در تمام مدت سی و چند سال اقامت حاج عبدالکریم جمله دعاوی او بدون حضور و دخالت نماینده دولت خارجی انجام می گرفت و فیصله می یافت و اگر تبعه دولت انگلیس بود ، چرا ترجمان وکیل یا کنسول آن دولت در جریان دعاوی حضور نمی یافتند و از فصل هفتم معاهده تجاری ترکمانچای استفاده کاملة الوداد نمی کردند ؟

و انگیزی نسبت به «شکارپوری»<sup>۲</sup> نبودن حاجی عبدالکریم بعدها دولت ایران در

۱- نامه، پیرزاد محمدعلی خان به کانل شیل - ۲۸ شوال ۱۲۶۷ .

۲- «شکارپوری» عنوانی بوده که حاجی عبدالکریم بکمال آن وطنی بك اسنشه ادميكوشيد خود را تبعه هندوستان ... و در نتیجه انگلستان - معرفی کند و دولت ایران را در مورد تابعیت خود گمراه سازد ، ولی چنانکه در صفحات آینده خواهیم خواند ، این کبیر حيله او را نقش بر آب ساخت .

آخرین روزهای صدارت امیر دودلیل بسیار محکم وقاطع ابراز کرد :

الف : يكسند زمی حاجی میرزا آقاسی که بموجب آن در هشتم شعبان سال ۱۲۶۳ صدراعظم ایران مبلغ چهار هزار تومان از حاج عبدالکریم قرض کرده بود و در سواد آن سند که از طرف سفیر انگلیس جهت مطالبه وجه نزد امیر فرستاده شده بود ، صریحاً بقلم آمده که «... خیرالحاج حاج عبدالکریم قندهاری المولدو طهرانی - المسکن...» امیر کبیر از این سواد اتناخسند واستدلالی قابل تحسین کرد و بوزیر مختار انگلیس در ۱۹ محرم ۱۲۶۸ نوشت: «چنانکه در همان سواد نوشته مرحوم حاج میرزا آقاسی ایقادی آنجناب نیز بهمین صفت موصوف شده است ، اگر نوشته مزبور معتبر باشد قاطع و فاصل همه این حرفها و مثبت رعیتی او بدولت ایران است والایک نوشته چگونه دو حالت میتواند داشت ؟ که در جنبه مطالبه وجه معتبر و در جنبه دلالت بر رعیتی بی اعتبار باشد ؟» .

<http://www.chebayadkard.com>

ب : پس از اینکه حاج عبدالکریم استشهاد خود را تنظیم کرده و خود را رعیت انگلیس میخواند ، نامه ای از سفارت انگلیس بخط «میرزا حسینقلی خان» ، منشی سفارت و مهر «کننل شیل» بدولت ایران میرسد که در آن صریحاً حاج عبدالکریم هراتی شناخته شده بود ، و تاریخ این نامه مدتی متأخر بر تاریخ استشهاد حاجی مزبور بود . لذا دولت ایران در ۲۲ صفر ۱۲۶۸ به «شیل» ابلاغ کرد : «... بدلائل عدیده و براهین واضحه ثابت ومدلل شده است که او شکاری پور نیست و اصل او از کرشک قندهار که بهرات نزدیک است میباشد ، و استشهادی هم که او خود را «شکاری پور» نوشته و ابراز کرده ، جعلی است و تاریخش پیش از تاریخ نوشته آنجناب است که او را هراتی دانسته اند و بدیهی است که نوشته سفارت خاصه آنجناب ، اعتبار تمام دارد و ناسخ استشهاد جعلی او ...»<sup>۱</sup>

علاوه بر دلایل و براهین ذکر شده در بالا ، بطوریکه میرزا آقاخان نوری صدراعظم مینویسد ، از اوایل ورود این خانواده بطهران همه آنها خود را ایرانی میدانسته اند . میرزا آقاخان مینویسد :



«... البته میدانید که اواباً عنجد<sup>۱</sup> [کذا] قندهاری الاصل از رعایای قدیمی دولت ایران می باشد. حتی مطلع هستید جناب مستر د آلس، ایلچی بزرگ دولت انگلیس که در سال ۱۲۵۱ - ه [۱۸۳۵ - م] در دارالخلافة الباهره مقیم بود، حاجی عبدالرحیم برادر حاجی عبدالکریم را مباشر بیع وشرای سفارت انگلیس کرده، کاغذ داده بود. جناب مشارالیه هم در آنجا قندهاری نوشته است که اصل آن کاغذ الان موجود است، شاهم دیده اید، سواد آن هم در جوف این پاکت فرستاده شد و بعد از آن «شیل صاحب» هم در کاغذ دولتی حاجی عبدالکریم را هراتی نوشته است نه «شکارپوری» که بعد از این کیفیت ها بهانه کردند...»<sup>۲</sup>

پس از تعطیل سفارت انگلیس در تهران و عزیمت «چارلز مور»

از ایران، او برادران قندهاری را تبعه دولت انگلیس معرفی

کرده و آنان را تحت حمایت سفارت فرانسه که پس از تعطیل سفارت

انگلیس حافظ منافع اتباع انگلیسی در ایران بود، قرارداد.

عبدالکریم و عبدالرحیم قندهاری در آن تاریخ هیچگونه امتناعی از تبعیت دولت

انگلستان نمی کردند. اما همیشه قوای انگلیسی بیوشهر و محمره حمله کرد و جنگ

آغاز شد، آنان برای حفظ دارائی و ثروت و املاک فراوانی که داشتند، نامه ای بصدراعظم

نوشته وطنی آن نه تنها «... در کمال میل اقرار به رعیتی دولت علیه» کردند، بلکه حاجی

عبدالکریم نوشت: «... هیچ میل و اراده ندارد که سمت انتساب به دولت انگلیس

داشته باشد»<sup>۳</sup> حاجی عبدالکریم در محضر شرع و دولت شخصاً حاضر شده از اعمال خود

اظهار ندامت و پشیمانی کرده و اعلام داشت که «استشادهای سابقه را جعل کرده ام و ترویج

و دروغ بوده...»<sup>۴</sup> در این ایام دولت ایران تسهیلاتی فراهم کرد که برادران قندهاری

۱- منظور نویسنده اباتأجد میباشد.

۲- استاد و مدارک امین الدوله - صفحه ۱۱۲

۳- ایضاً ص ۱۱۲.

۴- ایضاً - صفحه ۱۱۳.

املاك جدیدی خریداری نمایند و بدینوسیله موضوع تابعیت انگلیسی آنها موقتاً منتفی شد .

میرزا آقاخان نوری در نامه روز ۲۹ شعبان ۱۲۷۳ خود چنین مینویسد :  
 «... وهم چنین در خصوص حاج عبدالکریم ، که روز اول رعیت این دولت بود و بعد هم کاغذ رعیتی داده است که از همه تفصیلات درست مستحضر هستید و به شما هم نوشته ام قراری خواهید داد که دیگر در این باب حرفی نزنند و آن کاغذ را که طامن صاحب الجاناً در حق او داده شده است دست آویز نکنند . اولاً حاجی عبدالکریم! قندهاری و رعیت ایران بوده هست . و ثانیاً بر فرض اگر «شکارپوری» هم باشد ، موافق فرار و قانون انگلیس ها رعیت لندن دایرند ، نمی توانند کاغذ تبعیتی بدهند . اما رعیت هندوستان و سایر جاها آزاد هستند ، می توانند کاغذ تبعیت و رعیتی بدهند . حاجی عبدالکریم نیز به اعتقاد آنها چنانچه شکارپوری و رعیت هندوستان باشد کاغذ تبعیت و رعیتی داده است ، دیگر خلاف فرار و قانون خودشان نخواهند کرد و حرف نخواهند زد ...»<sup>۱</sup> و بدین ترتیب دامستان برادران قندهاری پایان یافت .

میرزا آقای شیرازی یکی از حقوق بگیران و مزدوران

میرزا آقای شیرازی انگلیس در دوران سلطنت محمدشاه و ناصرالدینشاه بود ، که صدراعظم نوری باو لقب « میرزا آقای حرام زاده » داده بود .<sup>۲</sup>

او در سالهایی که حاجی میرزا آغاسی صدراعظم ایران بود ، خود را بسفرای انگلیس فروخت و تحت الحما به دولت بریتانیا شد . میرزا آقای شیرازی از بدو خدمت در سفارت انگلیس ماهی چهار صد تومان حقوق میگرفت و واسطه ملاقاتها و گفتگوهای محرمانه کلنل شیل با عمال جیره خوار انگلیسها بود . اما بخاطر اختلافی که وی با حسیتقلیخان منشی دیگر سفارت پیدا کرد و شاید بعلمت سوء ظنی که کلنل شیل باو داشت ، از خدمت سفارت انگلیس معزول گردید . روزیکه کلنل شیل او را اخراج کرد ، حتی ورقه

۱- اسناد و مدارک امین الدوله - صفحه ۳۲۰ .

۲- ایضاً - ص ۳۲۹ .

اخراجی هم بدستش نداد ، اما باواخطار کرد که از تهران خارج شود و چون میرزا آقا تمکین نکرد ، وزیر مختار انگلیس از دولت ایران خواست که او را از تهران اخراج نمایند. صدراعظم وقت نه تنها از پایتخت اخراجش نکرد ، بلکه درصدد برآمد که برای او حقوق مستمری نیز تعیین کند ، تا سر نوشت او سبب جلب محبت دیگر حقوق بگیران و جیره خواران انگلستان شود !

<http://www.chebayadkard.com>

میرزا آقاخان نوری طی نامه‌ای که در ماه محرم سال ۱۲۷۳ - هـ (۱۸۵۶ - م) به امین‌الملک فرخ کاشی نوشته ، در باره رعایت نکردن موازین اداری و اخلاقی از طرف انگلیسها چنین مینویسد : «... میرزا آقا که سابق نویسنده سفارت دولت انگلیس بود ، شما خوب استحضار دارید که مادام سفارت آن دولت او را معاف از خدمت نکرده سهل است ، نوشته مرخصی به دست او نداد . اولیای دولت خواستند مشارالیه را به نوکری دیوان اعلی قبول نمایند . بعد از آن که خودشان بصرافت طبع مرخصی کردند و نوشتند مرخصی دادند بملاحظه اینکه رعیت این دولت است و بیکاره و آواره نباشد ، اولیای دولت علیه قراردادند که نزد حکمران اصفهان بمشغل منشی گری بماند ، خدمتی کند وواجبی دریافت نمایند ، که امرش بگذرد . چندی در اصفهان به شغل منشی گری متوقف بود و بانصد تومان موجب می گرفت . در اول امسال طالب رخصت برای زیارت عیالات عالیات شد. شب عید نوروز دو بست و پنجاه تومان موجب شش ماهه خود را پیشکی نقد دریافت نمود ، شش ماه دیگر را رجوع کرد که در حق ارباب طلب اوداده شود و مقبول افتاد . اما از قراری که خبر رسید ، جناب «مستر مور» در بغداد او را برده در پیش خود نوکر کرده و نگاه داشته است . خیلی غریب است و حیرتی دارم که این چه رفتاری است از مأمورین انگلیس بظهور می رسد . با اینکه میرزا آقا رعیت دولت علیه ایران است و یکوقت در سفارت آن دولت نویسنده بوده است ، اولیای دولت علیه تا کانتذ سفارت را صریحاً در باب اخراجی مشارالیه ملاحظه نکردند او را بخدمت و نوکری قبول نمودند و اینهمه رعایت آدمیت کردند . اما مشارالیه اصلاً ملاحظه نمود که او

رعیت ایران است و چندین سال است که دولت ایران او را نوکر کرده اند . سالی مبلغی کلی موجب می دهند و خدمت نکرده مواجبش را پیشکی داده سه ماهه او را اذن زیارت دادند که باز بر خدمت خود مراجعت نماید . بدون هیچ یک از این ملاحظات همینکه دید میرزا آقائی وارد بغداد شد است برد نگاه داشت و اسم نوکری انگلیس بر سرش گذاشت و اقامت درست باید در این رفتار جناب مستر مورخ دقت و ملاحظه نمود که بهیچ قاعده راست نمی آید و هیچ محل حسابی نمیتوان بر او قرار داد . آن سردار مهربان از تفصیل مراتب استحضار حاصل کرده به جناب ایلمچی انگلیس و بهر جا که لازم باشد اعلام نماید که این است رفتار مأمورین انگلیس که اصلاً رعایت حق از کسی ندارند و تا در هر جا که پیشرفت داشته باشد در اجرای امور غیر حق خود و ابطال حقوق دیگران می کوشند . بودن میرزا آقا نوکر موجب خور و رعیت دولت ایران در سفارت و نزد مأمور انگلیس چه راه حسابی دارد ؟ اگر مقرون به قاعده است ما را حرف نیست و الاحکم صریح نمایند که او را بسپارد و اقدام بعمل بی حق نکنند .

در دوران ولیعهدی ناصرالدین شاه و اقامت او در تبریز ، پیشکار او **صمدخان رزاز** **چهل هزار تومان** از یکی از تجار آذربایجانی وام میگیرد . چون ولیعهد وثیقه ملکی نداشته که در گرو صمدخان بگذارد ، مقداری از اسناد را نزد او امانت میگذارند . شاید هم این مبلغ بعد از فوت محمد شاه و هنگام عزیمت ناصرالدین شاه به تهران ، قرض گرفته شده بود . صمدخان که پس از مرگ امیر کبیر نتوانسته بود طلب خود را وصول کند ، اسناد و اوراق دولتی را نزد «استیونس» کنسول انگلیس با امانت می گذارد و مبالغ هنگفتی از او می گیرد . میرزا آقاخان نوری در نامه ۱۱ شعبان ۱۲۷۲ - هـ (۱۸۵۵ - م) خود مینویسد «وصمدخان رزاز قریب چهل هزار تومان کاغذها و سندهای زمان ولیعهد را نزد استیونس رهن گذاشته است و جنسی به قیمت گزاف از او گرفته بهار با طلبش داده...»<sup>۱</sup>

پس از خاتمه جنگ محمره ، و بوشهر و هنگامیکه در پاریس بین الدوله کاشی

وانگلیسها بر سر معاهده صلح گفتگو بود، انگلیسها برای وصول طلبهای خود از دولت ایران متجمله همین يك فقره ادعاهائی نمودند. و بطوریکه گذشت ماده ۱۱ قرارداد را برای وصول چنین مطالباتی با ایران تحمیل کردند. میرزا آقاخان بهامین الدوله مینویسد: «... مثل آفتاب روشن است که آن فصل عهدنامه را تنها از برای همین وفقره صمدخان رزاز بسته‌اند، دیگر منظوری نداشته‌اند...»<sup>۱</sup>

چندسال قبل از این حادثه دولت اعلام کرده بود که مطالبات قدیمی و کهنه اعتبار ندارد و بروات صمدخان رزاز هم مشمول این تصمیم دولت شد. همینکه در پاریس، مطالبات صمدخان عنوان گردید، صدراعظم وقت او را احضار کرده، پس از مدت کوتاهی موفق شد اقرارنامه‌ای از او بگیرد که بروات او اعتبار ندارد... بجهت رفع زحمات آینده کاغذی از صمدخان رزاز گرفته شد، صریح اقرار نموده و نوشت که آن سندها خالی از وجه و بی معنی است<sup>۲</sup> یا وجود این نامدتها بعد سفارت انگلیس مرتباً مطالبه وجوهات مذکور می‌گردد.

۱- اسناد و مدارك مأموریت امین الدوله ص ۳۲۹ .

۲- ایضاً ص ۳۰۶ .

## خانواده شوشتری

یکی از خانواده های مشکوک که از هندوستان بایران مهاجرت کرده و در همه دوران سلطنت محمد شاه و سی سال اول سلطنت ناصرالدین شاه حوادث تأسف آوری برای دربار ، دولت و مردم ایران بوجود آورد ، خانواده شوشتری بود . این خانواده که بازماندگان آن در یک قرن اخیر در ایران مصادر امور مختلف مملکتی و اجتماعی بودند بنام های شوشتری ، جزایری ، عون ، عون جزایری و غیره نامیده شده اند . در بین افراد این خانواده عالم روحانی ، دانشمند ، وزیر ، نماینده مجلس ، وابستگان مؤسسات دولتی ، معلم و بازرگان وجود داشته و دارند . در حالیکه اسناد و مدارک دولتی ایران و اسناد بایگانی وزارت خارجه انگلستان چند نفر از افراد این خانواده را بزشتی نام می برد و آنها را تبعه و تحت الحمایه انگلیس معرفی میکند ، عدای آنها نیز مردمی آزاده ، وطنپرست افراطی ، ضد اجنبی و حتی از مبارزین علیه سیاست استعماری انگلستان و دشمن بعضی از نمایندگان دیپلماسی بریتانیا در ایران بوده اند . بنابراین اگر در رأس این خانواده چند تن تحت الحمایه و آلت نظرات شوم سفارت انگلیس وجود داشته ، در عوض مردان شرافتمند و وطنپرست و ضد اجنبی نیز در این خانواده بسیار بوده اند که خدماتی بزرگ بجامعه ایرانی کرده و نام نیکی از خود یادگار نهاده اند . اینک با استفاده از اسناد دولتی ایران و انگلستان شمه ای از اعمال شرم آور

چند عضو این خانواده را بیان میکنیم ، شاید در آتیه خدمتگذاران آنها نیز معرفی شوند :

در سالهایی که سیاست شوم استعماری انگلستان متوجه ایران و سایر ممالک مجاور هندوستان شده بود وزعمای این کشور درصدد تضعیف کشورهای شرق و غنود در این منطقه برآمده بودند، کارگردانان و متخصصان امور هندوستان عدمای از عوامل سرسپرده خود را از آن کشور بایران و سایر مناطق فرستادند . عوامل مخفی و علنی انگلیسها، زمانی در کسوت روحانیت و دیانت و فقر و درویشی بودند و گاهی بلباس سیاح، طیب ، کشیش و بازرگان در میآمدند . عواملی که بدینترتیب و بنام مذهب بایران اعزام شدند، از روز ورود بمرزها ، قیافه گریه و نفرت آور خود را نشان داده و آنچه توانستند به « ارباب » خدمت کردند .

یکی از خانواده هائی که بنام عالم و در کسوت روحانیت بایران اعزام شدند ، سه فرزند ذکور از خاندان شوشتری بودند. بموجب اسناد دولتی ایران ، سید عبدالحسین شوشتری که در ایران اقامت داشت ، نامه هائی به محمد شاه نوشته و استدعا کرد که عمویش سید مصطفی شوشتری مقیم حیدرآباد دکن را بایران احضار کند و او را مشمول عنایات خود قرار دهد . سید عبدالحسین چندین نامه بشاه و صدراعظم نوشت تا سرانجام محمد شاه موافقت کرد که او را بتهران احضار کنند . حاجی میرزا آقاسی فرمان محمد شاه را به حاجی میرزا مسعود که در آن اوقات وزیر دول خارجه بود داد و او را مأمور کرد که از جانب شاه فرمانی مبنی بر احضار آقا سید مصطفی خطاب بخود اوصار شود . حاجی میرزا مسعود به بهانه اینکه حیدرآباد دکن از مستعمرات انگلستان است و صلاح نیست « بدون اطلاع مأمورین دولت بیهیه انگلیس در دوستی ارسال و مرسول به حیدرآباد داشته باشیم »<sup>۱</sup> ، فرمان زیر را بوسیله وزیر مختار دولت انگلیس در تهران برای آقاسید مصطفی فرستاد :

« ... پیوسته وجود مسعود عالیجناب مقدس القاب فضائل و کمالات اکتساب

۱- نامه صدراعظم به شعیب خان در لندن. اسناد بایگانی وزارت خارجه ایران .

حقایق و معارف نصاب شرایع و محامد انتساب سلاطه الاطیاب افضل الفضلاء العظام اعلم العلماء الاعلام آقا سید مصطفی محیط فیوضات الهی و مقرون بجزالتفات شاهنشاهی بوده، مصون از صرف حوادث و صنوف نواب باد - بعد مکشوف رأی افاضت پیرای حقیقت نمایش میداریم که چون سلسله جلیله سادات نوریه را در حضرت آسمان رفعت بواسطه دعاگوئی و دولتخواهی اختصاص مخصوص است، در اینوقت که عالیجناب قدسی انتساب فضایل و کمالات اکتساب فاضل ادیب عالم از سلسله نجیب سید عبدالحسین معاودت

محض حضور آفتاب ظهور ادراک نمود، بعرض اقدس همایون رسانید که آنجناب بجزم زیارت حرمین شریفین زاد هماله شرقاً رفته بواسطه تقدیرات چندی است که در هندوستان و حیدرآباد دکن توقف دارد. لهذا باظهار کمال توجه شرافت مظاهر آن عالیجناب را بصورت این منشور مبهج و مسرور فرمودیم که چون وجود آن عالیجناب در دربار اقدس کمال ضرورت دارد، میباید آن عالیجناب بوصول منشور عنایت دستور عاجز مدارا الخلاقه لباهره گردد. درینباب هم شرحی



چارلز موده وزیر مختار انگلیس

بجناب جلالت و شوکت نصاب اجل الکفاه نواب حیدرآباد دکن مرقوم فرموده ایم که آن عالیجناب را بطور خوشی روانه نماید. میباید تا زمان شرفیابی همواره اوقات حالات گزارشات خود را اظهار کند - عالها الخیر و العافیة بالعافیة. بضمیمه این فرمان محمد شاه، میرزا مسعود گمرودی این نامه را به سرجان مکنیل وزیر مختار انگلیس در تهران نوشت:

«جناب مجتد و جلالت نصابا محبان استظهارا مکرماً، چون اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه اسلام پناه خلدالله ملکه و دولته، بعموم سادات نوریه شوشتری خصوصاً بعالیجناب فضیلت و کمالات اکتساب، آقا سید عبدالحسین کمال توجه و التفات



را دارند . این اوقات که عالیجناب مشارالیه ادراک سعادت حضور اقدس نمود، اعلیحضرت شاهنشاهی استفساری از احوال عالیجناب سید مصطفی عم عالیجناب مشارالیه فرمودند سید عرض کرد که در حیدرآباد دکن توقف دارد ، فرمودند که وجود عالیجناب سید مصطفی در دربار همایون ضرور است . رقیمه بیجناب جلال و شوکت نصاب توابع صوبه دار دکن نوشته شده که مشارالیه را باکمال خشنودی و عزت روانه نمایند، حسب الامثال امر همایون ، رقیمه بیجناب معزی الیه افزان آنجناب شد که چنانچه مصلحت داند ، برطبق فرمایش شاهانه نوشته بریزدنت دولت انگلیس بنویسند که سید مشارالیه را معزز و محترم روانه دارند .

پس از ورود سید مصطفی شوشتری بایران ، اولین تقاضائی که از محمد شاه کرد، برقراری مقرری سالانه برای خود و اولاد و حتی سید عبدالحسین برادرزاده اش بود ، که از سالها قبل در تهران اقامت داشت . محمدشاه که شاید تحت تأثیر عوامل انگلیسی قرار داشت ، برای هر يك از آنها تیول و مقرری سالانه ای بدین شرح تعیین کرد :

۱- مستمری سید عبدالحسین ۱۲۰۰ تومان

۲- مستمری آقا سید عبدالله ۱۴۵۰ تومان

۳- مقرری آقا سید محمد ۳۵۰ تومان

۴- مستمری آقا سید مصطفی در وجه سید عبدالله ۱۲۰۰ تومان

محمد شاه برای برقراری تیول و مقرری سالانه فوق الذکر ، فرمانی بشرح زیر صادر کرد و بوسیله « مکنیل » وزیر مختار انگلیس در تهران برای سید مصطفی که بایران آمده بود فرستاد :<sup>۱</sup>

«آنکه چون مراتب عوطف رأی مکارم آرای اقدس همایون شاهنشاهی و الازم اقتاده است که در حق دعاگویان خاص و خیرخواهان دولت جاوید [ يك كلمه خوانده

۱- سواد این فرمان فقط وزیر مختار انگلیس ضمیمه نامه ای برای وزارت خارجه

دولت متبوعش فرستاده که عیناً ضبط است .

نشد] از بفل مراسم رأفت و لوازم مکرمت علی حسب مراتبهم دریغ فرمائیم لهذا در هذمه السنه میمونه شی قوی ثیل سعادت دلیل و ما بعدها مبلغ یکپزار و هشتصد تومان وجه مستمری عالیجنابان فضائل و کمالات اکتسابان ، معارف و محامد انتسابان ، سلامتی السادة آقا سید عبدالله و آقا سید محمد ولد آن جناب فضائل نصایب معالی انتساب ، اجل السادة آنجناب آقا سید مصطفی دیوانی ولایات دزفول عاید شده که صرف معاش خود کرده یوظائف دعاگوئی اشتغال نمایند . مقرر آنکه حکام حال و استقبال عربستان مبلغ مزبور را در وجه عالیجنابان مشارالیهها مستمری برقرار دانسته همه ساله از بابت مالیات دیوانی دزفول عاید ساخته ، بخرج ابواب جمعی خود مجری و «محبوب» دارند . المقرر مستوفیان عظام شرح فرمان واجب الازعان همایون را ثبت دفاتر خود کرده ، مصون از تغییر دارند فی شهر رمضان ۱۲۶۵»

در زیر فرمان مقررری هر يك از چهار نفر مذکور بشرحی که گذشت، نوشته شده است.<sup>۱</sup>

سید مصطفی و خانواده اش چند سالی بدون حادثه در ایران

### آغاز هرزگی

زندگی کردند و همه ساله مبالغ هنگفتی بعنوان تیول و مقررری

و

از دولت می گرفتند<sup>۲</sup>. تا اینکه در اواخر سلطنت محمد شاه

### شیطنت

ناکهان سید مصطفی بنای مخالفت با دولت را گذاشت . حاجی

میرزا آقاسی ابتدا سعی کرد با او مدارا نماید، ولی ارتباط دائمی او با سفارت انگلیس

و حوادثی که سید مصطفی و افراد خانواده اش بوجود آوردند ، سبب قطع ارتباط او با شاه

و صدر اعظم شد . مندرجات يك سند رسمی حاکیست که «... در اواخر دولت شاهنشاه

مغفور مراتب هرزگی و شیطنت او ظاهر شد و از شوشتر کارهای خلاف قاعده از او ظاهر شد

و اولیای این دولت بمشارالیه کم میل شدند . بواهمه اینکه مبدا او را مورد مواخذه نمایند

مستمری که در حق خودش برقرار بود با اسم سید عبدالله و سید محمد پسران خودش نمود

۱ - اسناد داکنه وزارت خارجه انگلیس

۲ - اسناد بایگانی وزارت امور خارجه ایران ۴۰۷۲

و خودش ترك آمد و رفت را کرده منزوی شده<sup>۱</sup>.

پس از مرگ محمد شاه و بسطنت رسیدن ناصرالدینشاه قاجار، سید مصطفی نامه ای به شاه و امیر کبیر نوشت و استدعای اضافه نیول و مقرری خود را کرد. صدراعظم در چهارم جمادی الثانی ۱۲۶۶ (۱۸۴۹ - م) در جواب او نوشت: مبلغ ۱۵۰۰ تومان انعام در وجه شما پرداخت شد، بشرطیکه در طریق خدمتگذاری مضایقه ننمائید. اما سید مصطفی بجای ابراز تشکر از شاه و صدراعظم، نامه ای بوزیر مختار انگلیس نوشته، خود را تبعه و خدمتکار دولت فخریه معرفی و تقاضا کرد اقدامی برای وصول مطالبات گذشته او بشود. وزیر مختار انگلیس نامه زیر را بحمايت از او برای امیر نوشت:

جناب جلالت و بنالت ضایعاً بامجدت و فخامت انتساباً، معجان استظهاراً، مشفقاً، مکرماً...

شرحی که در باب مستمری عالیجناب آقا سید عبدالله و برادرش نگارش رفته بود چون در طی مراسله دولتی اشعاری از قطع مرسوم مستمری ستوا آیه مشارالیها رفته بود، لازم دید که در مقام اسکات اولیای دولت ایران جوابی متصفانه نگارد که:

اولاً - اینکه نگارش رفته بود که دستدار اسناد خلاف باولیای دولت ایران داده است که احکام برخلاف یکدیگر صادر کرده اند، دستدار اصلاً چنین اظهاری نکرده بود. بلکه نوشته بود که یکی از کارگذاران از قول آنجناب بعالیجاه سلیمان خان نوشته است که حکم جناب امیر این است که آنها خود را بدولت انگلیس بسنه اند، نباید داده شود و کاغذ خود عالیجاه سلیمان بخان الان در دست است.

ثانیاً - اینها اوقاتی که در هندوستان بودند، از جانب نواب حیدر آباد دکن از جمله نوابان ممالک هندوستان وجه مدد معاش از برای آنها معین و برقرار کرده بودند، که در کمال رفاهیت و آسودگی روزگار می گذرانند و محتاج بهیچ دولتی نبودند، در عصر علین آشیان محمد شاه میرور، اولیای ایندولت علیه بتوسط وزیر مختار و ایلیچی مخصوص دولت انگلیس از روی نوشتجات دولتی آنها را از روی کمال میل خاطر خواهش

۱ - نامه میرزا آقا خان توری به میرزا شفیع مصلحت گزار ایران در لندن - اسناد بایگانی وزارت خارجه ایران.

بآمدن و آوردن بدولت ایران کردند ، هر چند از خیالات باطن اولیای دولت ایران وزیرمختار آن عصر را استحضاری نبود ، ولی محض رضا جوئی و خاطر خواهی ایندولت و باطمینان تعهدات و توشیحات دولتی خواهش مرخصی آنها را از کارگذاران فرمانفرمای هندوستان و اجازه آمدن بایران را کرد . ایشان نیز متمسک اولیای ایندولت را مقبول و آنها را راهی ساختند ، بعد از روانگی بدیهی است که آن مرسوم آنجا قطع گردید ، پس از ورود آنها بایران اولیای سابق ایندولت بملاحظه تعهدی که کرده بودند بوعده خود وفا و وجوهی از برای صرف مخارج بقیراز مستمری ومدد معاش حسبالفرمان در وجه آنها از بابت بدهی املاک زر خرید و موروثی آنها برقرار کردند : تا اوایل جلوس میمنت مانوس سرکار اعلیحضرت شهرباری ، آن مرسوم و مقرری باضعاف و مضاعف ، بملاوه انعامات و احسانات دیگر میرسید درین عهد فیروزی مهد سرکار اعلیحضرت شهرباری بدستخط مبارک مرفوم فرمودند که جناب امیر هر چه در عهد شاه میرور میگرفتند بدهید برخلاف آنچه جمیع مرسومات آنها را من جمیع الجهات مقطوع و املاک آنها را مشرد و مفضوب داشته ، مبلغ یکهزار و هشتصد تومان و کسری در عوض آن املاک و مستمریات با وجود دستخط سرکار اعلیحضرت پادشاهی و قبول اولیای ایندولت و معلوم بودن مودی آنجناب متعذر باین شدند که چون مالیات دیوانی در آن سال نرسیداست وصول این وجه نیز خالی از اشکال نیست . دو سال دیگر را که ایتئیل وئی قوی ئیل باشد ، احکام محصل صادر و روانه کردند که رفته حکماً از عالیجاه سلیمان خان گرفته عاید دارند که بعد سبب نوشتن یکی از کارگذاران سلیمان خان بجز تعویق افتاد و نرسید و تاکنون زیاده از هشتصد و پنجاه تومان نرسیده است و قریب دو هزار و هشتصد تومان الحال باقی است . امسال را که تنگوزئیل باشد ، باز احکام بعهده نواب معزی الیه نرسیده ، که آیا ایشان بچه عذر متعذر شدند که اینک این مراسله را نوشته اند . حال البته از ملاحظه این جواب دوستدار خواهند دریافت کرد که گذشته از سایر حقوق اعم از دولتی و غیره انصاف هیچ دولتی تصدیق و تمکین نحسین جوابی که از اولیای این دولت بدوستان رسیده است نخواهند کرد و باعتقاد دوستار شایسته يك دولتی نیست که

مردمان عزیز را در مملکتی که کمال عزت و آسایش را داشته اند به ترغیب و تحریص مبالغتهای گزاف تطمیع کرده ، بدولت خود دعوت کنند ، مرسوم آنها را در این مملکت مقطوع ساخته و در اینجا راه معیشتی قرار بدهند و سرکار اعلیحضرت شهربازی و اولیای ایندولت همه امضاء بدارند و حال از ناراضماندی خاطر خود که چرا آنها از وابستگان دولت انگلیس بوده اند بخواهند قطع مزروق و مرسوم آنها را مقطوع دارند و بچنین بهانه ها ، آنها را متحیر و سرگردان سازند که در مملکت ایران با آن تعهدات جز قرض زیاد ، راه بردار بجائی نباشند ، ظاهر این است که اگر اولیای ایندولت در حقیقت چنین منظوری داشته باشند ، با اعتقاد دوستدار اولیای دولت انگلیس بتوانند خودداری نمایند . البته آنجناب هم لازمه تفکر و ملاحظه را در یتباب خواهند فرمود و بدوستدار در تأسف اظهار چنین مراسله ، همراهی خواهند کرد و در تلافی آن اظهار اقرار و حکم محکمی خواهند فرمود که بقیه مستمری سوائه ماضیه آنها را بدون حالت معطلی عاید ساخته و از هغه السنه و ما بعدها علی سبیل الاستمرار عاید گردد چون لازم بود اظهار داشت زیاده تفصیل جایز نخواهد بود تحریراً ۵ شهر رجب المرجب ۱۲۶۷»<sup>۱</sup>

روابط خاندان شوشتری با شاه و صدراعظم بار دیگر تیره می شود و دخالت وزیر مختار انگلیس امیر کبیر را عصبانی میکند . پس از وصول نامه فوق الذکر تا شوال همانسال ، بین سفارت انگلیس ، خانواده شوشتری و صدر اعظم مکاتباتی شده است ، ولی اثری از آنها بدست نیامده . تا اینکه در ۲۹ شوال ۱۲۶۷ امیر کبیر نامه ای به خانلر میرزا والی خوزستان می نویسد . در این نامه درباره بزرگ خاندان شوشتری که قصد مهاجرت به بین النهرین را داشته ، چنین نوشته شده : « ... چون سید مصطفی شوشتری میخواهد روانه عتبات شود ، اجازه دارد تا مدت یکماه که مرخصی اوست که بشوشتر رفته عیال خود را از آنجا برداشته ، روانه عتبات شود ... » امیر کبیر در حاشیه نامه می نویسد : « اگر یک روز بیشتر تجاوز کرد نواب والا فوراً گزارش بدهد ».

۱ - مجموعه اسناد بابکانی را کد وزارت امور خارجه ایران ۲۷۰۲۷

این نامه نشان دهنده اختلاف شدید بین امیر و سید آقا سید محمد مصطفی شوشتری و احتمالاً دلیل خروج همیشگی او از ایران شوشتری میباشد. زیرا بعد از این دیگر از سید مصطفی اطلاعی در دست نیست، در عوض نام «سید عبدالله» و «سید محمد» در همه اسناد دولتی دیده میشود. اسناد دولتی همه جا از سید عبدالله پیدی نام می برد، تا جائیکه میرزا آقاخان نوری در باره اش مینویسد: «سید عبدالله شوشتری که می داند آدم شروری است»<sup>۱</sup> در حالیکه از «سید محمد» چند جا به نیکی یاد شده است و حتی اختلاف و مبارزه او با سفارت انگلیس بالا میگیرد و کار او به متحصن در خانه خواهر شاه می انجامد. بطوریکه در نواریخ ضبط است، سفارت انگلیس به آقا سید مصطفی و آقا سید عبدالله و آقا سید محمد املاکی در قلهک برای سکونت تا بستانی میدهد. محل سکونت و زندگی تا بستانی آقا سید محمد در مجاورت فئات سفارت قرار داشت. بر سر تقسیم آب، چند بار بین او و مستخدمین ایرانی و انگلیسی مقیم سفارت بیلاقی در قلهک اختلافی روی میدهد که یکبار منجر به زد و خورد و نزاع نیز میگردد. آخرین باری که بین او و کارکنان سفارت نزاع لفظی شدید روی میدهد، انگلیسها بنام اینکه او تبعه انگلیس است، تصمیم میگیرند او را دستگیر و در سفارت زندانی کنند. آقا سید محمد شوشتری خود را بخانه «عزت الدوله» خواهر ناصرالدینشاه رسانیده در آنجا متحصن میشود.

سرانجام با وساطت عزت الدوله و ناصرالدینشاه، سفارت انگلیس از تعقیب و مجازات آقا سید محمد، منصرف میشود، ولی برای اینکه حوادث دیگری بوجود نیاید، شاه دستور میدهد، او را بسمت نماینده سیاسی ایران در «حاج طرخان» منصوب کنند، و وی را بروسیه میفرستد. آقا سید محمد که در این مأموریت لقب «عون الملک» گرفته بود، بعدها جنرال کنسول «ایران» در این شهر میشود و چون زبانهای انگلیسی و هندی هم خوب میدانسته، پیشرفت هائی در امور سیاسی مینماید.

۱- استاد بایگانی وزارت خارجه ایران.

۲- نامه مورخ ۲۹ رمضان ۱۲۷۳ صدر اعظم به فرخ خان کاشی.

در بین اسناد دولتی قاجاریه و اسناد دولتی انگلیس، نام سید سید عبدالله شوشتری عبدالله شوشتری در حوادث گوناگون برده شده است. طبق نوشته کنت دوگو بینو: «سید عبدالله یکی از ریاضی دانهای معروف ایران است و زبان فارسی او فصیح میباشد. او علاوه بر زبان فارسی، زبان عربی را هم خیلی خوب می‌داند...»<sup>۱</sup> سید عبدالله با اینکه در علوم دینی نیز تبحر و اطلاعات فراوان داشت، با اینحال بجای کوشش در امور مذهبی، به مخالفت با شاه و دولت پرداخت و سرانجام خود را بدامان سفارت انگلیس در تهران افکند.

اولین باری که اسم او در مکاتبات دولتی برده شد، در سال ۱۲۶۷ هـ (۱۸۵۰ م) و در زمان صدارت امیر کبیر است. او نامه‌ای بصدر اعظم مینویسد و تقاضا میکند برای وصول مطالباتش از اهالی شوشتر باو کمک کنند. امیر کبیر در نتیجه ۱۲۶۷ نامه‌ای به «خانلر میرزا» والی خوزستان مینویسد و تأکید میکند «سید عبدالله و آقا سید مصطفی مطابق اسنادی که در دست دارند از پاره‌ای از اهالی شوشتر مطالباتی دارند، در احقاق حق و وصول و ایصال طلب مشارالیه اقدام کنید.»<sup>۲</sup> ولی چون ادعای آقا سید مصطفی و آقا سید عبدالله از مردم صحیح نبوده، اقدامی نمیشود. پس از قتل امیر کبیر و صدارت رسیدن میرزا آقاخان نوری، سید عبدالله شوشتری نامه‌ای بصدر اعظم نوشته و مدعی میشود که «امیر کبیر یا خانواده سادات شوشتری مخالف و منافق بود، حال که او از مقام صدارت خلع و این مقام عظمی بخص کاردان و مدبری واگذار شده، استدعای کمشنر همراهی برای وصول مطالبات و احقاق حق داریم.» میرزا آقاخان در محرم ۱۲۶۸ هـ (اکتبر ۱۸۵۱ م) دستوری بخانلر میرزا میدهد و از او میخواهد که از خانواده سید عبدالله احقاق حق بشود.<sup>۳</sup> ولی جواب حاکم خوزستان اینست که «او مطالبات غیر صحیح از مردم

۱- سه سال در ایران

۲- اسناد دولتی در بایگانی وزارت امور خارجه

۳- انبوخته اسناد دولتی کتابخانه سلطنتی

دارد و آنچه که ادعا میکند، سندی در دست ندارد<sup>۱</sup>.

سید عبدالله شوشتری از این پس با میرزا آقاخان نوری نیز بنای مخالفت گذارده و از وزیر مختار انگلیس در تهران استمداد میکند. او نامه‌ای بسفارت فخیمه می‌نویسد و ضمن یادآوری اینکه مادرم سیده و تبعه هندوستان و خود و برادرانم تابعیت دولت بیه انگلستان را داریم، تقاضای احقاق میکند. سفارت انگلیس چند نامه بصدر اعظم و وزارت امور خارجه ایران مینویسد، ولی بهیچیک از آنها پاسخ داده نمیشود.

همینکه مسئله هرات خطر جدی برای هندوستان مستعمره زرخیز انگلستان پیش می‌آورد، انگلیسها تلاش همه جانبه‌ای را برای ایجاد حوادث گوناگون در ایران آغاز می‌کنند، از جمله «چارلز مور» وزیر مختار انگلیس در تهران سید عبدالله را با عجله از تهران بشوشتر میفرستد تا در خوزستان حوادثی بوجود آورد. صدر اعظم مینویسد: «مستر مور» و سایر صاحب منصبان انگلیس در تمهید فتنه و فساد در داخله مملکت ایران هستند و می‌خواهند آدمهای شریر و مفسد ایران را از قبیل تیمور میرزا و رضاقلی میرزا، پسرهای مرحوم فرمانفرما که در بغداد هستند و میرزا آقای شیرازی نمک بحرام را به صفحات فارس بفرستند که در بهبهان و هرجا بتوانند آشوب و شورش نمایند و هم چنین سید عبدالله شوشتری را به عربستان بفرستند که در آنجاها فتنه و فساد نمایند...»<sup>۲</sup>.

اقداماتی که شاه و صدر اعظم برای خنثی کردن عملیات عمال و جاسوسان ایرانی انگلیسها بعمل آوردند، سبب شد تا آنها نتوانند کاری از پیش ببرند و در نتیجه مفسدین گرفتار سوء خیال خودشان... و مخدول و متکوب...<sup>۳</sup> شدند.

وزیر مختار وقتی در این راه شکست خورد، موضوع تابعیت انگلیسی سید عبدالله و حقوق مستمری و تیول سالانه او را عنوان کرد و نامه‌هایی بصدر اعظم نوشت. در همین ایام «چارلز مور» سفارت را تعطیل کرد و از ایران رفت. او سید عبدالله شوشتری را مثل سایر تحت الحمایه‌ها و اتباع انگلیس در اختیار «کنت دوگوبینو» وزیر مختار

۱- انبوخته اسناد دولتی کتابخانه سلطنتی نامه ۷ رمضان ۱۲۷۳.

۲- اسناد و مدارک امین الدوله ص ۱۸۳

۳- ایضاً ۳۷۵



فرانسه گذارده و از او خواست تا از این خانواده سادات حمایت همه جانبه بنماید! استیونس دیپلمات انگلیسی که بعد از «موره» امور سفارت انگلیس را اداره میکرد، اولتیماتومی بدولت ایران داده و از وزارت امور خارجه خواست تا مقررری سالی ۱۵۰۰ تومان در حق او برقرار شود: «... در باب مستمری سید عبدالله شوشتری هزار و پانصد تومان بجهت سید عبدالله لوطی وظیفه می‌خواهند، چند کاغذ جعل امسال به ایران فرستاد، امسال ندادیم. می‌خواهند بگیرد نمیدهیم...»<sup>۱</sup>.

سید عبدالله شوشتری وقتی از همه جا مأیوس شد، شروع نوشتن نامه‌ها و اخبار جعلی علیه شاه و صدراعظم کرد و در پایتخت تحریکاتی را آغاز نمود و انگلیسها در لندن، پاریس و بغداد موضوع برقراری مستمری او را عنوان کردند. میرزا آقا خان صدراعظم به فرخ خان امین الدوله مینویسد: «در باب سید عبدالله شوشتری که می‌داند آدم شریبری است و شما در طهران بودید، دیدید چه قدر کاغذهای جعلی منتشر کرد و از همه جا بروز کرد، نباید او هم به طهران بیاید. به او هم مواجب داده نخواهد شد. اگر رعیت انگلیس است و هندوستانی، برود به هندوستان، والا اگر رعیت این دولت است و شوشتری می‌باشد، این دولت به او مواجب بدهد، یا ندهد مختار است...»<sup>۲</sup> در جای دیگر او مینویسد: «چیزی که باقی می‌ماند مستمری سید عبدالله است. مراتب افساد و شیطنت او را که شما البته اطلاع دارید. ما دیگر بچه دلیل مستمری به او بدهیم؟ اگر رعیت انگلیس است چرا خود انگلیس مواجب و مستمری به رعیت خودش نمیدهد؟ اگر رعیت ایران است يك مرتبه ترك حمایت سفارت انگلیس را بگویند، خود میدانیم و او...»<sup>۳</sup>

<http://www.chebayadkard.com>

انگلیسها برای حفظ خانواده شوشتری و بخصوص برقراری تیول و مقررری سالانه این خانواده، مذاکراتی را در لندن و پاریس دنبال کردند. آنها بهیچوجه نمیتوانستند

۱- استاد و مدارك، مأموریت امین الدوله ص ۱۶۰

۲- نامه ۲۹ رمضان ۱۲۷۳

۳- نامه ۷ رمضان ۱۲۷۳

از حمایت این خانواده صرف نظر کنند . اصرار انگلیسها در بر گردانیدن سید عبدالله ازین النهرین بتهران بصورت اسناد و نامه هائی در اسناد بایگانی وزارت خارجه انگلیس نمودار است . فرخ خان نامه هائی به صدراعظم نوشته تقاضای انگلیسها را عنوان میکند . میرزا آقا خان در جواب مینویسد : « فقره سید عبدالله یا هیچ در ایران نباشند یا در طهران نمائند ... »<sup>۱</sup> اما انگلیسها نه تنها اصرار در مراجعت او بایران کرده و موافقت ایران را جلب کردند ، بلکه در برقراری مقرری نیز با وساطت یکی از « انگلیس مآبها » موفق شدند ، « سید عبدالله شوشتری را ظاهراً میرزا عباس حاضر کرده با همه شرارت باید به او وظیفه حکماً داد ... »<sup>۲</sup> سید عبدالله ، بعد از خاتمه جنگ مثل سایر تحت الحما یگان بایران آمد و خود و خانوادماش سالها در ایران اقامت کردند و با داشتن تابعیت ایران و گرفتن حقوق و مقرری از دستگاههای دولتی ایران ، بخدمت دولت بیه انگلستان ادامه دادند .

آخرین سندی که نشان دهنده حمایت علنی انگلیسها

آخرین

از بازماندگان خاندان شوشتری است ، نامه ۲۹ نوامبر

سند دخالت

۱۹۲۰ م. (ربیع الاخر ۱۳۳۸ هـ) میباشد . در این نامه سفارت

انگلیس از دولت ایران میخواهد تا حسین جزایری (عون الملك) دومرا بسمت کمیسر دولت در بانك شاهنشاهی منصوب کند . بطوریکه میدانیم ، دولت ایران برای کنترل کارهای بانك ، یکی از کارکنان مورد اعتماد خودرا بنام « کمیسر » مأمور خدمت میکرد . با وجودیکه در سال ۱۹۲۰ دولت ایران مقتدر الملك را بعنوان کمیسر مأمور بانك کرده بود ، با اینحال سفارت انگلیس تقاضای تعویض او را میکند ، زیرا مقتدر الملك برای جلوگیری از سوء استفاده ها و نقل و انتقالات ارزی که همگی بضرر ایران و بسود انگلیسها بود ، موافقت نمیکرد . مخالفت کمیسر ایران با سوء استفاده انگلیسها موجب عصبانیت سفارت انگلیس شد و بهمین جهت برای انتصاب کسیکه مورد اعتماد و حافظ اسرار آنها


۱- اسناد و مدارك امین الدوله ص ۲۲۷


باشد عون « الملك جزایری » را بدولت ایران پیشنهاد کردند . اینك نامه سفارت انگلیس :

سفارت انگلیس ۲۹ - نوامبر ۱۹۲۰

دوست عزیزم :

خواهشمندم حضور حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا بعرض رسانید که تغییری در کمیسری بانك شاهنشاهی لزوم پیدا کرده . مقتدر الملك (مجدد السلطنه) کمیسر حالیه بانك بهیچوجه آنطوریکه شاید و باید بخدمت و مأموریت خود رسیدگی نمی نماید و بواسطه معارین بکارها رسیدگی نمی نماید . اگر عون الملك را دولت تعیین نماید بانك شاهنشاهی ایشانرا برای کمیسری باکمال میل قبول خواهد کرد و آقای نورمان هم از این موضوع خیلی خوشوقت خواهد شد ، زیرا که ایشان در امور بانك سابقه و اطلاعات

Repetition des renseignements  
 Le 29 novembre 1920  
  
 Monsieur le Ministre  
 Je vous prie de bien vouloir  
 faire au Proprietaire de la  
 Banque de Commerce  
 d'Alger la direction d'un  
 chargement des commissions  
 gouvernementales de la Banque  
 d'Alger.  
 Je vous prie de bien vouloir  
 en informer le Ministre  
 de l'Intérieur de l'Empire  
 et de l'accepter par  
 l'intermédiaire de l'Administration  
 de la Banque d'Alger.  
 Je vous prie de bien vouloir  
 agréer, Monsieur le Ministre,  
 l'assurance de ma haute  
 considération.

  
 Monsieur le Ministre  
 Je vous prie de bien vouloir  
 faire au Proprietaire de la  
 Banque de Commerce  
 d'Alger la direction d'un  
 chargement des commissions  
 gouvernementales de la Banque  
 d'Alger.  
 Je vous prie de bien vouloir  
 en informer le Ministre  
 de l'Intérieur de l'Empire  
 et de l'accepter par  
 l'intermédiaire de l'Administration  
 de la Banque d'Alger.  
 Je vous prie de bien vouloir  
 agréer, Monsieur le Ministre,  
 l'assurance de ma haute  
 considération.

نامه سفارت انگلیس به وزیر خارجه ایران

کافی دارند و البته اطلاعات او در این خدمت برای دولت ایران خیلی مفید خواهد بود .  
دوست عزیز خواهشمندم احساسات صمیمانه‌ام را قبول فرمائید . هایتک .  
این نامه در سال های اخیر و در گرما گرم مبارزات همه جانبه با انگلیسها از طرف  
یکی از نخست وزیران منتشر شد . در آن ایام نخست وزیر مذکور اسناد دخالت  
انگلستان در سالهای قبل از کودتای ۱۲۹۹ در امور داخلی ایران را منتشر کرده و با نشان دادن  
عکس «اسناد دخالت» مظلومیت ایران را بجهانیان ثابت میکرد . در بین اسناد مذکور ،  
سندی که فوقاً ذکر شد نیز وجود داشت و جالب اینست که این سند متعلق به پدر یکی از  
وزراء کابینه همان نخست وزیر بود که در وطنپرستی و پاکدامنیش هیچگونه شك و  
شبهه‌ای وجود نداشت و این وزیر با اتفاق یکی دیگر از خاندان شوشتری که تاکنون نیز  
استاد دانشگاه است در جبهه‌ای که علیه انگلیسها بوجود آمده بود ، مبارزه می کردند .

## تقی زاده و انگلیسها

<http://www.chebayadkard.com>

در فصل ۱۷ همین کتاب ضمن معرفی افراد خانواده «نواب» که اکثر آنها دارای دو تذکره و تابعیت «ایران و انگلستان» بودند، در باره انتصاب حسین قلی خان نواب وزیر خارجه ایران بسفارت ایران در برلن از قول دانشمند فقید خان ملک ساسانی خواندید که: «... در تمام مدت جنگ بین المللی اول حسینقلیخان نواب وزیرمختار ایران در برلن بود، اما برای چه انگلیسها در موقع جنگ ایشان را برلن فرستادند خود یکی از مسائل مهم سیاست بین المللی است که در جای خود نوشته شده است...»<sup>۱</sup>

مورخ الدوله سپهر در باره انتصاب او بسفارت ایران در آلمان می نویسد: «در برلن کمیته هندی (که با انگلیس مبارزه می کرد) درخواست مساعدت فکری از تقی زاده کرده بود و تقی زاده نیز هم آهنگی یا اقدامات آنرا قبول نموده بود. اما وی برای عملیات خود استقلال قائل شد و تصمیم گرفت بهترین عناصر ایرانی شریف و میهن دوست را که در اکتاف اروپا پراکنده بودند در برلن گرد آورد و از جمع آنها هیأتی برای نجات ایران از همسایگان تشکیل دهد. اغلب ایرانیان ملت خواه دعوت تقی زاده را اجابت کردند...»<sup>۲</sup>

یکی از عناصر ملت خواه که دعوت تقی زاده را برای همکاری علیه انگلیس در ایران و هندوستان پذیرفت حسینقلیخان نواب بود که اجداد او همه تبعه انگلیس و حقوق بگیر

۱- دست پنهان سیاست انگلیس در ایران - ص ۹۸

۲- ایران در جنگ بزرگ - ص ۵۶

آن دولت در ایران بودند . بطوریکه مورخ الدوله می نویسد : «تقی زاده برای اینکه نواب را سفارت ایران در آلمان برساند دست با اقداماتی زد ، از جمله «اقدام تقی زاده منحصر بشکلی انجمن فوق الذکر نبود ، بلکه اومی خواست نمایندگی رسمی دولت شاهنشاهی در آلمان تیز بدست های مطمئنی سپرده شود . و از اینرو میعاد با حسینقلی خان نواب در «موترو» سویس قرار داد و خود عازم آن شهر شد . تقی زاده معتقد بود بجمع وسائل ممکنه باید دست زد تا حسینقلی خان نواب بمقام وزیر مختاری ایران در برلن منصوب گردد . نواب این پیشنهاد را قبول کرد و لذا از وزارت امور خارجه آلمان سفارت آن دولت در تهران دستور صادر شد که مقامات سفارت موانع این انتخاب را مرتفع سازند ، خصوصاً که در آن دوران نماینده سیاسی ایران در برلن یکی از ارامنه موسوم به اهانس خان بود و آلمانها اطمینان باور نداشتند ...»

بدین ترتیب «اهانس خان» که گناهی فقط داشتن تابعیت ایران بود معزول شد و حسینقلی خان که خود و اجنادش حقوق بگیر و تبعه انگلیس بودند بجای او منصوب گردید . مورخ الدوله که خود نیز در انتصاب او دخالت داشته است در دنباله مطالب خود می نویسد :

«... آلمانی ها موضوع را بطهران مرجوع کردند و انجام این مأموریت بعهده نگارنده واگذار شد و من بهولت توانستم مستوفی الممالک را که خود از دوستان صمیمی نواب بود لکن تصمیم بتعین ضیاء الممالک بوزیر مختاری آلمان گرفته بود از نیت اولی منصرف و مصمم بنصب حسینقلی خان نمایم ...»<sup>۱</sup>

پس از انتشار این یادداشتها مورخ الدوله سپهر ، بنگارنده توضیحاتی دادند که بموجب آن معلوم می شد بعقیده ایشان حسینقلی خان نواب ، سیاستمدار وطن پرستی بوده است ، بطوریکه «انگلیسها و روسها» هر دو با او دشمن بودند . مورخ الدوله گفتند که حتی یکروز در جلو مجلس شورای ملی دیپلماتهای دو سفارتخانه انگلیس و روس جلو ورود نواب را بمجلس گرفتند و باو تأکید کردند : مادامی که قروض دولتهای آنان را

تأمین نکنید نمی‌گذارند به مجلس برود .

ایشان افزودند : انتشار سلسله‌مقالات «حقوق‌بگیران انگلیس در ایران» گرچه بسیار سودمند و از لحاظ اطلاع نسل جوان آموزنده است ، لیکن عده‌ای معتقدند که مقالات مزبور ، این ضرب‌المثل قدیمی را که می‌گوید : «اگر بر کوه دمارند برف نیاید شایع میشود که کار انگلیسهاست» زنده می‌کند و همین دسته اظهار می‌دارند که حتی انتشار اسناد حقوق‌بگیری و خیانت عده‌ای از رجال دوره قاجاریه نیز بنفع انگلیسها تمام خواهد شد .

طبیعی است که این نوع فتاوتها نادرست و کودکانه است ، زیرا اگر بتوان با آنها توجه کرد ، باید اظهارات دسته دیگری را نیز که طی نامه‌هائی تویسنده را به «کمونیست» بودن متهم ساخته و انتشار این اسناد را بنفع روسها قلعه‌داد نموده‌اند ، مورد توجه قرار داد . ولی حقیقت این است ، که انتشار چنین حقایق سهم‌بزرگی در روشن کردن گوشه‌های حساسی از تاریخ کشور است . انتشار همه اسناد و مدارک بازکر منابع آنها صرفاً سابقه مین‌پرستی و ایران‌دوستی و کشف علل و عوامل انحطاط کشور و بالاخره یادآوری دورانهای سیاه بی‌خبری و جهالت زمامداران و مردم ایران در دوران قاجاریه است . گرچه تویسنده از بعضی اقدامات و ظنیرستانه ناصرالدینشاه قاجار نیز مدارک مستندی حتی بخط خود وی دیده‌ام ، با اینحال انتشار حقوق‌بگیران انگلیس را برای عبرت و بیداری و اطلاع هموطنان لازم میدانم .

مورخ الدوله سپهر ضمن قبول این نظرات اظهار داشتند : که اصولاً ترس و وحشت مردم از انگلیسها و اعتقادی که عده‌ای از رجال به هوش و ذکوت و تدبیر و سیاست انگلیسها دارند ، بهیچوجه صحیح نیست . ایشان بطور مثال می‌گفتند که میرزا کریم‌خان رشتی در دوران جنگ دوم بین‌المللی معتقد بود که دنیای سیاست مثل منبری میماند که برپله بالای آن چرچیل نشسته و در پائین منبر استالین و روزولت دست‌بسته منتظر فرمان او ایستاده‌اند . در حالیکه این طرز فکر اشتباه‌آمیز است . مورخ الدوله که خود ، در سن هیجده سالگی با شور و وطنپرستی خاصی داخل اجتماع شد و با روح انقلابی در صف آزادیخواهان تندرو قرار گرفت

و در زمان اولتیماتوم ۱۹۱۱ علیه ناصر الملک نایب السلطنه و در موقع انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ برضد کابینه و ثوق الدوله قیام نمود و با کمک مرحوم مدرس و لشکرانی عربنه ایرانیان بمجمع اتفاق ملل را تنظیم کرد و با مساعدت آقا بان الهیار و علی پاشاخان صالح منشی - های سفارت امریکا موفق بصفور اعلامیه « لانسیک » وزیر خارجه امریکا علیه قرارداد ایران و انگلیس شد . وی در سال ۱۹۱۴ بسمت منشی اول سفارت امپراطوری آلمان در تهران منصوب و مشغول کار شد و در این سمت با پرداخت رشوه به اعضاء سفارت انگلیس بطور غیر مستقیم از داخل سفارت کسب اطلاع میکرد و در تمام جنگ اول جهانی برضد انگلیس و روس و سایر متفقین فعالیت مینمود . در دوران مهاجرت با سلیمان میرزا ، سادات و وحید الملک همکاری داشت و در کودتای سوم حوت مورد تعقیب سید ضیاء - الدین واقع شد لیکن خود را از نظر مأمورین مخفی نگاهداشت تا توانست بوسیله عامری با سید ضیاء ملاقات کند . مشاغل دولتی مورخ الدوله بترتیب : ریاست دارالترجمه اداره گمرک ، موران بلژیکی - ریاست کابینه - وزارت مالیه و بعد وزارت داخله - رئیس محکمه وزارت مالیه - در دوره اول خدمت دکتر میلیسپو - رئیس اداره نفتیش وزارت معارف - رئیس اداره ثبت اسناد و املاک - کفیل وزارت بازرگانی و پیشه و هنر - رئیس هیئت مدیره شبلات - وزیر بازرگانی و پیشه و هنر بوده و هم اکنون مدیر عامل بانک بیمه بازرگانان میباشد . سپهر عقیده خود را درباره انگلیسها از غلطهای مشهور دانسته ، و در این باره مینویسد :

«از مدتها باین طرف افسانه بی پایه و مایه‌ای در مغز موهوم پرست اکثر رجال ایران میخکوب شده مبثی براینکه در عالم سیاست هیچ رطب و یابسی وجود ندارد الا آنکه در لیست سیاه و سفید سرویس مخفی انگلیس مضبوط باشد و انگلیسها بهیچوجه جائز - الخطا نیستند و آنچه کرده و میکنند از روی درایت و عال اندیشی است . دستگاه خلقت با انگشت تدبیر آنها میچرخد و هر گاه از اقداماتشان نتیجه مطلوبه حاصل نمیشود گویا عقول ناقص بشری قادر بدرک علت آن نبوده و بعدها شاید پس از یک قرن بتوانیم بفهمیم



که يك خبط فاحش را بکدام منظور عالماً و عامداً مرتکب شده‌اند .  
حقیقت عکس اینست، یعنی انگلستان فقط با زور و قدرت توانسته بود بتاسیس  
يك امپراتوری عظیم توفیق یابد . تا اوائل قرن بیستم که طیاره اختراع نشده بود  
جزایر برتانی کیبر غیر قابل نفوذ بشمار میرفت . چون محاط بود از بزرگترین نیروی  
دریائی ، واحدی قدرت نداشت به آن سرزمین خصمانه نظر افکند ، از روزی که سلطه  
آدمی بر هوا از قوه بفعال آمد انگلستان دیگر نتوانست لاف جزیره بودن و مصونیت داشتن  
بزند . از آن تاریخ ، زور بازویش کاسته شد و غنائمی که با آهن و آتش (نه با تزویر و  
تدبیر) بدست آورده بود ، بتدریج از چنگش رها گردید .

انگلیسها در هیچ کشور دیگری جزایران بهوش و فطانت معروف نیستند ، حتی  
نویسندگان و سیاسیون خودشان باین نکته اعتراف دارند ، چنانکه اسکاروایلد  
می نویسد :

« کند ذهنی میراث نژاد انگلیسی است » و بالدوین صدراعظم انگلیس در سال  
۱۹۳۷ می گفت « سرعظمت برتانی کیبر در این نهفته است که ما انگلیسها در اقدامات  
خود هرگز از عقل و منطق متابعت نکرده ایم » . یکی از مورخین شهیر فرانسوی اندر مهوردوا  
که تما یلات انگلیس پرستانه او بر احدی پوشیده نیست و چندین کتاب در تاریخ انگلستان  
و شرح حال رجال بزرگ آن سرزمین تألیف نموده در ضمن سخنرانی خویش در لندن،  
قبل از آغاز جنگ اخیر مدعی بود که انگلیسها پنج روز بعد را نمی توانند پیش بینی  
کنند و تا پیشانی آنها بنسنگ مصادف نشود خطر را احساس نمی نمایند . سپس خطاب به  
مستمین اظهار داشت . « ای آقایان انگلیسها - من دوست شما هستم آمده ام بشما بگویم  
که هیتلر با عقد موافقت نامه بحری، سه بریک شماها را فریب داده و اغفال نموده مشغول  
ساختن تانک و طیاره میباشد و سرویس جاسوسی شما از همه جا بی خبر ، در خواب غفلت  
غنوده است ! »

مامنکر خصائل ملت انگلیس نیستیم : ملتی است دلیر، آزادیخواه و عدالت دوست  
در عقاید خود مصر و عنود اما عموماً بطئی الانتقال و از این جهت سیاستمداران انگلستان

مر تکب خطاهائی شده اند که در زمان قدرت مکتوم مانده و اکنون که دوره کاعش نیرو فرا رسیده از پشت پرده استار نمودار می گردد . بایک لجاج نابهنگام در موضوع صادرات چای ، مستعمره زر خیز اتازونی آمریکا را از کف دادند و سایر مستملکات و معاير استراتژیکی را یکی پس از دیگری رها نمودند . چنان که در پایان نیمه اول قرن بیستم گوهر گرانبھائی مانند هندوستان را از اکلیل امپراطوری رها ساختند اما در عوض خوشحال هستند که ممالک « مشترك المنافع » تشکیل داده اند . و حال آنکه این کشورها در حقیقت مجموعه ای هستند از کشورهای « مختلف المنافع » . اگر انگلستان در دو جنگ بین - المللی پیروزمند شد از راه فداکاری و جانبازی و جرأت و جسارت بود نه بواسطه عقل و مال اندیشی . نباید تصور نمود که دیپلوماسی انگلیس این دو جنگ را با علم و فتح نهائی بر پا کرده است . بلکه باید فهمید انگلستان در دو جنگی کشیده شده که برای هیچ کدام خود را آماده نساخته و فقط در حین محاربه توانسته است قوای خویش را گرد آورد . معذک نتیجتاً از هر دو جنگ معناً متضرر شده است . باید دانست هر کشوری در تاریخ ایام عزت و ذلتی داشته گاهی باوج عظمت و زمانی به حضیض حقارت افتاده است . همانطور که در قرن شانزدهم مملکت اسپانی به قله برتری رسید در قرن هفدهم و هیجدهم فرانسه تفوق را بدست آورد در قرن نوزدهم نوبت به برتانی کبیر رسید و در دنیا کوس فرمانروائی زد ولیکن از قرن بیستم قوس نزولی را طی میکنند .

جنگ ترانسوال نکان شدیدی به انگلستان داد . جنگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ پایه های اخلاقی و معنوی آن مملکت را متزلزل ساخت . جنگ ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ اساس مالی و اقتصادی و اجتماعی انگلستان را از گون نمود .

بدبختانه سیاسيون ایران گرفتار يك مرض عمومي و مسري و درمان ناپذير راجع به كرامات ديپلوماسی انگلیس شده اند . كوچكترین زحمتی برای غور و تأمل در مسائل بین المللی بخود نمیدهند . نه جرائد خارجه و نه كتاب مطالعه میکنند ، نه تفسیر مفسرین رادیوهای خارجی را گوش میدهند . آنها تصور می نمایند سیاست و دیپلوماسی عبارت از نوشتن يك جرعه كوكتل در يك سفارت بیگانه و بعد حدسیات و تصورات و موهومات

را لباس واقفیت پوشانیدن است. هن بگوش خود از يك ديپلومات ایرانی شنیدم که با آب و تاب بسیار و با لحن آمیخته به اعجاب و تحسین می گفت « پالمرستون دستکش سبز رنگ بردست و دیسرایلی پالتو سفید بر تن و انگشتری قلمزده بر انگشت میکرده است! » اساساً در مشرق عادت به افسانه و مبالغه دارند مخصوصاً در ایران هر اقدام عادی سفارت انگلیس را باشاخ و برگ های گوناگون انشار میدهند و از اهمیت نفوذ انگلیس و اعمال جادوگرانه دیپلومات های انگلیسی داستانها میدانید.

### فراماسونری و تقی زاده

اینك موضوع فراماسونها را مثال میآوریم: تشکیلات مخفی فراماسونری که به فارسی فراموشخانه ترجمه شده يك مجمع اخلاقی است که هرگز در کارهای سیاسی مداخله مؤثری نداشته و ندارد. در عهد ناصرالدین شاه ملکم خان که از آزادینخواهان معروف آن زمان بود، اقدام به تشکیل فراموشخانه نمود که در نتیجه سوء ظن شاه قاجار منحل گردید، بعدها در رژیم مشروطیت سفید فراماسونری فرانسه بنام «شرق بزرگ» تأسیس یافت و رجال مشهور مانند حاج سید نصرالله تقوی و حکیم الملک در آن قرار داشتند. در سالهای اخیر یک مرتبه در شهر شهرت یافت که فراماسونری يك مؤسسه سیاسی است که انگلیسها بریاست مید حسن تقی زاده تشکیل داده و حل و فصل کلیه امور معضله ایران را بدست آن سپرده اند. هیچکس نپرسید چگونه تقی زاده که مدت پنجاه سال امتحان آزادی طلبی

۱ - برای اطلاع خوانندگان گرامی اضافه میکنیم که چند سال قبل سید حسن تقی زاده به اتفاق عدهای از رجال و فراماسون های ایرانی لژ فراماسونری «مهر» را که وابسته به گراندر لژ آلمان «ژرمن لژ» بود و به فراماسونری جهانی بستگی داشت در تهران تأسیس کرد. دامنه تشکیلات این لژ بتدریج توسعه یافت و لژهای دیگری بنام «ستاره سحر» و «آفتاب تابان» تشکیل گردید. چند سال از تأسیس این لژها گذشت، چون در آنها عدهای وطنپرست گرد آمده بودند، با اجازه «گراندر لژ ژرمن» قرار شد، سه لژ ماسونی مذکور مبدل به «گراندر لژ ملی ایران» گردد و بدون اینکه با ماسونی جهانی بستگی داشته باشد فعالیت مخفی بکند.

مرکز فراماسونری آلمان با این تقاضای آنها موافقت کرده و در مجله رسمی خود -

داده و از مفاخر دانشمندان خاور بشمار میرود. دفعه‌آلت اراده سفارت انگلیس قرار گرفت. البته در صدر مشروطیت غالب افراد از قبیل تقی‌زاده و مستوفی الممالک و مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک و سلیمان میرزا انگلستان را بهر وسیله مرجع دانسته و تمایلات انگلیسی داشتند.

اما پس از عهدنامه ۱۹۰۷ این تمایلات رو بکاهش نهاد تا آن که در جنگ بین‌الملل اول تقی‌زاده به برلن رفته و در آن جا در رأس یک کمیته ایرانی و هندی مبارزات بی‌امانی بر علیه انگلیس و روس آغاز نمود و افکار عمومی ایرانیان و هندی‌ها را بر ضد متفقین برانگیخت.

پس از شهریور ۱۳۲۰ نطق شکستنده تقی‌زاده در مجلس بود که ارکان امتیازنامه نفت جنوب را بلرزه انداخت. شاید مبالغه نباشد اگر بگوئیم حتی هندی‌ها یادگار سال سیاه را فراموش نمودند و اعمال جا برانه کمپانی هند شرقی را بعد از عفو عمومی لرد کانینگ و صدور اعلامیه ملکه ویکتوریا از خاطر‌ها زدودند. اما تقی‌زاده هنوز تقسیم‌نامه ۱۹۰۷ و موافقت با اولتیماتوم ۱۹۱۱ را برسیاسیون انگلیس نمی‌بخشاید.

### اغلاط مشهور

یکی از اغلاط مشهور دیگر رابطه «وهم جزیره نشینان افسونگر با کاخ نشینان

— نیز پذیرش آن را اعلان نمود. اما پس از ششماه بیست نفر از اعضاء لژ «سناره سحر» که در رأس آنها چند تن از رجال سرشناس قرار داشتند بار دیگر با وژرمن لژ «تماس گرفته، بستگی خود را باین لژ و سایر لژهای ماسونی جهانی اعلام نموده و از «گراوندلژهای ایران» خارج شدند. در نتیجه اکنون در تهران دو لژ ماسونی «سناره سحر» و «ناهید» وابسته به لژهای آلمانی فعالیت میکنند و «گراوندلژهای ایران» هم بدون اینکه وابستگی بفراماسونهای انگلیسی، فرانسوی و آلمانی داشته باشند مستقلاً کار میکنند. فراماسونهای جهانی با ایندسته از ماسونهای ایرانی قطع ارتباط کرده‌اند و آن‌ها را بدون تشکیلات خود راه نمیدهند.

در بین اعضاء لژهای کنونی مهر، صفا، وفا و آفتاب افراد وطنپرست و درستکاری وجود دارند، که نه مثل سید حسن تقی‌زاده گذشته تاریک داشته‌اند و نه هیچگاه «آلت‌فیل» واقع شده‌اند. بنابراین لازم بنظر رسید که قبلاً از این افراد شرافتمند پوزش بطلبیم.

کرملین و هم‌آهنگی آنان با این دسته در سیاست ایران میباشد که حتی رجال معروف ما راضی نشده‌اند افتخار تأسیس فرقه‌های کمونیستی را تنها بروسیه شوروی منتسب سازند. چنانکه یکی از ایشان ضمن اشاره به (مصطفی فاتیح مدیر ایرانی شرکت ملی نفت که از مؤسسين حزب توده ایران بود) ، چند سال قبل در يك مقام رسمي گفت :



مورخ الدوله سپهر

«... حزب توده بر دو قسم است ، حزب توده روسی و حزب توده انگلیسی ، ما هر قدر تفحص نمودیم نتوانستیم یکنفر از اعضای حزب توده متمایل بانگلستان را پیدا کنیم شاید حکومت نظامی هم که تمام مؤسسات آن حزب و اعماق منازل افراد آنرا با دقت و کنجکاوی تحت بازرسی قرارداد هنوز نوشته‌ای حاکی از رابطه يك کمونیست ایرانی با يك انگلیسی به دست نیاورده باشد .

باری برخلاف معتقدین باعجاز انگلستان ما تصور میکنیم که صندوق دیپلوماسی انگلیسها از سهو و خطا مالا مال است . برای مایی بردن بخطاهای دیپلوماسی انگلستان در ایران از سایر نقاط آسانتر است . و جز در انقلاب مشروطیت که انگلیسها راه صواب اختیار نمودند و توانستند محبت ملت ایران را بخود جلب نمایند در اغلب موارد دیگر آنچه کرده‌اند موجب نفرت عمومی شده و غیر از ضرر محصولی بدست نیاورده‌اند .

یکسال بعد از آغاز مشروطیت معاهده کذائی منطقه نفوز را منعقد ساختند «سپهر شیر» را بروس‌ها واگذار کرده‌اند و پیشنهادهای آنان را مبنی بر اینکه «از سطح خانه تا به لب بام از آن من» پذیرفتند .

همین انگلیسها پنج سال بعد با اخراج شوستر مستشار آمریکائی که بطور وضوح

بفررشان تمام شد موافقت کردند . سیزده سال بعد قرارداد مضحکی با وثوق الدوله بستند و نتوانستند پیش بینی کنند که سایدول بزرگ مانع اجراء آن خواهند شد . عاقبت هم قرارداد باطل شد و یکصدوسی هزار لیره رشوه که داده بودند موجب رسوایی راشی و مرتشی گردید .

### کودتای ۱۲۹۹

آنها در واقعه کودتا آلت دست يك سيد جوان ایرانی شدند و آتش انضجار نسبت بخوش را بیش از پیش دامن زدند . دست پرورده انقلاب حق داشت رقبای احتمالی خود را بزندان افکند اما معلوم نشد سفارت انگلیس از حبس بعضی از رجال انگلیس - پرست و امتحان داده چه منفعتی برد ، جز اینکه عموم طبقات معتقد شدند که سفارت بریتانیا بدوست و دشمن فارو می زند . « مورخ الدوله سپهر در نوشته دیگری درباره سید ضیاءالدین چنین نوشته اند : « یکی از دوستان صدیق من سلطان محمد خان عامری رئیس کابینه ریاست وزرا بفکر اصلاح ( فیما بین من و سید ) بر آمد و از رئیس خود تأمین گرفت و مرا با دوشکه خوش به قصر گلستان عمارت بادگیر برد . در آنجا سید ضیاءالدین طباطبائی دیبکتاتوری که اقتدارات ناصرالدین شاهی را در دست داشت با کلامی پستی از پشت میز صدارت بجلو آمد و با نهایت ادب و انسانیت مرا پذیرفت . در طی صحبت از نیات اصلاح طلبانه خود و ابطال قرارداد ( کرزن - وثوق ) بیاناتی کرد و گفت مردم بیهوده نسبت انگلوفیلی بمن میدهند . من دوستی با انگلیسها را تاحدی مؤثر و لکن دشمنی آنها را بی حد و حصر مضر تشخیص داده ام و بدین وسیله شق اول را اختیار کرده ام بدون آنکه زیر بار تحمیلات آنها بروم . سید در جواب کسانی که کودتا را نافض قوانین میدانستند متوسل به ( الضرورات تبیح المحظورات ) شده گفت این اعتراض مانند اعتراضی است که بناخدای کشتی بنمایند از اینکه چرا دکل کشتی را بریده و ضرر وارد آورده در صورتی که اگر نمیرید غرق سفینه حتمی بود ، ازمنه بعد و مردمان می - طرف باید قضاوت کنند که آیا این کودتا لازم بوده است یا خیر . گفتم در اینکه سوء

اخلاق و کشمکش های سیاسی يك خستگی عمومی را سبب شده بود و انتظاری از تشکیلات موجوده نمیرفت ، حرفی نیست . عامه طالب سرنگونی ترتیبات آشفته و هرج و مرج انگیز گذشته بودند و لازم میدانستند تمام اختیارات ملی مرکزیت یافته و بدست قوی و مقتدری سپرده شود تا در راه خیر عموم و مصالح عالیه وطن بکار رود چنانچه بخواهیم این کودتا را با کودتای ۱۷۹۹ در نارنجستان سن کلود بسنجیم البته قیاس مع الفارق خواهد بود ولیکن چون جناب عالی هم از پروردگان دوره انقلاب هستید و از اوضاع مندرسه قدیمه نفرت دارید انشاء الله توفیق حاصل خواهید فرمود . اما راجع به شخص خودم امیدوارم بقول ارباب جرأئد سوء تفاهم بکلی مرتفع شده باشد .

### جنگ دوم و نفت

مورخ الدوله سپهر در دنباله بحث انگلیسها و غلطهای مشهور که در بالا نقل شد چنین می نویسد : « در جنگ بین المللی اخیر اگر دیپلومات های انگلیسی از روی عقل و درایت رفتار میکردند ، از طریق مسالمت میتوانستند ، موافقت دولت ایران را برای استفاده از راه آهن سرتاسری بدست بیاورند ، وبدون آنکه متحمل مخارج فشون کشی شوند و خاک وطن ما را زیر اشغال سپاهیان بیگانه قرار دهند بمقصود برسند ! آنها در قضیه نفت جنوب نیز بطور ناشایانه رفتار نمودند بطوریکه نفت و آبروی خود را تماماً ازدست دادند و بعد از قطع روابط سیاسی هر گاه از طرف حریف ایرانی آنها بعضی خبطها نمیشد هنوز پارك خیابان فردوسی و باغ بیلاقی قلعه خالی از سکنه افتاده بود .

تصور نشود که نگارنده ادامه قطع روابط سیاسی با دموکراسی بزرگی چون انگلستان را مفید میدانستم ، زیرا با تمام قلب تصدیق داشتم که طبقه حاکمه انگلستان در آستانه سخت ترین آزمایش ، هرگز از آینده نومید نشده و اصول اساسی تمدن غرب یعنی احترام به شخصیت انسانی و افکار اقلیت و آزادی مبارزات سیاسی را محفوظ داشته است من فقط آرزو داشتم که دیپلوماسی انگلیس پس از تجدید عهد معتقد شود که اهمیت

ایران به کوه و دشت و با آب و درختان نیست ، بلکه بسته به ساکنین آید و تا موقمی که آنان حسن نیت خویش را گذشته از دولت ایران به ملت ایران ثابت نکنند منافع و مصالح حقیقی آنها در این کشور از گزند حوادث مصون نخواهد ماند .

### توضیحی درباره کمیته سیاسی ایران

ابراهیم صفائی محقق و بازیگران رهبران مشروطه ، پس از انتشار مطالب مربوط به فعالیت های سیاسی سنا تور و سیاستمداران سید حسین تقی زاده ضمن ارسال پلکسندار زنده بخط و امضای باقیمانده انقلاب مشروطیت ایران ، حقایق شکفت انگیزی را درباره وابستگی تقی زاده بانگلیسها آشکار ساخته است . صفائی مینویسد :

از مسافرت آقای تقی زاده به برلن و تشکیل کمیته سیاسی ایران ، در آغاز جنگ بین المللی اول سخنی بمیان آمده بود . نمیخواهم در این زمینه چیزی بنویسم که در تشکیل این کمیته سیاست انگلستان الهام بخش تشکیل دهندگان کمیته بود یا احساسات میهن خواهی خودشان ؟ و این کمیته برای انگلیسها کار میکرد و با برای ایران و آلمان ؟ قضاوت قطعی در این زمینه دشوار و محتاج به بحث طولانی و ارائه اسناد و مدارک قاطع میباشد . آنچه مسلم است آقای تقی زاده و نواب در رویدادهای مشروطه با سیاست انگلستان هماهنگی داشتند ، ولی عناصری هم که میتوان گفت کم و بیش وطنخواه بودند در آن کمیته آغاز فعالیت کردند ، مانند میرزا محمدخان قزوینی ، کلظم زاده ، سعدالله خان درویش ، نصرالله جهانگیر و پورداود و جمال زاده ، احتمال دیگر این است که پیروزیهای سریع و درخشان آلمان و اطمینان قطعی آن دولت به پیروزی تقی زاده و نواب که هم جوان بودند و هم موقع شناس و هم جاه طلب آنها را بسوی آلمانها کشانید تا در کنار آن دولت قرار گیرند و پس از پیروزی آلمان خوابهای طلائی خویش را برای خود و سران دمکرات تعبیر به واقعیت کنند ! ولی باز نکته تردید آمیز این است که بیشتر سران دمکرات ایران منهم بجانبداری سیاست انگلستان بودند و بعضی از کارهایشان هم این اتهام را تأیید میکرد . بهمین دلیل آلمانها و مردم ایران به دمکراتها اعتماد نکردند و پس از آنکه قیام ملی به پشتیبانی آلمان و عثمانی مبارزه



باروس و انگلیس و رهائی از ییدادگریمها و تجاوزات دیرین آن دو دولت در ایران آغاز شد و «پرنس رویس» وزیر مختار آلمان این قیام را تقویت کرد، رهبری قیام از زعمای دمکرات سلب و بدست عناصر ملی و صالح مانند «رضاقلیخان نظام السلطنه» و «سید حسن مدرس» افتاد.

باری، این مطلب اکنون مطرح نیست، مطلب این بود که آیا «کمیته سیاسی ایران» در برلن با انگلیسها سروکار داشت یا به آلمان خدمت میکرد؟ یا با احتمال دیگر سران کمیته برای رسیدن باوج قدرت و ریاست مطلقه به آلمان پیروزمند و دشمن کوب متوسل شده بودند، شاید این احتمال صحیح تر است. اما سندی در پیش چشم من است که این احتمال را هم مخدوش میکند.



سناتور سید حسن تقی زاده

میدانیم آقای تقی‌زاده پس از ترور سید عبدالله بهبهانی بعثت متهم بودن در آن حادثه در ماه شعبان ۱۳۲۸ از ایران به اسلامبول رفت و پیش از یکسال در اسلامبول بود و از آن پس هم گاهی به پاریس و گاهی به لندن مسافرت میکرد. قبل از رفتن به آمریکا مدتی در ریاست انگلستان بود و با «ادوارد براون» و «مستر لنچ» روابط نزدیک داشت و حتی در این اقامت مخارج او را «مستر لنچ» متکفل بود، و این مستر لنچ سرمایه‌دار و نماینده پارلمان و از شرکاء کمپانی معروف لنچ بود که از اواخر سلطنت ناصرالدینشاه در جنوب ایران فعالیت راهسازی و بازرگانی داشت و گرداننده «جمعیت ایران» در لندن (Persia Society) هم او بود.

رابطه نزدیک آقای تقی‌زاده با لنچ و ادوارد براون و انگلیسی‌ها آب یودن توأب اصالت کوشش کمیته سیاسی ایران را در برلن متزلزل می‌کند، مستند این گفتار و مناسبات آقای تقی‌زاده با لنچ نامه‌ئی است که آقای تقی‌زاده در ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۰ ق (می ۱۹۱۲) از اسلامبول به میرزا مهدی‌خان مشیرالملک وزیر مختار ایران در لندن نوشته و از او برای مذاکره با مستر لنچ و فراهم آوردن موجبات مسافرت وی به لندن کمک خواسته است. اینک متن نامه آقای تقی‌زاده و عین آن :

۲۵ ج ۱ - دوست محترم مکرما - بعد از تقدیم سلام و عرض احترام آنکه چندی است رقیمه شریفه عالی را زیارت نکرده‌ام و تا امروز نتوانسته‌ام جوابی عرض کنم. اولاً چند کلمه در خصوص مطلب شخص مخلص مرقوم بود از زحمتی که در این باره قبول فرموده بودید تشکر دارم، در آن باب مرقوم بود که کمیته وجهی ندارد و مخارج لازمه را هم به زحمت جمع می‌کنند و هم آنکه مستر لنچ مقصودش آن بوده که مخلص عوض اسلامبول در لندن بمانم ...

لنچ، گمان نمی‌کنم در این فقرات مختصر اقتباس شده زیرا اولاً مستر لنچ بخود مخلص چیزی نگفته بود و عاخذ مخلص در نقل قول او فقط روایت «سردار اسعد»<sup>۱</sup> و

۱ - حاج علیقلیخان بختیاری سردار اسعد .

۱۲۲۵

وگفت مخمزم مگر تا بعد از تقدیم سلام و عرض احترام آنکه  
 چندی هست رقیبه شریفه عالی رازیارت کرده ام و تا امروز نتوانسته  
 جواب عرض کنم اولاً چند کلمه در خصوص مطلب شخصی غلطی رخوم بود  
 از جهتیکه در این ~~موضوع~~ <sup>موضوع</sup> موجود بودید تشکر دارم در آن باب  
 رخوم بود که کتبه و سخن ندارد و خارج لازم را ام بزمحت صحیح میکنند  
 م آنکه ستر لنج مقصودش آن بود که غلطی عرض اسلامبول در لفظه  
 با هم انجام ... گمان میکنم در این فقرات مختصر التماس شده  
 زیرا اولاً ستر لنج بخود غلطی چیزی نگفته بود و ما خود غلطی در قول  
 او فقط به ایت سردار کعبه و ممتاز السلطنه بود که عیناً در  
 عریضه سابق نقل کردم و روایت آنها این بود که ستر لنج گفت  
 «اگر خلاصی به انگلستان آمده در آنجا باند (Persia Society)

«مختار السلطنه» بود<sup>۱</sup> که عیناً در عریضه سابق نقل کردم و روایت آنها این بود که «مستر لینیچ» گفته بود اگر فلانی بانگلستان آمده و در آنجا بماند «جمعیت ایران» (نه کمیته ایران) متکفل مخارج او می شود...<sup>۲</sup> «لینچ» مخلص این زحمت را به حضرت عالی دادم، معلوم میشود که ایشان در نقل قول مشارالیه سهوی کرده اند ولی مخلص در خاطر دارم که مذاکره اینطور شد یعنی بمن اینطور نقل کردند و هم من در مکاتیب گذشته و به حضرت اجل عالی نقل را درست نوشتم و اسم جمعیت ایران بود نه کمیته ایران. باری بهر حال زحمات عالی مشکور است مخلص هم عذر مزاحمت شخصی را میخواهم در باب افتتاح مجلس نشیناتی که فرمودید شمر ثمر میشود و امید است انشاءالله اشخابات بشود ولی اولیای دولت در توفیقات اخیر و حبس و نفی احرار و اختیار ملت و حتی وکلای سابق سوء تأثیر از حرکت خود در افکار گذاشته و نمایلات خود را بروسها و نفوذ روسی چنان که جراید مینویسد آشکار کرد، دیگر چه مصلحت مملکتی در آن بوده نمیدانم، بعضی می گویند غرض شخصی بوده اگر چه در یکی از جراید انگلیس از قول یکی از ایرانیان لندن شرحی بود که مؤید و مصدق عمل دولت بود ولی بقاعده خذنا خالف العامه اگر از نطق اخیر «سازانوف»<sup>۳</sup> عبرت بگیریم باید دوستان ایران آنهایی را فرض کنیم که «سازانوف» دشمن ایران یعنی دشمن پلنیک خود میداند.

در باره اخوی از راه لطف سؤالی رفته بود، عرض میشود که هنوز تا امروز از مکان مشارالیه خبری نیافته ام اگر چه سالم بودنش را و لو در اشد زحمات میدانم دیگران از مبتلایان یکان یکان بتدریج هریک به حمایت یکان جانی چاره برای خود کردند و نجات یافتند و چون مخلص پناهی در میان مخلوق ندارم هنوز گرفتارم، وضع ایران باز هم تسلی بخش نیست.

در باره جلب مخلص با آنجا هر اقدامی بفرمائید در آتیه اسباب امتنان میشود باقی

۱- صمدخان مختار السلطنه وزیر مختار اطریش -

۲- سید محمد جمال زاده در مجله یغما می نویسد: تقی زاده هنگام اقامت در آلمان ماهی

چهارصد مارك از دولت آلمان مقرری ماهانه میگرفت .

۳- وزیر خارجه روسیه -

عریضه را با ادعیه خالصانه ختم میکنم. س.ح. تقی‌زاده - نمیدانم وکیل‌الرعا یا از لندن بکجا رفت اگر خبری داشته باشید مرا هم مطلع فرمائید. تقی‌زاده»

قرینه دیگر که اصالت کار و کمیته سیاسی برلن را ضعیف می‌کند و مفاد این نامه آقای تقی‌زاده را هم تأیید می‌نماید، انتخاب جناب ایشان در آبان ۱۳۲۰ بمقام وزیر مختاری ایران در لندن میباشد، هرگاه در کمیته سیاسی برلن آقای تقی‌زاده بدشمنی با انگلیس برخاسته بود، هرگز دولت انگلستان او را بسفارت در پایتخت خود نمیپذیرفت و پذیرش نمیداد. بویژه در آن هنگام پراهمیت و حساس که دولت انگلیس با دولت آلمان پیگیری کوبنده و نابودکننده داشت و نمی‌توانست کسی را که در جنگ پیش‌بازان او و بسود آلمان در برلن تلاش میکرد است بعنوان نماینده سیاسی کشوری که در آن سالها پل پیروزی انگلیس و یاران هم بیکارش بود بپذیرد.

با این مقدمات گمان نمیرود دآوری آقای سپهر در مورد کمیته سیاسی برلن و آقای تقی‌زاده و نواب مینای درستی داشته باشد.

(بایان مقاله صفائی)

اینک که مقاله صفائی نقل شده بحث درباره نامه دیگری	تند روان و
که سندگویی از ارتباط سید حسن تقی‌زاده با انگلیسها و	افراطی‌های صدر
قبول مقرر از طرف يك انگلیسی، که در سیاست شرق بخصوص	مشروطیت
ایران تأثیر فراوان داشته است، میپردازیم.	

این نامه بعد از عزیمت اجباری تقی‌زاده از ایران و شهادت آیت‌اله سید عبدالله بهبهانی نوشته شده است. بطوریکه در تواریخ مشروطیت ایران نوشته‌اند، پس از صدور فرمان مشروطیت و افتتاح اولین دوره مجلس شورای ملی، آزادی در ایران جان نازم‌ای گرفت. این دوره از مجلس شورای ملی را بایستی دوران «آزمایش اجرای حکومت پارلمانی ایران» نامید. مردمی که تشنه حکومت پارلمانی و عدالتخانه و «حکومت قانون و عدلیه» بودند، یکسال بعد، آزادی را بصورت هرج و مرج دیدند و بتدریج دو دسته «اعتدالی» و «افراطی» از بین آزادبخواهان و مشروطه طلبان بوجود آمد. در

این دوره بود که « نیروی انقلابی » پایه‌گذاری شده و بمب‌سازان قفقازی و گرجی که حیدر عمواغلی یکی از سران آنها بود ، در تند روی و افراط شرکت داشتند .

متأسفانه تند رویهای نیروهای انقلابی و دیگر دستجات افراطی ، صدمات بزرگی بسیر مشروطیت ایران وارد آورد . چون در آن دوران هنوز حکومت پارلمانی نضج نگرفته بود ، هر گاه اعتدال بیشتری رعایت میشد قدرت استبداد بفاصله کمی بر نیروی آزادی چیره نمیکردید و اساس آنرا موقتاً درهم نمی‌ریخت .

آزادیخواهان اعتدالی که اکثر آنها پیشروان آزادی قبل از صدور فرمان مشروطیت بودند ، عقیده داشتند که برای استحکام و قوام مشروطیت باید جانب اعتدال مراعات شود آنها در عین حال میخواستند مردم را بحقوق واقعی و فردی خود و مبانی حکومت پارلمانی آشنا سازند ، تا نهضت مشروطیت ایران مسیر سالم و مداوم خود را طی کند . ولی متأسفانه کار ملک و ملت بدست تندروان انقلابی بود که با ترور و ایجاد وحشت وضع عمومی مملکت را به هرج و مرج سوق دادند . در رأس دستجات افراطی و تندرو ، انجمن آذربایجان قرار داشت که رهبران رؤسای آن سید حسن نقی‌زاده و حیدر عمواغلی بودند . در کشاکش مبارزه دوران استبداد صغیر « انجمن آذربایجان » فرمان قتل محمدعلیشاه را صادر کرد و روز ۲۵ محرم ۱۳۲۶ هنگامیکه وی عازم دوشان‌تپه بود ، نزدیک خیابان ظل‌السلطان ، دو نارنجک بسوی اتومبیل سلطنتی پرتاب گردید . بمب‌انداز بخيال این که شاه در اتومبیل نشسته است اتومبیل را هدف قرار داد ، حال آنکه او در کالسه‌کهای داشت که بفاصله کوتاهی بدنبال اتومبیل حرکت میکرد ، در این ماجرا شاه زنده ماند ، ولی چند فرانس و چماق‌دار کشته و مجروح شدند ؛ و آنگاه محمدعلیشاه بجای رفتن به دوشان‌تپه ، بقصر سلطنتی بازگشت . این سوء قصد شاه را مصمم به برانداختن مجلس کرد و بدنبال آن ، مجلس بمباران و تعطیل شد ، ماجرای این بمباران و تعطیل بالاخره به عزل وی منتهی گردید . این دو واقعه که محرك اصلی آن ، انجمن آذربایجان و سایر تندروان بودند و ترتیب کار را حیدر عمواغلی داده بود سبب شد تا پس از عزل محمدعلی شاه و تشکیل مجلس دوم ، اختلاف بین اعتدالیون و افراطیون بالاگیرد . در نتیجه عناصر

افراطی درصدد از بین بردن آن دسته از مؤثرین مشروطه خواه که در دوران قبل از صدور فرمان فعالیت بزرگی داشتند و اکنون جزو اعتدالیون بودند ، برآمدند . اولین قرعه بنام آیت اله بهبهانی اصابت کرد و او که تنها مرد مبارزه با دستة افراطی بشمار میرفت ، در روز ۸ رجب ۱۳۲۸ ترور گردید .

پس از ترور مرحوم آیت اله بهبهانی ، جامعه مسلمان ایران همه روحانیون علیه مشروطیت و آزادی خواهان بپا خاستند . سید محمد کاظم یزدی که از بزرگترین مراجع تقلید شیعه و مقیم نجف بود ، پس از شنیدن خبر اعدام « شیخ فضل الله نوری » و ترور « آیت اله بهبهانی » از جنایاتی که در ایران علیه پیشوایان مذهبی میشد ، آنقدر متأثر گردید که همواره میگفت « ایرانیها دین ندارند » ولی آنها که از کینه این جنایات آگاهی داشتند ، میدانستند که ترور و آدمکشی های اواخر مشروطیت « بدستور کمیته دهشت » که یکی از شعب « انجمن آذربایجان » در تهران بود صورت میگرفت . در رأس این انجمن سید حسن تقی زاده و در رأس « کمیته دهشت » حیدر عمو اوغلی قرار داشت . پس از ترور مرحوم بهبهانی « آخوند ملا کاظم خراسانی » که خود از مشروطه خواهان بود و کتابی نیز درباره مشروطیت نوشته است ، با اتفاق « آیت اله عبدالله مازندرانی » حکم تکفیر تقی زاده را صادر و بمجلس ابلاغ کردند . متن این تلگراف که از پایگانی مجلس شورای ملی گرفته شده عیناً نقل میگردد :

مقام منیع نیابت سلطنت حضرات حجج اسلام دامت برکاتهم مجلس محترم ملی . کابینه وزارت سردارن ( کذا ) اعظم چون ضدیت ملک سید حسن تقی زاده که جداً تعقیب نموده است با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه بر خود داعیان ثابت و از مکتوبات فاسده اش علناً پرده برداشته شده است لذا از عقوبت مجلس مقدس ملی و قابلیت امانت نوعیه لازمه این مقام منیع بالکلیه خارج و قانوناً و شرعاً منعزل است ، منعی از دخول در مجلس ملی و مداخله در امور مملکت بر مات و بر عموم آقایان علماء اعلام و اولیاء امور و امناء دارالشورای کبرای و قاطبه امراء و سرداران عظام و آحاد عساکر معظمه ملیه و طبقات ملت ایران آینده هم اله [ خواننده نشده ] العزیز واجب و تبعیتش از مملکت ایران

فوراً لازم وائتدك مسامحه و تهاون حرام و دشمنی با صاحب شریعت علیه اسلام . بجای او امین دین پرست و وطن پرور ملت خواه صحیح المسلك انتخاب فرموده و او را مفسد و فاسد مملکت شناسند و بملت غیور آذربایجان و سایر انجمن های ایالتی و ولایتی هم این حکم الهی عزاسمه را اخطار فرمایند و هر کس از او همراهی کند در عین حکم است و لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بجمیع مارقم قد صدر الحکم من الاحقر ، عبدالله مازندرانى قد صدر الحکم من الاحقر الجانى محمد کاظم خراسانى بذلك .

پس از وصول حکم فوق تهران ، سید حسن تقی زاده مجبور

**عزیمت از ایران**      **و دعوت انگلیسها**  
بمزیمت از تهران شد ، منتهی مجلسیان برای اینکه باو کمک نقدی کرده باشند ، مرخصی سه ماهه باو داده و با پرداخت مقرری مذکور از تهران به تبریز و آنجا به استانبول رفت .

او شش ماه در استانبول بود . هنگام توقف در آنجا نامهائی به سردار اسعد و ممتاز-

السلطنه نوشته و از آنها خواست تا در صدد شغل و کاری برای او بآیند و سرانجام شش ماه بعد به پاریس رفت . سردار اسعد با وسائلی که داشت ، موفق شد مستر لینگ سرمایه دار و نماینده پارلمان بریتانیا و گرداننده انجمن ایران ، را به پاریس بیاورد تا حضوراً با او مذاکره نماید .

بموجب نوشته خود تقی زاده ، بین لینگ و او و سردار اسعد چندین ملاقات روی

میدهد که در یکی از ملاقاتها ممتاز السلطنه سفیر ایران در پاریس نیز حضور داشته است .

در ضمن گفتگوها ، لینگ به تقی زاده پیشنهاد میکند تا بلندن برود و با او و انجمن

ایران ، همکاری نمایند و تعهد پرداخت و مخارج او را هم مینماید . لینگ به تقی زاده

میگوید : وجود شما در اروپا بما فرصت میدهد که بطور غیر مستقیم تبلیغات مورد نظر را

بنمائیم . ولی لینگ هیچگونه توضیحی درباره اینکه چه نوع تبلیغاتی میخواهد بنماید

نمی کند . و شاید هم منظور او از ( تبلیغات غیر مستقیم ) نعل و آروغ زدن میباشد .

تقی زاده که نه میتوانسته با ایران برگردد و نه میخواسته در استانبول بماند و یاد دعوت



ممتاز السلطنه را برای زندگی در پاریس قبول کند، دست بداعان مشیر الملک وزیر مختار ایران در لندن میشود و از او میخواهد که به «لینچ» مراجعه کند و از او بخواهد تا بار دیگر وی را برای (تبلیغات غیر مستقیم) با انگلستان احضار کند.

مثل اینکه در پشت این ماجرا، عدای انگلیسی دیگر نیز بوده اند، زیرا تقی زاده در نامه اش صحبت از (حضرات) انگلیسیها نموده سؤال میکند «در صورت ثابت بودن حضرات در قول خودشان جزئیاتش معلوم شود که چطور متکفل میشوند و بچه اندازه مساعدت مینمایند و هم تا چند مدت متکفل میشوند؟» اینک با نقل عین نامه تقی زاده قضاوت درباره مندرجات نامه هفت صفحه ای او را بعهده خواننده گرام و امیدگذارم:

۲۷ مارچ - دوست محترم مکرماً - بعد از تقدیم سلام و عرض احترام معروض میدارد، رقیمة محترمه یار ساله و اوراق ملفوف زیارت گردید و موجب امتنان شد در روز هم مرحمت نامه گرامی مشعر بر یادآوری ارادتتند هنگام عید و تبریک سال نو با کمال شکران تلثیم شد، مخلص نیز عید شریف عالی را تهنیت عرض میکنم و در این تجدید سال مشغول دعای سعادت و سلامت و عزت حضرت اجل عالی هستم و این که از تقدیم تبریک سال قصور نمودم سبب آن بود که مخلص امسال رسماً بهیچ نوع عید نگرفته و مراسم آنرا بعمل نیاوردم و حتی از دید و بازدید هم کاملاً امساک نمودم زیرا در حقیقت اوضاع عموم ایران و بالخصوص وضع فجیع شهر و ولایت ما را مانعدار نموده و مجال برای ادای وظائف عید نگذاشتند، بهر حال همانطور که مرقوم فرموده اید مخلص نیز تبریک این تمنا هستم که انشاء الله سال جدید، برای ایران اگر یک دوره سعادت هم نباشد یک دوره سکوتی باشد و این مملکت بدبخت نفسی آسوده یکشد، خدمت جناب مستطاب اجل آقای میرزا عبدالغفار خان نیز سلام مخصوص و عرض تبریک میرسانم، از حضرت آقای علاء السلطنه تا امروز هیچ خبری نیافتم، امیدوارم سلامت در تهران رسیده اند، مستدعیم در موقع مکاتبه حضور ایشان از قبول مخلص نیز مخصوصاً سلام خالصانه برسانید.

دیگریک مطلب و یا زحمتی نیز بحضور عالی داشتم و ابتدا خیلی عذر میخواهم از اینکه چون کسی غیر از حضرت اجل عالی را در آنجا ندارم مجبوراً این نوع زحمات را به آن دوست محترم استدعا میکنم، عرض مذکور از اینقرار است : اوقاتیکه در پاریس بودم «جناب مستر لینچ» به پاریس برای دیدن «سردار اسعد» آمده بود و مخلص نیز در آن دو سه روزی که ایشان در پاریس بودند هرروز با ایشان و سردار اسعد ملاقات میکردیم و در یکی از آن مجالس «ممتاز السلطنه» سقیر پاریس هم بود فقط روز آخر که «مستر لینچ» عازم عودت به لندن بود برای حضور در ضیافت «پرشیا سوسیتی» که «لرد کرزن» هم در آنجا تعلق کرد ، به وداع سردار اسعد آمده بود مخلص حاضر نبودم ولی ممتاز السلطنه بوده است ، یاری مستر لینچ روزهای قبل بمن میگفت که شما در اسلامبول نمائید و البته به اروپا بیایید و در لندن یا کمبریج بمانید، در اسلامبول ترقی کمالات و استفاده معنوی ممکن نیست ولی در اروپا علاوه بر آنکه انسان میتواند تحصیل کند حتی بیکار نشستن و امرار زمان هم انسان را تکمیل میکند ، مخلص حرف او را تصدیق میکردم و چون عذرهای شخصی داشتم بدفع الوقت میگذراندم ، تا چنانکه عرض شد آنروز اخیر که من حاضر نبودم مشارالیه این حرف را با سردار اسعد تجدید کرده بود و بعضی استفسارات و تحقیقات از احوال خصوصه من نموده بود و پس از آن گفته بود که اگر فلانی تراک اسلامبول گفته بنندن بیاید و در انگلستان اقامت گزینند جمعیت ایرانیان «پرشیا سوسیتی» یعنی persia society همه مخارج و مصارف او را متکفل میشود و میپردازد ، در این مقام ممتاز السلطنه هم گفته بود که اتحادیه فرانسه و ایران یا Union Franco perissans نیز حاضر است که اگر فلانی در پاریس اقامت کند مصارف او را بعهده گیرد و این فقره مذاکره و قبول شده است فردای این گفتگو که من سردار اسعد را دیدم تحصیل را بمن نقل کرد و هم تکلیف کرد که من یکی از این دو مسئله را قبول کنم ، زیرا میگفت وجود شما برای کار کردن برای ایران در اروپا لازم است و ما همیشه باید دو سه نفری در مرکز اروپا داشته باشیم که من غیر رسم پروپاگاندا کار نکنند ، مخلص گفتم با این مطالب کاملاً شریکم و همیشه

گفتند که چند نفر در اروپا باشند مفید است ، علاوه بر اینها من شخصاً چندان مایل به اقامت اسلامبول نیستم و در صورت استطاعت یکروز در آنجا نمیمانم و اروپا را ترجیح میدهم ولی در نظر مخلص گرفتن وجه معاش از فرنگیها آنهم برای يك شخص که کم و بیش شهرت و عنوانی دارد شایسته و مناسب نیست و بقدر مقدور باید امتناع کرد و انگیزی برای نقلا در امور ایران و حفظ وطن بر علیه روس یا انگلیس از خارجه استفاده کردن دلیل عجیبی بر کم همتی دولت خودمان و هم تناقص غربی میشود . اگر چه هم این اشخاص دوستدار ایران باشند ! ولی باز انسان کاملاً آزاد نمیشود و هر قدر آنها راضی هستند باید بدخواه آنها حرکت کند الخ ...

خلاصه شرحی از این قبیل گفتم تا مشارالیه یعنی سردار اسعد نیز با من کاملاً هم عقیده شده گفت خوب است دولت ایران قراری در این باب بدهد و گفت چون من بطهران برسم فوراً در اینباب قراری داده نتیجماً بشما مینویسم و بر این مصمم شد ولی بعد از آنکه مشارالیه بطهران رفت تا امروز مکتوبی ننوشته و گویا بحکم طبیعت از خاطرش رفته یا اشتقالات مجال نداده من نیز بحکم طبیعت خود دیگر تا امروز چیزی به او ننوشته‌ام .

حالا مقصود از مزاحمت سرکار این است که این اواخر ماندن در اسلامبول برای مخلص غیر میسر گشته و بپر نحو است میخواهم خانمه باین نحو حیات بدهم در این حال باید به ایران (برخلاف میل خود) برگردم که هیچ میل ندارم و یا به تریبی در اروپا بمانم ، لهذا اینمئله سابق باز بخاطرم افتاد که در صورت امکان باز چندی حضور عالی بگذرانم ، رفتن بیاریس را هم با آنکه آقای ممتاز السلطنه در دعوت من از لندن دوباره تکرار و اصرار کرده که همه نوع استعمال اسباب فراغت خاطر میسر میشود بهیچوجه حاضر نیستم ، اینک میخواهم از حضرت اجل عالی در عالم ارادت و دوستی خواهشمند شوم و مزاحمت دهم که در این کار يك استمزاج و استکشافی بفرمائید یعنی مقصود عمل ایناست بطور شایسته و آبرومندانه از طرف خودتان (نه از قول مخلص) ابتدا در ملاقات با دستر اینج، مذاکره و در عرض کلام و بطور حسبحال

فرمائید و استمزاج فرمائید که چطور است فلائی را باینجا بیاوریم و هكذا ... دیگر ترتیب صحیح آن را آنجناب بهتر از من میدانند ، منظور اینست که در صورت ثابت بودن حضرات از قول خودشان جزئیاتش معلوم شود که چطور متکفل میشوند و بجه اندازه مساعدت مینمایند و هم تا چند مدت متکفل میشوند ؟ در صورت قرار بر حرکت از اینجا ، مخارجی هم در مسافرت خواهد بود و هكذا ... دیگر بیش از این زحمت نمیدهم ، حضرت اجل عالی را اشاره کافی است و از مختصر مفصل ننوشته میخواهید و ناگفته میدانید ، فقط استدعای مخصوص از آنحضرت این است که این مطالب و عرایض خواه نتیجه داشته باشد یا نه بطور خصوصی در حضور عالی مکتوم بماند و در صورت امکان هرچه زودتر جواب مرحمت فرمایند ، اینرا هم عرض کنم که در صورت انجام این عمل مخلص میخواهم قدری اوقات بمطالعه و تکمیل معلومات بگذرانم و زیاد نمیخواهم در امور سیاسیه امرار نمایم ، اگرچه آنچه در موقع لزوم ضرور شود با فایده داشته باشد مضایقه ندارم ، بتصویب سرکار عالی است. در ختم عریضه باز ادعیه خالصانه خود را بر مزید عزت و اقبال عالی و احترامات فائقه را تقدیم میکنم و منتظر زیارت اخبار سلامت عالی و جواب هستم ، مستدعیم چند کلمه هم از اوضاع سیاسیه ایران مرقوم فرمائید که اینجا هم خبر خیلی کم است. مخلص صمیمی س - ح - تقی زاده .»

۱ - دانشمند فقید، محمود محمود ، یادداشتها و اسناد و مدارك بسیار جالب و نفیسی از دوران همکاری سیاسی و حزبی با سید حسن تقی زاده نوشته بودند ، که بنا بقولی که به تقی زاده داده اند ، مادام که در قید حیات هستند، آن اسناد و مدارك انتشار نمی یابد. یکبار که بمناسبتی از ملاقات با تقی زاده سخن پیش آمد ، استاد بزرگوارم فرمودند بار دیگر بملاقات تقی زاده بروید و بایشان بگوئید طبق قولی که داده ام تا ما دو نفر در قید حیات هستیم آنچه که بین ما گذشته منتشر نخواهد شد، چون این دستور ایشان چند بار تکرار شد ، بناچار بملاقات آقای تقی زاده رفتم و در حضور مرحوم احمد فرامرزی عین گفته های دانشمند فقید را تکرار کردم و ایشان هم تشکر کردند . این اسناد و یادداشتهای گرانبها در محل قابل اطمینانی نگهداری میشود که در موقع مقتضی انتشار خواهد یافت . امید است در آنوقت گوشه های تاریك دوران پنجاه ساله گذشته روشن شود .

از طرف خودتان (نه از قول غلصه) ابتدا در ملاقات با مستر لنج ندانید  
 در عرض کلام و بطور حسابال بنویسید و استزاج فرمائید که چگونه است  
 طلافرا با اینجا بیاوریم و مکنه... دیگر شریف صحیح آنرا آنجناب  
 بهتر از من میدانید منظور اینست که در صورت ثابت بودن خضرات  
 در قول خودشان جوئیاتش معلوم شود که چگونه متکفل میشوند و بچانداز  
 مساعدت می نمایند و تا چند مدت متکفل میشوند در صورت قرار بر  
 حکمت از اینجا بخارجی هم در سافرت خواهد بود و مکنه... دیگر پیش از اینجا

و زیاد نمی خواهم در امور سبکند امرار نمایم اگر چه آنچه در موقع لزوم  
 ضرورت شود یا فایده داشته باشد معنایقه ندارم در هر صورت بسته  
 بتغویب سرکار عالی است در حتم عریضه باز ادعیه خالصانه  
 خود را بر زید غزت و اقبال عالی و اخراجات فائقه را تقدیم می کنم  
 منتظر زیارت انبیا و سلامت عالی و جواب هستم مستدعی  
 چند کلمه هم از اوضاع حاضره سبکیه ایران مرقوم فرمائید که اینجا  
 خبر خیلی کم است

غلصه صمیمی

ص. ح. تقی زاده

## وساطت

## پروفسور براون

پس از اخراج تقی‌زاده از ایران و اقامت اجباری او در اسلامبول، پروفسور براون انگلیسی‌نامه‌ای به آخوند ملا کاظم خراسانی نوشته و از او شفاعت می‌کند، تا شاید از اینراه حکم نسخ و بظلال تکفیر صادر شود. این نامه که بخط پروفسور براون است و در جزو مجموعه خطوط مشاهیر مرحوم دکتر قاسم غنی بوده، بوسیله عباس اقبال در مجله یادگار منتشر شده است.<sup>۱</sup> پروفسور براون در باره تقی‌زاده به مرحوم آخوند خراسانی چنین مینویسد:

... عرض دیگری که اگر جسارت نباشد میخواستم عرض بکنم ایست که درین اواخر دو کاغذ داشتم از آقای سید حسن تقی‌زاده که حالا در اسلامبول منروی بلکه منقی است و چون در هدتی که اینجا بود خیلی آشنا بودیم و کمال صدق و درست کاری او را بیراهین قاطعه و دلائل ساطعه ثابت کردم و بعد مسموع شد که قدری تندروی می‌کند حتی در افواه افتاد که تکفیر شده است اگرچه بعد معلوم شد که این خبر اصلی ندارد باری محض آن دوستی که در میان ما بود بایشان نوشتم که تندروی نکنند و خصوصاً بقدر مقدور حضرات آیات‌الله را تقویت بنمایند که امید ایران بل امید اسلام در ایشان مذکورست و این همه فداکاریها در راه حب الوطن کرده‌اند چنانچه همه چه در ایران و چه در خارج از ایران می‌دانند، در جواب نوشتند که: «در اطاعت و اجابت هر نوع نصایح خالصانه عالی با جان و دل حاضریم و مستدعیم که مثل يك معلم شفیق آنچه بخاطر شریف‌میرسد بدون هیچ ملاحظه بمخلص بنویسید که خدا شاهد است که با کمال خلوص از آنها استفاده می‌کنم و باز خدا شاهد است که هیچ گناهی عملاً نکرده‌ام و اگر خطائی از من سرزده که خودم یا همه نوع دقت ملتفت نشده و نمی‌شوم خلوص نیت خود را که فقط دارائی من در عالم است کفاره آن قرار میدهم و از خداوند

۱ - عباس اقبال در مقدمه نامه براون و آخوند مینویسد «دو مکتوب ذیل که سواد

آنها در اینجا نقل میشود در سال ۱۳۲۹ قمری بین مرحوم ادوارد براون مستشرق نامی انگلیس و مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی که مساعی هر دو در استقرار مشروطیت ایران حاجت بیاد آوری ندارد مبادله گردید...» (مجله یادگار شماره ۲ سال اول).

میخواهم که مصائب ایران را کم کرده بر بلاهای شخصی من بیفزایید و با بدبختی ابدی من نجات ایران را فراهم نماید .

حالا شخصی که اینقدر جویای بهبودی وطن خود باشد ولو خودش در میان هلاک و مضمحل شود آیا جای افسوس نیست که چنین در گوشه عزالت افتاده باشد .  
امشب چون خیلی دیر شده است بیش ازین زحمت نمی‌دهم ، همیشه منتظر فرمایشات و دعاگوی دوام بقای شریف آن وجود مسعود بوده و هستم .

کمترین خیرخواهان ایران ادوارد براون انگلیسی .

مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی در جواب براون چنین مینویسد :

۳ رجب ۱۳۲۹ نجف

کامبریدج حضرت العالم الفاضل دکتر ادوارد براون دامت افاضاته و فضائله . مقام ریاست روحانی مسلمین جعفری خاطر آنجناب را مسبوق مینماید . رقیمه کریمه آن جناب فخامت نصاب را با یک خوشوقتی کاملی مطالعه کرده بر تمام مطالبش مطلع شدم نصایح مشفقانه و ارشادات خالصانه را با یک توجه مخصوص استقبال کرده ملاحظه آنها را باعث عواطف مفرجه و ارتیاح حیات باطنیه خودم تصور نمودم سفارش و تشویق بعشایر ایلات و سایر طبقات در حفظ امنیت و سد راه بهانه متجاوزین دائماً به تلگراف و مکتوبات شده و میشود و با عاملهای استبداد و ارتجاع با تحریکات خارجی بدون تقویت وقت دقیقه درجهالت عنصر غالب کار میکنند اوضاع فعلی اطمینان بخش هستند تا بعد چه ظاهر شود .

از بابت وزیر خارجه سابق آقای حسینقلیخان نواب و آقای تقی‌زاده و سایر دوستان ایران ریاست روحانی کاملاً مطلع است و خیرخواهی و خدمات آنها را مسبوق است اما بدبختانه این تغییرات لازمه قهری زمان ثوره و انقلاب است بواسطه آنکه خادم خیلی زود با خائن مشتبیه میشود مقام روحانیت هم که مذاخله در این جزئیات

۱ - این نامه بخط میرزا عبدالرسول یزدی است که پای آنرا آخوند مهر و امضاء

کرده ولی نامه براون بخط خود اوست که هر دو در مجموعه اسناد دکتر غنی موجود است .

را عهده ندارد مع ذلك امید است که بزودی تمام امورات تدارك شده کارها باشخاص لایق سپرده شوند .

حالا حسیات صمیمانه خودم را تکرار کرده و بهمین قدر اکتفا مینمایم .

محمد کاظم الخراسانی

چون نامه مرحوم ملا کاظم خراسانی ، تکفیرنامه سابق الذکر را نفی نکرده تقی زاده توانست بایران مراجعه کند. اما بسبب اینکه درخائمه نامه گفته شده بود «امید است که بزودی تمام امورات تدارك شده کارها باشخاص لایق سپرده شوند» بعدها در تعویض مقامات مختلف مملکتی به تقی زاده مخالفتی از طرف جامعه روحانیت نشد و سید حسن تقی زاده چندین بار وزیر ، سفیر و سناتور شده و علاوه بر مقامات علمی که داشت در جوامع مختلف نیز صاحب مقام و عناوین بوده و هست .



## انتقاد بر انتقاد حقوق بگیران

دانشمند محترم محیط طباطبائی ، نخستین نویسنده‌ای بودند که در باره اسناد حقوق بگیران تفسیری نوشتند. ایشان در روزنامه پارس<sup>۱</sup> تحت عنوان «در میان حق و باطل» چنین مینویسند:

در هر قضیه‌ای از قضایا، از همه صورتهائی که عرضه میشود يك صورت آن حق است و ناگزیر صورتهای دیگر باید ناحق و باطل محسوب شود.

این يك مصدره تاریخی است که همه پژوهشها و کنجکاویها و بررسیهای اهل اطلاع در پیرامون آن دور میزند و همه برای کشف آن صورت حقیقی تلاش میکنند. پدرم از کسانی بود که تاریخ ایران را در مکتب زواره از روی تاریخ معجم آموخته و بعدها از روی روضة الصفا و ناسخ التواریخ بر کم و کیف آن افزوده بود.

در سال ۱۳۲۷ پس از غلبه مشروطه خواهان که از طهران به زواره برگشت تعدادی کتاب فارسی متداول روز برای من که تازه شاگرد مکتبی شده بودم از نظام و نرسوقات آورد .

یکی از آنها کتاب تاریخ ایران فروغی بود که مطالب آن بر دش نویسندهگان مغرب زمین تحریر یافته بود.

بعدها که قادر بخواندن آن شده بودم و بر او صفحاتی از آنرا میآموختم میگفت مگر عقل میتواند باور کند که يك مرتبه جزء مهمی از زمان را از وجود دهنها مرد معروف و نامدار که نام ایشان زیانزد مردم شده است بپیرایند و نامه‌های افراد ناشناخته را که از حیث لفظ و معنی هیچ مناسبتی با زبان فارسی ندارد بجای آنها بگذارند و بگویند آنچه هزار سال میگفتید غلط بود و صحیحش این است! این تعجب آن مرحوم وارد بود ولی بالاخره از میان آن دو صورت تنهایی میتواند حق باشد و آنهم صورت غربی بود که فراین و دلایل دیگر آنرا تایید میکرد.

در باره امانت و خیانت رجال دوره قاجار به نسخهای متفاوت گفته و نوشته اند چیزی که در آن میان محقق است عدم قابلیت ذاتی و خود خواهی و بی اعتنائی آنان بمصالح و منافع عمومی بوده است ولی آیا این افراد بی لیاقت و فاقد شخصیت، همه نوکر در خانه اجنبی و غلام سفارت انگلیس یا درشکهچی سفارت روس بوده اند؟ این امری است که با ماهیت و معنویت يك ملت ارتباط پیدا میکند و باید در تحقیق و بررسی آن قدری حزم و احتیاط بیشتر بخرج داد.

نفاق و دو دستی در میان رجال هر عصری طبیعتاً بد گوئی و عیبجویی را رونق میدهد و هر دسته‌ای دسته دیگر را بد و بیراه میخوانند و گناه همه اتفاقات را برگردن آنها میکنند.

چیزی که برای ما روشن است هر دو دسته نوکر در خانه حکومت وقت بوده اند از خدمت در خانه جز آکندن جیبها و ساختن بستان سراها و خریدن مستغلات و مزارع هدف عالیتری نداشته اند و هر دو دسته از خود پارك و کاروانسرا و ده و اثاثیه گرانبها بمیراث باقی میکنند و از شندرفاز حقوق ناقابل دیوانی که وصول آن غالباً از استخراج کوه نقره آسانتر نبود نروتهای کلانی انداخته بودند.

ولی این ثروت را از راه کفر جلق کنی و کمک بخرابکاران داخلی میانداختند، یا از محل اعتبارات دولت هند یا حکومت ماوراء قفقاز میگرفتند؟

اینها مطالبی است که عجله در صدور حکم قطعی راجع بدانها کار منصفانه نمی تواند

باشد بلکه نیازمند دقت و سنجش هر چه بیشتر است .

در این کشور نهضت مشروطه بوجود آمد و عده‌ای بدان پیوستند و گروهی نیز در صف مخالف بمبارزه با آن پرداختند و در میان هر دو دسته باز موافق و مخالف و دوست و دشمن وجود داشت. چنانکه دیدیم و شنیدیم که در دوره مشروطه اولواستبداد صغیر و مشروطه دوم رجال عصر یکدیگر را بستخان ناسزائی مستودند که حکایت از اختلافات درونی میان آنها میکرد. بیچاره ملك العتکلمین و سید جمال امفپانسی و جهانگیرخان شیرازی جان خود را در این راه دادند ولی این جان‌نثاری و فدائیکاری زبان بدگو را کوتاه نکرد و هنوز پس از سالیان دراز در باره آنها سخن نامطلوب گفته میشود. زیرا گروهی در روز چهارشنبه چیزی از دست دادند و عده‌ای هم در همان روز چیزی یافتند بدیهی است روز چهارشنبه برای طبقه اول روزی شوم و برای دسته دوم روز سعدی است و هر دو حق دارند از چهارشنبه ستایش یا نکوهش کنند .

مبارزه سیاسی روس و انگلیس در ایران از عهد شاه سلطان حسین بصورت ضعیفی آغاز و در عهد ناصرالدین شاه بکمال خود رسید.

این مبارزه که تا کنون هدفها و کیفیت اجرای آن برای صدر اعظم و وزیر امور خارجه آن عهد مجهول بود، متدرجا شامل حال همه چیز و همه کس شد و وقتی مثلا کسی از شیراز برمیخواست و ادعائی میکرد که روی موافقی بسمت جنوب داشت طبیعتاً در مازندران هم باید قرینه‌ای بوجود آید که روی بسوی بحر خزر داشته باشد . منتهی وقتی یکی از خاندانی بود که سابقه همکاری در ترجمه انجیل بزبان فارسی یا مارتین کشیش داشت دیگری هم باید بامنشی سفارت روس خویشاوندی داشته باشد تا هنگام ضرورت آن سفارت بتواند از تعقیب و محاکمه یا مجازات جلوگیری کند .

در کشمکش میان علما و دولت وقت که بصدر فتوای تحریم تنباکو منجر شد ، این مبارزه خارجی در وضع داخلی انعکاس می‌افکند که حتی ملك التجار که باروسها در منطقه ارتباط و داد و ستد بود قهرمان تبلیغ و ترویج حکم حرمت معرفی میشد.

با آنکه پس از بمباردمان مجلس عده‌ای از مشروطه طلبان بسفارت انگلیس

پناه بردند و از حبس و قتل نجات یافتند همانطور که محمد علی شاه هم توانست بعد از سقوط استبداد صغیر سفارت روس برود و از شر تعقیب مصون بماند.

این يك شور بختی سیاسی برای مملکت ما بود که در برابر منافع و مطامع آنها هیچ قدرت مقاومت داخلی باقی نباشد و نفس پرستی و سودجویی و بیعلاقگی رجال مملکت نسبت بمصالح مشترك در میان حاکم و محکوم و تابع و متبوع چنان سنگ تفرقه افکننده باشد که به بیگانه مجال دخالت و اعمال نفوذ در کارهای داخلی بدهد.

ما نمیتوانیم به صرف اینکه در یادداشتهای مامورین روسیه تزاری از فردی یا مقامی انتقاد شده باشد و یا در نامه ها و گزارشهای مامورین انگلیسی از فردی انتقاد یا تمجید شده باشد، بصحت آن مطالب اعتقاد پیدا کنیم بلکه باید هر تهمتی را در معرض تحقیق و تقیص قرار داد و دید که قرائن در این باره چه میگوید.

وقتی مشروطه در ایران اعلام شد فراماسونهای مکتب ملکمی یا اعتبار اینکه میرزا ملکم خان ناشر کلمه قانون بود، در پیرامون این دستگاه گرد آمدند و جمعیتی بنام انجمن آدمیت تشکیل دادند که مکتب جوانهای جاه طلب و روشن فکر روز را بسوی خود جلب کرد. جاذبه این انجمن به جایی رسید که محمدعلیشاه هم در آن اسم ثبت کرد و بجای پنج تومان حق عضویت هزار اشرفی بصندوق جمعیت التفات نمود. هنوز او قصد بد خود را در حمله بمجلس نکرده بود که معلوم شد در میان استبداد و جمعیت، حسن ارتباطی برقرار شد و بدین مناسب تجزیه در پیش آمد ولی بمباردهان مجلس به این قضیه پایان داد و معلوم نشد که این آدمیت در خدمت مشروطه بوده یا استبداد. تا اینکه حکومت استبداد صغیر پیش آمد و محمد علی شاه بعد از مدتی کر و فر در نتیجه مقاومت آذربایجان و قیام اصفهان در مقابل تسلیم و آشتی برآمده بود. هواخواهان استبداد بر اینکه او را منصرف سازند زمینه می چیدند. اینك بگزارش مأمور مخفی آزادیخواهان بنگرید که جریان يك اجتماع مستبدین را برای توطئه بر ضد مشروطه بخط خود نوشته و اینك در جزو اسناد دولتی موجود است.

## «نمره اول - سوم جمادی الاولی - مجلس مناقبین»

سه روز پیش در رستم آباد در منزل مفاخر الملک مجلسی تشکیل یافت که من بنده همه اعضای آن را نمی‌شناختم. بعضی را از نوکرها پرسیدم که اسامی آنها از اینقرار است: مفاخر الملک - میرزا عباسقلی مدیر آدمیت - امین الملک - آصف الملک کرمانی - میرزا عبدالمطلب یزدی - حاجی محمد اسمعیل معازه (معین الضرب) ارشد السلطنه (برادر ارشد الدوله) - مختار السلطنه کاشی - میرزا احمدخان حیدری - امام جمعه خلخالی میرهاشم - حاجی علی اکبر بروجرودی - شیخ حسن سنکلی - سید شرفه - سید واعظ اصفهانی. پس از مذاکرات طولانی نتیجه این شد که بهر قسم باشد از اجزاء و طالبان حقوق بدبگویند خود اظهار مشروطه خواهی کنند - میرزا عباسقلی خان گفت باید پولی ما به آدمها بدهیم که در مجالس بد بگویند و خودمان اعلانات منتشر دهیم. حاجی اسمعیل گفت «آدمها» بمجالس راه ندارند.

میرزای یزدی گفت مراد از «آدمها» اشخاصی میباشند که در انجمن آدمیت بودند نه اینکه مراد نوکرها باشند. مختار السلطنه گفت مردم شماها را میشناسند و حرف شما اثر نمیکند.

میرزا عباسقلی آدمیت گفت ما اعلانات ژلاتینی نشر میکنیم آدمها در مجامع میخوانند مثلا مینویسم صنیع الدوله هواخواه روس حاجی سید نصراله پول گرفته است مستنار الدوله هواخواه شاه است و کذا سایر مشروطه خواهان را همین که دماغ آنها سوخت دیگر بمقصد رسیده و تفاق میان آنها افتاده. میرزا عبدالمطلب گفت مردم بیدار شده اند و این بدگفتن يك روز و دو روز است ملاحظه کنید آصف الدوله در فارس شهرت داده سیدلاری را کشته اند، مردم ختم گرفتند عزادار شده اند بعد در يك هفته معلوم شد دروغ بوده است حال ما بسبب شنیده ها بعضی اشتها را بدهیم بعد که معلوم میشود خلاف آن، پس اولی آنست که روزنامه آدمیت طبع و نشر بدهیم و مقاصد خود را در ضمن بنویسم.

باری حاجی محمد اسمعیل متقبل شد عجلاله ده هزار تومان خرج این کار کنند . البته از مشروطه خواهان متوقعیم که در کار باشند ، دماغشان بسوزد این مزخرفات را استماع فرمایند . »

اینجاست که به انسان حیرت دست میدهد که آیا این همان آدمیتی است که برخی آنرا بشیان گذار فکر آزادی در ایران می‌پندارند و يك کتاب در شئون مشروطه‌خواهی او مینویسند یا دیگرست که نام عباسقلی آدمیت را بر خود بسته و عامل تخریب مشروطه بود استبداد شده است . بهر صورت باید در تحقیق اینگونه مسائل دقیق و عمیق و عصف بود»



پس از انشار ایرادات دانشمند محترم، چون ایشان در مقاله خود اظهار عقیده کرده بودند که انتشار این اسناد (بماهیت و معنویت يك ملت ارتباط پیدا میکند)، برای اینکه بایشان ثابت شود که رجال خائن دربار قاجاریه منتخبین ملت ایران نبودند تا اسناد خیانت آنها با ماهیت و معنویت ملت ایران ارتباط داشته باشد ، شرح زیر در گرامی روزنامه پارس چاپ شد :

«آقای اسمعیل راین که از نویسندگان قدیمی مطبوعات کشورند و سالیان دراز است بانوشتن مقالات مستند تاریخی با بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات همکاری دارند، مقاله‌ای تحت عنوان : « واقع بینی و حقیقت جوئی در تاریخ » نگاشته و برای انتشار به روزنامه پارس فرستاده‌اند . این مقاله در پاسخ مقاله «درمیان حق و باطل» است که بقلم استاد فاضل آقای محیط طباطبائی در پارس منتشر گردید .

آقای راین اخیراً دست به نوشتن يك سلسله مقالات زده‌اند که درمیان خوانندگان ایجاد سر و صدای موافق و مخالف کرده است . حسن این مقالات همین است که در معرض داوری صاحب نظران قرار میگیرد و نظرات و عقایدی که بر اساس مستندات تاریخی است درباره آنها اظهار می‌گردد . درج مقاله آقای راین نیز مولود همین نکته است و ما

امید داریم هم آقای محیط طباطبائی که حقا از نویسندگان محقق و مورد احترام جامعه هستند و هم صاحب نظران دیگر در این قبیل موارد که پای راز تاریخ در میان است ، اطلاعات و معتقدات خود را بنویسند که نکته مبهمی در نقل حقایق تاریخی باقی نماند. درج مقالات موافق و مخالف در پارس فقط برای روشن شدن این حقیقت است :

در روزنامه گرامی پارس مورخ ۲۷ بهمن ۴۵ مقاله ای تحت عنوان : « در میان

حق و باطل » بقلم آقای محیط طباطبائی انتشار یافته بود که موضوع اصلی آن قضاوت در خدمت یا خیانت و ارزش کار و سوابق زمامداران ایران در دوره قاجار بود. مطلب اصلی که در آن مقاله عنوان گردیده این است که : « ... آنچه محقق است عدم قابلیت ذاتی و خودخواهی و بی اعتنائی آنان به مصالح و منافع عمومی بوده است . ولی آیا این افراد بی لیاقت و فاقد شخصیت ، همدنوکر در خانه اجنبی و غلام سفارت انگلیس ، یا در شبکه چپی سفارت روس بوده اند ؟ این امری است که با ماهیت و معنویت يك ملت ارتباط



استاد سيد محمد محیط طباطبائی

پیدا میکند ... »

چون اینجانب در احوال رجال و درباریان و بزرگان مملکت ایران در آن عصر مطالعاتی نموده و يك سلسله مقاله در مجله تهران مصور تحت عنوان : « حقوق بگیران انگلیس در ایران » انتشار دادم ، اجازه میخواهم نظر خود را درباره این مطلب مهم تقدیم دارم .

اساس تاریخ نویسی بر واقع بینی و تحقیقت جوئی است و اگر نتیجه تحقیقات تلخ و

ناگوار باشد بهیچوجه آن حقایق را نمیتواند تفسیر بدهد و کار اصلی مورخ و پژوهنده همین است که واقعیات را عرضه بدارد. چنانکه در سلسله مقالات خود بنا بر اسناد معتبر رسمی روشن کرده‌ام، در میان رجال عصر قاجار خائن و خادم دلسوز و یا بی‌اعتنا بمصالح ملت وجود داشته‌اند و این مطلب هیچ ارتباطی با «ماهیت و معنویت» ملت ایران پیدا نمیکند، زیرا آن کسان منتخبین ملت ایران نبودند که نماینده اخلاق ملت بشمار آیند. چنانکه سره‌افروزد جوتز وزیر مختار انگلیس در ایران که در زمان فتحعلیشاه بایران سفر کرده و جزو اولین نفرانی بوده که به رجال عصر قاجار رشوه و حقوق و مفرری داده در اول کتابش راجع به مأموریت سیاسی خود در ایران میگوید: «فساد زمامداران ایران را نباید بحساب ملت ایران گذاشت و همه بدبختی ایران از دست آن رجال بوده است». از این جهت نباید خلط مبحث بکنیم و موضوع معنویت ملت ایران را بادقت احوال رجال آن مخلوط نمائیم.

مطلب دوم راجع به ارزش کارهای زمامداران آن عصر است. این کسان همه از يك قماش نبودند. زیرا از يك طرف باحوال میرزا ابوالحسن خان شیرازی برمیخوریم که اسناد رسمی مستمری گرفتن او را از کمپانی هند شرقی در تهران مصور نقل کردم. و در جهت عکس آن، ستاره درخشانی مانند میرزا ابوالقاسم قائم مقام رامیبینیم که در راه دفاع از منافع ایران و مبارزه با بسط نفوذ روس و انگلیس جان خود را از دست داد. در مقالات خود در تهران مصور، گزارش وزیر مختار وقت انگلیس را در باره سرنوشت قائم مقام نقل کردم و نشان دادم چه کسانی با سفارتخانه‌های اجنبی ارتباط داشتند و بمناسبت قتل قائم مقام بوزیر مختار انگلیس تبریک میگفتند.

سلسله مقالات مذکور نه تنها با استفاده از اسناد موجود در بایگانی عمومی انگلستان public record office تنظیم شده، بلکه از یادداشتها و کتب خارجی نیز برای تایید آنها استفاده گردیده است.

از جمله پس از نقل گزارش سر جان کمبل به وزیر خارجه انگلیس در باره رشوه



خواری « میرزا ابوالحسن خان » و « میرزا مسعودخان انصاری » یعنی دو وزیر خارجهای که از انگلیسها و روسها رشوه و مقرری میگرفتند ؛ بلافاصله یادداشتهای میرزا حسین خان آجودانباشی را که توسط منشی او « گرمرودی » نوشته شده نقل نمودم . این یادداشتها عموماً در تأیید گزارش (که بل) است موضوع برسر آنت که باید دید اگر سرجان کمبل با (خان ایلچی) و (میرزا مسعودخان) دشمنی داشته ، آیا میرزا حسینخان آجودانباشی نیز با هر دو نوکر اجنبی دشمن بوده است ؟

اگر گزارشهای وزرای مختار انگلیس که ۱۶۰ سال از تاریخ آنها میگذرد و از ۱۱۰ سال قبل تاکنون در معرض افکار عمومی محققان قرار گرفته است ، صحیح نباشد همچنین راپورتها و گزارشهای امثال آجودانباشی نیز مطابق با واقع تلقی نشود ، پس هیچ منبع و مأخذ قابل اعتباری وجود ندارد مگر اینکه بسراغ ( تاریخ معجم - روضه المصفا و ناسخ التواریخ ) برویم .

حقیقت جوئی در تاریخ ، قواعد و اصولی دارد و در نگارش سلسله مقالاتی که مینویسم هدفی جز کشف حقیقت و واقعیات نداشته‌ام و همه جا تذکر داده‌ام که قول واحدی را نمیتوان مأخذ حقیقت قرار داد زیرا درباره مردان سیاسی اقوال موافق و مخالف فراوان است . نویسنده اگر غرض و مرضی نداشته باشد همه اسناد و گفته‌ها را مطالعه میکند و آنچه حقیقت است ، بدست می‌آورد و اگر غیر از این شیوه‌ای پیش بگیرد فسادش بی‌معز و نامعتبر خواهد بود .

نتیجه کلی که از مجموع مطالعات خود بر اساس معتبرترین اسناد و مدارک تاریخی و تطبیق آنها گرفته‌ام ، اینست که در میان هر طبقه و صنفی از طبقات و اصناف اجتماعی ایران همه گونه مردم بوده‌اند . در میان رجال و وزیران کسانی مانند میرزا بزرگ قائم مقام و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا نفی خان امیر کبیر بوده‌اند که مایه افتخار ملت ایران بوده‌اند و دوست و دشمن در نامه‌های رسمی و کتابها آنان را ستوده‌اند و نیز کسانی بوده‌اند که نه فقط خدمتی نکرده‌اند بلکه غلام حلقه بگوش سفارتخانه‌های

اجنبی بشمار میرفتند. همچنین در میان طبقه روحانیون به افرادی مانند شیخ عبدالحسین و حاجی میرزا هادی نجم آبادی و شیخ انصاری بر میخوریم که مظهر پرهیزکاری و آزادگی و عزت نفسانی بوده اند و نیز کسان دیگری را میبینیم که از موقوفات «اورد» هند مستمری دریافت می داشتند. در میان مشروطه خواهان نیز کسانی بودند که خدمت ارزنده کرده اند و کسانی آلت فعل سیاست اجنبی شده اند و این اعمال طبقه اهل سیاست و یا روحانیت منحصر نبوده و نیست، بلکه در هر صنفی از طبقات اجتماعی از ادیب و معلم و تاجر و غیره مردم نیک و بد، و پرهیزکار و طرار و درست و نابکار پیدا میشود.»



دو هفته پس از انتشار آنچه که در جواب دانشمند محترم محیط طباطبائی نوشته شده بود، ایشان جوابی تحت عنوان (از منموم تا محمود) در گرامی روزنامه پارس باین شرح نوشتند<sup>۱</sup>:

ما تگوئیم بدو میل به نا حق نکنیم و رق کس سیه و دلق خود ارزق نکنیم متأسفانه وقتی صاحب اختیار مملکت (فتحعلیشاه) در طی قرارداد معتبر از دولت هند انگلیس قبول پول نقد برای جلوگیری اتباع ایران از حمله به مرزهای هندوستان و دفاع از استقلال کشور خویش در برابر رقیب سیاسی انگلستان میگرد و در ازای دریافت این وجه رابطه سیاسی خود را با دیگران بر هم میزد و وابستگی سیاسی صاحب لیره و روپیه را گردن می نهاد، قبح دریافت پول از بیگانه تا درجه مهمی ریخته شد و پس از آنکه فرزند والاتباز و نایب السلطنه او (عباس میرزا) در طی قرارداد دیگری درخواست حمایت تزارهای روس را برای جانشینی پدر خویش میکرد، ابهت نوسل به بیگانه در این کشور شکسته شد و زعبینه ای فراهم آمد که امروز یا شخبرنگار و پژوهنده از هردری که در آید بر روی زمین جای سم سمداران را مینگرد و تنها تاریخ گذشته کشور را میتواند از زوایه خدمت به بیگانگان در مقابل دریافت مزد و مقام از زیر نظر بگذرانند.

اکنون که انگلیسها با نشر قسمتی از اسناد وزارت امور خارجه خود به معرفی کسانی پرداخته‌اند که روزگاری طوق ذلت همکاری با ایشان را برگردن داشته‌اند این فرصت به دست نویسندگان افتاده است که در معرفی عده‌ای از رجال عهد قاجاریه که بر طبق این اسناد مزدور سیاسی بوده‌اند، این گل سیاه را به سینه خانواده‌های با اسم و رسمی بزنند که اگر امروز سر به خاک تیره فرو برده‌اند شاخه‌های جوان و جوانمهای تازه‌ای از بن و تبار ایشان در پیش روی ملت ایران مانند سرو میخراهند و از همه مزایای حکومت مشروطه برخوردارند.

اگر فردا روسها هم اسنادی را که از عهد کابین بیعد راجع به ایران در گنجینه اسناد خارجی خود گرد آورده‌اند منتشر کنند آنوقت معلوم خواهد شد که چه فردهای تازه‌ای در این سیاهه سپهری ثبت خواهد شد.

ممکن است بگوئیم رقابت روس و انگلیس در مدت دوست سال اخیر زمینه برای این کار فراهم آورده و کسانی را که با مصالح خاص طرفی موافقت نداشته‌اند، به طرفی دیگر منتسب میکرده است.

در صورتی که مدارک سیاسی وزارت امور خارجه فرانس و عثمانی و اطیش که در گنجینه‌های اسناد سیاسی پاریس و اسلامبول و وینه ضبط است انتشار یابد دنبال این سپهری و تبه‌کاری شاید تاجائی امتداد یابد که شامل حال روستائیان شمال و شرق و صحرائشینان غرب و ملاحان جنوب ایران هم گردد و آنوقت این شعر فارسی که حکم مثل سایر را پیدا کرده مصداق وسیعتری خواهد یافت:

گر حکم شود که مت گیرند      در شهر هر آنکه هست گیرند

در صورتیکه حقیقت از اینقرار است فقدان حس مسئولیت شخصی و روحیه اطاعت کورکورانه؛ فشر سطحی ملت ایران را در برابر جریان باد و آب و نور آفتابزنگ زده و سیه رو کرده و به چنین ورطه تباہی در افکنده بود در صورتیکه هسته مرکزی که شامل مردم زحمت کش مسلوب‌الاراده و بی‌خبر از جهان خارج و وضع داخل زندگانی میشد از این زنگ ورنک و ننگ برکنار افتاده بودند، مگر اینکه فردی یا افرادی

از این هسته درونی به فشر سطحی جامعه نقل مکان و مقام کرده و در سر نوشت یا آنها شرکت جسته باشند.

من منکر این معنی نبوده‌ام و هرگز در مقاله مورد نظر آقای راثین با معرفی نسلهای متوالی فاسدی که برای سود خود کشوری را به روزگار سیاه افکنده بودند مخالف نیستم ولی به اعتبار این که سابقه امدادی ممکن است پنهان از نظر من و آقای راثین و حتی مسئولین امور هم هنوز امداد داشته باشد و پیش از انتشار اسناد جاری آرشیوهای ممالک اروپا و آمریکا و آسیا برای ما، وقوف بر آن میسر نباشد، پیش خود می‌اندیشم که باید برای این درد بیدرمان چارهای جست.

آقای راثین چاره را در معرفی آنها می‌شناسند و تا حدی هم حق دارند. من چاره را در اصلاح روحیات نسل جدید میدانم که برای خود وظیفه و مسئولیت مستقیم احساس کند و سر بلندی خویش را در سر بلندی ملت و مملکت بجوید. اگر از ذکر این اسامی و معرفی آنها به نسل جدید درس عبرتی به دیگران داده میشد به تأمین این هدف کمکی میکرد ولی با کمال تأسف جریانی را که برای دانشجویان ایرانی بخصوص در آمریکا در این سنوات اخیر فراهم آمده و پشت پا به مملکت و ملت و زبان و فرهنگ و دین و پدر و مادر خود زده‌اند و فرورفتن در باتلاقیهای مکونک برای تأمین مصالح يك دولت ییگانه را بر خدمت در سپاه ترویج و بهداشت کشور خود ترجیح میدهند، این جریان اسفناکیز نشان میدهند که در اثر نمایش این مناظر تنگ آمیز روز بروز چشم آنها انس بیشتر میگردد و اگر نسل کهن در ازای راثی از سفارت روس و انگلیس و فرانسه خدمتی در زیر پرده به مصالح خنثی ییگانه در ایران میکرد؛ نسل جدید دست از ماهیت ایرانی بودن و پارسیگوئی و مهر وطن و پدر و مادر می‌شویند و نه تنها برای فرد ییگانه بطور عبودیت او را برگردن میگردد بلکه در محبت و چاکری او خود را مستعجل و مستهزل میسازد. اینست که اظهار نظر کرده‌ام که بهتر است در تصدیق آنچه از نوشته‌های ییگانگان در مورد رجال ایران انتشار یافته است قدری دقت و تأمل و حتی نزدیک روا داشت و حتی الامکان کوشید پرده حجب و حیائی که هنوز کاملاً بر طرف نشده پاره نگردد و

وسيله بلکه وسایلی برای تربیت نسل جدید فراهم آورد که دیگر يك فرد موجود باد و سه تذکره و چند تابعیت بسر نبرد و هر وقت لقمه در آمریکا یا اروپا چرب باشد ، بر سر خوان یگانه بنشیند و هر گاه در ایران تصور سودی برود به یاد بار و دیار بیفتد ، با وجود این هرگز میل ندارم حقیقت مستور بماند و بر زبان و قلم نرود و ابتدا در نوشته خود مائع و مخالف اینکه آقای راین حقوق بگیران سفارت انگلیس و روس و فرانسه و عثمانی و آمریکا و ژاپون و ایتالیا و سوئد و هلند و دانمارک را به ملت چشم و گوش بسته ایران معرفی میکند بیستم و امیدوارم با انتشار آن دسته اسناد سیاسی که تاکنون درون گنجینه های دیگر از دسترس من و ایشان خارج مانده ، کسانی را که هنوز نسبت بدیشان اندک حسن ظنی هم باقی است چنانکه بوده اند ؛ بشناسیم و توفیق ایشان را در ادامه این عمل که آنرا برای ارشاد نسل جدید بنظر خود سودمند دانسته اند ، از خدا مسئلت دارم .»

<http://www.chebayadkard.com>

## فهرست نامها

<http://www.chebayadkard.com>

۱۶۶

اندوه خیاط ، ۱۱۴

۱

آلودنک ، ۱۷۶

آدمیت - عباسقلیخان ، ۴۵۳

آدمیت - فریدون ، ۱۳۵.۶۸.۵۷.۵۶

۳۹۹.۳۴۵.۳۴۰.۲۵۴.۱۳۸

آریستوف - زرنالی ، ۱۳۴

آخوندکاشی ، ۹۰

آصفالدوله - اللهیارخان ، ۱۳۰.۹۵.۷

، ۱۳۸. ۱۳۷. ۱۳۶. ۱۳۵. ۱۳۲. ۱۳۱

، ۱۷۲. ۱۷۱. ۱۶۸. ۱۶۵. ۱۶۱. ۱۳۹

۲۳۹. ۱۷۷. ۱۷۶. ۱۷۵. ۱۷۳. ۱۷۲

، ۴۵۳. ۲۵۲

آصفالمک کرمانی ، ۴۵۳

آقا خان بیک ، ۳۸۱

آقا خان محلاتی ، ۳۳۲ تا ۳۵۰

آقازاده رشتی - شیخ اسمعیل ، ۳۷۵ ، ۳۷۶

آقاسی - حاجی میرزا ، ۳۶۰.۷ ، ۳۶۰.۵۵ ، ۳۶۰.۶۳ ، ۶۵

، ۱۴۲. ۱۳۷. ۱۳۵ ، ۱۱۶. ۱۱۵. ۷۵. ۶۶

۲۴۹. ۲۳۱. ۲۳۰ ، ۱۹۶. ۱۹۵. ۱۹۱. ۱۸۷

، ۳۴۱. ۳۳۵. ۳۱۱. ۲۶۴. ۲۵۲. ۲۵۱

، ۳۹۷. ۳۵۴. ۳۵۳. ۳۴۶. ۳۴۵. ۳۴۳

۴۱۰. ۴۰۷. ۴۰۲. ۴۰۰

آقا محمد خان قاجار ، ۱۳۰. ۹۴. ۸۸. ۸۴. ۸۱

## الف

ابراهیم خان شاه بندر - میرزا ، ۱۲۷. ۱۲۸

ابراهیم سلطان ، ۱۴۶

ابردین - لرد ، ۷

ابوالحسن شیرازی - میرزا ( ایلچی - خان

ایلچی - ایلچی کبیر ) ۱۷. ۱۸. ۱۹

، ۲۱. ۲۰. ۲۳. ۲۲. ۲۵. ۲۶ ، تا ۴۱. ۳۹

، ۴۶. ۴۴. ۵۰. ۶۳. ۶۴. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۸۶

، ۸۷. ۹۸. ۹۵. ۱۶۹. ۱۷۵. ۱۷۷. ۱۸۸

، ۱۹۶. ۲۶۶. ۲۸۴. ۲۸۴. ۳۰۷. ۳۰۵

۳۴۲. ۴۵۶. ۴۵۷

ابوکلل - حاج عطیه ، ۳۷۱. ۳۷۳

احمد اصفهانی - حاجی میرزا ، ۳۳۶

احمد خان ، ۲۰۶. ۲۰۷

احمد علی میرزا - شاهزاده ، ۲۸۱ ، ۲۸۲

۲۸۷. ۲۸۹

ادیب السلطنه - حاجی میرزا ابراهیم آقا ، ۳۱۵

ادیبالمک - عبدالعلیخان ، ۲۶۹. ۲۷۵

افندی - حیدر : ۳۰۵.۳۰۰.۳۹۲.۳۹۲	ارشد السلطنه ، ۴۵۳
اقبال - عباس ، ۱۸۸.۱۹۵-۴۴۶	ارغون میرزا ، ۲۶۱
الار - زان فرانسوا ، ۲۲۰	اسپرینگک رایس - سوسپل ، ۳۱۳
الہس - سرھتری : ۱۲۷.۱۸۶. ۱۸۹. ۲۱۹.	اصالین ، ۴۳۳
۴۰۴. ۳۹۵	اشراچی ، ۸۳
امام جمعه - میرزا ابوالقاسم ، ۲۳۰.۲۳۵	امتیل - ویلیام ، ۲۶.۲۶۰.۸۷.۴۱
۲۳۶ . ۲۳۸	استونس ، ۲۶۴ ، ۲۹۶.۲۹۲. ۳۰۷. ۳۸۹.
امام جمعه عین محمد مهدی ، ۵۱.۵۶.۵۶.۶۶	۳۸۲.۳۸۷.۴۰۴.۴۱۷
۱۹۱ .	استوز - سرروئالد ، ۳۷۳.۳۷۶.۳۷۵
امام وردی میرزا ، ۵۱. ۱۵۰. ۱۵۴. ۱۷۵.	استویک ، ۳۹۴
امبورکر ، ۱۷۰	اسدالہ ، ۲۵۰
امیرخان سردار ، ۲۸۴	اسدالہ خان ، ۱۹۵
امیر خیزی ، ۳۲۰. ۳۲۱	اسدالہ - شوخ ، ۱۰۶
امیر دیوان - نبی خان ، ۳۵۳	اسکاروایلد ، ۴۲۵
امیر اصلان خان ، ۱۴۰. ۱۴۱	اسبارت ، ۳۱۴
امیر کبیر - میرزا تقیخان : ۶۰۵. ۶۰۸. ۶۳.۷۳	آشرف زاده ، ۳۲۰.۳۲۱
۱۱۶.۷۶. ۱۳۹. تا ۱۴۱. ۱۸۹. ۱۹۴.	اصلان خان ، ۲۰۳.۲۰۶.۲۰۷
۱۹۷. ۱۹۹. ۲۲۸. ۲۲۹. ۲۳۰. ۲۳۱.	اصفہانیان - کریم ، ۲۶۱
۲۳۲. ۲۳۶. ۲۳۷. ۲۳۸. ۲۴۰. ۲۵۱.	اعتمادالدوله - میرزا ابراهیم شیرازی ، ۱۸.
۲۵۲. ۲۵۳. ۲۵۴. ۲۵۵. ۲۵۶. ۲۵۷.	۱۵۵.۷۰
۲۵۸. ۲۷۶. ۲۸۰. ۲۸۱. ۳۳۸. ۳۴۶.	اعتماد الدوله - میرزا نصرالہ خان ( مورزا
۳۴۹. ۳۹۸. ۳۹۹. ۴۰۴. ۴۰۴.	آقا خان توری ) ۱۱۳.۶۴. ۱۱۹. ۱۲۰.
۴۱۱. ۴۱۳. ۴۱۴. ۴۱۵. ۴۵۷.	تا ۱۲۸. ۱۹۸. ۲۳۹. ۲۳۸. ۲۶۳. ۲۶۶.
امیر نظام - محمد خان زنکنہ ، ۱۸۸. ۱۹۴.	۲۶۷. ۲۶۹. ۲۷۵. ۲۷۸. ۲۸۰. ۲۸۲.
۱۹۵. ۳۲۶. ۳۲۷	۲۸۳. ۲۸۹. ۲۹۰. ۳۰۴. ۳۵۰. ۳۵۴.
امین الدولہ - عبدالہ : ۸۶.۷. ۸۵. ۹۳. ۹۵.	۳۵۵. ۳۵۶. ۳۵۷. ۳۶۱. ۳۶۲. ۳۶۵.
۱۳۲. ۲۰۳. ۲۰۴. ۲۰۵. ۲۰۶. ۲۰۷.	۳۸۰. ۳۸۱. ۳۸۲. ۳۸۳. ۳۸۵. ۳۸۸.
۲۰۸	۳۹۲. ۳۹۳. ۳۹۴. ۴۰۰. ۴۰۲. ۴۰۴.
امین الدولہ - فرخ خان کاشی ( امین الملک )	۴۰۴. ۴۱۱. ۴۱۴. ۴۱۷. ۴۰۵.
۲۵۸. ۲۵۹. ۲۶۰. ۲۶۱. ۲۶۶. ۲۶۷.	اعتماد السلطنہ - محمد باقرخان ، ۲۷۵
۲۶۸. ۲۶۸. ۳۰۸. ۳۰۴. ۳۶۵. ۳۸۷.	اعتماد السلطنہ - محمد حنیفان ، ۳۴. ۶۲.
۳۸۸. ۳۹۲. ۳۹۳. ۴۰۳. ۴۰۴. ۴۰۵.	۸۴. ۸۸. ۹۵. ۱۱۷. ۲۵۹. ۲۷۵. ۳۱۲.
۴۱۴. ۴۱۷. ۴۱۸. ۴۵۳.	۳۲۵. ۳۲۸. ۳۳۵. ۳۸۹.
امین الدولہ - حاج محمد حسینخان ( رجوع	اعتماد مقدم - مہدیخان ، ۲۶۹
شود بہ صدراصفہانی )	افتادار - میرزا رضاخان ، ۳۲۰. ۳۲۱.



- امین الدولہ - میرزا نبی خان ، ۷  
 امین السلطان - میرزا علی خان اٹابک ، ۲۴۰  
 ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۳۱۲، ۳۱۳،  
 ۳۷۶، ۳۱۷  
 انتظام - عبدالہ ، ۱۹۰  
 انتظام - نصرالہ ، ۱۹۰  
 آندرہ موروا ، ۳۲۵  
 انصاری شیخ مرتضیٰ ، ۳ ، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۲۵،  
 ۴۵۸  
 اوژلی بارت - سرگود ، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴،  
 ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶،  
 ۹۸، ۸۶، ۴۱  
 اوژن فلانڈن ، ۱۵۳، ۱۵۴  
 اورست - لرد ، ۳۶۹  
 اہانس خان ، ۳۲۱، ۴۲۲  
 ایزید وروبروسکی ، ۲۲۴  
 ایسیلانٹی ، ۲۲۲  
 ایوانف ، ۱۴۰
- بلاردی - ویرژینی مارینا ، ۲۱۹  
 بورہ ، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۲  
 بوتزانتکت - زاکوب ، ۸۷، ۲۵  
 بوہارنہ - اوژن ، ۲۲۱  
 بہاللہ - میرزا حسینعلی ، ۳۳۲  
 بہاء الدولہ - بہمن میرزا ، ۲۲۵  
 بہمانی - سید عبدالہ ، ۳۱۷، ۳۳۴، ۳۳۷،  
 ۳۳۹  
 بہمانی - سید محمد یاق ، ۱۰۶، ۳۳۸  
 بہمن میرزا ، ۲۶۵، ۳۸۰  
 بیانی - خانیبا ، ۲۱۲  
 بیگلربیگی - فضلعلی قراپاشی ، ۳۳۵ - ۳۳۷  
 بیگلربیگی - محمد علیخان ، ۱۴۰ ، ۱۴۱  
 ۱۴۴، ۱۴۷  
 بینا - دکتر علی اکبر ، ۱۷۶

## پ

- پاسکوویچ - ژنرال ، ۱۶۳، ۱۶۴  
 پاسمور - کلنل ، ۵۴  
 پالیزی - ہدایتالہ ، ۳۲۸  
 پتیسیر - سرچارلز ، ۳۳۸  
 پالمرستون ، ۳۸، ۵۹، ۱۵۲، ۲۵۷، ۲۲۷  
 پنتی - ژنرال ، ۲۲۴  
 پرژوزوف ، ۲۰۲، ۲۹۰  
 پروین خانم ( زن میرزا ہاشم ) ، ۲۸۱، ۲۹۰  
 ۳۰۲  
 پلاک - دکتر ، ۶ ، ۲۲۴  
 پنکو ، ۴۲۱  
 پورداد ، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۲  
 پیرون ، ۲۰۴

## ب

- باب سید محمد علی ، ۳۳۲، ۲۵۵  
 بامداد - مہدی ، ۳۲۴  
 بحر العلوم سید محمد ، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸  
 براون - ادوارد ، ۱۱۰، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۴۶،  
 ۴۴۷  
 بروجرہی - حاج علی اکبر ، ۴۵۳  
 بروسکی ، ۲۲۴  
 بغروٹی یزدی - شیخ علی ، ۱۰۶  
 بل - میس ، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱  
 بلاردی - پیر ، ۲۲۰

جلیل اردبیلی - سید ، ۳۱۵  
 جمال الدین اصغھانی - سید ، ۳۱۵ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲  
 جمالزاده - سید محمد علی ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۳۶  
 جواهر کلام - علی ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۲۸  
 جونز - سرہار د فورڈ ، ۲۸ ، ۳۰ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ،  
 ۲۱۱ ، ۲۱۴ ، ۲۵۶  
 جہا تکیر خان ، ۱۷۴ ، ۹۰  
 جہا تکیر - نصرالہ ، ۴۲۲

## ت

تاج بخش ، ۱۳۰  
 تالبت - میرچر - ۲۶۶  
 تایلپی ، ۲۴۳  
 تبریزی - صدرالدین محمد ، ۱۸۴  
 ترہ زل - ذنوال ، ۲۱۵  
 تقی اشہز ، ۳۸۱  
 تقوی - حاج سید نصرالہ ، ۴۷۲ ، ۴۵۳  
 تقی زادہ - سید حسن ، ۳۱۵ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹  
 ، ۳۲۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۳۲ ،  
 ۳۳۴ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ،  
 ۴۴۱ ، ۴۴۴ ، ۴۴۶ ، ۴۴۷ ، ۴۴۸  
 تیبو سلطان ، ۸۴  
 تومور میرزا فرما تفرما ، ۱۵۰ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵  
 ۱۷۷ ، ۳۳۷ ، ۴۱۶  
 توکلی - دکتر احمد ، ۲۱۹

## ح

حاجی عبداللہ ، ۲۶  
 حاجیہ مریم خانم ، ۱۴۱  
 حبیب اللہ - میرزا ، ۳۳۶  
 حجت - سید محمد باقر ، ۱۰۴ ، ۱۰۶  
 حسام السلطنہ - محمد تقی میرزا ، ۱۸  
 حسام السلطنہ - سلطان مراد میرزا ، ۱۲۹ ،  
 ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۷۴ ،  
 ۲۷۶ ، ۲۸۰  
 حسن - شیخ ، ۱۰۶  
 حسن بن سعید - حاج ، ۳۳۰  
 حسن الحسینی - سید محمد ، ۳۳۳  
 حسنعلی خان ، ۱۲۵  
 حسنعلی طیب شیرازی - میرزا ، ۳۱۱  
 حسین ، ۲۶  
 حسین - شیخ ، ۱۰۶  
 حسین خان - میرزا ، ۳۴۹  
 حسین میرزا - سلطان ، ۲۸۹  
 حسین میرزا - متولی باقی قم ، ۱۱۷  
 حسنعلی میرزا فرما تفرما ، ۱۲۵ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ،  
 ۱۵۰ ، ۱۵۳ ، ۳۸۳

## ج

جانستون - دکتر ، ۳۳۰ ، ۳۳۱  
 جزایری - حسین (عون الملک) ، ۴۱۸ ، ۴۱۹  
 جعفر - سید ، ۱۰۶  
 جعفر خان کاشی - حاج سید ، ۸۴ ، ۱۵۰ ، ۳۷۵  
 جعفر علیخان ، ۳۱۰ ، ۳۱۱  
 جعفر قلیخان ، ۳۱۲  
 جعفر میرزا ، ۱۰۴

خوانساری - سید ابوتراب : ۱۰۶  
خیر یوری - علی مرادخان : ۳۳۸

حسینقلی خان (منشی محلی سفارت انگلیس) :  
۲۸۶، ۲۳۹

حسینقلی خان قانی : ۲۸۰

حکیم الملك - ابراهیم حکیمی : ۳۱۵، ۶۶

۴۲۷

حیدر علیخان : ۳۲۲، ۳۱۲، ۹۳

حیدری - میرزا احمدخان : ۳۵۲

## د

دالکوری - یرنس : ۲۴۰، ۱۳۹

دراموندولف - سر هائری : ۳۰۰

دریا بیگی - محمود : ۳۳۱

درویش - سید الله خان : ۴۳۲، ۳۲۰

درویل - سر هنگک : ۲۲۷، ۲۲۵

دکون : ۳۵۵، ۱۱۵

دل شاد خانم : ۳۱۲

دنیل - کوچکخان : ۳۸۱

دنداس - ربرت هائری : ۸۶، ۸۱، ۲۵

دولشاهی - دکتر اسمعیل : ۳۲۸، ۳۰۰

دهبان - عنایت الله : ۳۲۸

دهخدا - میرزا علی اکبرخان : ۳۱۵

دهکردی - سید ابوالقاسم : ۹۰

## خ

خاجیک : ۱۲۷

خان باباخان خوانساری : ۳۸۱، ۲۸۶، ۱۱۴

خان باباخان سردار : ۲۶۵

خان بهادر ایرانی - میرزا محمد : ۳۷۴

خانلر میرزا : ۴۱۵، ۴۱۳

خان ملک ساداتی - سید احمد : ۱۰۲، ۱۰۱

۳۲۱، ۳۲۱، ۳۱۸، ۳۰۰، ۲۶۰، ۱۳۲

خدایار - فاسر : ۱۸۹

خدیبچه خانم چهاربیتی : ۱۲۷

خسروخان گرجی : ۱۱۵

خسرو میرزا : ۲۱۹، ۱۹۵

خلخال میر هاشم امام جمعه : ۴۵۴

خلیل خان حاج میرزا : ۸۱

خلیل عرب - حاج آقا : ۳۲۳-۳۲۲

خلیلی - جعفر : ۳۷۱، ۳۶۷

خلیلی عباس : ۳۶۷

خواجه اسعد : ۱۵۵، ۱۵۲

خواجه عیسی : ۳۲۵

## ر

راضی - شیخ ابوالحسن : ۱۰۶

راضی مشراق - حاج سید : ۳۷۱

راولیتون : ۳۳۷، ۳۲۴، ۳۲۳، ۱۰

راوندی : ۳۲

رحیم علاف : ۸۰

سردار اسد ، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۳  
 سردار علیخان تیبانی ، ۳۰۱  
 سردار ملك ، ۲۷۶  
 سعادت نوری - حسین : ۱۳۱ ، ۱۳۵ ، ۱۵۴  
 ۱۹۵، ۳۲۵، ۳۸۲  
 سعیدخان - میرزا : ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰  
 سعیدخان بلوچ : ۳۳۷  
 سلطان حسین شاه ، ۳۰۰، ۴۵۱  
 سلطانخان افغانی ، ۲۸۶  
 سلطان محمد میرزا ، ۲۸۶  
 سلطانی - حاج ملا باقر : ۱۸۳، ۱۸۴  
 سلیمان خان ، ۱۱۵، ۱۱۱، ۴۱۲  
 سلیمان میرزا ، ۸۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۴۲۴، ۴۲۸  
 سمینو - آمبروزیو : ۲۱۹  
 سمینو - سرهنگ بارتلی : ۱۳۷، ۲۱۸، ۲۱۹  
 ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴  
 سنگلی - شیخ حسن : ۴۵۳  
 سیف الدوله - حاجی ، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴  
 ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸  
 سیف الدوله (عبدالدوله بیدی) : ۳۸۳  
 سیف الدوله - سلطان محمد میرزا : ۱۳۲ ،  
 ۳۸۰  
 سیف الملوك میرزا ، ۳۸۳، ۳۸۴

## ش

شاه خلیل الله : ۳۳۵  
 شاه عباس کبیر ، ۹۱، ۹۲  
 شجاع السلطنه - حتمای میرزا ، ۱۴۹، ۲۶۱  
 ۳۸۳  
 شجاع الملک ، ۲۷۲  
 شریانی - آیت الله : ۱۰۸

رستمخان پسر میرزا محمدخان ، ۱۳۱  
 رشتی - حاج میرزا حبیب الله ، ۲۷۵  
 رشید پاشا ، ۷۳  
 رشید پاکوزلک لی ، ۱۲۷  
 رضا بگ - پاشا کاتب ، ۷۳  
 رضاشاه کبیر - اعلیحضرت ، ۹۵  
 رضاقلی میرزا ، ۱۳۸ ، ۱۵۰ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵  
 ۱۵۶، ۱۶۱، ۲۴۰، ۳۱۶  
 رفیق افندی ، ۱۲۷  
 رکن الدوله ، ۱۴۹، ۱۵۰  
 رکن الملک بندری - عبدالحسین ، ۹۳، ۹۴  
 روزولت ، ۴۲۳  
 روشنی زعفرانلو - قدرت الله ، ۲۶۱  
 رویتر - بارون ، ۱۰  
 رویس - یرتس ، ۴۳۳

## س

سادات ، ۴۲۴  
 سارتیو - کنت دو ، ۱۹۷  
 سازانوف ، ۴۳۶  
 ساسکس - دوکلاف ، ۱۵۶  
 سالار - محمد حسن خان ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱  
 ۱۴۶، ۱۴۷  
 سایکس - ژنرال ، ۲۴۱، ۲۴۳  
 سیزعلی سراپی ، ۲۶۵  
 سیط - سید حسین ، ۱۰۶  
 سپهر - مورخ الدوله ، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۴۲۳  
 ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۱  
 سهالار - میرزا حسینخان ، ۱۲ ، ۱۳۰، ۱۲۹  
 سرجی آی ، ۲۲۶  
 سردار ابوالحسن خان ، ۳۴۰

- شرفه - سيد ، ۴۵۳  
 تريمک اصفهانی ، ۱۰۶  
 شماع السلطنه ، ۲۶۶.۲۳۳.۲۴۲.۱۹۲  
 شعبانملي خان ، ۱۹۰  
 شقيع - ميرزا (مصلحت گذار ايران در لندن)  
 ۴۱۱.۴۰۷.۲۱۱۱۹۹.۸۳.۶۵  
 شوشري - حاج شيخ جعفر ، ۱۰۶  
 شوشري - عبدالعسين ، ۴۰۹.۴۰۸.۴۰۷  
 شوشري - سيد عبدالله ، ۳۸۲.۳۸۱.۳۰۳.۹۱  
 ۳۸۹.۳۸۵ ، ۳۹۱.۳۹۰ ، ۳۹۲ ، ۳۹۳  
 ۳۹۵.۳۹۴ ، ۴۰۹ ، ۴۱۰ ، ۴۱۱ ، ۴۱۴  
 ۴۱۵.۴۱۷.۴۱۶.۴۱۵  
 شوشري - سيد محمد ، ۳۸۱ ، ۴۰۷ ، ۴۰۹  
 ۴۱۰.۴۱۱.۴۱۳.۴۱۴.۴۱۵  
 شيخ الاسلامي - دكتور محمد جواد ، ۳۹  
 شيخ الطائفة ، ۱۰۲  
 شيخ طه ، ۱۱۵  
 شيخ علي - ملا ، ۲۳۰  
 شيرازي - حنقلي خان ، ۳۸۱  
 شيرازي - جهانگير خان ، ۴۵۱  
 شيرازي - ميرزا آقا ، ۳۸۱ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴ ، ۴۰۴  
 ۴۱۶
- الدوله - بيگلريبيگي مستوفي الممالك ) ،  
 ۱۹.۱۸ ، ۸۰.۶۵ ، ۸۰.۹۵ ، ۲۰۳  
 ۲۰۸.۲۰۷  
 صدر الممالك - نصرالله ، ۱۹۱  
 صدر هاشمي ، ۸۰  
 صفائي - ابراهيم ، ۴۳۷.۴۳۲.۲۴۱  
 صدرخان رزاز ، ۴۰۵.۴۰۴.۳۸۲.۳۸۱  
 صديق الدوله ، ۴۵۳.۳۱۷  
 صور اسرافيل - ميرزا جهانگير خان ، ۳۱۵

## ض

- ضياء الدين - سيد (طباطبائي) ، ۴۳۰  
 ضياء الدين - لانا (رجوع شود به لانا) ، ۳۲۰  
 ضياء السلطنه ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ضياء الملك ، ۳۲۱ ، ۴۲۲

## ط

## ص

- طامسن - سرويليام ، ۳۵۸.۲۹۱.۲۸۵.۲۸۳  
 ۴۰۲.۳۸۱.۳۵۹  
 طباطبائي - ابوالقاسم ، ۱۰۴  
 طباطبائي - مير عليتقي ، ۱۰۳ ، ۱۰۶  
 طباطبائي - سيد محمد باقر ، ۱۰۶  
 طبيب اصفهاني - اسمعيل ، ۲۱۰  
 طهماسب صفوي - شاه ، ۳۱۰
- صادق ، ۲۸۵.۲۶  
 صادق نوري - ميرزا ، ۲۶۹  
 صالح - الهيار ، ۴۲۴  
 صالح - ملي پاشاخان ، ۴۲۴  
 صالح شيرازي - ميرزا ، ۱۹۴ ، ۱۹۵  
 صدر اصفهاني - حاجي محمد حسين خان (امين)

عبدالرحیم عرب : ۳۲۹.۳۲۸.۳۲۵

عبدالرسول یزدی - میرزا ، ۳۱۷.۱۱۱.۱۱۰

۳۴۷

عبدالرشید دزفولی ، ۱۱۹

عبدالرضاخان یزدی ، ۳۸۳

عبدالعظیم - حاجی ، ۳۸۶

عبدالغفارخان - میرزا ، ۴۴۱

عبدالکریم قندهاری - حاجی ، ۲۸۳.۲۶۵

عبدالمطلب یزدی - میرزا ، ۴۵۳

عبدالمحمد محلاتی ، ۳۳۵

عبدالوهاب میرزا ، ۷۱

عبداالله - شیخ ، ۱۱۵

عزتالدوله ، ۴۱۴

عسکرخان ارومی ، ۲۰.۱۷.۱۶

عصداالدوله - احمد میرزا ، ۱۹۲.۱۹۰

علاء السلطنه ، ۴۴۱.۳۱۵

علاء الملک ، ۲۴۶.۲۴۳

علی آبادی - میرزا داود خان ، ۳۱۵

علی اکبرخان ، ۳۲۷

علی بابابیک ، ۱۲۶

علیخان دولو (ایلخان قاجار) ، ۱۶۵

علی محمدخان پسر عبداالله خان امینالدوله ،

۱۳۲

علیقلمی میرزا - شاعرزاده ، ۲۵۱.۶۶.۶۵

علینقی قراغانی - میرزا ، ۶۴.۵۱

علی یزدی - آفاتیخ ، ۹۰

عمادالدوله - امامقلی میرزا ، ۱۲۶

عمرخان سردار - محمد ، ۳۳۷

عمواوغلی - حیدر ، ۳۱۵ ، ۴۳۸-۴۳۹

عیسی - میرزا ، ۵۷

عین الدوله ، ۴۸۳

ظ

ظل السلطان - علیشاه - مسمود میرزا ، ۶۱.۳۶

.۱۶۵ ، ۱۵۴ ، ۱۵۳ ، ۱۵۰ ، ۱۴۹ ، ۹۱

۳۸۷.۳۸۴.۳۸۳ ، ۱۷۶ ، ۱۷۵ ، ۱۷۲

ع

عامری - محمد خان ، ۴۳۰

عباس کلیددار - سید ، ۳۷۵

عباس میرزا نایب السلطنه ، ۵ ، ۴۸.۴۵.۴۴

.۱۳۳ ، ۱۳۲ ، ۱۳۱ ، ۱۲۹ ، ۲۶۵ ، ۵۸ ، ۵۳

.۱۸۶ ، ۱۷۲ ، ۱۷۱ ، ۱۶۴ ، ۱۶۳ ، ۱۴۹

.۱۹۳ ، ۱۹۲ ، ۱۸۹ ، ۱۹۷ ، ۱۸۸ ، ۱۸۷

.۳۰۰ ، ۲۲۷ ، ۲۲۴ ، ۲۲۳ ، ۲۱۵ ، ۱۹۴

۴۵۸ ، ۴۱۸ ، ۳۸۴ ، ۳۸۳ ، ۳۵۲

عباسقلیخان جوانشیر ، ۲۶۴

عباسقلیخان سردار لاریجانی ، ۱۱۳ ، ۲۸۷

۳۸۱

عبدااللهخان ، ۱۱۷

عبداالله - حاجی میرزا ، ۱۴۶

عبداالله خان بن اسداالله ، ۲۵۷

عبدالحسین خان ، ۹۳

عبدالرحیم خلخالی ، ۳۱۵

فرند ، ۱۱۵

فرهاد متمد - محمود ، ۳۵۲

فریزر - جیمز ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۳۱ ، ۱۵۲ ، ۱۶۰ ،

۱۶۱

فریدون میرزا فرمانفرما ، ۳۳۵

فرید ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸

فضل الله ، ۲۸۶

فضل الله - میرزا ، ۲۸۶

فضل الله مازندرانی ، ۱۶۵

فضل الله نواب - میرزا ، ۱۱۴

فن کلردرف ، ۳۲۰

فیروز میرزا ، ۳۳۵

غ

غازالدین حیدر هندوی ، ۳۶۸ ، ۱۰۰

غلامحسین ، ۲۶

فتی - دکتر قاسم ، ۱۱۲ ، ۳۴۱

ف

فابویه ، ۲۰۰ تا ۲۱۷

فاتح ، ۱۶۱

فاگر گرین ، ۲۲۴

فتح الله خان - مافی ، ۳۵۳

فتحعلیخان ، ۱۳۱

فتحعلیشاه ، ۱۱ ، ۲۳ ، ۲۸ ، ۳۱ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۴۱ ،

۴۲ ، ۵۵ ، ۸۰ ، ۸۳ ، ۸۶ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۲ ، ۹۴ ،

۹۵ ، ۱۳۱ ، ۱۳۸ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۳ ،

۱۶۲ ، ۱۶۵ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۷۱ ، ۱۸۹ ،

۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۷ ،

۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۴ ، ۲۱۶ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ،

۲۵۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۴ ، ۳۰۷ ، ۳۲۴ ، ۳۲۸ ،

۳۸۳ ، ۳۸۹ ، ۴۵۸ ، ۴۵۶

فرامرزی - احمد ، ۴۴۴

فراغت - کلنل ، ۱۱۵ ، ۳۸۷

فراهانی ، محمد رضاخان ، ۲۸۴

فرمانفرما - حسینعلی میرزا ، ۱۵۰ ، ۱۴۸ ،

۳۸۳

ق

قائم مقام - ابوالقاسم (فراهانی) ، ۱۱۰ ، ۱۱۵ ، ۳۶ ،

۴۴ ، ۶۸ ، ۱۳۴ ، ۱۵۰ ، ۱۸۸ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ،

۲۳۰ ، ۲۵۶ ، ۴۵۷ ،

قائم مقام - میرزا (معروف به میرزا بزرگ) ، ۵ ،

۵۴ ، ۵۷ ، ۱۳۲ ، ۲۱۵

قائم مقامی ، مهندس جهانگیر ، ۳۵۲

قاسم میرزا - ملک ، ۲۱۹

قراچای - عرفان ، ۳۸۱

قرونی - میرزا محمدخان ، ۳۲۰ ، ۴۴۲

قندهاری - حاج عبدالکریم ، ۳۹۷ ، ۲۶۳

قوام الدوله - محمد علیخان ، ۲۴۳

قهرمان میرزا یزدی ، ۳۸۴

گومل - ژنرال ، ۲۲۱  
 کهندل خان ، ۳۳۶،۳۰۱  
 کیفیاد میرزا ، ۱۱۶

## ک

## گ

- کابلی - محمدحسن خان ، ۱۰۴  
 کاترین ، ۴۵۹  
 کاظم ، ۳۹۲،۳۹۱  
 کاظم جی ، ۳۷۱  
 کاظمزاده ، ۴۳۲،۳۲۱،۳۲۰  
 کاظم یزدی - سید ، ۳۶۷،۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰  
 ۴۳۹،۳۷۶،۳۷۴  
 کاستلری - لرد ، ۴۱۰،۲۰  
 کاسمی - دکتر نصرالله ، ۲۷۸  
 کاکس - سریرسی ، ۳۶۹  
 کانینگ - لرد ، ۴۲۸،۳۶۹،۵۵  
 کپه ، حاجی محمد ، ۱۰۴  
 کرزن - لرد ، ۴۴۲،۳۳۲،۳۲۸،۳۲۴،۳۴  
 کریسنان رشتی - میرزا ، ۴۲۳  
 کریسنان زند ، ۳۰۰، ۱۶۶، ۹۴  
 کریسی - نادعلی ، ۳۲۷،۳۲۶  
 کسروی ، ۳۷۴  
 کشیکچی باشی - نصرالله خان ، ۳۵۳  
 کشیکچی باشی - محمد مهدی ، ۱۰۶  
 کلارندن - لرد ، ۳۶۲،۳۶۱،۳۰۴،۳۰۲  
 کلب باقرهتدی - سید ، ۱۰۶  
 کلیف - رد ، ۳۰۴  
 کمبل - مرجان ، ۵۲،۵۱،۵۰،۴۹،۴۷،۴۶  
 ۷۲،۷۱،۶۴ ، ۶۳،۶۲،۵۹،۵۸،۵۷،۵۶  
 ۱۵۰ ، ۱۵۱، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵ ، ۱۸۸ ، ۲۱۹  
 ۴۵۷،۴۵۶  
 کوتلورفسکی ، ۲۲۵  
 کوچکنخان ، ۲۸۷، ۱۱۴
- گاردان - ژنرال ، ۲۰۱، ۱۳۶ ، ۲۰۷ ، ۲۱۰ ، ۲۱۰  
 ۲۱۶  
 گاریوت ، ۳۷۴  
 گاولد - ربرت فریدریک ، ۲۹، ۲۸  
 گراشت - داف ، ۳۷۸،۳۷۷،۶۲،۶۱  
 گرانویل - لرد ، ۱۰  
 گرجی - میراخور ، ۱۷۷  
 گرمرویدی - حاجی میرزا مسعود ، ۸ ، ۶۳ ،  
 ۴۰۸،۴۰۷، ۱۹۹ تا ۱۸۶، ۱۷۵، ۱۷۴  
 ۴۵۷  
 گری - لرد ، ۵۵  
 گری - سر ادوارد ، ۳۷۸، ۳۷۷  
 گریبایدوف ، ۱۶۲، ۱۳۵، ۶۵ تا ۱۷۷، ۱۷۶  
 ۳۰۷، ۱۹۴، ۱۸۳، ۱۸۰، ۱۷۹  
 گلین خانم ، ۲۸۱  
 گوپینو - کنت ، ۳۶۴ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۳۹۵  
 ۴۱۶، ۴۱۵
- لاناهندی (ضیاءالدین) ، ۳۲۰  
 لایارد ، ۱۵۳، ۱۲۹

## ل



۳۵۲، ۳۵۲، ۳۴۶، ۳۳۵، ۳۱۷، ۲۵۷  
 ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۴، ۳۸۶، ۳۸۴، ۳۸۳  
 ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸  
 محمد علی بیگ، ۲۶  
 محمد علی خان (پسر اصفالدوله)، ۱۴۳  
 محمد علیخان بلوچ، ۳۴۰  
 محمد علیخان کتانی - میرزا، ۱۶۵  
 محمد علیشاه (محمد علی میرزا)، ۳۱۳، ۲۸  
 ۴۳۸، ۳۸۶، ۳۲۴، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۴  
 ۴۵۲  
 محمد علی شیرازی - میرزا، ۷، ۶۳، ۷۰، ۷۰  
 ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۴۸، ۷۹  
 محمد قلیخان، ۱۴۵  
 محمد کشی - سید، ۱۰۶  
 محمد کاظم خراسانی - آخوند، ۳۳۹، ۳۷۵  
 ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۰  
 محمد نبی خان، ۳۲  
 محمد ولی خان، ۱۳۸  
 محمد ولی خان قاسملوی افشار، ۱۶۵  
 محمد ولی میرزا، ۲۵۱  
 محمد یزدی - سید، ۳۷۱  
 محمد یوسفخان هراتی، ۳۰۳، ۲۶۰  
 محمود محمود، ۳۵۰، ۳۴، ۳۰۰، ۱۰۳، ۱۰۲  
 ۴۴۴، ۳۴۳، ۲۴۳، ۱۰۶  
 محترم السلطنه، ۳۱۸  
 محیط طباطبائی - سید محمد، ۴۵، ۴۵۰  
 ۴۵۸، ۴۵۵  
 مدرس - سید حسن، ۴۳۴  
 مدرسی چهاردهی - مرتضی، ۳۷۶  
 مرتضی هندی - سید، ۱۰۶  
 مریم خانم، ۱۸۹  
 مستوفی المالک - حسن (مشرفی)، ۳۱۸  
 ۴۲۸، ۴۲۲، ۴۲۱  
 سعید انصاری - عبدالحمین، ۱۹۰، ۱۸۹

لویج - ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۶، ۴۳۴  
 لیون - پرنس، ۵۵  
 م  
 مار - (تاجرانگلیسی)، ۲۲۲  
 مازندرانی - شیخ زین العابدین، ۱۰۶  
 مازندرانی - شیخ عبدالله، ۴۴۰، ۴۳۹، ۱۰۶  
 مازندرانی - وحید، ۱۷۷  
 ناکبر (هکتر)، ۳۸۲  
 مالنسوف، ۱۷۶  
 محمد اسمعیل، ۲۸۵  
 محمد اکبر، ۳۳۷  
 محمد یاقرخان، ۳۴۲، ۳۴۰  
 محمد حسن - شیخ، ۱۰۶  
 محمد حسین فشارکی - ۳۲، ۹۰  
 محمد خان، ۱۶۵  
 محمدخان - میرزا، ۱۴۳  
 محمدخان بیگلربیگی، ۱۳۱، ۱۳۰  
 محمدخان سید، ۳۰۱  
 محمد خراسانی - آقا شیخ، ۹۰  
 محمد رحیم خان، ۲۸۵، ۲۶  
 محمد رضاخان، ۳۸۴، ۳۱۰  
 محمد رضا خان کرامی - سید، ۳۷۵  
 محمد رضا خان مازندرانی، ۳۱۰  
 محمد رضا سراوات، ۳۱۵  
 محمد شاه، ۳۶، ۳۶، ۴۹، ۴۹، ۵۱، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۸  
 ۵۹، ۶۱، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۷۵، ۷۶  
 ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۶  
 ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴  
 ۱۵۵، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷  
 ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲

ملك زاده ، ۳۱۵	مستشار الدوله ، ۴۵۳
ملك الشعراء - فتحعليخان صبا : ۸۰	مسبح - حاجي ميرزا : ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۰
ملك المتكلمين : ۴۵۱، ۳۱۵	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳
ملكتم خان - هيرزا (ناظم الدوله) : ۸۱، ۹۰	مشير الدوله (حسن) : ۴۲۸
۸۲، ۸۴، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۶۱، ۲۶۲	مشير الدوله - جعفر : ۷۷، ۷۶
۳۰۰، ۳۲۷، ۴۵۲	مشير الملك - مهديخان : ۴۴۱، ۴۴۴
ملويل - لرد : ۸۷، ۲۳	مشيري - علي : ۲۲
مهد عليا - (جهان خانم) : ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۳	مشيري - محمد : ۱۸۸
۱۹۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴	مصطفى - ميرزا : ۱۹۳
۲۵۵، ۲۵۶، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۴۹	مصطفى افشار : ۱۹۵
مهدى - سيد : ۳۷۱	مصطفى خان - سرتيب : ۲۸۴
مهدى - شيخ : ۱۰۶	مظفر بك - دكتور : ۳۷۶
مهديقلي - ميرزا : ۲۶۴	مظفر الدينشاه : ۱۰۶، ۲۴۳
ميتفورد : ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵	معاوض السلطنة : ۳۱۵
مير عليق خان : ۱۱۴، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵	متمد الدوله - فرهاد ميرزا : ۱۱۴، ۱۱۵
۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵	۱۹۶، ۲۶۵، ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۵۱
مير نصير خان : ۳۲۸	۳۵۳ تا ۳۶۶، ۳۸۰، ۳۸۲
مير هاشم : ۳۹۳	متمد الدوله نشاط اصفهاني : ۸۱
ميرزاي تيرازي : ۳۲۵	منازه - حاجي محمد اسمعيل (معين الضرب) : ۴۵۳
ميلرد - جارلز - و : ۳۹	مفاخر الملك : ۴۵۳
ميليبيو - دكتور : ۴۲۴	مقتدر الملك : ۴۱۸، ۴۱۹
ميكنده - ميرزا سليمان خان : ۳۱۵	ممتاز السلطنة - صمدخان : ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۱
مؤتمن الملك : ۴۲۸	۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۳
مود - ژنرال : ۳۷۳	مكدونالد كيز ، سرجان : ۵۵، ۶۹، ۷۰، ۷۲
موره - (موراي) ، (موري) : ۲۶۸، ۲۸۲	۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵
۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳	۲۲۳
۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹	مكناتين - لرد : ۳۳۷
۳۶۱، ۳۶۲، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۱	مكئيل - سرجان : ۱۹۶، ۴۰۸، ۴۰۹
۳۹۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۴، ۴۱۷	ملك آراء - عباس ميرزا : ۱۱۳ تا ۱۲۸، ۱۲۹
مويرا - لرد : ۲۲، ۲۹	۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶
موريه - جيمز : ۱۹، ۲۰، ۳۵، ۴۵، ۴۶، ۵۱	ملك آراء - محمد قلي ميرزا : ۱۴۹
	ملك التجار (امين الضرب) : ۴۵۱
	ملك التجار بوشهري - محمد مهدي : ۳۳۰

- صرت السلطان ، ۳۱۵  
 نصیر خان ، ۳۳۸
- نظام الدوله - حسینخان ، ۳۳۴، ۳۸۷، ۱۱۴  
 نظام الملك ، ۳۵۷، ۲۷۸
- نظر علیخان افتار ارومی ، ۱۷۰، ۱۶۴  
 نقیسی - سعید ، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۱۷۹  
 نواب ، ۳۳۷، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۰۹، ۲۸۹  
 نواب - حنطلی خان ، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۷  
 ، ۲۳۶ ، ۲۳۴ ، ۲۳۲ ، ۲۳۱ ، ۱۸۴ ، ۱۸۳  
 ۳۱۲، ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۴۷  
 نواب - حینقلیخان ، ۳۱۴، ۳۱۲، ۲۴۶  
 ، ۳۲۱، ۳۲۱ ، ۳۱۹ ، ۳۱۸ ، ۳۱۷ ، ۳۱۵  
 ۳۴۷، ۳۴۴، ۳۴۲  
 نواب - عباسقلیخان ، ۳۱۴، ۳۱۲ ، ۲۶۳  
 ۳۲۲، ۳۱۴  
 نواب - میرزا محمد علیخان ، ۳۱۲، ۳۱۱  
 نوابی - رضاقلیخان ، ۸۳  
 نوبری - میرزا اسمعیل ، ۳۲۱، ۳۲۰  
 نوت - زترال ، ۳۳۸  
 نوردزاده بو شهری - اسمعیل ، ۳۲۹  
 نوری - میرزا سدا الله خان ، ۲۴۸  
 نوری - شیخ فضل الله ، ۳۴۹  
 نوریان ، ۳۱۹  
 نهر الدوله - پرویز میرزا ، ۱۹۲  
 نیکلای اول - نزار ، ۱۶۳  
 نیکلای دوم ، ۱۲۹  
 نیکولا ، ۱۹۸  
 نیکومنش - اسمعیل ، ۳۲۷  
 نیومارچ - کلنل ، ۱۰۵، ۱۰۴
- ن  
 ناپیر - سر ، ۳۳۸  
 ناپلئون ، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۰۷، ۱۹۳، ۸۶، ۳۶  
 ۲۱۷  
 نادر شاه ، ۲۲، ۱۸  
 نادر میرزا ، ۳۵۱  
 ناصرالدینشاه ، ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۳، ۷۳، ۱۱، ۹  
 ، ۱۳۸ ، ۱۲۹ ، ۱۲۷ ، ۱۲۶ ، ۱۲۳ ، ۱۲۰  
 ، ۲۵۳ ، ۲۵۲ ، ۲۵۰ ، ۲۲۹ ، ۱۹۸ ، ۱۳۹  
 ، ۲۶۹ ، ۲۷۶ ، ۲۶۳ ، ۲۵۶ ، ۲۵۵ ، ۲۵۴  
 ، ۲۸۲ ، ۲۸۱ ، ۲۸۰ ، ۲۷۸ ، ۲۷۶ ، ۲۷۵  
 ، ۳۲۵ ، ۳۲۴ ، ۳۰۰ ، ۲۹۹ ، ۲۹۶ ، ۲۹۱  
 ، ۳۵۷ ، ۳۵۶ ، ۳۵۵ ، ۳۵۱ ، ۳۴۶ ، ۳۳۰  
 ، ۳۰۲ ، ۲۹۴ ، ۳۸۹ ، ۳۸۶ ، ۳۸۰ ، ۳۶۰  
 ، ۳۲۷ ، ۳۲۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۱ ، ۳۰۶ ، ۳۰۴  
 ۳۵۱، ۴۴۴  
 ناصر الملك - نایب السلطنه ، ۲۲۴، ۲۴۳  
 ناظر الدوله - محمد ابراهیم ، ۹۳  
 ناله ملت - میرزا آقا ، ۳۲۰  
 نامق پاشا ، ۱۲۷  
 نبیل الدوله - علیقلی خان ، ۳۱۹  
 نجفقلی میرزا فرمانفرما ، ۱۵۶، ۱۵۰  
 نجم آبادی - حاجی میرزا ، ۳۵۸  
 نجم آبادی - آقا حسین ، ۱۰۲  
 نجم آبادی - شیخ عبد العسین ، ۳۵۸  
 صرت الله خان جهانگیر ، ۳۲۰

## ۵

هادی اصفهانی - شیخ ، ۱۰۶  
 هاردینک - سرارتور ، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹  
 ۳۱۹، ۱۰۸  
 هاشم ، ۲۶  
 هاشم خان - حاج ، ۱۳۱، ۱۳۲  
 هاشم خان توری اسفندیاری - میرزا ، ۱۱۳ ،  
 ۲۸۱، ۲۶۴ تا ۲۹۵ ، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸  
 ۳۰۸  
 هایک ، ۴۲۰  
 هدایت - رضاقلیخان ، ۱۱۵  
 هدایت - معبر السلطنه ، ۲۶۹  
 هلاکو میرزا ، ۱۵۰، ۱۵۵  
 همایون شاه - گورکانی ، ۳۱۰  
 همایون شهریاری ، ۲۸۷  
 هنری یول ، ۳۳۸  
 هولیسته - جون ، ۳۶۷، ۳۶۸  
 هیتلر ، ۴۲۵

## ۵

یرمولف ، الکسی پتروویچ ، ۱۶۳  
 یزدانیخش ، { ۱۴ }  
 یعقوب خواجه ، آغامیرزا ، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹  
 ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶  
 یکانی - اسمعیل ، ۳۲۰  
 یونس خان - میرزا ، ۷۱

## ۹

واتسن - گرت ، ۱۷۷، ۲۵۲، ۲۵۳  
 والوسکی ، ۲۸۹  
 والی میرزا ، ۱۵۳  
 وتوق الدوله ، ۴۱۳، ۴۳۰  
 وحید مازندرانی ، ۱۳۹  
 وحیدالملک ، ۴۱۴  
 وزیرشکر - هدایت الله ، ۸۶  
 وزیر نظام - فضل الله ، ۲۵۳، ۲۵۴  
 وکیل التجار خراسانی - علامه‌دی ، ۱۳۷ ،  
 ۳۰۹، ۱۳۸  
 وکیل الدوله - حاج آقا حسن عرب ، ۳۲۴ تا  
 ۳۳۰  
 وکیل الملک کرمانی - محمد اسمعیل خان ،  
 ۲۸۱  
 ونس - میرزا ، ۲۴۶  
 وحیدالملک ، ۴۲۴  
 ونکهوس - رابرت ، ۳۳۰  
 ویکتوریا - ملکه ، ۳۲۸، ۳۲۸  
 ویلسن - داوید ، ۲۰۷  
 ویلی - گاردن - ۳۳۹  
 ویلیام استیل ، ۲۰۶  
 ویلیام چهارم ، ۱۹۶  
 ویلک - هنری ، ۲۲۲  
 ویلیامس - کلنل ، ۷۶

برادران کارامازوف

نوشته: داستایوسکی

ترجمه: مشفق همدانی

فرزندان سانچز

نوشته: اسکار لوئیس

ترجمه: حشمت الله کامرانی

خرمگس

نوشته: اتل لیلیان و پینچ

ترجمه: داریوش شاهین

خاک خوب

نوشته: پیرل. س. پاک

ترجمه: داریوش شاهین

ریشه‌ها

نوشته: آلکس هابلی

ترجمه: محمد تقی کرباسی

حسن مروی

داستان دوشهر

نوشته: چارلز دیکنز

ترجمه: ابراهیم یونسی

پچک

نوشته: گراتزیا دلدا

ترجمه: بهمن فرزانه

طلوع آزادی

نوشته: لاری کالینز

ترجمه: محمد عباد زاده کرمانی

میشل عزیز

نوشته: ناتالیا گینزبورگ

ترجمه: بهمن فرزانه

ظهور و سقوط رایش سوم

نوشته: ویلیام شایرر

ترجمه: رضا عقیلی

دوفرن سکونت

نوشته: دکتر عبدالحسین زرین کوب

شعری دروغ شعری نقاب

نوشته: دکتر عبدالحسین زرین کوب

یادداشت‌های واندیشه‌ها

نوشته: دکتر عبدالحسین زرین کوب

از چیزهای دیگر

نوشته: دکتر عبدالحسین زرین کوب

معصومه شیرازی

نوشته: سیدمحمدعلی جمالزاده

قبرعلی

نوشته: سیدمحمدعلی جمالزاده

جنگ ترکمن

نوشته: سیدمحمدعلی جمالزاده

کهنه ونو

نوشته: سیدمحمدعلی جمالزاده

هفت کشور

نوشته: سیدمحمدعلی جمالزاده

قصه های کوتاه برای بچه های ریشدار

نوشته: سیدمحمدعلی جمالزاده

تنگبیر

نوشته: صادق چوبک

سنگ صبور

نوشته: صادق چوبک

روز اول قبر

نوشته: صادق چوبک

خیمه شب بازی

نوشته: صادق چوبک

چراغ آخر

نوشته: صادق چوبک

انتری که لوطیش مرده بود

نوشته: صادق چوبک

استعمار جدید

نوشته: حسن صدر

مردار جنگل

نوشته: ابراهیم فخرائی

مردی از جنگل

نوشته: اسماعیل رائین

حقوق بگیران انگلیس در ایران

نوشته: اسماعیل رائین

حیدرخان عمواوغلی

نوشته: اسماعیل رائین

در بانوردی ایرانیان

نوشته: اسماعیل رائین

پیرم خان سردار

نوشته: اسماعیل رائین

فرزندان سانچز

نوشته: اسکارلویس

ترجمه: حشمت الله کامرانی

مرده کشان جوزان

نوشته: ابوالقاسم پاینده

بازنگران عصر طلایی - سیدحسن مدرس

نوشته: ا. خواجه نوری

بازنگران عصر طلایی - علی دشتی و ..

نوشته: ا. خواجه نوری

بازنگران عصر طلایی - سید امیراحمدی

نوشته: ا. خواجه نوری

بازنگران عصر طلایی - علی شهیلی

نوشته: ا. خواجه نوری

فلسفه یا پژوهش حقیقت	تاریخ سیاسی اسلام
نوشته: پرفسور لوین	نوشته: دکتر حسن ابراهیم حسن
ترجمه: دکتر جلال الدین مجتوبی	ترجمه: ابوالقاسم پاینده
فلسفه و علوم انسانی	مخداوند الموت
نوشته: لومین گلدمن	نوشته: پل آمیر
ترجمه: حسین اسدپور پیرانفر	ترجمه: ذبیح الله منصورى
خرد و انقلاب	ملا صدرا
نوشته: هربرت مارکوزه	نوشته: هانری کوربن
ترجمه: محسن ثلاثی	ترجمه: ذبیح الله منصورى
انتقال علوم یونانی به عالم اسلام	مفکر متفکر جهان شیعه
نوشته: دلیسی اولیری	مرکز اسلامی استراسبورگ
ترجمه: احمد آرام	ترجمه: ذبیح الله منصورى
سلیمان فارسی	سه نامه از پیامبر
نوشته: محمد عبدالحلیم عبد الله	مترجم و گرد آورنده: ابوالقاسم پاینده
ترجمه: حسن فرامرزی	نهج الفصاحه
ابوذر غفاری	مترجم و گرد آورنده: ابوالقاسم پاینده
نوشته: جمعی از دانشمندان عرب	امام حسین (ع) و ایران
ترجمه: حسن فرامرزی	نوشته: کورت فرشیلر
دو هزار دانشمند در جستجوی خدای بزرگ	ترجمه: ذبیح الله منصورى
نوشته: رایموند روایه	احکام قرآن
ترجمه: فرامرزی بزرگ	نوشته: دکتر محمد خزائلی
حقوق زن در اسلام و اروپا	زندگانی امام حسین (ع)
نوشته: حسن صدر	نوشته: زین العابدین رهنما
الجزایر و مردان مجاهد	محمد (ص) پیامبر جاویدان
نوشته: حسن صدر	نوشته: داریوش شاهین